

ن
۱۱۷۰

F 479



الحمد لله الشاکرین والصلاة علی نبیه و صلیته محمد بن عبد الله المصلین و علی آله
اما بعد بدایای طالبان را وسیله وای چونید که اسرار شهادت
 که خدای عزوجل مفرماید و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدونی گفتن ما فیدیم بری وادی را مکرر بر سرستند و
 برستند خدای عزوجل با مان باشد و بر شرط فرمان او رفتن قال الله تعالی
 وان اعبدونی فلهذا صراط مستقیم گفتن ما برستند ایست
 راه راست و تمام در اعتقاد راست نباشد هر تکلف بظاهر که در عبادت
 کند آنرا فدری نباشد و عبادت تا علم کنند درست نباشد و این جمعی
 است مختصر بسیاری از بهر منفعت مسلمانان در بیان آنچه چاره نیست هر کس را از
 دانستن آن اولا در بیان فرض اعتقاد بر طریق کتاب و سنت سر بر بیان
 ارکان اسلام و احکام عبادات و طریقه از علم معاملات و غیر آن از ابواب
 فقه که کفایت مبتدی باشد تا در هر چیزی اعتقاد کند که آن بدعت باشد
 و بر عبادت راه نرود که نه در معاملات کاری نکند که خلاف
 شرع بود و با خبر باشد از طریقه از علم فقه که رسول صلی الله علیه و سلم
 مفرماید من یرد الله به خیرا یقف همه فی الدنیا و الاخرای
 عزوجل وی خیری خواهد داد اما در دین فقیه گرداند پس هر که خواهد
 از عوام که ابواب فقه و مستوفی تر بداند در کتاب ترجمه الاحکام بیان نکند
اما بعد
 الذین یؤمنون بالغیب و یقیمون الصلوة و مم
 زیناهم یتفقون الذین یؤمنون بها انزل

الذین و ما انزل من قبلك و بالآخرة هم یوقنون
 اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون
 گفتن بر هدی از قوم اند که صفت ایشان یاد کرد و عبد الله بن عمر رضی الله
 عنهما روایت کنند از پدر خویش عمر رضی الله عنه گفت ما بنزد رسول بودم صلی الله
 علیه و سلم مردی در آمد با جامها بوی سبید و موی بوی سیاه بروی هم اثر سفر
 نبود و هیچکس از ما او را نمی شناخت بیامد و دستوری خواست و در پیش رسول
 صلی الله علیه و سلم نشست و راوی بر زانو مبارک سپید نهاد و گفت یا محمد ای خبری
 عن الاسلام من اجزاه از اسلام رسول گفت الاسلام از شهادت
 ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و تقیم الصلوة
 و تؤتی الزکوة و تؤوم رمضان و حج البيت ان
 استطعت الیه سبیلا گفت اسلام است که خواهی دهی که
 خدای نیست جز الله و محمد رسول خداست و نماز پای داری و زکوة میدهی
 و روزه ماه رمضان بداری و حج کنی خانه را که این طاعت داری گفت
 صدقت راست گفتی پس گفت آخرت از ان ایمان را خبر ده از ان
 گفت ایمان آن تو من یا الله و ما یبکته و کثیره
 و رسله و الیوم الآخر و تؤمن بالقدح خیر و شره
 گفت ایمان از این است که خدای عزوجل ایمان اوری که خیر و شرها روی کند
 و برستگار و بکتابها او و به پیغمبران او و بر روز قیامت و بقدر ایمان
 اوری که خیر و شر همه از وی است گفت صدقت راست گفتی پس گفت آخری
 عن الاحسان من اجزاه از احسان یعنی نیکوکاری چیست رسول صلی الله علیه
 و سلم گفت ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه
 فانه یراک گفت احسان اینست که خدای عزوجل احسان کسی که گوی
 او را نمی بینی چه اگر تو او را نمی بینی او تو را بیند گفت صدقت راست گفتی
 پس رسول صلی الله علیه و سلم گفت این سه ایله خبرت بود آمده بود نادین در امور خ
 شمار و بدان اولی آنکه بر نهد در رضه شود توحید است و توحید است

اعتقاد کند که خدای عوجل یکست اورا یار و ابناء نیست ز رف نیست
 خوش و پیوند نیست ممتا و مانند نیست خدوند نیست اولیست که اورا
 انداخت است آخرت که اورا آنها نیست هرگز نبود که او نبود و هرگز
 نباشد که او نباشد که او نباشد و هم را بدو راه نیست فکرت برادر و کج نیست
 هیچ جز بوی نماید و وی هیچ جز نماید **کثیر** **مثله شیء و هو**
السمیع البصیر شنوا و بیناست و گویا و داناست خواها و تواناست
 زند است که هرگز نمیرد ملک است که ملک اورا زوال نیست قدیمی است
 که بر وی تغییر نیست قادر است که بر وی عز و انست غنی است که هر خلق
 بدو محتاج اند و او را کس حاجت نیست علمی است که هیچ را نود و نابود از علم
 او بیرون نیست لطیفی است که هیچ را از اسرار و صابطن بر وی پوشیده نیست عالمی
الغیب لا یعزب عنه مثقال ذرة فی السموات و لا
فی الارض یعلم خائفة الاعین و ما خلف الصدور
 خالق همه خلقت بیاری و حکیم و هیچ الت و راجع نیست و محسن
 صنع الارض نیست کبریا و عظم اوراست عز و ملکوت اوراست
 قهر جبر و اوراست هر چه خواست کرد و هر چه خواست کند کسر بر وی حق
 و عجز نیست **لا یسأل عما یفعل و هم یسألون** رمان و
 مکار و اورا سب حکم و فرمان اوراست قضا و اورا رد نیست حکم اورا نقض نیست
الاله الخالق و الامر لامعق حکمه و هو سرع الحساب
 قادر است و اورا قدر نیست محی است و اورا جو نیست باقیست و اورا بقا نیست
 عالمست و اورا علم نیست مرید است و اورا ازاد نیست سمیع است و اورا سماع نیست
 بصیر است و اورا بصیر نیست متکلم است و اورا کلام نیست زندگ است و او را
 و ارادت و علم و حکمت و کلام و عدل و فضل و آفریدن و زوری دادن
 و میرا پند و زنده گردانیدن و رحمت کردن و عقوبت کردن و رضا و
 محظ همه صفات پاک و پاک است و وی همه صفات ناسا فایده است و بیا
 نام نور و انیس و خفت و محذت جایز نیست مالک بود و هیچ مملوک نبود رب
 بود

بود و هیچ مرئوب نبود متکلم بود و هیچ مستمع نبود خالق بود و هیچ مخلوق نبود
 اول و آخر و وارث و باعث بود و خالق منور در وجود نیامد و سببری نداشت
 و شاید خدای عوجل را مکر بدان نام بخوانند که در قرآن و اخبار از رسول
 صلوات الله علیه آمده است روان باشد و بی نام تو نهادن و خدای عوجل یکی از عیسا
 بنان این یاد کرده است که نام کرده ایشان بودند گفت **ان الله لا یسمی**
سمیة و هوها انتم و ابائکم و ناسما خدای عالمی قدم است
 بزرگ و بدانند خدای عوجل را صفات سمعی که در قرآن و اخبار آمده است
 چون نفس و وجه و عین و بدن و اصبع و قدر و ایتان و محی و مبدی
 الی السماء الدنيا و استواء بر عرش و صفت فوق فال الله تعالی و **اصططع**
لنفسی و لاصنع علی عینی و یغنی وجهی ریک ذوالجلال
والاکرام خلقت بیدی هلم یظرونی الا ان ینهم الله
و جابر ریک الرحمن علی العرش استوی ثم استوی
علی العرش الرحمن و هو القاهر فوق عباده و در خبر سب
ینزل ربنا کک لیلۃ الی السماء الدنيا القلوب ینزل
اصبعین من اصابع الرحمن این همه از معنی در کتابت است
 آمده است بقیل ثقات از رسول علیه السلام در است شده است همه ایمان
 او زدن و حبست و اعتقاد کند که این همه صفات خداست عز و جل و تشبیه
 و تمثیل آنرا تا و بیک نباید کرد و بعقل در آن جست و جوی نباید نمود نادر تشبیه
 و تعطیل نمهند انکار کردن این صفات طبعی و ندیقان و معطلانست و تصفات
 مخلوق مانند کردن طرق شبهاست هیچ صفت از صفات خدای عوجل صفا
 خلق مانند چنانک ذات او ذات هیچ خلق مانند تشبیه در صفات از دل
 دور دارند و تا و بیک از خدای عوجل باز گذارد که طریقی از رسول صلوات الله علیه
 و علم است اندر صفات ایمان آورد نیست بظاهر این و علم این خدای عوجل
 حوالی کردن چنانک فرماید در قرآن **فاما الذین فی قلوبهم**
رعی فیتبعون تشابه منه ابتغاء الفتنه و ابتغاء تار و بیک

وَمَا يَعْلَمُ تَبَاوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ اهْلُ سُنَنِ بَخَا وَقَفَ كَيْتَدِ بَسْ اِيْنْدَا كَيْتَدِ
 وَالْاِسْمُ حَوْنٌ فِي الْعِلْمِ يَقُولُ اَمْنِيَا بَهْ كَلِّمْ مِنْ عِنْدِ رَبِّهَا
 قَالَ اللَّهُ تَعَالَى اِنَّا لَنَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ
 وَانَّا لَآلَهُ الْخَافِظُونَ اعتقاد کنند که قرآن کلام خدای است و وحی
 و تنزیل اوست قدیم و ازلی است مخلوق و محدث و حادث و ثابت مثل است
 در مصحفها بسته است و بزبانها خوانده و بکوشنها شنیده و در دهانها یاد گرفته
 چنانکه خدای عزوجل میفرماید **فِي كِتَابٍ مُّكْوَّنَةٍ فِي رَقٍّ مَّنشُورٍ وَاِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَجَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِي فِيهِ يَوْمُنَ بِلَا آخِرَةٍ وَاِنَّكَ مَا اَوْحِيَ اِلَيْكَ فَاجْرِهِ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ بِكَ هُوَ اَيَاتُ بَيِّنَاتٍ فِي صُورٍ اَلَّذِي يَنْزِلُ اَوْتُوهُ الْعِلْمُ وَبَيِّنَاتٍ اَعْقَادُ كُنُودٍ وَتَوَارِثُ وَاِجْلُ وَدِيكَ كِتَابُهَا**
 که خدای عزوجل اینها علیهم السلام فرستاده و اعتقاد کنند که خدای عزوجل
 میگوید **وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا** و اگر سوال کنند از حروف
 قرآن و از مسئله ایمان که مخلوقست یا نه در آن سخن نگویند تا در جدال و خصومت
 نیفتند که این و امثال این مسایله تو نهاده اند و سلف در آن سخن نگفته اند
 مبنی بر آن در میان اهل سنت افکنده اند تا در خصومت و جدال
 بکشایند و بهمار در آن وضعی اعتقاد آن در بدعت خوشش آرند **وَاللَّهُ رَاقِبُ الْمُؤْمِنِينَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ**
وَجُوهٌ يُّؤْمِنُونَ نَاضِرَةٌ اِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ و اعتقاد کنند که دیدار
 خدای تعالی جایز است و مؤمنان خدای عزوجل را در هشت چشم سر بینند
 کیفیت چنانکه شناسند که گفت و در دین مصطفی صلی الله علیه و سلم
 خدای تعالی را شب معراج خلافا کرده اند عایشه میگوید که ندید و عبد الله
 عباس روایت میکند که دید و این موقوف است بر درستی نقل و دیدار خدای
 عزوجل خواب و دید جایز است و مصطفی صلی الله علیه و سلم گفت خدای تعالی را
 جواب دیدم و از نیک مردان سلف آمده است که دیدند

قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقْدَرَهُ تَقْدِيرًا وَقَالَ اِنَّا كُنَّا
 خَلْقَنَاهُ بِقَدْرِ اَعْمَادُ كُنْدِ كَهْ عَالَمِ اَوْنِدَ اَسْتِ و عالم این جهان است و آن
 جهان و هر چه در میان است و خدای عزوجل او را آفرید و بقدرا ایمان آوردن
 و بچسبست و هر که ایمان نیاورد قدری شد و در خبرست از رسول علی الله علیه
 که قدری کنیز امت است و عبد الله بن عمر را سوال کردند که بعضی میگویند
 بنی آدم اند که قدر را میزدند گفت من از ایشان نیزارم و ایشان از من پس
 سوگند یاد کرد که اگر یکی را از ایشان چندان کوه احدی باشد همه در سبیل خدای
 عزوجل بفته شود خدای عزوجل از وی پند زد تا بقدر ایمان نیاورد که
 تقدیر خدای عزوجل است پس از خبر که در اول این یاد کرده
 از بند روایت کرد و ایمان بقدرا باشد اعتقاد کنند که خدای عزوجل
 در از هر چه خواست بود از افعال اقوال بندگان خیر و شر ایمان و کفر
 طاعت و معصیت همه تقدیر کرد و چنانکه تقدیر خواست که باشد و چنانکه
 تقدیر خواست بود در لوح محی فوط بنیشت و در وقت کردن انسان بیاورد
قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَاَللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ و فعل بنده
 کسب و نیست و آفرید خدای بنده ملکش است خدای ملکش نه و خدای
 آفرید کار و بنده آفرید کار نه و میان قضا و حکم فرق نیست و قضا و تقدیر و خواست
 یعنی علم نیست آن تاویل قدریان و معتزلیانست و در هر وقت شمس قدری گوید
 ما هر چه خواهیم کنیم و جبران باشد که بنده را اختیار نکوند و اهل سنت
 گویند بنده را اختیار است و اختیار او نیست خدای عزوجل است یا خدای خواهد
 بنده نتواند خواست و نتواند کرد **وَمَا تَشَاءُونَ اِلَّا اَنْ يَّشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ**
قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ اللَّهَ
خَلَقَ الْجَنَّةَ وَخَلَقَ اَهْلَهَا خَلَقَهُمْ لَهَا وَهَمَّ فِي اَصْلَابِ
اَبَائِهِمْ وَخَلَقَ النَّارَ وَخَلَقَ اَهْلَهَا خَلَقَهُمْ لَهَا وَهَمَّ فِي اَصْلَابِ
 آباء و اجداد و اعتقاد کنند که خدای عزوجل خورا دو گروه آفرید اهل زمین
 و اهل شمال اهل زمین هشتاد و کار بهشتیان بر ایشان میسر کرد

واهل شمال ووزخ را آورد و کار دوزخیان بر ایشان میسر کرد. هیچ کس در
عالم کانی نماند که در خواست خدای عوجل و هیچ کافر و عاصی ایمان
نماید آوردن تپاوری را در خدای عوجل بر نباشد با آمان و طلعت او
و هیچ کس کفر و معصیت نماند آوردن تا خدا را نباشد هر که خواهد
راه نماید و آن از وی فضل است و هر که خواهد گمراه کند و آن از وی عدل است
مَنْ يَشَاءُ اللَّهُ يَضِلَّهُ وَمَنْ يَشَاءُ اللَّهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
بلكم بقضا او سلكش شد و بدلتن بقضا او بدلتن شد هر چه بپند
رسید یا او بگرد و آن بودی که بدو نرسیدی یا او نگریدی و هر چه بدو
نرسید و او نگرد و آن بودی که بدو رسیدی یا او نرسیدی رحمت کردن
بر مومنان از خدای فضل است و عقوبت کردن کافران از وی عدل است
اگر همه خلوق اعذاب کند از وی ظلم نباشد که او مالک و پادشاه است
کس را بروی حکم و فرمان نیست تا بنا بر مانی ظالم باشد و کس را بر خدای عوجل
هیچ وجه واجب نشود آنچه فضل خویش دهد روز مشاوری نیست آدم را
از مشیت خویش بیرون گرفت اهل پس را لقب **هُوَ لَا فِي الْجَنَّةِ وَلَا ابَاقِي**
واهل شمال را لقب **هُوَ لَا فِي النَّارِ وَلَا ابَاقِي** معنی است **هُوَ لَا**
فِي الْجَنَّةِ وَلَا ابَاقِي فِي مَعْصِيَتِهِمْ وَهُوَ لَا فِي النَّارِ وَلَا
ابَاقِي بِطَاعَتِهِمْ و اگر نه چنین بودی بکافی در صفات خوش
فَعَالٍ لِمَا يَرِيدُ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَقْبَلُوا
وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ لِيَفْعَلَ مَا يَرِيدُ و اعتقاد کند که قدر سر خدا نیست
از خلق و پوشیده است هیچ بنحاصر هر سئل و فرسته مقرب را بدار راه نداده
بعقل درو تصرف کردن بد عیش و نشاط است زبان از وی نگاه باند
داشت و اعتقاد کند که بعقل هیچ وجه واجب نشود آنچه سود بفرمان
خدای عوجل واجب شود عقل الت در یافت چیزی است که خدای عوجل
انرا بجان نهادست که خلق انرا دریابند و او باسد که خلق انرا چیزی
فرماید ایمان آوردن که عقل ایشان بدان نرسد و انرا در نیابند و بند خدای عوجل

را براه نمودن و شناسد نه بعقل و زبرکی خوش و **مَا كُنَّا لَنَهْتَدِيَ**
لَوْ لَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ و عقل دین را باشد که حکم شرع را قبول کند
نه تصرف و جور و جبر **فَصَدَّقَ** روی عزیزی هر مرتبه رضی الله عنه
انه قال سئل عن اطفال المشركين قال **اللَّهُ اعْلَمُ لِمَا كَانُوا**
عَامِلِينَ بدانند اطفال مومنان از اهل بهشت اند و بعضی بندان
و اطفال کافران بکوبیم بهشتی اند یا دوزخی و حکم ایشان بخدای عوجل
باز گذاریم خدای داند که با ایشان چه خواهد کرد اگر بهشت بر داروی فضل است
و اگر دوزخ بر داروی عدل است چنین گفت رسول صلاوات الله علیه **مَا**
كَانُوا عَامِلِينَ خدای داند که از ایشان چه خواست آمد و دراز
بر ایشان چه حکم کرد دست و در حقیقت باز گشت هر کس در عاقبت بر آن
خواهد بود که در سابقه بر ایشان قضا کرده است **فَصَدَّقَ**
قَالَ اللَّهُ تَعَالَى كَانِ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ
النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ و اعتقاد کند که خدای تعالی
بمغیران فرستاد خلق تا خلق را از راه ضلالت براه هدی خوانند و مطیعان را
بشارت دهند بهشت و عاصیان را بیم کنند دوزخ و عقوبت و همه حق
بودند و بر کردگار خدای تعالی بودند از خلق و در آنچه از خدای تعالی سببند
راست گوی بودند و بر خلق واجب بود بر ایشان ایمان آوردن و ایشان را طاعت
داشتن و اعتقاد کند که فرشتگان حق اند و کتابها که خدای عوجل بمغیران
فرستاد حق است و محمد صلی الله علیه و سلم رسول خدای است همه خلق ادنی
و بری و فاضل ترین خلق زمین و آسمان است و خاتم مغیران است بعد از وی بمغیر
روانست **مَا كَانَ مُحَمَّدٌ بِأَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ**
رَسُولُ اللَّهِ وَخَاتَمُ النَّبِيِّينَ همه دینها بدین و مسنوخ است
و دین را و راسخ نیست بر همه انبیا و امتان واجب بود ایمان آوردن بروی
و بر همه خلق فرضست طلعت او داشتن و بروی صلاوات فرستادن و معجزات
وی بسیار بود از ماه یا شارت او دو نیم گشتن و سلام کردن سجد بروی

و شمع کردن سنگ ریزه در دست وی و سخن گفتن بهایم با وی
و کوفه دادن بر سالی و نالیدن ستون بر مغار فوی و سرور آمدن
در خیابان و پیش وی آمدن بسجده و بفرمان وی باز جای شدن و بزغال
برای با وی سخن آمدن و آب از میان آن کشتن وی بر آمدن و از جاده
آب آب بر آمدن و آب شور باب دهن وی خوش کشیدن و از طعام اندک
جمع بسیار سپیر خوردن و نقصان روی دیدن آمدن و هر چه از غیب خبر داد
صدق از ظاهر کشیدن و چشم در دمناب دهن او بهتر شدن و بای
شکسته را دست بند در آوردن و درست شدن و دیده برور افتاده را باز
جای نهادن و خونتر از دیگر چشم بودن و دیگر معجزات بسیار که بنقل ثقات
درست شده است و ظاهر ترین معجزه از معجزات او فرشتگی که خلوع آسمان
زمین از او در مقابل عجز اند **قال الله تعالی قل لئن اجتمعت
الأمم علی ان ینزلن علیا لیاثرون هذا القرآن لیاثرون**
بمثله و آن مجرم را خدای عزوجل در میان امت بداشت و از تحریف
میطلان و بغیر ملحدان نگاه داشت چنانکه وعده کرده است **انما نحن
نزلنا الذکر و انما لکم الحافضون** تا دلیل نبوت او همیشه ظاهر
باشد و بر همه منکران حجت باشد **قال الله تعالی**
سبحان الذی اسری بعبدک لیلان من المسجد الحرام
الی المسجد الاقصی و قال الله تعالی و لقد راه نزلک
اخری عند سدرة المنتی و اعتقاد کنند که معراج رسول
صلی الله علیه و سلم بود که خدای عزوجل او را بیکش از مرگ
بیاب المقدس برد و یاسان برد و از همه بگذراند و هشتاد و دو رخ بدید
و نمود بوی ایچ بود و گفت بوی ایچ گفت و حوض کوثر او را عطا داد که
هر که یک شربت از آن بخورد هرگز تشنه نسود و رسول صلی الله علیه
امت خویش را از آن آب دهد چون از صراط کدسته باشند و ویرا
مقام محو دهد و آن منزلی است که جز وی کس ندارد و آن مقام

سقاغت کناه کاران را و اهل کباب را سقاغت کنند و همه خلوع را
بسقاغت او حاجت باشد و او را بسقاغت هجس حاجت نباشد و ایضا
کنند که فاضل ترین آدمیان پس از انبیا علم الکلم انوبکر بود رضی الله عنه
و او خلفه حو بود بعد از رسول صلی الله علیه که یاران رسول او گرد آمدند
و بیعت کردند و بعد از وی عمر رضی الله عنه فاضلتر امت بود و خلفه
حو بود که ابوبکر صدیق خلاف بوی داد و از پس وی عمار غفاری رضی الله عنه
که اهل شوری بوی بیعت کردند و مسلمانان بر وی جمع گشتند و با حرم مظلوم
گشته شد و از پس وی فاضلترین امم علی این طالب رضی الله عنه بود و او
خليفة حو بود که معظم صحابه با وی بیعت کردند و خلاف خلفا را شدند بوی ختم
شد و از پس ایشان طلحه بن عبدالله و زبیر العوام و سعد بن ابی وقاص
و سعید بن زید و عبدالرحمن بن عوف و ابوعبیده الجراح اس ده تن را
کواهی دهم بهشت که رسول صلی الله علیه و سلم خبر داده است که ایشان را
هشتاد و علی و فاطمه و حسن و حسین اهل بیت رسول اند صلی الله علیه
و دوست داشتن ایشان واجب است بر همه خلوع و رسول صلی الله علیه
دوست داشتن فرزندان علی و فرزندان جعفر بن ابی طالب و فرزندان عباس و فرزندان
خلف بن عبدالمطلب حکم نسب و رسول صلی الله علیه و سلم بنوا المطلب را با بوی
هاشم مشارکت داده است در شرف قرابت و از دیگران مخصوص کرده بدانند
ایشان را جاهلیت و اسلام از هم جدا شد بد حکم در هر که متغی است از رسول الهیت
و یاران رسول علیه السلام یا در مومنانند **قال الله تعالی النبی اولی بالمومنین
من انفسهم و از واجه امهاتهم** او را خدجه که پس از رسول
صلی الله علیه و سلم یافت در نکاح او و نه دیگر که در نکاح رسول بودند
چون او ازین عالم بفرستد و عایشه رضی الله عنها از دیگر یاران رسول صلی الله علیه
زیادت بود بفضل و علم و او یال بود از انحنایان و برافکنند و دشمنان او بدو حیا
ملعنند و جمله یاران مکمل صلی الله علیه و سلم با کار و در هر کار بود و خدای
عزوجل بر صد و باکی ایشان در روز کفر چند جای یاد کرده است **قال الله تعالی محمد رسول الله**

وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ أَتَيْنَهُمُ الْإِلَهَ فَشَهِدُوا
حَدِيثَ إِبْرَاهِيمَ خِزْبَةً لِّعِزِّهِمْ يَوْمَ تَكُونُ الْكُفُوفُ كُفْرًا لِّكُلِّ نَسَبٍ مِّنْهُمْ
كَرْبًا وَكَرْبًا لِّكُلِّ نَسَبٍ مِّنْهُمْ وَكَرْبًا لِّكُلِّ نَسَبٍ مِّنْهُمْ وَكَرْبًا لِّكُلِّ نَسَبٍ مِّنْهُمْ
أَشَارَ رَبُّكَ بِأَنَّا لَمَّا كُنَّا فِي الْوُجُوهِ لَمَّا كُنَّا فِي الْوُجُوهِ لَمَّا كُنَّا فِي الْوُجُوهِ
نَكْرًا مِّنْ أَيْمَانِهِمْ لَمَّا كُنَّا فِي الْوُجُوهِ لَمَّا كُنَّا فِي الْوُجُوهِ لَمَّا كُنَّا فِي الْوُجُوهِ
عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ النَّاسُ يَتَّبِعُونَ لِقَائِي فِي هَذَا الْأَمْرِ
بِأَنَّا لَمَّا مَاتَ دُرُقُشَاسُ بْنُ نَازِشَانَ كَسِبَ بِأَسَدِ شَاسْتَهْ أَمَامَتِ مَرْدَانِ هَمَّ
تَبَعُ قَرَشَتْنَدِ نَبِيَّكَانِ مَعَ نَبِيَّكَانِ وَهَلْ تَبَعُ نَبِيَّكَانِ وَطَاعَتِ دَاشِشِ سُلْطَانِ
وَأَجَبَ أَسَدِ أَكْرِشَاسِيسْ فَرَمَادِ أَكْرِشَاسِيسْ فَرَمَادِ فَرَمَادِ خَدَايْ نَكَاةَ دَارْدَنَه
فَرَمَادِ وَكَرْدِ دَسْتِ بَرُوِي نَبَارْدِ وَنَسَا دَسْطِلْطَانِ بِأَسْمَتِ بَرُوِي أَمَلِ أَكْرِجَه جَوْر
كَدِ تَا انْ رَقَّتْ كَهْ أَشِشَانِ نَبَا رَاسْلَامِ كَنَارْدِ كَهْ بَرُوِي أَمَلِ بِأَسْلُطَانِ بَرْدِ
از هَمَّ كَبَا بِرَاسْتِ بَسِ ارْشَرَكِ بِرَجُورِ اَوْصِرْ بَا دَكْرَدِ وَبَاوِي كَهْ دَا بَا نَدَرْدِ وَاز
بَسِي نَبَا بِدَكْرَدِ وَاورَا دَعَا بَا دَكْفِ وَاز خَدَايْ عَمَلِ صِلَاحِ اَوْ بَا دَكْجَسْتِ
وَاحَرْمَعُوفِ نَبِيَّكَانِ كَهْ رَفَضَهْ اسْتِ اَكْرِ دَسْتِ نَبَا نَبَا نَبَا نَبَا نَبَا نَبَا نَبَا
مُسْلِمَانِ بَرُوجَه كَرْدَانْدِ حَجَّتِ حَقِّ اسْتِ نَسَا دَسْطِلْطَانِ خَدَايْ كَرْدِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى
وَمَن يَشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْهُدَىٰ
وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْهُدَىٰ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَصَلَّىٰ جَهَنَّمَ
وَسَاءَتْ مَصِيرًا **ف** قَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ
الْبَشْرَكَ بَعْدَ مَا دُفِنَ خَلْقُ الْبَشَرِ بِشَاءِ اعْتِقَادِ كَدِ كَهْ بَنَدِ
هَمَّ كَنَاهِ كَا فَرَسُودِ وَدَرْدُوزِ جَاوَزَانَهْ نَبَا نَبَا اَكْرِجَه كَنَاهِ بَرُوكِ بِأَسَدِ
مَدْرُشَرَكِ اَزْدِيَا كَنَاهِ رَاحِلَالِ دَارْدِ يَا اَزَارِكَانِ دَسْ جَرِي رَا مَنَكْرُشُودِ اَزْكَاهِ
كَافِرُشُودِ وَنَسَا دَسْطِلْطَانِ قَطْعِ كَرْدِ كَهْ اَنْ هَشْتِي اسْتِ اَسَدِ دُوزْخِي مَكْرُكْسِي رَا
كَهْ دَرْقَرَانِ يَادِ جَرِي اَز رَسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَمْدَسْتِ كَهْ هَشْتِي اسْتِ اَسَدِ دُوزْخِي
بَلِ مَطْبِعِ رَا اَمِيدِ هَشْتِ دَارْدِ وَبَرُوكِ كَنَاهِ كَارِ تَرَسِيمِ وَهَرَكَهْ اَزْ جِهَانِ بَرِ
اسْلَامِ بَرُوِي سُوْدِ عَا مَشِشِ هَشْتِ شَدِ اَكْرِجَه كَنَاهِ بَسِيَارِ دَارْدِ خَدَايْ عَمَلِ

اكر

مَحْسَنِ اعْتِقَادِ اَوْ وَهَرَكَهْ بِخِلَافِ اسْتِ هَمَّ دَرْدِ كَرْدِ رَا بِاجْتِهَادِ اسْتِ
جَهْدِ دَرْدِ كَرْدِ رَا اَوْ فَايْدِ نَكْنَدِ بَا نَا رَا سْتِي اعْتِقَادِ جَنَانِ رَسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
كَفِ اَزْ صِفِ خَوَاجِ كَهْ جَنْدَلِ جَهْدِ كُنْدِ دَرْدِ نَازِ وَرُوزَهْ كَهْ شَمَارِ نَازِ
وَرُوزَهْ خُودِ حَقْبِ اِيْدِ دَرْجَنْبِ نَازِ وَرُوزَهْ اَشِشَانِ وَاَكْرِ اَشِشَانِ اَزْدِ رَا بِاِيْمِ مَحْسَنِ
كَشِيمِ كَهْ عَادِ وَتَبُوْدِ رَا تَبَيَّنَا اللَّهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ **ف** قَالَ اللَّهُ تَعَالَى
إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ
وَإِذَا قِيلَ عَلَيْهِمْ كَفُورٌ أَوْ كَافِرٌ اتَّخَذُوا إِلَهُهُمُ
يَتُوكَ كَلُوبِ الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
يُنْفِقُونَ **ف** قَالَ إِبْرَاهِيمُ إِذَا دُعِيتُمْ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ
فَتُحَدِّثُوا بَيْنَكُمْ فَكُونُوا صَادِقِينَ لِّلْمَوْلَىٰ الَّذِي
يُؤْتِيكُمُ الْحَيَاةَ وَاللَّهُ يَخْتَارُ **ف** قَالَ اللَّهُ تَعَالَى
وَمَنْ يَشَاقِقِ الرَّسُولَ مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ
غَيْرَ سَبِيلِ الْهُدَىٰ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَصَلَّىٰ جَهَنَّمَ
وَسَاءَتْ مَصِيرًا **ف** قَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ
الْبَشْرَكَ بَعْدَ مَا دُفِنَ خَلْقُ الْبَشَرِ بِشَاءِ اعْتِقَادِ كَدِ كَهْ بَنَدِ
هَمَّ كَنَاهِ كَا فَرَسُودِ وَدَرْدُوزِ جَاوَزَانَهْ نَبَا نَبَا اَكْرِجَه كَنَاهِ بَرُوكِ بِأَسَدِ
مَدْرُشَرَكِ اَزْدِيَا كَنَاهِ رَاحِلَالِ دَارْدِ يَا اَزَارِكَانِ دَسْ جَرِي رَا مَنَكْرُشُودِ اَزْكَاهِ
كَافِرُشُودِ وَنَسَا دَسْطِلْطَانِ قَطْعِ كَرْدِ كَهْ اَنْ هَشْتِي اسْتِ اَسَدِ دُوزْخِي مَكْرُكْسِي رَا
كَهْ دَرْقَرَانِ يَادِ جَرِي اَز رَسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَمْدَسْتِ كَهْ هَشْتِي اسْتِ اَسَدِ دُوزْخِي
بَلِ مَطْبِعِ رَا اَمِيدِ هَشْتِ دَارْدِ وَبَرُوكِ كَنَاهِ كَارِ تَرَسِيمِ وَهَرَكَهْ اَزْ جِهَانِ بَرِ
اسْلَامِ بَرُوِي سُوْدِ عَا مَشِشِ هَشْتِ شَدِ اَكْرِجَه كَنَاهِ بَسِيَارِ دَارْدِ خَدَايْ عَمَلِ

در اصل ایمان و لکن معنی ترس که همکسر الحقیقت نیست کی او در علم
خدا جیب و آن در عاقبت بدید و از بس که نشاند هیچ کس که گوید
من در علم خدا مومنم از بهر آنکه علم خدا تغییر پذیرد و بنده در هیچ حال
امن نیاست از روال نعمت جنانک بلبس خوشن را از مغربان دانست و سر انجام
نه چنان آمد که او دانست و از خجاست که هیچ کس حکم قطع نتواند کرد
خوشن را بمعادفت و بهشت ایمان حقیقت را باسد که سر انجام او کشت باشد
کفر از شایسته از بهر اینست
و لا یزالیون مختلفین الا من رحم ربک بدانکه اختلاف
در میان امت بر دو نوع است یکی در اصل دین و یکی در خلاف در قول که اهل
سنت گویند ناخلاق امت و اهل بدعت خلاف آن گویند و اختلاف در صفات
و این باصل دین باز کرد در این لحظه با خطری عظم است و طریق یاران رسول
صلی الله علیه و سلم و ائمه تابعین و علمای سلف اندران تسلیم کردن است خاموش
بودن بر آن که در کتاب و سنت آمده است و راه سلامتی و نجات است
رسول گفت صلی الله علیه و سلم نه از اینک بر هفتاد و دو گروه شدند و این امت
بر هفتاد و سه گروه شوند از ایشان که رستگار است آنکه بر طریقی است و یاران من
و صحابه اندر این نوع سخن نگفته اند و علم که هر محدث است فساد محسن
که علمای سلف اهل سنت آنکار عظم کرده اند بر کسی که در آن شروع کند
و در دین معقول خوض کردن و چون و چرا گفتن بدعت است و ناشایست
و کسی که او در معنی سوال کند جواب او منهی است و زجر باید کرد و اگر معاودت
کند باید از وی بریزد و صاحب او را زدن و از وی دور بودن تا آنکه گناه کفر بازاید
و طریق یاران رسول صلی الله علیه و سلم و سلف صالح اختیار کنند و نوع دوم اختلاف
در فروع است چون بدست کردن و بسودن و حج و حجامت و قصه و قناعت و یگانه
و دو گانه و قناعت بین امام در نماز و اینچنین مانند این اختلاف و رحمت است از حق تعالی
تا کار معامله و دین بر خلوص و شوار باشد و در میان یاران رسول صلی الله علیه و سلم
این اختلاف بود و اگر ناشایست بودی در میان ایشان بودی که ایشان بر یکدک
خدا

خدا و جل بودید و رسول الله علیه السلام و نصرت دین و چون عت
در ظاهر کشت و دولت اسلام بشهرها بر آید یاران رسول صلی الله علیه و سلم
بعد از آن که شدند بشهرها و خدای و جل هر اقلیم را یکی از ایشان یا
جماعتی عزت کرد و هر اقلیم که صحابه افشا اهل از اقلیم بر طریقی رفتند
و دین از وی گرفتند و همه معیت زدند در متابعت ایشان که مقصد همه کی بود
و هر یکی از صحابه چون ستاره بودند در ایشان که خلق نور ایشان را می بردند و مقصد
و ایشان در اصول دین متفق بودند و در فروع اختلاف رحمت بود تا هر کس در این
کد بر متابعت یکی از ایشان او را عذر باشد عذر از عبد الله گوید من خواهم که
یاران رسول صلی الله علیه و سلم بخورند تا هر کس قول یکی از ایشان کرد
سبب گرفتار باشد **ثبتنا الله علی طایفتهم و تحشرونا**
فی زمرتهم **قال الله تعالی**
ان الذین عند الله الا سلام اعتقاد کنید که دین خود دین
است محسن و دین از اسلام هیچ دین نزدیک خدای و جل مقبول نیست قبول اعلی
و من یتبع غیر الاسلام دینا فلن نقبل منه و بنا را اسلام
بر هیچ جز نیست عبد الله بن عمر رضی الله عنهما گوید که رسول الله صلی الله علیه و سلم
بیع الاسلام علی خمس شهادة ان لا اله الا الله و
ان محمدا رسول الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة
و الح و صوم رمضان کف بنا کردند مسلمان را بر پنج چیز گواهی دادن
که خدای یکست و محمد رسول وی است و بای داشتن نماز و دادن زکوة
و حج و روزه ماه رمضان و بس نسیب یاد کرده شود بعون الله و حسن توفیق
بیان ارکان اسلام و احکام عبادات و طریقه از علم معاملات و غیره از ابواب
فقه بر اصل امام فرشی مطلع ابو عبد الله محمد بن ادریس الشافعی رحمه الله علیه
و اگر کسی از ائمه سلف بخلاف قول او قولی گفته باشد که بحديث بنا دارد یا باخیاط
نزدیک تر باشد ما بیشتر اصل علم بر آن باشند که یک کنیم تا هر کس دین خوشتر است

و اعتقاد نکند که صواب در فتوی بر قول مکتب اهل علم مقصود است
 بل هر یکی را از علما سلف حدی بلوغ بود دست در طلب حق و سعی تمام در نگاه
 داشت نظر خلوص و قول هر یکی از ایشان دست او را اهل علم بود دست و او بر صواب
 ان ماجور و خطا را از رو و از ایشان موضوع و بر هر که از من است از علما
 واجب است که در هر حادثه که افتد بر طریق ایشان در درجه نهاد و حکم
 آن حادثه از کتاب و سنت طلب کند اگر نیابد اقاویل ایشان بپایند و بر
 دلایل ایشان نظر کند پس هر دلیل که او را ظاهر نماید بران فتوی کند آن یکی
 از ایشان تقلید کند بشرط آنکه خلاف قول ایشان فتوی نکند فتوی او دست او بر صواب باشد

کتاب حکم آبیه **قال الله تعالى وانزلنا من السماء ماء طهورا**
 کتب فرمودند از اسماء آب پاک کنند بدانند اول کتب
 از ارکان اسلام پس از کلمه توحید نماز است و نماز طهارت در دست نیاید
 و طهارت آب پاک حاصل اند از آسمان و هر آن که از چشمه برآید آب است
 بدار و آب باشد هر رنگ و بوی و طعم که باشد و آب دریا و زه آب و فرو آب و آب باشد
 و اگر چیزی پاک در آب افتد کی آب را از آن نگاه داشت آب آن بنامیند
 چون عصاره دارد و خاکستر و مانند آن و رنگ آب بگرداند با بوی یا خزه چنانکه
 آب را ببلای جن را خوانند آب است بدار و آب باشد و اگر کمتر سه صفت هیچ تغییر
 نکند و تغییر کی اندک باشد چنانکه آب را بدار اضافت کنند و آب باشد بدار
 آب است کردن و اگر چیزی با آب بنامیند کی آب از آن نگاه داشت
 چون خاک و برک درخت که در آب ریزد و صفت آب بگرداند و آب باشد بدار طهارت
 کردن و همچنین اگر آب در کوزه بر معدن زنج و اهل او دو متغیر شود و رو
 باشد بدار آب است کردن و اگر روغن در آب ریزد یا باره جوب در آب افتد و بوی
 و مزه آب بگرداند و آب باشد بدار آب است کردن از بهر آنکه این چیزها
 با آب بنامیند و اگر آب در موضع دیر ماند و متغیر شود و آب باشد بدار آب است
 کردن و اگر چیزی بلبند در آب افتد بگردم اگر آب کم از دو قله باشد بلبند شود

هر چند متغیر نشود و اگر آب دو قله باشد بلبند نشود تا رنگ یا بوی یا خزه بگرداند
 عبدالله بن عمر روایت کنند که رسول صلی الله علیه و سلم گفت از این لغز را
قلین کما حبسا جواز آب دو قله رسید نجاست بلبند چون
 از این صفت آب یکی متغیر نشود اگر چه تغییر اندک باشد بلبند شود پس هر گاه که
 ای تغییر از آب بشود در روزگار نابذل که آب دیگر بدار ریزد یا کیم در روی برآید
 و تغیر از آب شود پاک شود و اگر آب کم از دو قله باشد و بلبند شود که چیزی پاک
 نشود مگر بدار آب دیگر بدار ریزد یا از زه آب بگرداند تا دو قله شود
 از گاه پاک شود جواز رو تغیر نیابد نجاست و دو قله دو بیت نجاه
 من باشد و احتیاط است که سیصد من باشد و اگر نجاستی در آب روان
 اندک افتد بگردم اگر آب بدار و آن موضع کی نجاست بروی است بلبند باشد و بر
 او پاک باشد و آن دیگر چیزی که می اندازد بر روی برآید و بر آن پاک باشد
 و اگر نجاست است نده باشد و آب اندک بر روی میرود بر بر نجاست پاک باشد
 و بر نجاست بلبند شود یا شد هر چند از نجاست دور باشد چون در یک موضع دو قله
 گرداید پاک گردد و کلاب و سرکه و بنید و بانی که از بیخ درخت رود
 چون بدار دست روان باشد و هر چه آب دست بدار و آب باشد اگر نجاست
 بدار بشود پاک نشود و سرکه و کلاب و دوشاب و هر مایعی برون از آب
 اگر چه بسیار باشد چون اندک نجاستی در آن افتد بلبند شود هر چند هیچ تغییر
 نکند و اگر روغن کا و بسته باشد یا دوشاب نجاستی در روی افتد
 گردد پاک و بلبند شود بیند از باقی پاک باشد و اگر چاقوری برون سبک
 یا خوک از خوری آب خورد که در اینجا آب اندک باشد بلبند گردد و اگر
 سبک خوک آب خورد بلبند گردد و بقول ابو حنیفه هر دزد که آب از خور
 خورد بلبند گردد مگر کره و اگر کره موشی خورده باشد یا اشتر نشخوار
 برآورد یا کسی را از دندان چون ایند پس بیش از اندک از آب بسیار آب خورد
 دهن پاک اندک بلبند شود و هر چاقوری که او را خور و آن نباشد
 چون مور و مکس و زنبور و خر دم اگر در آن اندک اطعمای میرد بلبند نشود

بریک قول شافعی رضی الله عنه و مذهب شیعه اهل علم از بهر آنکه از آن احتراز
 نمائند کرد هجوز کم سر که که در سر که نمیزد بلند نسوزد هر چند نفس
 از کم سر از مرک بلند باشد **باب**
باز الخاساف قال انی علیہ السلام ایما اهاب دبع
فقد طهر عین همه جانوران تارنگ است بآل است مکر سک و خول
 که در همه احوال بلند است و بول و منی و خون و سحرین همه جانوران
 و منی همه جانوران بلند است مکر منی ادی که بقول شافعی رحمه الله علیه پاکست
 و ببول شیتر اهل علم بلند است و عرق و آب دهن همه جانوران پاکست مکر
 سک و خول که بلند است و هر مرغ که گوشه آن حرام است خایه آن بلند است
 و حرام و هیچ جز پاک نسوزد و هر جانوری که گوشه آن حرام است شیر آن پاکست
 و طال و مردار هیچ جانور طال نیست مکر ماهی و ملخ و هر جانور که در
 آب بود و در خشک هر جانور ماهی است و پاکست و هر جانوری که مرده احوال
 نیست مکر بلند نسوزد مکر ادی که مکر بلند نسوزد بر قوی در سب تر و خمر بلند است
 و هر شرابی که بسیاری آن سستی کند همچون خمر سب بلند و حرام و خمر چون سر که نسوزد
 پاک شود و اجرای او تبع او پاک شود و اگر چیزی در خمر افکند تا معالجی سر که
 نسوزد پاک نسوزد و هر جانور که مکر بلند شود بوسیت و بستر استن بال شود
 ظاهر و باطن روا باشد باز کردن و اگر آن در لنگ کنند ابدست بدان کردن را
 باشد و اگر در بوسیت استر کنند و بوسیت سک و خول بلند است و پاک نشود
 از بهر آنکه نجاست آنها اصلی است نه مکر حامل بلند است و هر جانور که مکر بلند شود
 موی و استخوان و کن بلند بود و به بستر استن پاک نسوزد همچون گوشه بقول بسیاری
 از اهل علم در موی و استخوان چار نیست مکر جانور بلند نشود و در موی قوی است
 شافعی رحمه الله علیه و مذهب مالک و ابو حنیفه رحمه الله علیه انفس
 و هر جانور که مکر بلند شود موی و استخوان وی بلند شود و اگر اندامی از او
 جدا کنند در حال زندگی یا در آن سر که او میفتد بلند باشد و هر جانوری یا مرغی که
 گوشه احوال است حور موی سر از جدا شود در حال زندگی حکم پاک باشد

و هر چه گوشت او حرامست خون موی و پیر از جدا شود حرام باشد و بلند بر ظاهر مبد
 شافعی مکر موی ادی که بال باشد در همه احوال و هر جانور که گوشه احوال
 چون از اسلک کنند بوسیت و موی وی پاک باشد همچون گوشه و بستر استن طالت
 شاید مکر از بهر آنکه تاتباه نسوزد و هر جانور که گوشه حرامست بستر کردن
 او همچون مکر باشد بوسیت او پس از سب بلند شود **باب**
الحديث قال الله تعالى و ما احذ منكم
من المغارط او لا منتم النساء فام حذ و اما قنتموا
وقال النبي صلى الله عليه وسلم لا يقبل الله صلوة من اخذ حتى يتوضا
 چهار جزا بدست تباہ کند که آنکه از قبل یا از در جزئی روز اربعین یا باز در دوم
 آنکه عقل زایل شود بدو آنکی با بیماری امستی بر هر حال کباب شد ابدست تباہ نشود
 و اگر خشید ابدست تباہ شود بر هر حال کباب شد مکر نشسته خسید قعد
 رامت بر زمین نهاده ابدست تباہ نشود اسن مالک رضی الله عنه روایت کند
 که یاران رسول صلی الله علیه و آله بانظار نماز حفس نشسته در خواب شدند پس
 نماز کردند و بقول بعضی از اهل علم اگر بر پای نشسته یا در سجود خشیدند
 تباہ نسوزد تا به او بر زمین نهند و قول سفیان ثوری و عبد الله بن مبارک و احمد
 رحمه الله علیه و اصحاب برای استن و سوم آنکه کف دست از گشتن بر هینه
 بفضیبت خوشن یادگیری رسد یا خلقت در باز از دیان بفرج خوشن باز آورد
 یا بفرج کسی دیگر خرد و بزرگ مرده یا رنده ابدست تباہ شود بسیارند را این روایت کنند
 که رسول صلی الله علیه و آله **اذا منم احدکم دکره فلیتوضا**
 چون یکی از شما دگر خوشن بساود کوا بدست کن و ابو هریره رضی الله عنه
 همین معنی از رسول صلی الله علیه و آله روایت کند اما اگر پیش دست بساود
 تباہ نسوزد و میان انگشتان اگر زهار کاه را یا انثین را یا ز پرائشین را
 بساود تباہ نشود چهارم آنکه ندای از آن زن یا ندای از آن مرد بازاید بر هینه
 ابدست تباہ شود و اگر موی ناخن و دندان بازاید تباہ نشود و اگر بزنی که
 محرم او باشد بازاید حور مادر و خواهر و دختر و هر زنی که نکاح او حرام باشد

خوشاوندی یا شر خوردگی تپاه نشود و همچنین اگر بطنی بیکانه باز آید که محل شهوت نرسد باشد تپاه نشود و بیارار رسول صلی الله علیه و سلم اختلاف کرده اند در بسیار ویدن فرج و بسیار ویدن مردن را گروهی گویند بسیار ویدن فرج ابدست تپاه نکند از بهر آنکه طلق بر علی رواست کند که از رسول علیه السلام سوائی کردند کفیلان را که کوشش است هم ارتو و آنکس که گوید که ابدست تپاه نشود گویند این خبر منسوخ است خبر ابوهریره رضی الله عنه از بهر آنکه طلق بر علی در ایشان مجرب بود و رسول صلی الله علیه و سلم آمده بود و اسلام ابوهریره را بر سران آورد و او را رواست کند که ابدست باید کرد و در بسیار ویدن مردن را ممیز اختلاف کرده اند و مالک گویند که اگر مردن را بشهوت بسیار و ابدست تپاه نشود اما اگر نه شهوت دست بر باز آید تپاه نشود و اختار است بقول بیشتر اهل علم و حمایت و فصد و فی ابدست تپاه نکند و اندر من جمله میان اهل علم اختلاف است بیشتر بر آنند که ابدست تپاه نشود و احتیاط است که ابدست نکند و اگر کسی ابدست بقیع داند و بشک افتد ویرا که حدت کردنش با نه اصل است که بر طهارت است روا باشد که نماز کند و اگر حدت بقیع داند و در طهارت بشک باشد نشاید نماز کردن تا ابدست نکند **باب الاستیخا**
 روی عزانی هر ره رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و سلم قال اذا ذهب احدكم الى الغایط فلا یستقیل القبلة ولا یستدبرها لغایط ولا یبول و لیستنج بثلاثة احوار حی قضا حاکم که خواهد شد هر چیزی که نام خدای عز و جل بر آن نیسته باشد از خوشتر جدا کند و بصره از دنیا مرد مار دور شود و در پس ستری سبند و دام بر نکند تا بزمین نرسد و در صحرای روی بقیله و بیش بقیله نیاورد اما در چهار دیوار روا باشد و در زمینی سحر و دریا زد کند بول نکند که بول بوی باز کند و در سور اخها بول نکند که معذب بر بار است و از افت دور نباشد و در سایه جای مردمان و زیر درختان مهوه دار و بر راه گذر

و بر لب جویها غایط نکنند که لعنت خدای بر او ریزد و خلق لعنت کنند و چون درین مستراح خواهد شد گوید **اللهم انی اعوذ بک من الخبث و الخبائث** و بای جنب عشت کنند و سر بوشند و با کس سخن نگویند و خدایا بر زبان نیاورند بر قضا حاجت و در موضعی که ابدست کند و غسل او ریزد بول نکند که از سواس او ریزد و چون از مستراح بیرون آید بای بر آب بشوید و بگوید **الحمد لله الذی اخرجنی من الاذی و ابقي فی جسدی منفعه ما اطعمنی غفرانک** و چون بول کند غایط استیخا واجب باشد پسند یا اب اگر بر سنگ افتد ریزد و اگر بر گاه که نجاست بسیار بر آن افتد نیا شد و بهتر آن باشد که از پس سنگ آب بشوید و اگر نجاست کرد مخرج بسیار بر آن افتد شک باشد واجب باشد آب مستر و ادب است که استیخا بدست جمع کند و چون آب استیخا کتاب بدست راست بر روی بزد و بدست چپ مالند و حور فلان رخ شود دست چپ بر زمینی مالیدن بشوید و حور بر سنگ افتد ریزد خواهد کردن یکم از سه فرضه از روی بقیله یکی از پس آن افتد که در دانه تا آخر و دیگر از پس آن افتد که می گرداند تا بشوید و سدیگر بر همه معتقد بر آنند و چندانکه سنگ بکار یابند داشتند که من الاشرع استیخا باز نکند و اگر کسی سنگ حاصل نماید چهارم واجب است بر چهار دانستن و حور حاکم را ملازم فرضه از روی بقیله و لیکن سنگ است که نجس بکار دارد و از پس بول استیخا کند و مدعی خدود و انگشت بزرگی که برایش است بر آنند و استیخا روا باشد پسند و کلوخ و خرقة و پوست بر آسته و هر چیزی که پاک باشد و خشک و درشت که نجاست بر کرد و از آنرا حرمی نباشد و اگر استخوان یا بطعانی استیخا کند عاصی باشد و فرض از روی بقیله **باب الاستیخا**
قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم و ارجلکم الى المرافق فرضها ابدست استیخا اول شد کردن دوم همیشه روی سستین سوم هر دو دست باز تکیه سستین چهارم بعضی از سستین کردن شافعی رحمه الله علیه گویند چندانکه که این سستین بر روی افتد

و احتیاط آنست که کم از عدد ناصیه روا نباشد از هر آنکه رسول صلی الله علیه و سلم
بر ناصیه و عمامه مسح کشید و فرض مسح ناصیه از روی برخواست و ابو حنیفه رحمه الله
گوید خبای یکی از مسوح کردن واجب است و احتیاط اینست و مالک گوید همه مسوح در آن
فرضه است و بنحو مذکور بای تا کعبه شمس و ششم بر تپه کاه داشن چنانکه
خواهی عروجه تا کعبه حید یا ذکر کرده است که اول رکعتی شود پس دستها پس مسح
پس کند پس پای شود و بقول سنن اهل علم بر تپه کاه داشن سنن است
و در ادب آمد و در ابیست کردن نه کند که حدیث از خوشن بری دارم یا نماز بر
خوشن مباح می گردانم و در غسل نیت کند که جنابت از خوشن بری دارم یا نماز بر
خوشن مباح می گردانم اگر نیت نماز تطوع کند یا نماز بر جنازه یا برداشن صحیفه قرآن
طهارت درست باشد همه نمازها را و اگر جنب غسل کند نیت قرآن خواندن یا در مسجد
بعد کاف نشستن درست است همه نمازها را و اگر حدیث آیدست کند نیز نیت درست
نباید از هر آنکه حدیث را روا باشد قرآن خواندن و در مسجد نشستن طهارت و در
تیمم نیت کند که نماز فرضه بر خوشن مباح می گردانم و در سجده در ابیست
مسح نیت کند و اگر نیت حدیث برداشن کند درست نباید و چون از هر
فرضه تیمم کند روا باشد که بدل تیمم نماز تطوع کند و اگر نیت نماز تطوع تیمم کند
و نماز کند مطاوع روا باشد بدل تیمم تطوع گردان و فرضه روا نباشد و نیت در
طهارت بوقت دست شستن و آب در دهن کردن کند و بدل باز در نا بوقت
روی شستن اگر پس از آن نیت فراموش کند درست باشد و اگر بوقت روی شستن نیت
برآید و نباشد درست نباید و اگر بوقت روی شستن نیت کند و پس از آن نیت نکند
آیدست درست باشد لکن ثواب مضمضه و استنشاق حاصل نماید و در روی
شستن آب باطن ابرو و میان شرم و باطن مو لب زیر و زیر و عذار رسانند
فرضه است اگر چه انبوه باشد اما موی و ریش و عارض بنکریم اگر انبوه نباشد
چنانکه پوست روی از زیر موی پدید باشد آب بر آن واجب باشد رسانیدن
و ظاهر و باطن لب شستن و اگر پدید نباشد واجب نباید در ابیست آب بر زیر
آن رسانیدن و در غسل واجب است ظاهر و باطن آن شستن و اگر موی روی در آن باشد

بیش

پس سینه فرو گذاشته آب بر ظاهر آن از روی فرو گذاشتن و آنرا فرضه است
بر قول درست و در دست شستن آب بر زیر موی ساعد رسانیدن فرضه است
اگر چه انبوه باشد و در مسح بر موی مسح کشیدن و تری بر سر نهادن روا باشد
و اگر بر موی مسح کند که از مبتدئ خوشتر است و اگر گذشته باشد محسوب نباشد
و اگر بر بای در زیر کعبه شستن باقی باشد در بای شستن آب باطن شستن باقی
رسانیدن و سنتها آیدست سیزده است اول بسم الله گفتن و بقول بعضی از اهل
علم بسم الله گفتن واجب است دوم سنن است که سه بار هر دو دست تا بر حدیث
دست بشوید و اگر از خواب برخاسته باشد با یقین نداند باکی دست را دست
نخورد آب نکند تا سه بار بشوید سوم آب در دهن کردن چهارم آب در
پنج کردن و در سجده رسول صلی الله علیه و سلم کف آب مضمضه و استنشاق
کرد یک کف برداشتن بدان یکبار مضمضه و استنشاق کرد و دیگر کف
طهین کرد و پس دیگر هجرت و آندست که بدو کف یک کف آب بر کف و سه بار
بدان مضمضه کند و یک کف دیگر سه بار آب در بینی کند و دهن و بر دست
منه پاک کند و بنج سنن است که مبالعه کند در مضمضه و آب حلق باز در و غرغره
کند و در استنشاق آب باز منه افکند و بنفس بر کشد پس فرو دمدم کرد که
روزه دار باشد مبالعه کند در مضمضه و استنشاق که روزه تپاه شود اما
مسح بر دست است که از رسول صلی الله علیه و سلم مسح بر یکبار کرد و بیشتر
علما بر آنند و اصحاب شافعی رحمه الله علیه گویند سه بار سنن است و سه بار
و ششم آنکه هر آنکه سه بار بشوید و هفتم آنکه مسح بر است شستن از دست
بشوند و بای دست پس از بای دست بشوید و هشتم در دست شستن دست تر
باز و بر کشیدن و در بای شستن مساوی بر کشیدن که در قیام علامت است
محیطی صلی الله علیه و سلم سبیل دست و بای و روی خواهد بود از اثر آیدست
و نهم همه مسوح کردن هر دو دست آب فرو برد و هر دو کف دست و انگشتان
بر پس بر دند تا پس قف بشوید و همچنان شستن را باید و بقول مالک همه مسوح
کردن فرضه است و دهم از پس مسح بر گوشها را سه بار مسح کردن

سبه آب نوسججه در باطن کوشن کرد اند و ابهام در ظاهر آن براند و بیشتر
 اهل علم بر آنند که کوشش هم از سر است با سر مسح کند آب نوسججه است و
 بیازدم موی روی خلال کردن و دوازدهم انگشتان پای خلال کردن و شست
 انگشت که با انگشت خمر دست جلال کند بای راست را در خمر انداختند
 و بای چپ از ابرام و خمر ختم کنند و اگر انگشتان هم در کشته باشند که خلال
 آب در میان نشود خلال کردن رخصه است و سبزه در مولات و مولات است که
 میان شمس و انتام خندان در نیک کنند عنبر که اندام شمس خسل شود در وقت
 اعتدال هوا یکن اگر در نیک کنند بسیار طهارت درست باشد و عود از ابر سیفارغ
 شود بگوید **اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله اللهم اجعله من التوابین و اجعله من المتطهرین و اجعله من عبادک الصالحین الذین لا خوف علیهم و لا هم یخجلون** در آخر است از رسول
 صل الله علیه و سلم که هر که آید دست بکوبد کند و اگر عا بر خواند هشت
 در هشت بروی کشایند تا از هر کدام در که خواهد در شود و اگر اعیان است
 اندامها از سه بار زیادت شستن و اگر بر طهارت باشد و دفع نماز در زیاده دوست
 دارم که طهارت تازه کند عود طهارت نخستین نایی گزارده باشد اگر نگارده
 باشد تازه نکند و اولین است که اندامها شسته بدستار خشک نکند
 و اگر خشک کند کراهیت باشد **قال النبی صل الله علیه و سلم**
السؤال مطهره للفم مریضة للرب سوال
 کردن سنت است رسول گفت صل الله علیه و سلم سوال کردن زیانی دهی است
 و خشنودی خدای عود و در دو حال سوال کردن دوست دارم یکی عطر
 نماز خواهد کرد هر چند طهارت باشد و دوم چون بوی بدن متغیر شود و بخواب
 یا بدیر خاموش بزدن یا خوردن چیزی بوی ناکر هر چند وقت نماز باشد
 و روزه دار را از بس سوال کردن است کراهیت است از هر آنکه بوی
 دهی روزه دار از بس سوال اثر روزه است و خدای عز و جل دوست دارد بوی
 دهن

دهی روزه دار از آن عود سوال کند بر بملای دندان اند و دوست دارم که بر کام
 و زبان براند و مستواک دیگر کس کار داشتن کراهیت باشد **باب الغسل**
قال الله تعالی و ان کنتم جنبا فاطهروا
 غسل جنابت رخصه است و جنابت بدو چیز افتد یکی مجامع و حشفه
 در فوج نایدید شود بر هر دو غسل واجب شود هر جنابت بیاید و اگر لو اطم
 کند یا با ستوری کرد آید ملعون باشد و غسل واجب بدو عقوبت
 و دوم چون بیرون آید از قضیب مرد یا فرج زن یا حدام یا بنظر محل شهوت
 یا باند شسته یا بنماری غسل واجب شود و منی سبید یا سبک ستر و بوی
 طلع دارد و منی زن که باشد و زرد بام و اگر اخراج نمایند در ایازن را
 و آب بنهند غسل واجب بیاید و بر زن حیض و زاده غسل واجب شود هرگاه که
 خون منقطع شود و رخصه غسل است که نیت کند و همه تن بشوید چنانکه
 آب بر هر همه مویها برساند و هر اندام کی بتدکند رو باشد و سنت است
 است که اول سه بار دست بشوید پس سر بشوید پس دست و روی نماز بشوید
 میمونه روایت کند که رسول صلی الله علیه و سلم بای آخر غسل شست بسیار انگشتان
 ترموی سر را خلال کند تا تر شود و آب اسافتر باطن است رسد پس سه کف
 آب بر سر برزد و اگر موی مافته باشد واجب نماید باز کردن چون آب باطن او
 رسد و اگر نه رسد باز می باید کرد پس آب بر اندامهای دیگر برزد
 و از سوی راست آغاز کند و هر جایی که ممکن کرد در دوست دارم که دست بر لجا
 می رند و مضمضه و استنشاق و در غسل سنت است و بر قول بعضی از علما رخصه
 است و مذهب ابوحنیفه رحمه الله علیه است و در شوی دندون این موضع
 کشا ذکی نباید بپایند و عود غسل جنس کند دوست دارم که باره نبیه
 و مشک بر بدن بخورد بر کمر و اگر مشک نباشد بوی خوش بکشد
 و اگر محدث باشد و جنب حکم حدث و جنابت بیفتد هر که کی همه اندامها
 یکبار نیت جنابت بشوید از حدث و جنابت روز آید و ترتیب واجب باشد

و اگر جنب یا محدث پس از غسل و آبست موی باز کند یا ناخن باز کند و نجس
 نیاید از موضع شستن **نوی عن علی بن ابی طالب**
رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه و سلم
لا یحجزه عن قراءة القرآن شیء سوی الجنابة
 محدث را روا باشد و آن خواندن از بر اما مصحف برداشتن و دست
 مصحف دراز کردن روا باشد و لوحی که بر آن قرآن نوشته باشند در
 طهارت روا باشد برداشتن و علم از دل را طهارت فرماید و مصحف بر
 خواهد داشت و اگر کثرت بر دارد که در آن آیات قرآن باشد بر آنکه روا باشد
 و نشاند قرآن و نام خدای عز و جل بر جامه و جوی و دیوار نقش کردن و نشاید
 مصحف قرآن شهر کافران بردن که رسول صلی الله علیه و سلم نهی کرده است
 اما اگر کافری نامه نویسد و آتی از قرآن در الجانشت یا **یا اهل الکتاب تعالوا**
الی کلمة سوائینا و بینکم آله و جنب را از طهارت روا باشد
 قرآن خواندن و در مسجد قرآن خواندن مقام کردن اما اگر خدای عز و جل را یاد
 کند یا حوز کادی بنده خواهد کردن **نوی عن ابی**
یاد تعزی گوید ان الله و الیه راجعون نه قصد فرخواندن روا باشد
 و اگر مسجد را دور باشد جنب را با وضو و شستن شسته باشد
 که بدان جای بیرون گذرد و بقول ابوحنیفه رحمه الله علیه روا باشد و اگر جنب خواهد
 که بخشد پیش از غسل یا طعام خورد یا با عیال دیگر یا نزدیکی کند روا باشد و دست
 دارم که فرج بشود و آب دست نماز کند پس این شغلها کند و الله اعلم

باب
نوی عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انه قال اذا ولغ الکلب فی
من ان احدکم فلیغسله سبع مرات اولهن اف
 او آخر یهن بالشرب اگر سگ از خنجر آب خورد که در الجانم از دوقله آب
 باشد آب و خور بلید سود آب را باید ریخت و خور را باید شست هفت آب

یکی از آن هفت آب خاک تیره کرده تا پاک شود چنانکه در خبر است از رسول صلی الله علیه
 کف حوز سگ از خنجر آب خورد هفت بار بشوید بول یا اخرج خاک و هر اندامی تر
 از آن سگ که جای بازاید بلید شود و هفت بار هفت آب یکی با خاک باید شست
 تا پاک شود و حکم خوک همچون حکم سگ است درین معنی در ظاهر قول شافعی رحمه الله
 اما بر قول ششراهل علم حکم نجاست خوک حوز دیگر نجاستهاست عدد هفت بار و خاک
 سرطانت در شستن آن اما دیگر نجاستها بنکر هر اگر بوی مارکی ندارد بیک آب که
 بر آن ریزد چنانکه بر همه بروز پس بفتارد تا آن آب از جلد شود پاک شود و دوست
 دارم که سه بار بشوید و اگر خنجر باشد بلید آب در الجانم بر دوسر نکوشار کنند
 تا نقی شود و پاک شود و اگر حیوان را بکشد یا جامه را بپفشارد پاک شود حکم خبر
 رسول صلی الله علیه و سلم مکر بول بود که خرد که هیچ طعام نخورده باشد اگر آب بر آن
 بریزد پاک است و اگر بپفشارد پاک شود حکم خبر رسول صلی الله علیه و سلم و اگر موضع
 نجاست بشوید تا خشک شود و بوی نجاست مانده باشد پاک نباشد تا بوی نجاست
 و اگر نجاست عینی باشد حوز سر کبر و خور یا خنجر بکشد و آب پاک نماید اگر
 اثر آن زایل نشود پاک باشد و احتیاط است که بجا بون بشوید تا اثر آن زایل شود
 و اگر دست را خنجر بلید در بند نا عین خنجر باشد پاک نشود اگر عین خنجر بردارد پس
 بشوید و زنگ نماید پاک باشد و اگر بوی یا خنجر بر زمزم برزد دلوئی آب بر زمزم
 ریزد چنانکه بر همه موضع نجاست بروز پاک شود و کند زمزم شستن و بقول بعض
 از اهل علم خاک بر باد گرفتن و مذهب ابوحنیفه رحمه الله علیه است و اگر سر کبر
 یا خاک بیامزد بآب ریختن پاک نشود تا خاک از الجانم بر نگیرد و اگر نجاستی نخواهد
 شست آب بر محل نجاست برزد اگر موضع نجاست در آب اندک نهد و کم از دوقله
 باشد آب بلید شود و نجاست بر خنجر و حوز آب بر محل نجاست برزد حکم نکند
 بر بلید آب تا بر آن موضع باشد و حوز از موضع نجاست جدا شود بنکر هر اگر متغیر
 باشد آب و موضع هر دو بلید باشد و اگر در آب تغیر نباشد و اگر موضع نجاست
 هنوز پاک نشده باشد از آب بلید باشد و اگر موضع نجاست پاک شده باشد
 و در آب تغیر نباشد از آب پاک باشد و اگر پاک کنند نباشد و بقول ابوحنیفه

رحمة الله عليه ان آب ببلند شد و هر آن که کی از اندام غسل کند یا ابدست کند فرو داد
 مستعمل شد پاک باشد اگر پاک کند نباشد اگر بنزد آب دست کند درست نیاید
 و اگر بنیستی بشوید پاک نشود و بقول مالک رحمه الله علیه و جماعتی از اهل علم
 آب مستعمل پاک کند است روا باشد ببلند طهارت کردن اما اگر غسل سبب
 کند ما بر طهارت باشد و ابدست کنند از آب پاک کنند باشد برومی در دست
 از هر آنکه بنزدان فرض گزارده باشد و اگر آب مستعمل چندان که در اندام دو قله یا
 پاک کنند کرد و بر وجه درست تر همچون آب بلند که دو قله سوز و صفای آن معتبر
 نباشد روا باشد بنزدان طهارت کردن و آب تا بر اندام باشد حکم میکنند که مستعمل
 تا از اندام جدا نشود و اگر جنب یا نحر یا دست یا پا پاک فرزند ویر دست او
 نجاست نباشد آب را زبانی ندارد و اگر بوقت دست یا پا بردن نیت دست شستن
 کند آب مستعمل نشود و اسراف در آب نجس حرام است هر چند آب دریا باشد جز سه
 که رسول صلی الله علیه و سلم بیک حد آب ابدست کردی و بیک صاع غسل کردی

صاعی طهارت یا سب و مودی دو هر یک من باب

مسح علی الخفين روی عن المغيرة بن شعبه ان النبي صلی الله علیه و سلم
 مسح علی الخفين مسح کردن بر موزه اخصل است محدث ایجابی شستن
 مسح از پشه شبانروز کند و مقیم کشتیا نروز و ابتدای این مدت از اول حد
 باشد که پس از آنکه موزه پوشیده بود در آن وقت موزه پوشیده و شرط است
 که موزه بر ابدست تمام پوشد اگر ابدست کند و یک پای بشوید و در موزه کند
 پس پای دیگر بشوید و در موزه کند و این موزه مسح کردن از هر آنکه موزه نخستین پوشید
 بش از طهارت تمام بود دست اگر پس از شستن پای دوم موزه نخستین برون کند
 و دیگر بار پوشد روا باشد مسح کردن و بقول بعضی از علما اگر یک پای بشوید و موزه
 در پوشد پس دیگر پای بشوید و موزه دیگر در پوشد روا باشد مسح کردن
 و مذهب ابو حنیفه رحمه الله علیه اینست و جنب را نباید بر موزه مسح کردن
 و حرم خنابل موزه برون کند و غسل کند پس موزه دیگر بار پوشد بر ابدست
 تمام و اگر در سفر مسح کند و مقیم شود بش از کشتیا نروز کشتیا نروز تمام کند و اگر

از پس کشتیا نروز مقیم شود نباید پس از آن مسح کردن و اگر در حضور موزه پوشد
 و حدت کند پس بر موزه مسح کردن پس از آنکه مسح کند مسح میباید و اگر در
 حضور ابدست کند و بر موزه مسح کند پس بر موزه مسح کردن کشتیا نروز پس مسح کند
 و موزه که بر آن مسح روا باشد باید که قدمها تا پشت اندکها پوشید و مسح باشد
 چنانکه آب بر بر نکند و قوی باشد چنانکه آن بتواند رفت اگر در مقابل بار
 پرشتا ننگ اندک سوراخی باشد چنانکه ای باب آناه از او بداند چنانکه آن
 بتواند رفت بر آن موزه مسح روا باشد و بقول ابو حنیفه رحمه الله علیه این در نیک
 اگر که از سه انگشت باشد روا باشد و بر وجه شستن و کراسین مسح روا نباشد
 اگر در پوست گرفته باشد تا کعب یا حد طاق کراس بر هم نشاند تا سخت شود و حرم
 بر رعد روا باشد و اگر در موزه بر بر هم در پوشد روا نباشد بر موزه بر بر مسح
 کشیدن بظاهر مذهب شافعی رحمه الله علیه و بقول شستن اهل علم روا باشد
 و فرض مسح موزه چندانست که نام مسح بر آمدن و بقول ابو حنیفه رحمه الله علیه
 سید انگشت فرضه است و بر پشت پای موزه مسح کند درست است اگر بر باشد
 موزه یا بر کف پای یا بر بها و مسح کند محسوب نباشد و سبب است که بر روز
 موزه مسح کند و بدست کف پای و بقول جماعتی از اهل علم کف پای مسح نکند
 و هر گاه که مدت مسح بگذرد یا در میان مدت موزه برون کند و بعد
 طهارت مسح باشد واجب سوز پای شستن و دوسه از آن که ابدست دیگر بار کند
 و واجب نماید

باب

قال الله تعالى فله جلد و اما قتلهم و اطيعوا طبعاً نیم از خاص
 این است که هر کس عاقل باشد از آب بگارد اش بنایا فسر آب یا بیماری که اگر آب
 بگارد از ریخ زادت شود بخاک تم کند و نیم روا باشد مگر بخاک که از آن کرد
 بدست نگیرد روا نباشد یکی که در آن کردی نباشد و اگر باهک و زریخ سوزد
 و بقول ابو حنیفه رحمه الله علیه روا باشد و اگر بر جامه گرد باشد و دست بذا جامه
 رند و نیم کند روا باشد و اگر بخاک نذر در آن کرد و بر جامه روا نباشد
 و در نیم بخ جز فرضه است یکی قصد درن بخاک یا اگر بر باد کند یا بشستن گردد بر

اندام او نشاند و او نیت کند و انباشد و درست نیاید و دوم نیت کردن
 که نماز فرضه بر خوشش میباید کرد تا آنکه رسید بیک همه روی خاک مسح کردن و چهارم
 هر دو دست تا زانگیه مسح کردن و اولیست خاک بر رویها دست روی سینه
 اگر چه تنگ باشد و بجم و ترتیب نگاه داشتن که روی پیش از دست مسح کند و سه جز
 در تمهید است و اما نیت بسم الله کفر و دست راست را بر پیش از دست چپ مسح کردن
 و موالات و تمهید در دست راست در صورت اول انگشتان هم با هم
 دستها از هم جدا پس کف دست خاک نهد و سه روی مسح کند و در دیگر خربت
 انگشتان که گشاده دستها بر خاک زند پس مسح دست راست مسح کند و دست راست
 دست چپ مسح کند و گفته است هم در مال و میان انگشتان خلل کند و بقول جماعتی
 از اهل حدیث تمهید روی کف دست راست بر دست چپ مسح کند و هر دو
 در حدیث مذکور از رسول صلی الله علیه و گفته اند که مسح کف تنها مسخوخ است
 مسح کف و ذراع و تمهید در صورت و حین و حاضر یکسانست و اگر در سفر دراز یا کوتاه
 آب نباید بتمهید نماز کند واجب نیاید باز کرد این در جور آب باید و اگر از هر فرضه
 وقت تمهید کند روا باشد پیش از آنکه وقت نماز در آید و پیش از تمهید طلب کردن
 واجب است و طلب آب پیش از وقت نماز محسوب نمیشد و آب از رفقا خوش
 طلب کند و از هر یک جدا گانه طلب کردن شرط نیست و چون نیت کرد چنانکه همه
 بدانند و کرد بر یک دو سه طلب کند چنانکه که بخش برسد اگر در جور باشد چهار سو
 بنکرد و اگر نزدیک او دیواری باشد یا حایلی در پس از نیت کرد و هر فرضه را تمهید نماید
 و هر تمهید را طلب آب نماید که هر چند در یک زمان باشد و بیک تمهید فرضه
 که از در رو آید اما سنتها و تطوع و قرآن خواندن و مصحف برداشتن روا باشد
 هر چند خواهد پیش از گزاردن فرضه و پس از گزاردن فرضه و اگر بیک تمهید فرضه
 بگزارد و بر جنبانه نماز کند روا باشد و بقول بعضی از اهل علم روا باشد بیک
 تمهید دو فرضه و زیادت گزاردن تا حدیث نکند یا آب نیاید و اگر زنی از حیض
 پاک سوز و آب نیاید تمهید کند و آب باشد شوی یا وی نرود یکی کردن و اگر تمهید کند
 پس آب باید یا کاروانی کند یا جامی بند که بخند و دکه در آنجا است تمهید باطل کرد

پس اگر با کاروان یا در جاه آب نیاید تمهید دیگر یا بکند و اگر کسی تمهید نماز کند پس آب
 باید نماز باز نیاید کرد اندک هر چند وقت نماز باشد و اگر در میان نماز
 آب نیاید نماز باطل نکرد و بر ظاهر مذهب شافعی رحمه الله علیه و بقول بیشتر از
 اهل علم نماز باطل کرد و احتیاط است که آب دست کند و نماز از سر کرد
 و اگر در شهری باشد یا در دهی واجب نیاید تمهید نماز کند پس چون آب نیاید آب
 دست کند و نماز باز کرد و اگر وقت نماز در آنجا واجب خاک نیاید نماز کند نگاه داشت
 حو و ق بر این جور از هر دو یکی یافته سوز نماز باز کرد و اگر در حال جناب باشد
 نشاند لطم خواندن بجای الحمد ذکر دیگری گوید و بقول بسیاری از اهل علم عورت
 آب وضاک نیاید نماز تاخر کند تا آب با خاک ملغنه سوزد و اگر مسافر یا در رخت
 آب باشد و فراموش کند و تمهید نماز کند پس یا ز آورد نماز شستن باید کرد این
 و بقول ابوحنفہ رحمه الله علیه باز نباید کرد و اگر در سفر آب ندارد و لکن آب
 پیدا بیا و همدار در زیادت از فقاهت علف چهار بای آب خردن و لجام انداختن
 تمهید نماز کردن و اگر آب زیادت از اینها آن باشد فرو سبند و لجام پیدا خردن
 و اگر وقت نماز در آید و آب ندارد و یقیناً اندکی در آخر وقت آب خواهد رسید
 اولتر آن باشد که نماز تاخر کند تا آب رسد و اگر در اول وقت تمهید نماز کند در سبند
 بر قول درست و اگر آب دارد و در آن سفر او را بنا حاجت خواهد بود از بهر
 خوردن یا از بهر اسب یا شاید تمهید کردن همچنانکه آب ندارد
قوله تعالی و ان کنتم مرضی او علی سفر اگر کسی بیمار
 چنانکه اگر آب خوشش بردارد بهم هلاک باشد یا در دو ضعف روزی سوز
 روا باشد او را که تمهید نماز کند و اگر در دو ضعف زیادت نمی سوزد و لکن بهم
 آن باشد که بیماری دیرتر کشند یا جراحتی باشد که اگر آب بکار داند اثری نشد
 از آن مانند آب دست باند کردن نشاند تمهید نماز کردن و اگر بر بعضی از اینها طهارت
 جراحت باشد که آب بدان می تواند رسانید اینها ای درست را بشنود و از بهر
 موضع جراحت تمهید کند و دست را خواهد اندام درست پیش نشوید پس تمهید کند
 و خواهد تمهید پیش کند و اگر جراحت بر موضع تمهید باشد حال بدان موضع رساند

و هر فرضه تمیم دیگر بار بکنند اما شش سال اندامها درست هر فرضه واجب نیست
 تا حدیث نکند و اگر استخوانی بر اندام طهارت شکند کی تخنه بر باید نهاد
 خسته بر بند بر طهارت تمام و از موضع درست نهادند قدر حاجت در زیر تخنه نیاز د
 و بندد پس بر اید و واجب نیاید تخنه بر داشتن تا بند سود بر تخنه مسح می کنند
 باب و تمیم کند روی دست را بر یک قول و چون مجروح در قول دیگر مسح بر تخنه کفایت
 باشد تمیم حاجت نیاید و چون جراحت نیک سود و بر طهارت باشد آن موضع که جراحت
 داشت مسوید پس اگر بر طهارت حدیث باشد اندامها که پس از اندام مجروح است نشوید
 از بهر تنبیه را و اید دست را بر کف و واجب نباشد و اگر بر طهارت جنابت باشد که غسل
 کرد دست آن موضع پس واجب نباشد شستن و اگر سبب جراحت تمیم کند چون نیک شود
 نماز باز نباید کرد اندامی که جراحت نجاست باشد که بتواند شست نمازها با شستن
 کرد اند و در تخنه بند قوی هست که نماز باز کرد اند از بهر آنکه این عمل را درست

باب
قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَى مُّاعِزٌ لِّوَا
 لِّلنِّسَاءِ فِي الْمَحِيضِ حِضٌّ خَفِيفٌ كَمَا أَنَّ عَذْرَاءً نَّزَاهَةً نَّزَاهَةً مِّثْلُهَا أَكْرَهَ اسْتِ
 كَمَ أَرْبَعَةَ سَالَةٍ زَيْرًا نَبَا شَدَّ حُجْرٍ يَشُوذُ مَنَقُطْعَ سَوْدٍ أَكْرَهَ اسْتِ سَالِكِي خُونٍ يَبْدُو بِلَا
 شَبَابٍ نَزْوٍ يَرْدُ أَرْجِيضٍ يَشَدُّ وَحَلَمَ كُنْدٍ بِرَسِيدَتِي نَزْزَ وَكَمَرُ حِضٍّ يَشَبُّ بِزَوْسَبٍ
 أَكْرَهَ اسْتِ أَزْ بِلَا شَبَابٍ نَزْوٍ مَنَقُطْعَ سَوْدٍ حِضٌّ نَبَا شَدَّ وَازْ بَانَزْرَهَ شَبَابٍ نَزْوٍ زَادَتْ نَسْوَدُ
 أَكْرَهَ اسْتِ بَانَزْرَهَ دَكْدَكٌ مَسْخَاخَهَ بَا شَدَّ وَحَلَمَ بَا كَانِ بَا شَدَّ
 وَيَقُولُ الْوَحْيُفَهُ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَمْ يَزَلْ حِضٌّ سَهَ شَبَابٍ نَزْوٍ سَبَّ وَبَشْتَرَهَ شَبَابٍ نَزْوٍ
 وَهَرَكَاهُ كَهَ لَدَّ مَسْخَاخَهَ شَدَّ بَنَكْرَمَ أَكْرَهَ اسْتِ بَانَزْرَهَ شَبَابٍ نَزْوٍ عَزَّ بَعْضِي قَوِي تَر
 دَدَشْتُ وَبَعْضِي ضَعِيفٌ تَرَجَانَكُ بَعْضِي سِيَاهُ تَر بَا شَدَّ يَابَعْضِي خَفِيفٌ تَر وَبَعْضِي بَنَكْرَمَ تَر خَفِيفٌ
 سِيَاهُ وَخَفِيفٌ حِضٌّ بَا شَدَّ أَكْرَهَ اسْتِ أَزْ بِلَا شَبَابٍ نَزْوٍ نَبَا شَدَّ وَحَلَمَ ضَعِيفٌ تَر حِضٌّ نَبَا شَدَّ
 وَ أَكْرَهَ اسْتِ بَنَكْرَمَ أَكْرَهَ اسْتِ بَانَزْرَهَ شَبَابٍ نَزْوٍ عَزَّ بَعْضِي قَوِي تَر عَادَتْ لَو
 نَكَاهُ دَارَنْدَ بَقْدَرِ عَادَتْ لَو رَحِضٌ خَفِيفٌ وَ أَكْرَهَ اسْتِ بَانَزْرَهَ شَبَابٍ نَزْوٍ عَزَّ بَعْضِي قَوِي تَر
 حُجْرٍ يَشُوذُ مَنَقُطْعَ سَوْدٍ حِضٌّ نَبَا شَدَّ وَازْ بَانَزْرَهَ شَبَابٍ نَزْوٍ زَادَتْ نَسْوَدُ
 بَا شَدَّ

بَا شَدَّ وَبَعْضِي خَفِيفٌ تَر حِضٌّ نَبَا شَدَّ وَازْ بَانَزْرَهَ شَبَابٍ نَزْوٍ زَادَتْ نَسْوَدُ
 اسْتِ خَاخَهَ وَيَقُولُ الْوَحْيُفَهُ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ دُوشَبَابٍ نَزْوٍ زَاوَرَحِضٍ بَا شَدَّ وَحَلَمَ
 زَوَانِ شَدَّ شَبَابٍ نَزْوٍ زَادَتْ نَسْوَدُ حِضٌّ نَبَا شَدَّ وَازْ بَانَزْرَهَ شَبَابٍ نَزْوٍ زَادَتْ نَسْوَدُ
 مَقَامَ كَرْدَنَ وَفَرَزَنَ خَوَانَدَنَ شَوَى رَاوَانِ شَدَّ بَا شَدَّ وَحَلَمَ ضَعِيفٌ تَر حِضٌّ نَبَا شَدَّ
 عَاثِي بَا شَدَّ وَوَرَا بَا شَدَّ قَبِيلَهَ دَاوَرَنَ بَا شَدَّ وَحَلَمَ ضَعِيفٌ تَر حِضٌّ نَبَا شَدَّ وَازْ
 نَا زَاوَرَحِضٍ بَا شَدَّ وَحَلَمَ ضَعِيفٌ تَر حِضٌّ نَبَا شَدَّ وَازْ بَانَزْرَهَ شَبَابٍ نَزْوٍ زَادَتْ نَسْوَدُ
 نَا عَسَلِ كُنْدَ يَاتِمَ كُنْدَ أَكْرَهَ اسْتِ بَانَزْرَهَ شَبَابٍ نَزْوٍ زَادَتْ نَسْوَدُ حِضٌّ نَبَا شَدَّ
 وَوَرَهَ كُنْدَ وَعَسَلِ بَرَوَرِ افندَ روزه درست اند و چون نیز از حِضٍّ بَرَوَرِ افندَ نمازها قضای
 نیاید کردن آنها روزه که در نماز حِضٍّ نکرشته است قضا باید کرد و حکم نفاس هر چه حکم حِضٍّ
 مگر در نقد نفاس خفته باشد که از نفاس فرزند اندامی که از نفاس نقد بر شست
 اگر در وقت منقطع شود غسل اند کرد و بسترش شست شبانروز سب بر قول شافع رحمه
 علیه و يقول بعضی از اهل علم حمل شبانروز سب و بر زن مسخاخه و کسی که همیشه بول
 مذی از وی اند و حِلَمَ اسْتِ که بوقت از فرج نشوید و بندد و اید نیست که نماز کند
 و واجب نیاید نماز باز آوردن و هر نماز فرضه را واجب باشد بدست کردن و نشاید بیک
 بدست و فرضه کرداردن اما سَنَتَهَا وَتَطْعَ عَجْدَنَدَ خواهد و بَا شَدَّ وَحَلَمَ ضَعِيفٌ تَر
 بدست شستن از وقت کردن و او نباشد همچون هم و اگر در میان نماز حِضٍّ منقطع شود
 نماز باطل شود اید سب کند و نماز از سر کرد و اگر کسی را رشی باشد ادمی روان
 به فرضه باید شستن و در بستر واجب نیاید نماز باز کرد اینند و الله اعلم

باب
وَمَا أَمْرُهُ إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ خُنْفًا
وَيَقِيهُوا الصَّلَاةَ وَمَا لِيْنِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْعِبَادَةِ وَالْكَفَرِ
 تَرَلَّ الصَّلَاةُ رَكْنٌ حَقٌّ تَرِيسٌ لِّزَكَاةٍ تَوْحِيدٍ أَرْجَلُهُ أَرْكَانُ إِسْلَامٍ نَا زَسْتِ
 ودر شبان روزی پنج نماز فرضه است هر مسلمانی عاقل بالغ که بعد از نماز بگذارد
 عذر گشتن واجب اند و يقول بعضی از علمای حدیث کافر شود و گوید که اینها سالی
 نماز کردن باید و هر روز در ساله شود و نماز نکند و بر حکم ادب باید کرد

و چون بالغ شود نماز نکند نباید کشتن نان بخ نماز را هر یک وقتی دارد معلوم که
چون نیک علیه السلام بر رسول صلی الله علیه و سلم اوجت جور افتاب از میان آسمان در
کردن نسوی مغرب اینرا زوال خوانند و چون زوال بود وقت نماز پیش در این زمان و آن وقت
پایان شد سایه هر چیز جدا شود پس از آن وقت نماز دیگر باشد تا افتاب فرو
سود و وقت نماز دیگر اختیار تا آن وقت باشد که سایه هر چیزی جدا شود
و اگر همیشه باشد نماز دیگر بعد از افتاب زرد گاه بردن و چون افتاب فرو شود
وقت نماز شام در آید و وقت نماز شام بر یک قول شافعی رحمه الله علیه جدا است کسی
طهارت کند و بانگ نماز و قنوت و پنج رکعت نماز کند و بر قول دیگر پس از آنکه افتاب
فرو شود تا سفوف فرو شود و وقت نماز شام با آن باشد و این درست تر بطریق اخبار
و در کثرت باز پس که رسول صلی الله علیه و سلم اول و آخر وقت نماز بیان کرد
چنین بیان کرد و چون سفوف فرو شود وقت نماز حنفی در آید و شفق از سر می آید که در
مغرب بدینا شد از پس افتاب فرو شد و بقول جماعتی از اهل علم تا سبندی که
از پس سر می باشد نباید نماز شود وقت نماز حنفی در نیاید و مذهب ابو حنیفه اینست
وقت نماز حنفی با آن باشد تا صبح بدمد و وقت اختیار تا یک سبک از شب نکرده
وضع دو است یکی صبح کاذب و یکی صبح صادق و صبح کاذب بیشتر بر آید و سوی
بالا بر روزه پس باید نماز بود بر این صبح وقت نماز حنفی هر روز شود و روا باشد
اندر آن وقت روزه دار را هیچ خوردن پس از آن صبح صادق بر آید و روشنای در
دامن آسمان بر بنباید بیاورد کردن چون این صبح بدینامد وقت نماز بامداد
در آمد و بر روزه دار طعام خوردن حرام است و وقت نماز بامداد باقی باشد
تا قرص افتاب بدینامد چون بدینامد وقت هر روز شد و وقت اختیار تا آن وقت
که روشنای بر تار یکی غلبه کرد و آنرا اسفار خوانند و نماز با او وقت گذاردن
ثواب شش از آن دارد که با آخر وقت گذاردن که رسول صلی الله علیه و سلم نمازها بیشتر
با او وقت کرد است و گفت اول وقت خوشنودی خدای عز و جل و آخر وقت عفو اوست
انوی که صد نور فی الله عنه گفت خوشنودی خدای عز و جل پس دو ستر از عفو او و در
کرمای کرم نماز پیش از زوال وقت اندکی تاخیر کند تا هوا خنکی کرد که رسول صلی الله علیه و سلم

جنس

جنس فرمود است و شافعی رحمه الله علیه گویند این تاخیر جای کند که مسجد نماز جماعت
خواهد کرد و در جلدی تاخیر کند که دیوارها را اندکی سایه افند تا او را رخ نرسد
از رفتن در افتاب

باب امر بالان شفع الاذان و الترتیل

الاقامة بانگ نماز و اقامت سنت است حج نماز هر چه را که در وقت گذارد
در سفر و در حضر و اگر مردی نماز را کند دو سنت داریم که بانگ نماز و قنوت کند
و نمازها سنت را قنوت بانگ نماز است و اگر نماز فرضه فوت شود و قضا خواهد کرد
قنوت کند بانگ نماز و قنوت دیگر هست که بانگ نماز و قنوت کند و هر دو از رسول
صلی الله علیه و سلم آمدست لکن میان نماز پیش و نماز دیگر جمع کند یا میان نماز شام و پیش
بنکریم اگر در وقت نخست نماز جمع کند و بانگ نماز کند و قنوت دیگر را قنوت
کند اگر در وقت نماز دوم جمع کند هر دو را قنوت کند و قنوت دیگر هست که نخست را
بانگ نماز و قنوت کند و بانگ نماز پیش و دیگر نمازها پیش از آنکه وقت نماز در آید
محبوب نباشد مگر نماز بامداد که اگر پیش از صبح صادق بانگ نماز کند محبوب
باشد لکن دوست داریم که دو مورد باشد یکی پیش از صبح بانگ نماز کند و یکی پس از
صبح که رسول صلی الله علیه و سلم دو مورد است سنت یکی بدل پیش از صبح بانگ نماز کردی
و دیگر این که پیش از صبح و ترجیح در بانگ نماز پسند است و ترجیح این باشد که

اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله

دو بار نرم تر گویند پس با او از بلند هر کلمه دیگر بار دو بار و بار یکبار که رسول
صلی الله علیه و سلم بوضو را بانگ نماز حنفی تلقین کرد و فرزند از او از پس او
که بانگ نماز را ترجیح کردند چنانکه از حد خوش استماع کرده بودند و سنت
در قنوت افراد است که هر کلمه یکبار گویند مگر الله اکبر را ابتدا دو بار گویند و در آخر
دو بار گویند و قد قامت الصلوة دو بار گویند و بقول بعضی از اهل علم قنوت دو کانه
کند و مذهب ابو حنیفه رحمه الله علیه است و هر دو در اخبار آمده است و اول
معدوف تر است و قرآن بر آن دو سنت علماء هم از شام و من و مغرب بر آنند
و سنت است که بانگ نماز بطهارت کند روی قبله و انگشت بیست و یکم در گوش

کند و قدمها از جای نمیند و چون بحی علی الصلوة رسد کردن سوی دست راست
 بتابد و دوبار بگوید بحی علی الصلوة پس سوی چپ بتابد و دوبار بگوید بحی علی الفلاح
 نه آنکه قدم از جای بخیند و در میان بانگ نماز سخن نگوید و بانگ نماز بتانی گوید
 هر کلمه جدا از یکدیگر بخند و الحان و در قیامت کلمات بوسنه گوید و اول از
 بلند بردارد در بانگ نماز دوست جاری که بر بلندای هستند در چهره سنا از رسول
 صل الله علیه وسلم که همه او از مودن بران اقتدار تر و خشک او را روز قیامت گواهی دهد
 و در بانگ نماز بامداد از بصر بحی علی الفلاح دوبار بگوید الصلوة خیر من النوم و سنت
 است کسی را که بانگ نماز بشنود مودن را جواب دهد همچنانکه مودن بحی گوید از بصری
 بحی گوید چون مودن بحی علی الصلوة گوید یا حی علی الفلاح شنونده بگوید **لا حول**
ولا قوة الا بالله العلی العظیم و چون قیامت الصلوة گوید
 بگوید **یا حی یا قیوم یا ذا الجلال و الاکرام یا ذا الکرامه**
رب هذه الدعوة الثامنة والصلوة القائمة آت محمد الوسيلة
وابعثته مقاماً محموداً الذي وعدته رسول صلی الله علیه و آله گفت هر کس که
 بانگ نماز بشنود و این دعا بگوید حلال شود شفاعت من او را روز قیامت و بانگ
 نماز را فضل بسیار است رسول صلی الله علیه وسلم گفت اگر مردمان بدانند که در بانگ
 نماز وصف اول چند تنواست کس از اینا نبیند مگر بفرعه و فرعه زدندی بران
 و در چهره است که هر که هفت سال بحضرت بانگ نماز گوید او را برانی از آتش نویسند
باب
اذا قمتم الى الصلوة فاغسلوا وجوهكم
 چهار شرط باید درستی نماز را بش از آنکه در نماز شود یکی طهارت از حدث
 و از نجاست دوم در امل وقت سوم عورت پوشیدن چهارم روی بقبله
 آوردن و بیان وقت نماز و طهارت از حدث گفته شد اما طهارت از نجاست
 بآنکه جامه تن او و چارچاه نماز او و چندانکه تن و جامه تن بزار باند پاک باشد
 اگر با جامه بلند نماز کند نماز باید کرد ایند و از بلندها هیچ عفو نیست آنکه
 و بسیار مگر خون یک یا زخم کی اندک آن معفوست نماز بان روا باشد از کهر
 آنکه

آنکه آدمی خوشتر از خون یک یا اندکی ریم که از تن بیرون آید نگاه نتوان داشت
 چون بسیار شود روا باشد و آنکه و بسیاری بر عادت است و گفته اند چند
 ناخنی در حد اندکیست و قوی هست که چند نیاری از خون عفو است و چون
 زیادت شود عفو نیست و بقول ابوحنفیه رحمه الله علیه هر نجاست پاک باشد
 بقدر درمی نزدیک عفو است و اگر بر خنثی نماز کند و با بیها خنثی نجاست
 باشد یا ز من بلیک باشد بساطی پاک باز کند و بیرو نماز کند و روا باشد و نماز بر
 موضعی که اشتراک دارند و در کر مابه و شاه راه و کورستان گرا هست است
 و نهی آمده است از نماز کردن در این مواضع لکن اگر نماز کند و موضع پاک باشد
 درست اند و در موضعی که کوسفند باشد گرا هست نیست نماز کردن و در جای
 پاک باشد **فصل فی سنن العزیز** **قال الله تعالى خذوا زینکم**
عند کل مسجد عورت پوشیدن در نماز و بیرون نماز فرضه است
 اگر عورت برهنه نماز کند و عورت پوشیدن در نماز درست نیاید و مرد را
 از ناف تا زانو عورت پوشیدن باید که پوشید دارد و ناف و زانو عورت نیست و زن
 از دراهمه تن عورت پوشیدن مگر روی و دست تا بگردن اگر از اینجا که عورت نیست
 چیزی برهنه باشد اگر چه اندک باشد و جامه دارد که پوشد یا با جامه تن
 نماز کند که عورت در آن بدن باشد نماز درست نباشد و اگر جامه ندارد
 که عورت پوشد برهنه نماز شد با رکوع و سجود تمام نماز باز نیاید کرد
فصل فی سنن العزیز **قال الله تعالى قولوا**
شطر المسجد الحرام و حیث ما كنتم فقولوا أو جهکم
 شطره روی بقبله آوردن در نماز فرضه است شاید قبله دست باز داشتن
 مگر در محال یکی در حال کار از اباد شمر چرخ کار را مباح باشد از هر جهت که
 تواند فرضه بگذارد و حال دیگر در سفر در از اوتاه و هر نماز که فرضه نباشد روا باشد
 و حال رفتن روی براه کند و بگذارد و قبله عن کعبه است مگر پا باشد روی بقبله
 باید آورد و اگر روی گوشت حمت کفایت باشد و درین یار قطب شمالی بآنکه
 از پس کوشش راست تو باشد تا روی بقبله باشد و قطب ستاره ایست در درینا
 الحش

صعی مان در قدس و جدت و عیوق حرم بر اید از سر قفا باشد و قلب العقیب
 چون فرو شود در سب قبیله باشد و مغرب تا بستان بر دست راست باشد و مشرق
 زمستان بر دست چپ باشد و اگر در میان باشد یا در شهر کافران قبیله بروی
 پوشید شود حمد کند و قبیله را بنوعی از دایله طلب کند پس بنان جهت که
 اجتهاد وی مانع شود نماز کند و در دهی اگر باشد از دهها مسلمانا که
 بخایر یک جهت اتفاق آرند یا ده و بران باشد و محرابها بر جای باشد از آن جهت
 اندکان موضع نباید اجتهاد کردن در جهت روی مانع از آنکه اتفاق کرده اند
 اما در میل کردن سبوی دست راست یا دست چپ روا باشد اجتهاد کردن
 و بر بام کعبه روا نباشد نماز کردن چون به بشروی یا لایک کز از بنا خانه جزئی
 نباشد و در درون کعبه روا باشد نماز به جانب که خواهد روی آورد و اگر
 بجانب رخانه آید و در فراز کرده باشد یا استانه در بلند باشد بقدریک کز روا
 باشد و اگر در کشاده باشد و استانه بست باشد روا نباشد و الله اعلم
باب در نماز
 قَالَ اللَّهُ تَعَالَى قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ
 خَاشِعُونَ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تُخْرِتُ
 صَلَاةَ لَا يَفِيهِمُ الرَّجُلُ فِيهَا صَلَاتُهُ فِي الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ
 در دو رکعت نماز به جز فرضه است اول نیت کردن دوم تکبیر کردن
 الله اکبر یا الله اکبر جهیز دو نماز بنیونند سوم برای استناد
 چهارم سوره الحمد خواندن یا بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 اگر چه یا نشدیدی بگذارد نماز درست نباشد بخم رکوع و فرضه از چند
 که بشتم دهد چنانکه کف دست بر زانو رسد ششم آرامیدن در رکوع
 هفتم سر بر آوردن از رکوع تا راست با ستند هفتم آرامیدن در نیت استناد
 نهم سجود کردن و فرض سجود است که پیشانی و دو دست و دو زانو و دو قدم بر
 زمین نهید و پیشانی با زمین برهنه باشد اگر چه جامه که پوشیده باشد بر استس
 یا بر دامن یا بر موی پیشانی سجود کند روا نباشد بقول ثنائی رحمه الله علیه
 و بقول

و بقول سیاری از اهل علم روا باشد اما دیگر اندکها اگر پوشیده باشد روا باشد
 و قولی دیگر هست که چون پیشانی بر زمین نهاد اگر دست یا زانو یا سر پای بر نهید
 روا باشد و قول اول درست تر است عبدالله بن عباس روایت کنند که رسول
 صل الله علیه و سلم کف را فروزند که بر هفت اندام سجود کن پیشانی و دو دست
 و دو زانو و دو قدم و بانکه در سجود کران کردن وی بر پیشانی افتد اگر نیفتد
 درست نیاید و میان پیشانی بر زمین نهاد اگر کلهای پیشانی نهد روا باشد دهم
 ار شدن در سجود یا زدهم نشستن میان دو سجود راست دوازدهم آرامیدن در نشستن
 سیزدهم سجود دوم همچون سجود اول چهاردهم آرامیدن در دو رکعت
 دوازدهم جز فرضه است نیک و کبر فرضه نسبت و در نشستن اخرجها جز
 فرضه است یکی نشستن دوم تشهد بخواند تا ایجا که اشهد ان محمدا رسول الله
 و سوم صلوات دادن بر رسول صلی الله علیه و سلم چهارم سلام دادن چندانی که گوید
 السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و در نماز شام چهل و دو جز فرضه است
 و در نماز چهار رکاعی چاه و چهار جزیم بر مرتبه و ترتیب نگاه داشتن در ارکان
 نماز فرضه است و هر کس که فرضه نماز از سننداند نماز او درست نیاید
 و نیت در نماز یا تکبیر بسته دارد اگر میان نیت و تکبیر غافل شود نماز
 بنیونند و نیت درست اگر زبان بگوید روا باشد و سه جز فرضه است
 یک ذکر نماز و دیگر فرض و سیدیک نیت کند که کلام نماز به کز از نیت
 اداء فرض صلوٰۃ الظهر بالوند نیت ان اصل فرض الظهر
 و اگر ساری نیت کند بگوید نیت کردم که بکرازم فرضه نماز شش یا دهم
 در فرضه نماز دیگر و کوهی گفته اند نیت تمام باشد اما عدد رکعت و روز
 بعد کردن شرط نیست و اگر روز معین کند و خطا کند درست است و اگر نماز شده
 دارد نیت قضا باید کرد و نماز سنن تعین با نیت که سنن نماز با نیت گنم
 یا سنن نماز بیش از سنن نماز عید یا سنن نماز خسوف و اگر با امام نماز کند
 نیت قضا با امام مانع جماعت واجب باشد و اگر نیت کند نماز تنها بنیونند پس اگر بر
 متابعت امام رفس کز نماز باطل شود و امام اگر نیت جماعت نکند نماز او نماز

قیوم از سر او درست اند و لکن امام را فضل جماعت نباید و اگر در میان نماز نیست
 جماعت کند از آنجا فضل جماعت باید و در نماز از این جهت است که بکن ارم و فرضه
 نماز از این جهت افتد با امام و هر نماز قطوع که از اسبی نیست طوطی است که بود و شدت
 کردم که نماز کم درست اند اما بدان منتهای نماز امام را است و نیست که تکبیر کند
 تا مودل از قاصت فارغ شود پس بفرماند تا جفا را است کنند و بپوشته اینستند
 و بعضی اول تمام گفتند و بعضی اول از فضل پیش از جعفر دم است و هر صغ که
 با امام نزد کتر فضل است و دست بر دست راست امام است و اول فاضل تر که بر دست
 چپ جعفر است راست است تا در تکبیر کند و قوم را نباید تکبیر را اول کرد
 تا امام از تکبیر فارغ شود چون تکبیر خواهد کرد سنت است که هر دو
 دست بردارند برهنه حاکم کف دست او بر آن گوش باشد و از گشتان
 کشاده کند پس تکبیر کند پس در دست چپ دست راست کند و هر دو
 دست بر ریشینه نهاد و بعضی بگویند گفته اند که در دست بر دست که در زیر
 ناف و مذهب ابوحنیفه رحمه الله علیه اینست پس دعا است مفتاح بخواند علی
 ابن ابی طالب رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه و سلم پس از تکبیر
 بخواند **سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ**
وَمَا يَلْبِاسُ الْمَشْرِقِ مِنْ رِزْقِكَ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ
أَتَى الْخَلَاءُ مِنْكَ شَيْئًا فَبَدَّلَ الْأَمْرَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ
 و شافع رحمه الله علیه این اختیار کند و عاشره رضی الله عنه را است
 که رسول صلی الله علیه و سلم چون نماز را افتتاح کردی گفتی **سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ**
وَحَمْدُكَ تَبَارَكَ اسْمُكَ وَتَعَالَى جَدُّكَ وَجَلَّتْ أَوَّلُكَ وَآخِرُكَ
 و ابوحنیفه و سفین ثوری و احمد رحمه الله علیه این اختیار کنند و در صحیح
 است از ابوهریره رضی الله عنه که رسول صلی الله علیه و سلم میان تکبیر
 و قرائت اندکی خاموش بودی گفتند رسول الله در این خاموشی چه گویی گفتیم
اللَّهُمَّ بَاعِدْ بَيْنِي وَبَيْنَ خَطَايَايَ كَمَا بَاعَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ

اللَّهُمَّ زَكِّني من الخطايا كما ينقى الثوب الأبيض من الدنس
اللَّهُمَّ اغسبك خطاياي بالماء والثلج والبرد پس دعا
 است مفتاح بگوید **عُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْخَطَايَا** و اگر در پیش گوشت
 همچون دعا است مفتاح و گفتن اعود در نخستین رکعت پس است اگر در اول
 فراموش کند در دم بگوید پس سوره فاتحه بخواند و رخصه است رسول
 صل الله علیه و سلم کف **الصلوة لمن لم يقرأ فيها فاتحة الكتاب**
 نماز نیست آنرا که در نماز فاتحة الكتاب بخواند و در نماز چهار اسم الله الرحمن
 در فاتحه و سوره بخواند **سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ** و بعضی از اهل علم و سنت
 اهل علم بر آنند که بسم الله بگویند همچون اعود و مذهب مالک و ابوحنیفه
 رحمه الله علیهما اینست و سنت است که قرات بترتیل خواند و چون با خبر فاتحه
 بکف و لا الصالحین سنت است که بگویند امین و در نماز چهار اسم که بگویند
 و چون تمام امین بگویند قوم با او چهار اسم بگویند چنانکه او از در مسجد افتد
 در چهار اسم که رسول صلی الله علیه و سلم گفت چون امام امین کند شما امین کنید
 که فرشتگان امین کنند هر که امین گفتن او با امین گفتن فرشتگان موافق اند هر چه
 گناهان گذشته او بپارزد و از پس خواندن فاتحة الكتاب سنت است که
 سه مرتبه دیگر بخواند در نماز بامداد و در دو رکعت نخستین از دیگر نمازها و اگر در
 دو رکعت آخر بخواند و با باشد و در نماز بامداد از طول مفصل بخواند
 و در دو رکعت ششم هم بدانند بخواند و در نماز دیگر که نماز خفص از سورهها
 میان از مفصل بخواند و نماز شام سورهها کوتاه تر از مفصل اگر در نماز بامداد
 سورهها کوتاه بخواند و در نماز شام سورهها دراز و با باشد که امده است
 از رسول صلی الله علیه و سلم که در نماز بامداد معوذتین بخواند و امده است که اذا زلزلت
 و در نماز شام سوره الاعراف بخواند و امده است که سوره و الطور بخواند و در
 و در نماز بامداد و در دو رکعت نخستین نماز شام و نماز خفص الحمد لله و سوره بقره
 خواند اگر امام با آنها یا آنها و در نماز خواندن کراخی از رحمت خوانند یا استند
 و از صدای عز و جل رحمت خواهد و اگر از عذاب خواهد استعاذت کند و اگر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

نادر قنوت و ترکوبد و اگر امام باشد قنوت بلند گوید و بلفط جمع گویند رقیب
و تر و بامداد **اللهم اعدنا و عافنا و بارک لنا و فطرنا**
و دوست داریم که قوم رقیب در پنج کلمت اول الهین کنند بجز هر سه کلمه آخر
که شائبه سر با امام بگویند و دست بردارد و در قنوت بر مصطفی صلوات الله علیه
صلوات فرستند و ختم و ابتدا بذر کنند عمر رضی الله عنه گفته عامیان آسمان
و زمین موقوف باشد باسمان بر نسود تا بر سیمبر صلوات الله علیه صلوات بفرستی
و صابیه و علما در قنوت نماز بامداد مختلف اند بشتر بر آنند که قنوت نکنند
عن ابی بنی اسلم روی عن ابنه هیرة رضى الله عنه ان رسول الله صلى الله
عليه وسلم قال **اذا كان احدكم في صلاة فليقلع ثوبه ثوبا فان**
ثوبه ثوبا فليقلع ثوبا نماز کنند و بایند که چنان استند
ک. در پیش او ستری باشد اگر در سجده است یا در خانه چنان استند که میان او
و میان دیوار جای زیادت از جای سجده نباشد و میان وصف در جماعت بخیر
باید و اگر در سجده باشد عصابش خود بر زمین فریزد و اگر نداشت قماش شانه
بین خند یا خطی بش بکشد بر آن میایا او و میان آستره بیرون کند بقصد
بزه کار باشد و نماز کنند او را بعنف باز دارند از گذشتن و اگر پیش نماز کنند
ستری نباشد و کسی را باز مؤاد داشت و اگر کسی بجا نوری پیش سری بیرون
لندد نمازی تباه نشود و عمل اندک نماز را باطل کند هر چند بقصد کند
چنانکه دو کام فراهم مالی که بشوی بخواند لذت دو بار بر هم آورد دفع
کند یا کز دمی بدو ضرت بکشد یا خوشش را اندکی بخارد یا دستار از سر بکشد
و آنچه بداند رسول صلوات الله علیه و سلم ما رو کردیم در نماز بکشد اما اگر عمل
بسیار کرد و چنانکه سه کام بر هم فراهم باشد یا سه ضرت بر هم برند نماز تباه
شود و اگر سهو کند نماز باطل شود و باخر نماز سجده سهو بکند بوجه سهو
روایت کند که رسول صلوات الله علیه و سلم در نماز پیش از نماز دیگر دو رکعت بجز
و سهو و سلام باز داد و سخن گفت چنانکه در آخر کرد دو رکعت دیگر بکرد
و اگر در نماز رجوبد یا بخندد یا باختار بر سر زد چنانکه دو حرف حاصل اند
نماز

نار

[illegible]

بجود السهم

و ما موم بر موافقت امام سجود کنند اگر مرد نماز است سجود نخواند روی قبله
 آرد و دوست دارم که برای خرد و دست تا سفت بر آرد و بکبر کند پس
 و کبر کند و سجود شود و پس بکبر کند و سر بر آرد و گفته اند سلام دهند
 و از عایشه رضی الله عنها اینست که رسول صلی الله علیه و سلم در سجود قرآن
 یکنف سجده و حق الله جل و علا و حق الله جل و علا و حق الله جل و علا
 و ابن عباس روایت کنند که مردی رسول را صلی الله علیه و سلم گفت خراب دلم که
 از سیر ریختی باز میگردم و سجود کردم در حین نماز و در سجده نشستم
 که میگفت الله اعلم و حق الله جل و علا و حق الله جل و علا و حق الله جل و علا
 عبد الله بن عباس روایت کند که رسول صلی الله علیه و سلم این سجده خواند
 و در سجود گفت و در سجود میفرمود که این مرد در سجده خیر کرد
 و حق قرآن خوانده سجود کند هر که میتمتع قرآن خواند او باشد بر موافقت
 سجود کند و نه طهارت روا باشد و مسافر که بر پشت چهار پا باشد سر و آرد
 روی بر آه و سجود شکر کند کسی را کی نعمتی نباشد که در انتظار آن باشد
 یا از برای کسی که در دراز مانده باشد فرج یابد یا منلای یابد معصیتی یا بعلق
 در خبر شد که رسول صلی الله علیه و سلم ناقص خلق را بید سجود شکر کرد
 و ابو بکر صدیق رضی الله عنه جو خیر فتح مقام نوی رسید سجود شکر کرد پس اگر
 مبتلای باشد بعلتی سجود از روی نهان کند و اگر نفسی مبتلا باشد ظاهر کند
 باشد که سجود میسبب توبت آن مرد گردد و حکم این سجود حق سجود تلاوة است
 مگر آنکه سجود شکر در نماز روا نباشد

باب در سجود شکر
 و حق الله جل و علا و حق الله جل و علا و حق الله جل و علا و حق الله جل و علا
 و اگر نماز بر هلو نماز که نماز فرضه نشسته نباید کرد کسی را که قادر باشد
 بر ایستادن حول ایقام عاجز شود بنشیند و در موضع قیام مریع نشیند
 بر یک قول و بر قوی دیگر برای حب نشیند چنانکه در شریف اول نشیند و این

اخلاق از صحابه آمده است و اگر از نشستن عاجز شود نماز از خفتن کند بر هلو ایست
 روی قبله کند و رکوع و سجود بسراشتان می کند و سجود را سر و تر از رکوع می
 دارد و اگر از سر جنبانند عاجز شود چشم اشبارت میکند و اگر تواند بدک
 اندیشه کند و اگر برای نماز میبکند و در میان قرات عاجز شود بنشیند
 و بر نماز ساکت و اگر در فرود آمدن بعضی از الحمد خوانده سجود محسوب باشد
 و اگر از نشستن عاجز شود بنشیند و بنا کند و اگر نشسته یا حفته نماز می کند
 بیماری از وی زایل شود بر خیزد و بر نماز بنا کند و اگر در میان الحمد خواندن
 قادر شود در میان برخاستن بعضی خوانده نشود محسوب نباشد از هر آنکه
 اندر حال الحمد خواندن برای واجب است و هر نماز که فرضه نشسته
 روا باشد هر چند بر استناد فادو باشد و لکن ثواب در همه قیام باشد و اگر حفته
 گزارد ثواب بنه نشسته باشد

باب در سجود شکر
 و حق الله جل و علا و حق الله جل و علا و حق الله جل و علا و حق الله جل و علا
 گفت نماز جماعت فضل دارد بر نماز تنهایی به بیست و هفت درجه جماعت در نمازها
 وقت فرضه سنی است و هر که در وقت نشست هیچ مرد را جماعت دست باز
 داشتن و تنها نماز کردن مگر بعد از آنکه بیمار باشد یا سر ما سر یا باران
 یا وحل باشد و اگر طعمای پیش آورده باشد بنشیند و اگر سنگی بر روی غالب باشد
 و مودر قیامت کند بطعام خوردن مشغول شود جدا از جماعت که سنگی بنشیند
 و هر چه منکر بول یا غایط و برکت و رجا ند خوشن فایز کند پس نماز از جماعت
 در سجده که جماعت انبوه تر فاضل تر و مسجد در خانه ضایع تر از نماز
 اگر کسی نباشد که با او جماعت کند بانگ نماز قیامت کند و تنها نماز بکارد
 پس سجده دیگر شود و جماعت نماز بکارد و اگر نماز تنهایی کرده باشد
 پس قوی در نماز که نماز جماعتی که از آن سست است که با ایشان در نماز
 نماز کند هر کدام نماز بکشد و وقت فرضه کند و محسوب از فرض و وقت
 نماز نخستین باشد و بقول ابو حنیفه رحمه الله علیه و بعضی از اهل علم نماز بکارد

و نماز شام و نماز دیگر باز تکرار و اگر نماز جماعت عذر داده باشد جماعتی دیگر در
مانند دوست داریم که با ایشان موافقت کنند و اگر در آن نماز قومی دیگر امامی
کنند روا باشد عذر از رضی الله عنه نماز حفس یا رسول صلی الله علیه و سلم بکار بردی
بسیار بخانه رفتی و قوم مسجد خوش را امامی کردی و اگر در فرضه نماز یکساعتی افتد کند
که او نطوع می گزارد یا نطوع کند از بس کسی که او فرضه می گزارد یا فرضه از بس
کسی که او فرضه ذکر می گزارد روا باشد از بهر آنکه نماز معاد قومی را از سر آنکه
یا رسول صلی الله علیه و سلم نماز خوش گزارده بود نطوع بود و نماز قوم از بس او فرضه
نمود و بقول ابوحنیفه و مالک رحمه الله علیه نماز امام را نماز ماموم مختلف
ابوحنیفه باسد افتاد روا نباشد مگر نطوع از بس فرضه روا دارند و سنت امام
است که نماز سبک کنند آنکه چیزی از ارکان سنت نماز بگذارد و در رکوع
و تشهد کسی را که در آن ناطق باشند و سنت ماموم است که با امام برابر رود
و بر اثر او رود و تا امام بر رکوع نرود ماموم از قیام بپشت خم ندهد و تا امام در
سجود نرود ماموم از قیام قصد سجود نکند اگر با امام برابر مرد که اهیبت
باشد و اگر با امام بشی کند در سجود رکوع بزه متد باشد و فضل جماعت نباید
و اگر امام بیمار باشد نشسته یا خفته نماز کند و قوم از بس او ایستاده روا باشد
و چون افعال امام خفته می دانند اولیتر باشد چون امام را عذر بیماری باشد
کسی را خلفه کند تا قوم را امامی کند چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم ابو بکر را عذر
خلفه کرد در بیماری و اگر در نماز سجود جماعتی در آیند و هم نماز کنند دوست
داریم مرد تنهارا که اگر نماز حبه را کافی کند بر دو رکعت اقصا کند تا او را
نطوع باسد پس با قوم جماعت کند و اگر در میان نماز افتد با امام کند بر یک قول
روا باشد و اگر دست تری که در جهر است که ابو بکر صدیق رضی الله عنه امامی می کرد
در بیماری رسول و رسول صلی الله علیه و سلم در امتد در میان نماز و بر دست حب
ابو بکر رضی الله عنه نشسته و نماز بیوست و ابو بکر و همه قوم در میان نماز افتاد
بوی کردند و اگر امام را در نماز حدیث افتد یکی از آنها که بوی افتد کرده باشند
بسیار شود و قوم بر متابعت خلفه نماز تمام کنند روا باشد و اگر مسبوقی امام

و اگر در میان نماز نیاید بوی افتد کند و در باقی نماز با امام موافقت کنند
بسیار امام سلام دهد مسبوق بخیزد و نماز حوس تمام کند و اولیتر آن باشد که
مسبوق برخیزد تا امام از هر دو سلام فارغ شود و اگر پس از آنکه امام گفت
السلام علیکم نخستین بار مسبوق برخیزد روا باشد و اگر مسبوق امام را در سجود باید
یا در تشهد تکبیر افتتاح کند پس با امام سجود شود یا تشهد بر دو رکعت
او را محسوب نباشد و اگر امام را در رکوع یا بد تکبیر افتتاح بیازد پس تکبیر کند
و بر رکوع شود و از رکعت محسوب باشد و همچنین اگر امام را در قیام یا بد در وقت
که تکبیر کند امام بر رکوع شود با امام رکوع کند و از رکعت او را محسوب نیست و خوانند
فالحق روی بودند و اگر امام را در قیام یا بد چون تکبیر کرد یا بعد خوانند مشغول
سود اگر در میان الحمد باشد که امام رکوع کند یا بعد از آنکه قطع کند و با وی
رکوع کند و از رکعت محسوب باشد و گروهی گویند که فالحه تمام کند پس بر
اثر امام می رود از بهر آنکه بعضی از قیام دریافته است و اگر از اول نماز با امام
بوزه است چون امام بر رکوع شود و او در میان فالحه باشد فالحه تمام بیازد کرد
پس بر اثر امام می رود و اگر فالحه خوانده باشد در میان سوره باشد که امام رکوع
کند سوره قطع باید کرد اگر قطع نکند با امام سر از رکوع بردارد و او هنوز در
قیام باشد نمازش باطل شود و همچنین اگر ششم رکوع و سجود مشغول شود
تا امام بر رکعتی نشی گیرد چنانکه تا امام رکوع کند پس در رکوع می باشد
تا امام سر از سجود بردارد نمازش باطل شود و سنت ماموم است که با امام نزدیک
استند و هر که داناتر و عاقلتر با امام نزدیکتر استند و صفها جماعت هم
بیوسته باشد و صف زنان نیز بیست صف مردان باشد و اگر با امام یک تن باشد
بر دست راست امام استند و اگر دو مرد باشند از بس امام هم استند و اگر مردی
و زنی باشند مرد بر دست راست امام استند و زن از بس ایشان استند و اگر
ماموم در بس امام استند روا نباشد و اگر یک تن از بس صفها تنها باشند با امام
افتد کند که اهیبت باشد و لکن نماز درست باشد و اگر جماعتی کرد آیند
با امامی آنکس اولیتر باشد که بار سار باشد و اگر هر دو بار سار باشند آنکس اولیتر

که در آن خوار تر و فقیه تر باشد و اگر درین هر دو برابر باشند آنکس اولیتر باشد که
 وی با برادر وی بیشتر در اسلام آمده باشند پس هر که برتر پس هر که نسبت تر
 پس آنکس که خوش اواز تر و با لطافت تر و اگر در سرای کسی باشند آنکس که ساکن
 از خانه باشد یا مامت اولتر چون اگر کان نماز می داند هر چند آنجا مقری تر و فقیه تر
 از وی باشند و نه دستوری ساکن خانه کسی پیش نرود و نماز از پس فاسق و فاجر و ایا
 و از پس مبتدع روا باشد با کراهیت و از پس بنده و کودک نابالغ روا باشد چون اگر کان
 نماز می داند و لکن از ادب بالغ اولتر و اقتدای مردی در دست نباید در نماز
 و اگر کسی امانی کند که ای باشد و سوره الحمد نداند یا بعضی نداند یا جری بدیگر
 بدیگر کند در فاتحه اگر محض اتمی از پس او نماز کند روا باشد اما اقتداء
 کسی که الحمد درست داند خواندن کسی که نداند روا نباشد و اگر دو تن باشند
 یکی عورت پوش دارد آنکس که عورت پوش دارد یا مامت بدیگر و اولتر اگر عورت
 پوشیده برهنه اقتدا کند یا زنی پاک نرزی مستحاضه اقتدا کند روا باشند
 از بهر آنکه نماز امام درستست و اگر مردی از پس کسی نماز کند پس بداند که امام زنی بود
 یا عاقل بود نماز باز باید کرد و اگر بدیدند که امام حدث بود یا جنب بود نماز
 قوم درست باشد عمر الخطاب رضی الله عنه روزی امامی می کرد پس بر جامه اثر
 احلام بید غسل کرد و نماز قضا کرد و قوم نماز قضا نکردند و بقول ابو حنیفه
 رحمه الله علیه قوم را نماز قضا باید کرد اما اگر در نماز اذینه بداند که امام
 حدث بود همه قوم را نماز باز باید کرد از بهر آنکه نماز اذینه تنها درست نباید

و هرگاه که امام حدث باشد نماز قوم تنها باشد و اد
صلوة

کف هر که مواظب کند بر دوازده رکعت سبب خدای عز و جل او را خانه در
 بهشت بنا کنند چهار رکعت پیش از هر ضعه نماز پیشین و دو رکعت دیگر
 بعد از هر ضعه و پیشین و دو رکعت از پس هر ضعه نماز شام و دو رکعت از پس هر ضعه
 نماز صبح و دو رکعت پیش از هر ضعه نماز بامداد و بداند که نمازها تطوع جبر نمازها

فرائض است اگر در فرائض نماز ظلم باشد روز مامت آن خلاصه را این طوع و عذر کند
 و از نمازها سبب هیچ نماز موقت در نماز عید نیست که از شعار اسلام
 و بعد از آن نماز اقباب و ما هتتاب کرفس و از پیشین نماز باران خواستن
 و از پس آن نماز و تر و از پس و تر و از زده رکعت سبب نماز و از تر و از زده
 رکعت سبب نماز بامداد موقت در است رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
رکعت الفجر و رکعت النحر و رکعت العشاء و رکعت نماز بامداد به از دنیا
 و هر چه در دنیا است و در جز سبب از رسول صلی الله علیه و سلم که هر که مواظب کند
 بر چهار رکعت پیش از نماز پیشین و چهار رکعت پس از آن خدای عز و جل او را
 برایش خیر دهد و این عمر رضی الله عنه رواست که رسول صلی الله علیه و سلم
رکعت الفجر و رکعت النحر و رکعت العشاء خدای بران مرد رحمت کند که پس از
 نماز دیگر چهار رکعت نماز کند و نماز سبب سبب نبی است علیهم السلام و سیرت
 نیکو در اینست و نماز چار رکعت است که در هر رکعتش و پیشتر و از زده رکعت
 و ام های روایت کند که رسول صلی الله علیه و سلم در روز قحطی که هفت
 رکعت نماز صبح کرد و وقت نماز صبحی از آن وقت که افتاد یک نرزه بالا براند تا وقت
 زوال و اگر کسی در مسجد روز سبب سبب که تا دو رکعت نماز کند نشیند و پیش
 فرموده است رسول صلی الله علیه و سلم و اگر فرضه قضا کند از آن محسوب نشد و اگر
 کسی را مهنی پیش آید دو رکعت نماز کند و اندر آن کار را بخوار کند و نماز تطوع
 پیش و بروز دو گانه فاضلتر میان مرد و رکعت سلام می دهد و بقول بعضی از
 اهل علم بروز چهار گانه فاضلتر بدو تشهد و یک سلام و در چهار رکعت پیش از نماز
 پیشین و نماز دیگر همچنین گویند و مذهب سفین نوری و عبد الله بن المبارک ابو حنیفه
 رحمه الله علیه است و اگر کسی چهار رکعت یا شش رکعت نماز با دو رکعت تطوع کند میان
 تشهد و یک سلام روا باشد و اگر بدو تشهد کند میان تشهد اول و اخیر دو رکعت
 روا باشد و نماز و تر سبب است موقت یک رکعت روا باشد و سه رکعت یک
 سلام و پنج و هفت و نه و یازده و سیزده همه یک سلام درست آمده است
 و از سیزده زیادت نیامده خواهد جمله را یک تشهد قرار داد و خواهد بدو تشهد

جاء صلاته شهد اول وقت شهد اخر يك ركعت باشد که در اخر امده است که رسول
صلی الله علیه وسلم پنج رکعت و تر یک پیشه و یک سلام کرد و احدی از عایشه
رضی الله عنها که رسول صلی الله علیه وسلم رکعت و تر کرد بد و تشهد و یک سلام در ششم
نشست و در ششم و آمد نشست که هفت رکعت و تر کرد و در ششم نشست و در هفتم
بس سلام داد و دوست دارم که اگر توفیق یابد بران مواظبت نماید که تا شسته رضی الله
عنها روایت کنند که رسول صلی الله علیه وسلم شب بس از نماز صحن یازده رکعت
نماز کردی میان هر دو رکعت سلام می دادی پس یک رکعت و تر کردی و بعد از آن
عباس رضی الله عنه با کوفه یک شب بخانه خود بس و دم صبحه زن رسول صلی الله علیه وسلم
رسول صلی الله علیه وسلم گفت تا شب نهد یا اندیختن یا بیشتر بس برخاست چشم مالید
پس در این از آخر سورة ال عمران تا آخر سورة بقره بخواند پس در رکعت کرد پس در رکعت
پس در رکعت بس و تر کرد پس گفت تا مؤذن بیامد برخاست و در رکعت نماز بس و تر
یکبار در بس نماز بس و شد و آن دعا گفت
و بعد از آن دعا گفت
و بعد از آن دعا گفت
و آمد نشست که آن دعا در نماز و در سجود می گفت و اگر کسی یک رکعت اقتدار کند
اولتر از یک رکعت که در رکعت بین چهار رکعت از بس یک رکعت و تر کند
و در سه رکعت و تر در نخستین رکعت فاتحه الكتاب بخواند
و در رکعت دوم الحمد بخواند
و بعد از آن دعا گفت
و بعد از آن دعا گفت و از بس و تر سه بار بگوید
و بعد از آن دعا گفت
و تر آخر نماز بس کند و احتیاط است که پیش از تر خشید اگر و تر یکبار از
خشید بس در شب نشاط نماز آمد و تر کرد و نماز کند و تر دیگر بار بنامه در
و اگر بر حوش تر اعتماد دارد در برخاستن شب و تر ناخر کند تا چون بر خرد و آخر
نمازها بکند از دست آمدنش که رسول صلی الله علیه وسلم از بس و تر دو رکعت نماز
از نشسته بکردی و آمده است که در رکعت نخست **و بعد از آن دعا گفت** بر خوانی و در رکعت

دوم و تر پیش از فرضه خفص و انباشد و نماز شب یا خفص
فاضلتر از آنکه اول شب در خبر است از رسول صلی الله علیه وسلم که فاضلتر از نمازها
نماز او داد است علیه السلام یک نیم شب خفصی پس یک میل برخاستی و نماز کردی
پس تا آخر پیشین یکی بخفتی و نماز تراویح در ماه رمضان از بس سنت نماز خفص
و بس از و تر شنبی است که باران رسول صلی الله علیه وسلم بران اتفاق کرد و مواظبت
نمودند بسبب رکعت بدو سلام و قنوت و تر سنت است در رکعت آخر
در نه آخر ماه رمضان پس از رکوع بر قول شافعی رحمه الله علیه و از آن کعب
و معاذ قالی روایت کنند که ایشان قنوت در و تر در نه آخر از ماه رمضان
کردند و بقول عبدالله بن مسعود هر سال در و تر قنوت کنند پیش از رکوع
پس از قنوت دست بر آرد و تر یکبار کند و قنوت بخواند و تر یکبار بخواند و تر یکبار بخواند
و بعد از آن دعا گفت
و بعد از آن دعا گفت
نماز بطوع که اثر آسبی نباشد و در پنج
وقت از روز و انباشد یکی از وقت که اصاب بر آمدن از یک باشد تا آن وقت
که مکرره بالا بزند و دیگران وقت که در میان آسمان است نایستند تا در رکعت
و سد رکعت و شدن نزدیک این تا تمام فرسود و چهارم حمد و وقت نماز بعد از در اند
آنکه که فرضه بکند و و انباشد و بر اس از نماز تطوع کردن تا اصاب
مکرره بالا بزند اما کسی که فرضه بکند از زده است و را و انباشد و پنج حوز
وقت نماز دیگر در اند آنکه فرضه نماز دیگر بکند اگر زده باشد و انباشد او را
پس از نماز تطوع کردن تا اصاب فرسود و کسی که فرضه بکند اگر زده باشد
روا باشد و اگر کسی درین اوقات فرضه قضا کند یاوردی که وقت شده
باشد یا نمانی که نذر کرده باشد بکند یا رد یا بجزا زه نماز کند یا سجود و قنوت
یا سجود شکر کند و یا باشد که در خبر است که رسول صلی الله علیه وسلم
دو رکعت نماز سنت پیشین قنوت شده بود در خانه امر مسلمه از بس نماز دیگر
مضا که جماعتی از اهل علم نماز جنازه روان دارند و وقت اصاب بر آمدن
و فر شدند و در وقت لبی تو که عقبه بر عام روا کند که رسول صلی الله علیه وسلم

نی کرده است نماز بخانه در سه وقت و روز اذینه در وقت است و او همه
تطوعات در پنج وقت روا باشد که رسول صلی الله علیه و سلم روز اذینه
استننا کرده است و در هر یک از این پنج وقت روا باشد
و رسول صلی الله علیه و سلم مکه را از شهرهای دیگر بدین خصوص کرده است
و اگر چه گویند مکه همه روا باشد در این اوقات تطوع کردن و مکه را
از دیگر شهرها بدان خصوص فرمود که اگر در این اوقات طواف کند روا باشد
در رکعت طواف یکبار و اگر مردی در میان نماز بامداد خدائی باشد چه
افتاب براید نماز تباه نشود و چنان که اگر در میان نماز دیگر افتاب فرو
سود نماز تباه نشود و سنتها نماز جویند وقت سود قضا باید کردند
معمول فرایض مکه نماز افتاب و ما هتتاب گرفتن چون یکشنبه پس از آن نباید
کردن قضا و ترو سنت نماز بامداد و همه سنتها در همه اوقات روا باشد
و گفته اند و ترازیس نماز بامداد قضا نکند و سنت نماز بامداد از پس پیشین رواند
باب فی صلوٰۃ المسافر قال الله عز وجل
و اذا قمتم فی صلوٰۃ فکسوا علیکم وجوهکم و انزلوا من الصلوات
در سفر که مسافرا و شانزده فرسنگ باشد و آن سفر مباح باشد و آن بود
مافرا که نماز فریضه پیشین و نماز دیگر و نماز حضرت قصر کند هر یکی
دو رکعت پیش کند و روزه ماه رمضان یکشنبه و میان نماز پیشین و نماز پسین
و نماز شام و حضرت جمع روا باشد و سه شبانه روز بر موزه مسح کند و این چهار
حضرت در سفر که کمتر از شانزده فرسنگ بود روا باشد و زهری هم
بدین نزدیک گویند که سفر در روزه باشد و اگر چه در سفر یک روزه قصر و فطر
روا دارند و اگر چه گویند سفری که کم از سه روز باشد روا باشد و این قول
ابوحنیفه و سفین ثوری است رحمه الله علیهما اما تمیز کردن جز آب نیابد
و نماز اذینه یکدشیم و نماز نافله روی براه گزاردن بر پشت سفر و در سفر
در از و کوتاه روا باشد و در سفر نماز قصر کردن فاضل تر از تمام کردن
و اگر تمام کند روا باشد بقول مالک و ابوحنیفه رحمه الله علیهما و جماعی از اهل

علم

علم در سفر نماز چهار رکاتی شاید کرد اما روزه داشتن فاضل تر از آنست که
مکه کسی را که رنج رسد روزه کشا در او را اولیتر و هر که نیت سفر کند
او را رخصت سفر روا نباشد تا بدل قصد جای شدن نکند که این شهر یا
آن شهر تا زده فرسنگ باشد اگر طلب بنده گریخته یا اوام داری برون آید
و موضع از غنی داند روا باشد قصر جمع و روزه کشا در هر چند که بسیار بود
و اگر مسافری در شهری سود و نیت کند که سه روز اینجا باشد روا باشد و اگر
سه روز قصر جمع کردن و روزه کشا در او اگر غنم مقام چهار روز کند روا بود
و بقول ابوحنیفه رخصت الله علیه تا غنم مقام با زده روز نکند روا باشد
و اگر سفر معصیتی باشد چنانکه براه زدن شود یا بنده از خواجه دیگر نزد شاید
رخصت سفر بجای آوردن از هر آنکه رخصت در سفر از است که تا مسافر را دعوی
باشد بر قضا حاجت و بر معصیت عوز کردن حرامست و مسافر را نماز قصر
نشانند کردن یا نیت قصر نکند وقت افتتاح نماز اگر نیت قصر در نماز شود
پس در میان نماز نیت کند که تمام کنم یا نیت قامت کنم نماز تمام باید کرد
و اگر نیت قصر کند و لکن بکسی افتد کند که او مقیم باشد یا مسافر باشد
و لکن نیت قصر کرده باشد ما موم را نماز تمام باید کرد و اگر مقیم مسافر
افتد کند و امام قصر کند چون امام بدو رخصت سلام دهد ما موم بخزد
و نماز تمام بپسارد و اگر نمازی در حضرت وقت سود عوز در سفر قضا کند
نسیب قصر کردن و اگر در سفر وقت سود حال مقیم هم نشاید قصر کردن
در حضرت بقول ابوحنیفه رحمه الله علیه روا باشد **فصل فی**
فی صلوٰۃ المسافر قال الله عز وجل
و اذا قمتم فی صلوٰۃ فکسوا علیکم وجوهکم و انزلوا من الصلوات
نماز دیگر و میان نماز شام و نماز حضرت روا باشد معاذ رضی الله عنه روایت
کند که رسول صلی الله علیه و سلم در سفر تنویر جمع می کرد میان این دو نماز
و اگر در منزله شبانه روزی بماند بهتر از آن باشد که نمازها بوقت خوشتر بخورد
و اگر جمع کند روا باشد خواهد نماز دیگر نیت کند هر دو وقت نماز پیشین بخورد

و وقت نماز ششم و وقت نماز دیگر باشد در سفر و اگر خواهد نماز ششم را جمع کند
 نماز دوم در وقت نماز دیگر از وقت نماز دیگر نماز ششم باشد و نماز شام
 نماز حقیقی و محسن جمع کند و رسول صلی الله علیه و سلم جمع چنان کردی
 که اگر وقت نماز ششم در گذشته نماز ششم را جمع کردی تا آخر وقت نماز دیگر بودی
 بیکاریدی و اگر وقت نماز ششم در منزل بودی نماز دیگر با نماز ششم جمع کردی و پس
 سستی و نماز شام با نماز حقیقی و محسن کردی قصر با جمع هر دو روا باشد و اگر
 جمع در وقت نماز ششم کند شاید نماز دیگر پیش از نماز ششم گزاردن
 و میان دو نماز پیش از آن مقام نکند که قاصد کند یا اگر تیم نماز را می کند چنانکه
 سبک است باطل کند و تیم نکند و اگر فصل میان دو نماز از آن سود جمع باطل
 شود نماز دیگر وقت خوش باند و بدین و اگر در وقت نماز دیگر جمع کند
 روا باشد نماز دیگر پیش از نماز ششم گزاردن بر وجه درست و نماز شام
 با نماز حقیقی و محسن و اندر وقت که نماز اول افتتاح می کند نیز جمع باید کرد
 و اگر در میان نماز ششم و شب جمع کرد روا باشد و اگر نبی جمع نکرد تا از نماز فاض
 سود جمع روا نباشد و روزی از آن میان نماز ششم و نماز دیگر و میان نماز شام
 و حقیقی مقیم را جمع کردن روا باشد بقول شافعی رحمه الله علیه در وقت نماز
 ششم و در وقت نماز شام اما در وقت نماز دیگر و نماز حقیقی قصد نیست از هر
 آنکه این قصد سبب راضی و تواند بود که باز آنرا بایستد و جمع بعد از آن
 آن وقت روا باشد که در مسجد جماعت نماز میکند اما نه در خانه روا نباشد
 و باید که آن وقت که نماز اول افتتاح می کند باز آنرا بایستد آن وقت که نماز
 اول سلام دهد باز آنرا نوشته باشد تا نماز دوم افتتاح کند و اگر در میان
 دوم منقطع شود روا باشد و اگر میان دو نماز منقطع شود روا نباشد و بیشتر اهل علم
 روزی از آن جمع روا ندارند چنانکه روز و محل و عرف روا نباشد
 روی عن ابن عمر از رسول الله صلی الله علیه و سلم
 در وقت راه رفتن بر پشت ستون بکزار روی براه و پیاده رو نیز محسن و اگر بر

بش

بش ستونی باشد رکوع و سجود بشر اشارت می کند و در سجود سرفروخته
 از رکوع می کند و شرط نیست که در سجود روی بر زمین و پاان خند و اگر
 عنان ستوری بدست او باشد روی بقبله تکبیر افتتاح کند و آنگاه روی
 براه آورد و اگر عنان بدست او نباشد روی براه افتتاح کند و پیاده رو در سه
 موضع روی بقبله آورد و در تکبیر افتتاح و در رکوع و در سجود روی بر زمین خند
 و تشهد روا روی براه بخواند و اگر پیاده رو بر خاکست و در نماز باطل شود
 و اگر بر ستون باشد و ستون بر خاکست روی یا بول کند نماز باطل نشود
 و اگر ستون از راه بیرون بر د ب قصد بجائی که نه جهت قبله است نماز باطل شود
 و نماز فرضه بر پشت ستون روا نباشد مگر در حرب و شمر

باب صلاة الجمعة
قال الله تعالى يا أيها الذين آمنوا إذا نودي للصلاة فاسمعوا لله ورسوله

فما أذن له فريضة است بر مرد عاقل بالغ از ادو مقیم حوال این پنج شرط یکی نباشد
 واجب باشد و بر کودک و بنده و زن و مسافر نماز اذینه نیست و پنج شرط
 بایستد نماز اذینه روا باشد یکی وقت حوال نماز ششم بیرون شد روا نباشد
 و دیگر جهل تن نباید برین صفت که گفته با امام اگر کم باشد روا نباشد
 و بقول ابو حنیفه رحمه الله علیه چهار شرط روا باشد و سدر امام شرط است
 که با جماعت کند تنها روا نباشد چهارم خطبه و پنج در شهر جای باید بادهی
 که جهل تن برین صفت که گفته شد اندر آنجا منوط باشند و اما کسانی
 که در بیابان خیمه و خرگاه دارند و مستان و تابستان و از جای بجای می روند
 ایشانرا سبب در جای خوش نماز کردن اذینه و اندر هر دیهی که در وی چند
 تن بدین صفت منوط باشند بر ایشان الحاق فرضه باشد نماز اذینه کردن
 و اگر جهل تن تمام نباشند شاید آنجا نماز اذینه کردن برین حکم اگر باشد
 نماز از شهر یا از دیهی که در وی نماز اذینه کنند در سه دیه شنوند در خرگاه
 که با دها ارمیده باشد و مشغله نباشد واجب است بر هر که از ایشان از
 اهل کمال باشد نماز اذینه بشهر رفتن اگر شنوند واجب نماید و همچنین

اهل خانه و هرگاه که شهر تردد کنند یا جماعتی از مسافران که نزدیک رهی
 و روزانه و نیت قامت چهار روز بکنند برشان واجب باشد نماز اذینه
 شدن اگر بانگ نماز برشان رسد از آن موضع و نفل خفیه رحمه الله علیه
 باشد و جماعتی نباشد نماز اذینه در آنجا روا باشد و شهر جامع آن باشد
 که سلطان در آن باشد و بازار و جوی آن به طبیب و دریک شهر و جای نماز
 اذینه روا باشد اگر دو جای نماز اذینه کنند نخستین در آن باشد و طایفه
 دیگر نماز پیش از آن گذارند و پیش بدان باشند که تکبیر افتتاح پیش کنند و بر
 مسافر و در آن باشد و لو در نماز اذینه شب اگر با امام نماز کنند اذینه از فرض
 محسوب باشد و لکن عدد جهل بدیشان تمام نکنند و اگر مسافر نیت قامت
 چهار روزه کند در شهر نماز اذینه بروی واجب ندو عدد نیت تمام نکنند و اگر
 مقیم باشد بیمار یا مشغول باشد یا غرض دیگری که صایع می ماند روا باشد که نماز
 نکرارد و اگر آن بیمار یا بیمار دار تکلف کنند و مسجد جامع حاضر شوند نماز اذینه
 بروی واجب ندو عدد نیت تمام کنند و بر هر که نماز اذینه فرضه نیست اگر
 نماز پیش از آن گذارد پیش از آنکه امام نماز اذینه کند روا باشد جماعت یا آنها
 و لکن دوست خاتم کی تاخیر کنند تا امام از نماز اذینه فارغ شود اما انکس
 نماز فرضه بروی فرضه است اگر نماز پیش از آنکه نماز اذینه
 توقف شود درست نیاید و مرد مقیم را روز اذینه پس از جمع شاید بیرون آمدن
 بسفر تا نماز اذینه بکند مگر سفر حج یا غزا و گفته اند که پیش از زوال
 روا باشد بسفر بیرون شدن اما پس از زوال روا نباشد تا نماز اذینه نکرده
فصل در نماز **نماز اذینه** **نماز اذینه** **نماز اذینه** **نماز اذینه** **نماز اذینه**
نماز اذینه **نماز اذینه** **نماز اذینه** **نماز اذینه** **نماز اذینه** **نماز اذینه** **نماز اذینه** **نماز اذینه** **نماز اذینه** **نماز اذینه**
 وقت رفتن و اگر پس از جمع غسل کند محسوب باشد و پیش از جمع محسوب
 نباشد و غسل روز عید پس از جمع در هرگاه محسوب باشد و روز اذینه بوقت
 عیش و بکار دارد و جامع محسوب در پیش و اختتامه سبب است و عامه ندارد
 و در بار او کند و هرگاه که در روز ثواب بیشتر باشد

ابو هدیسه رضی الله عنه روایت کند از رسول الله صلی الله علیه و سلم که هر که روز جمعه
 غسل کند و ساعت اول مسجد روزه بخواند باشد که اشتری قرآن
 کرده است و اگر در ساعت دوم روزه بخواند باشد که گاو یا گاوین کرده است
 و اگر در ساعت سوم روزه بخواند باشد که کوسقیدی قرآن کرده است و در هر
 ساعت چهارم مالکی و در ساعت پنجم خایه مرغی که بدهد و بر درها مسجد
 فرستگان باشند مردمان را که می آیند که نویسنده در منازل اهل ایشان
 و چون خطیب برود صدحیفها در نور دهند و سماع خطبه مشغول شوند و چون
 بنما و روزه آهسته روزه و پیاده و در راه و در مسجد انگشتان بهم در نیارند و
 از انگشت او از بر نیارند و چون مسجد آمد بای هر کردن مردم نهاد و کس را از جای
 بخیزاند و بجای می نشیند و اگر بوفتی باید نماز کند تا آنکه خطیب
 بیرون آید آن کس که در مسجد باشد نماز ایشان کند چون خطیب بر میسر شود
 روی بوقوع کند و سلام کند و قوع جواب سلام باز دهند پس می نشینند و صوفی
 بانگ نماز کند و خطیب قوع جواب دهند چنانکه مودن بانگ کنند و چون
 تحلی علی الصلاة و حی علی الفلاح رسید ماحول و طقوة الله بانه گویند چون صوفی
 فارغ شد خطیب بخیزد و خطبه کند پیش از قبله و روی بوقوع و خطبه نشسته
 محسوب نباشد هر که از قیام عاجز اند می نشینند همچون نماز فرضه
 و نه طهارت روا نباشد و عصای ایشان شری در دست بگیرد و اگر نه
 دستها بر هم نهاده یا فرزند دارد و سوی راست و چپ کرد و خطبه با طحال بخوابد
 و دراز نکشد و در خطبه نماز اذینه را فرض است و میان دو خطبه شستن
 فرضه است و بخیزد در خطبه فرضه است یکی بحد کفش و دفع بر مصطفی
 صلی الله علیه و سلم و ادن سوم قوم را بتقوی و حدیث کردن آن هر سه در هر دو
 خطبه فرضه است چهارم یک آیت یا دو آیت از قرآن اندن فرضه است
 در خطبه اول و در دوم سجده و خبر مومنان دعا کردن در خطبه دوم
 فرضه است و چون خطبه خطبه ابتدا کند قوم روی بوی آید و گوش
 خطبه دارند و نشاندند کس را اندکی آن وقت سخن و تسبیح و نماز ابتدا کردن

نیک کسی که در میان خطبه ایستد که در رکعت نماز سبک بیارد
و بنشیند که جنس فرموده است رسول صلی الله علیه و اگر کسی اندر وقت خطبه
سلام کند جواب گویند و اگر عطسه آید بر چهل الله گویند و گروهی گویند بربان گویند
و خطیب عز خطبه فارغ شود از منبر فرو زاید و در رکعت نماز نیست فرغند
نماز آذینه بکند و قرائت هر خواهد و سنت است که در رکعت اول
بعد از فاتحه سوره الجعه خواند و در دوم سوره المنافس یا اول سج اسم ربک
و در دوم هل ایلیک حدیث الغاشیه و سنت از بس نماز آذینه حوس سنت نماز
بیشتر است چهار رکعت آمده است از بس از چهار رکعت و در حضرت از رسول
صلی الله علیه و سلم که هر که روز آذینه غسل کند و جامه پاک بپوشد و بوی
عشیر کار دارد و بنماز آذینه رود و بر گردن مردمان بگذرد و حاج خدای عز و جل
اورا بپسندد است نماز بیارد و چون امام خطبه کند و می خاموش باشد تا امام
فارغ شود هر چه بروی در میان دو آذینه رفته باشد از عملها بزرگوار است
و زیاده سه روز و اگر موقوفی با امام یک رکعت نماز آذینه در بیاید چنانکه رکوع چنانکه
دوم رکعت در بیاید نماز آذینه در بیافته است هر گاه که امام سلام دهد
یک رکعت دیگر بیارد و اگر امام را بس از آن باید که سر از رکوع دوم بر آورده
باشد نماز بیشین کند چهار رکعت و بقول ابو حنیفه رحمه الله علیه اگر چه
امام در تشهد باشد نماز آذینه کند و اگر در میان نماز آذینه وقف بر وی شود

چهار رکعت تمام باید کرد **فاد**
صلوة الخوف قال الله تعالى **انما ارسلناك** ما از هر خوف ناخبر
نشاید در چنانکه تواند بگذارد پس اگر در حال کارزار باشد هر کس چنانکه
بواند بر شش است بایاذه نماز کند از هر سوئی تواند رکوع و سجود بپوشد اشارت
می کند و قضا نماید اگر چه و اگر در میان نماز در وضو بر نماند بپناه سوز و اگر بپناه
ضربت در وضو بر نماند بپناه سوز و اگر در وضو باشد که دشمن قصد او
کند نماز تنیده شود و اگر سلاح پدید شود بنهد و اگر سلاح دیگر ندارد و دشمن قصد او
کند با سلاح تنیده نماز کند و چون این شود آن نماز را قضا کند و اگر در کارزار

نباشد

نباشد نماز بارگاهان چهار حوس از دشمن هم نباشد روی قبیله پس اگر خواهند
که جماعت کنند اگر از قصد دشمن تر هستند بنکرم اگر دشمن موضعی است که درین
میان نماز قصد ایشان کند نماز کنند کار را بنشینند امام قوع را بدو روزه کند
یک گروه در روی دشمن باشند و دشمن را نگاه می دارند و امام با این گروه
دیگر دور تر شود چنانکه تر دشمن ایشان نباشد و نماز افتتاح کند با این گروه
حوس یک رکعت بگذارد و دیگر رکعت بخزند این طایفه خوشتر از نماز امام
نیرو دارند و نماز تمام کنند و سلام دهند پس روی دشمن شوند و طایفه دیگر بایند
و با امام اقدام کنند و امام در قیام انتظار می زند چنانکه ایشان الحمد و سوره
بر خوانند پس از آن رکعت با ایشان تمام کند حوس تشهد بنشینند ایشان بخیزند
و حوس من از نماز امام بیرون نیارند تا یک رکعت بگذرانند و امام بنشیند
منتظر ایشان باشد تا نماز تمام کنند و تشهد بخوانند آنکه سلام دهد
صلح بن خوات بن جهمیر و اوایت کند از رسول صلی الله علیه که بنات البرقاع
نماز بر صفت کرد و عبدالله عمر رواست کند که چون رسول صلی الله علیه و سلم
بدوم رکعت برخاست این طایفه که با وی بودند در میان نماز بروی دشمن رفتند
و طایفه دیگر بپایند و رسول صلی الله علیه و سلم دیگر رکعت با ایشان بگذراند
و سلم داد و ایشان سر طعم دادند هم در میان نماز بیشین دشمن رفتند پس طایفه
بیشین از بیشین دشمن باز آمدند و نماز تمام کردند و باز بروی دشمن رفتند و طایفه
دوم بپایند و نماز تمام کردند و ابو حنیفه رحمه الله علیه این احتیاط کرد
و هر دو روایت در سبب هر گونه کند و او باشد و احتیاط او اینست
تا عمل اندر نماز کمتر بود و اگر نماز چهار گانه می کند با طایفه بیشین در رکعت
کزار از بس در قیام سد دیگر رکعت انتظار کند تا ایشان نماز تمام کنند و طایفه
دیگر بایند و در رکعت آخر با امام بیارند و دو دیگر خود تمام کنند و اگر نماز تمام
می کنند در قیام سد دیگر رکعت انتظار کند تا ایشان نماز تمام کنند و اما اگر
دشمن در پس روی باشد در قبله چنانکه بر در میان نماز قصد کنند بتوانند
دند امام با جمله قوع اندر نماز سوزد حوس رکوع کند جمله با وی رکوع کنند و چون سجود

شوند صف اول یا بعضی از صف اول یاوی سجود نکنند و در قنای می باشند و دشمن
 و انگاه می دارند و دیگران با امام سجود کنند چون امام بدگر رکعت برخیزد
 ایشان سجود کنند پس بدگر رکعت انکس که بر رکعت اول سجود با امام نکرده باشد
 در رکعت دوم با امام سجود کند و دیگر کرده سجود نکند و رسول صلی الله علیه وسلم
 بعسفان برین صفت نماز کرد که یاد کردیم **یا**
صلوة العبد **ان الله تعالی**
ان الله تعالی **ان الله تعالی**
ان الله تعالی **ان الله تعالی**
 نماز عید سنتی است و مکه و از شعار اسلام است
 در سالی دیوار روز اول از ماه ثوال و روز دهم از ماه ذوالحجه و سنت است
 در هر دو عید که چو شب عید اندر اند یکسر کنند یاواز بلند در مسجد ها و بازارها
 و خانه ها و راه ها و دیگر روز در نمازگاه تا انگاه خطیب بیاید و نماز عید افتتاح
 کند و روز عید غسل کند چه سنت است و بوی خوشین کار دارد و جامه خوب
 در بوشد و در حق امام استحباب بیشتر و دوست داریم که کودکان مازینه
 را دست و پا حنادر بندیم و بپیرایه که حلال باشد برایشان کنیم و بپیرایه
 از دبا بوشند و زربینه کردن نگاه داریم و باید که با امام نزدیک نشینند
 و در عید فطر پیش او آنکه بگوید اشو بجزی بخورند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرماید
 چند خجوری بعد دطاق و در عید اضحی چیزی بخورند تا از نمازگاه نیایند
 موافق حاجانرا و امام درنگ نکند تا وقت نماز عید در آید پس بصره شود
 و وقت نماز عید آن بود که اذان بگفته باشد و باید و تا وقت زوال در گذشتن
 چون وقت نماز در آید نماز عید اضحی تعجل کنند از بهر قرآن و نماز عید فطر
 تاخیر کنند تا صدقه شریف و نشان دهند پس بیرون شود و اگر عذری
 نباشد بپاذه روز و چون امام نمازگاه حاضر شود مودن ندا کند **ان الله تعالی**
 شما آنک نماز قیامت **ان الله تعالی** **ان الله تعالی**
 و چون تکبیر افتتاح بکند دعای افتتاح بخواند هفت تکبیر دیگر بکند
 با هر تکبیری دست تا سر سینه بر میدار و زمین را در دو تکبیری چندان درنگ
 کند

کند که کسی گوید **ان الله تعالی** **ان الله تعالی**
 چون تکبیر هفتم بیارد بگوید **ان الله تعالی** **ان الله تعالی**
 پس قلعه بخواند و سوره **ان الله تعالی** **ان الله تعالی**
 دوم بخیز و بخ تکبیر بیارد بیرون تکبیر تمام و با هر تکبیری دست تا سینه
 هفت می آید پس **ان الله تعالی** **ان الله تعالی**
 و هفتین دست آمده است از رسول صلی الله علیه و سلم که در بخشش رکعت است
ان الله تعالی **ان الله تعالی**
 زادت و احوش کند سجود سهو نیاید آوردن و چون ارفار فارغ شود بر منبر
 باندشدن و چون بر منبر شود سلام کند و خطبه بخواند بارکان و هیات
 هجوه خطبه نماز اذینه و دوست داریم کی افتتاح خطبه بتکبیر کند
 و در خطبه اول سه تکبیر بیارد و در خطبه دوم هفت تکبیر و فطم را برآید
 و باید و از معاصی بزرگ کند و در خطبه عید فطر حکم صدقه شریفان بکند
 و در عید اضحی حکم قرآن بیان کند و چون فارغ شود باز کرد و دست است
 و سیک راه بسود و در باز آمدن بر اهی دیگر اید در شدن باید که در اثر باشد
 و بوقت باز کشش بر راه کوتاه تر باز گردد و کسی که عذری دارد و بنماز
 گاه نتواند رفیر و خانه نماز عید کند و زبان که از بیرون آمدن ایشان فتنه
 نباشد بر ایشان و نه کسی از نشان بنمازگاه عید حاضر باشد یا بنماز اذینه
 مابه بخ نماز نکوباشد و غسل کنند روز عید و اذینه لکن بوی خوشین کار
 ندارند و جامه دیبا و زربینه بپوشند و در عید اضحی سنت است که از قنار
 بشن روز عید از پس نماز فطره تکبیری کنند تا نیاز بامداد آخر
 ایام البشر بوق کزار دجله بایزده نماز باشد بگویند **ان الله تعالی**
ان الله تعالی **ان الله تعالی**
 و قری دیگر هست و مشر علمای بر اینند که از پس نماز بامداد روز عید تکبیر
 اشدا کنند و نماز دیگر آخر روز ختم کنند و این قولی است که جمعه است و الله علیه
 و قومی اینها بامداد عید کنند و هم آخر ایام بشر بوق کزار کنند

ایام البشر بوق

باب صلاة الخسوف

من اوقات بگذرد در هر وقت که از روز باشد یا ماهتاب بگذرد در هر
وقت که از روز باشد یا ماهتاب سنت است شب که امام میخیزد و بفرماید
یا امام ند کند الصلوة الصلوة تسد رکعت نماز کند در هر رکعتی دو رکوع
و دو سجده با قیام و رکوع و سجود در هر چند در از تر بیشتر از دیگر بزرگتر
افتتاح و دعا استفتاح بخواند و فاتحة الكتاب پس بقدر سورة البقرة
بخواند پس رکوع کند و در رکوع تسبیح کند خداوندی عزایت از قرآن
بخواند از سورة البقرة پس سدر بر آرد و بگوید سمیع الله لمن حمد و ثناء للحمد
چنانکه در دیگر نمازها و باز فاتحه الكتاب بخواند و بقدر دو نسیه است
از قرآن پس رکوع کند و تسبیح می کند بقدر هشتاد ایت از قرآن پس
سدر بر آرد و سجود شود و سجود هم چون رکوع دراز کند و تسبیح کند
پس یک رکعت بخزد و الحمد بخواند و بقدر صد و پنجاه ایت از قرآن
بخواند پس بر رکوع سوز و تسبیح می کند بقدر هفتاد ایت از قرآن پس سر
بردارد و الحمد بخواند و بقدر صد ایت از قرآن بخواند پس رکوع کند و تسبیح
می کند بقدر پنجاه ایت از قرآن پس سجود کند دراز همچنانکه رکوع کند
و اگر خسوف در تر بکشد رو باشد که در هر رکعتی سه رکوع کند یا چهار رکوع
در سینه آمده است و بقول سفین نوری و ابو حنیفه رحمه الله علیها نماز خسوف
دو رکعت است همچون دیگر نمازها فارغ سوز خطبه کند و خطبه عید
و در نماز اصاب گرفتن سر خواند و در نماز ماهتاب گرفتن سر و نیز در
نماز اصاب گرفتن سر آمده است همچون نماز عید که اندر حدیث آمده است
و مذهب مالک و احمد رحمه الله علیهما انست و اگر بر الحمد و قل هو الله مختار
کند در سینه آید و اگر اصاب بگذرد و پیش از آنکه کشاید یا فرو شود
گرفته از پس آن نماز خسوف نباید کرد و اگر با تو نوشته شود و ندانند

مازکند

2

که ایشان شهادت نماز کنند و اگر ماه یکروز و گرفته فرو سود نماز باید
کردن از بهر آنکه سلطان شب ماه است و شب با قشرب و اگر صبح بدمد پیش از
کشادن نماز کنند و اگر آفتاب بر آید پیش از کشادن نماز نکنند و هیچ
علامت را که انحراف آسمان بنماید نماز و جماعت و خطبه نسبت مگر گرفتن ماه و اتمام
را دوست داریم اما دوست داریم که اگر زلزله یا صاعقه بیاید تنها نماز
کنند و دعا و نذر کنند و صدقه دهند عبد الله بن عمر در روایت کند
از رسول صلی الله علیه و سلم هرگاه که صاعقه یا رعدی بشنیدی این دعا بخواند
یا هر وقت که از آسمان آید یا هر وقت که از زمین آید یا هر وقت که از دریا آید
و عایشه رضی الله عنها گویند رسول صلی الله علیه و سلم هرگاه که در آسمان آید
دینی کار بجای ماندی و گفتی یا هر وقت که از آسمان آید یا هر وقت که از زمین آید
یا هر وقت که از دریا آید یا هر وقت که از آسمان آید یا هر وقت که از زمین آید یا هر وقت که از دریا آید

باب
نماز استسقا سنت است چون آب تنگ
باشد و باران نیاید یا چشمها آب کمتر دهد امام قوم را بفرماید تا سه روز
روزه دارند و توبه کنند و از مظلوم بیرون آیند و تقرب نمایند خدای تعالی را
و صدقه و اعمال خیر کنند پس روز چهارم غسل آوزند و بصره اشوند نمازگاه
عید در جامه نواضع و دوستداریم کی کوزگان را بیرون آرند و بیرون زن که از نشان
بیم فتنه نباشد بیرون شوند و عام را بیرون آرند و بچکان را از مادران جدا
ایستانند تا نضرع و زاری بشن باشند و با حاجت نبرد یکتر بود و چون بصره
حاضر شدند مودن ندا کنند الصلوة الصلوة پس امام دو رکعت نماز کند
همچون نماز عید در رکعت نخستین هفت بار تکبیر بفرماید و در دوم رکعت
چهار تکبیر آرد و چهار خطبه کند و بعد از خطبه عید و اندر خطبه
کستغفار بسیار کند و بسیار گوید

6

نماز استسقا سنت است و چون آب تنگ
باشد و باران نیاید یا چشمها آب کمتر دهد امام قوم را بفرماید تا سه روز
روزه دارند و توبه کنند و از مظلوم بپروانند و تقرب نمایند خدای تعالی را
و صدقه و اعمال خیر کنند پس روز چهارم غسل اوزند و بصره اشوند نمازگاه
عید در جامه تواضع و دوست داریم کی کودکان را بپروانند و پسر زنان که از شان
بیم فتنه نباشد بپروانند و عام را بپروانند و بچه کانا را از مادران جدا
ایستانند تا فزع و زاری کشن باشند و با حاجت نزدیکتر بود و چون بصره
حاضر شدند و در نماز کند الصلوة الصلوة پس امام دو راعت نماز کند
پس چون نماز عید در راعت نخستین هفت بار تکبیر بر ادعت و در دوم راعت
پنج تکبیر آرد و بجهر خواند و خطبه کند و بصورت خطبه عید و اندر خطبه
کستغفار بسیار کند و بسیار گوید

البیاض علی کمره واد چون از خطبه دوم برخیزد و بعضی از خطبه
 بیاز روی قبله کند و در بر سفت چپ بگرداند و زیر و زبر کند
 و قوم هجرت کنند بر دست بردارند و دعا کنند بر روی بقیع او زد
 و خطبه تمام کند و اگر یکبار مراد حاصل نشود یکبار دیگر و سوم بار بپوشانند
 که خدای عزوجل تضرع و التماس بندگان دست دارد **باب**
صلوات علی ابی طالب و علی اهل بیت
و علی اکبر و علی حسن و علی حسین
 برسد و اجلاس که یازدهم در کربلا در دنیا باشد و این کار را
 ساخته باشد که زمان تا زمان باشد و اول روز از نذر که من جنس و جمیع کم
 و بسیار کار آن جهان تا بوقت مرگ ششمان شود و او صد خدای عزوجل
 قوی دارد تا نیکو کار و در خدای عزوجل رسول صلی الله علیه و سلم گفت
هو الحسن و هو حسین الطیر بالله تعالی یکی از شما میبرد
 مگر نیکو کار خدای عزوجل کسی را که مرگ نزدیک آمد کسی که بر بالین او باشند
 کلمه شهادت بگویند تا او نیز بر موافقت بگوید در خبر است که رسول صلی الله علیه و سلم
 گفت هر که آخر بخوابد **و الله اعلم** باشد در بهشت باشد و چون در نزع افتد روی
 وی قبله آرند و چون بر تنشوی دهند پای قبله کنند و بر بهای راست بپوشند
 و چون جان از وی جدا شود چشمش فرمالند و زخمش بپوشند تا دها نفس شاده
 نماند و مفاصل او مالند تا سخن نسود که بوقت ششست بر عساکر شوار باشد
 و جامه بروی پوشند چنانکه هیچ از اندام وی پنهان نماند و انجیل کنند بخند
 و دفن وی و ششست مرده فرضه است و جای ستر شوند چنانکه کسی و پرا
 چمند مگر شویند یا کسی که و پرا یا بای و دهد و ایشان هم چشم نگاه دارند
 مگر خدای که از آن عاره نباشد و خرقة بر عورت افاق کنند و اگر در
 پراهن شوند دست بر سر تا بپوشند تر باشند و در ایشان دست جبهوت
 بر شکم وی برانند و خرقة بر دست جبهوت او بپوشند و بپوشند
 پس انگشت بایب در دهان وی کند و بر دندانها بواند و در بینی کند پس اندامها

طهارت بشوند چنانکه نذر آید سگ کند نماز را پس سر و موی و خطی و پسند
 شوند پس آب بر سر وی دریند موی سر وی موی روی وی را نیک بشوند و بشانه
 کنند پس آب بر همه تن بزد و اندام بر جانب راست کنند و اگر بیک آب
 پاک نسود سفت است که سه بار بشوید و اگر سه آب یا شوز زیاده کند
 و خم بر طایف کند بر پنج بار صفت و باید که کافور در آب باز بسین کند تا بر روی
 را خشک دارد و بن ناخنان وی از سرخ پاک کند و کروهی بپوشد ناخن و موی
 لب و موی زیر دست و موی عورت باز کنند و کروهی بپوشد بپوشد و در وقت
 کشنده و موی سر و دست و پیرم با فذ و از بین بپوشد و در وقت
 ششست عود می سوزند تا بوی ناخوش خود و چون فارغ شود اندامهای دیگر
 خرقة خشک کند و خوششان موده ششست او بپوشد و اگر زن مهر خود را
 یا شوهر زن خود را استویند و او باشند و لکن مهر دیگرانه ششست مهر دیگرانه اولتر
 از زن و در آن مکان ششست مهر دیگرانه اولتر که شوی و کفن مرده کردن و اجسب
 از ترکه او و کفن و مؤنث ششست و کور کردن مقدم باشد بر اوام و اگر کفن
 ندارد کفن او بر آنکس باشد که در حال حیات در نفع او بود و اگر در نفع
 کسی نبود کفن در بیت المال باشد و اگر در بیت المال نباشد بر مسلمانان واجب
 باشد که کفن وی باشد و فرض کفن یک جامه است که همه تن را بپوشاند
 و سفت سه جامه است بیک نه عامه دراز و نه براهن یک جامه ازاری که از
 ناف تا زانو بگردد و دیگر از گردن تا لیس و سبک چنانکه همه تن بپوشد
 و زراخ جامه مقنعه و از روسه لغاف و کفن را بوی خوش بپوشانند
 عود خام او بپوشد و حنوط و کافور در موی سر و روی بکار دارند و در میان
 مرده و کفن بپرا کنند و مواضع بپوشد در ابوی خوش در مالند و خطی بپوشد با
 حنوط و کافور بپوشد و کوشش و بوی بپوشد و مر جراحی که دارد بر سر
 کفن چند نخست از سوی چپ درازند و سوی راست پس از سوی راست بپوشد
 و کفن را بروی بپوشد تا چون سردارند از روی باز نسود پس بر جنازه نهاده
 و اگر مرد در احرام بپوشد شاید بوی خوش بکار داشتن بروی و سر وی

نوشته بکفن جنس فرمود رسول صلی الله علیه و سلم و اگر از رخ و احرام نبرد
نشان بدوی پوشیدن هفت چنانکه در حال حیات و بقول بعضی از اهل علم حکم احرام
بر کبریا و مذهب مالک و ابوحنیفه رضی الله عنهما اینست و پوشیدن جنازه
برداشتن اینست که چون قعر انبوه باشند و خود را از بس جنازه بکنند بدو دست
و چون میان دو دعوت بر پس درین چند رسول صلی الله علیه و سلم جنازه سعد
بن معاذ رضی الله عنهما جنس برداشتند و اگر زخم یا شعله یا کوفته جنازه
در روز و بری دارد اول از بس جنازه در آید و خود جنازه را بر سفت است
بس سوی بیاورن جنازه شود و خود را با جنازه را هفت جنس بردارد بس جنازه
بروز آید و خود را راست جنازه بر سفت چنانکه بس سوی بیاورن شود و خود را با جنازه
هم جنس بردارند و کسی که جنازه بری دارد در بس جنازه رفس اولتر که از بس
در خبر است که رسول صلی الله علیه و سلم و عمر و عثمان رضی الله عنهم در بس جنازه
رفسندی و کرده می گویند از بس رفس اولتر و مذهب سفین ثوری و ابوحنیفه
رحمه الله علیهما اینست و نماز جنازه فرضی است بر کفایت یک تن بدان مقام کنند
فرض از دیگران سفتند و با مامی نماز جنازه بدر مرده اولتر بس جدر مرده بدر بذر
اگر چه بلند بر شود بس بس مرده بس بس مرده اگر چه دور تر فرزند شود بس بس مرده
ما در بزرگی بس برادر بزرگی بس برادر بس بس بر سر هم بر ترتیب میراث
و نماز جنازه در همه اوقات روا باشد که رسول صلی الله علیه و سلم بر سهیل بن
البیضا در مسجد نماز کرده و بر مرده غایب روا باشد که نماز کنند رسول صلی الله
بر خاشی نماز کرد ملک حبشه در مدینه و اگر مرده را دفن کنند پیش از آنکه بر
نماز کنند بر لور نماز کنند روا باشد که رسول صلی الله علیه و سلم بکبری ملک حبشه
که شب دفن کرده بود نماز کرد و اگر در جنازه و اگر که باشد با بیشتر بر همه
بکبار نماز کنند روا باشد و هر جنازه که پیش آورده باشند و با مام نزد یک تر
بود نماز بر آن کنند و اگر بر آن بس از مرده آورده باشند باز بس طاعت و بحسب بر مرد
نماز کنند بس بر زن و امام در برابر مرده استند و اگر مرده زن باشد برابر
میان گاه او استند و نماز جنازه چهار رکعت است و در همه تکبیر ها

دست بر می دارند تا بس سفت بقول بیشتر اهل علم و بقول سفین ثوری و ابوحنیفه
رحمه الله علیهما دست در تکبیر ها بوندارد الا اول نماز و نیت نماز فرض جنازه کند
و مرده را تعین کردن شرط است و چون تکبیر اول بیاورد سوره فاتحه بس
بر خوانند قول بیشتر اهل علم اینست و بعضی گویند بر خوانند و مذهب سفین ثوری
و ابوحنیفه رحمه الله علیهما بر خوانند و از بس تکبیر دوم بر رسول صلی الله علیه
صلوات دهند و موصفا را دعا کنند و در تکبیر سوم مرده را دعا کنند عرف
بن مالک رضی الله عنه روایت کند از رسول صلی الله علیه و سلم که بر جنازه نماز کرد
این دعا کرد **اللهم اغفر له و اغفر لی و اغفر للمسلمین و المسلمات و اغفر لکل مسلم و مسلمة**
اللهم اغفر له و اغفر لی و اغفر للمسلمین و المسلمات و اغفر لکل مسلم و مسلمة
اللهم اغفر له و اغفر لی و اغفر للمسلمین و المسلمات و اغفر لکل مسلم و مسلمة
اللهم اغفر له و اغفر لی و اغفر للمسلمین و المسلمات و اغفر لکل مسلم و مسلمة
و ابوهدیره رضی الله عنه روایت کند
که رسول صلی الله علیه و سلم چون بر جنازه نماز کردی گفتی **اللهم اغفر له و اغفر لی و اغفر للمسلمین و المسلمات و اغفر لکل مسلم و مسلمة**
اللهم اغفر له و اغفر لی و اغفر للمسلمین و المسلمات و اغفر لکل مسلم و مسلمة
اللهم اغفر له و اغفر لی و اغفر للمسلمین و المسلمات و اغفر لکل مسلم و مسلمة
و چون تکبیر چهارم بیاورد سلام دهد دو بار
بکبار از دست راست و بکبار از دست چپ و قائل دگر هست که یک سلام
من دهد ابتدا بدست راست کند و بسوی دست چپ تمام کند و اگر
مرده امام را در میان نماز جنازه یا بد در حال تکبیر کند و مندر طر تکبیر
امام نباشد و چون امام سلام دهد بلخ او را فرستند است از تکبیر
بس از سلام امام بیاورد هفت جنازه برگزیده و هر که در حرب کافران کشته
شود شهید باشند او را نشویند و نماز بر وی نکنند سلاح و الت حرب که
دارد از وی جدا کنند و هم در جامه عادت که دارد خنجر او دفن کنند
و کرده می از اهل علم گویند که بر شهید نماز کنند و مذهب ابوحنیفه و سفین
ثوری رحمه الله علیهما اینست و رواست در سفت است که رسول صلی الله علیه و سلم

واجب این حوز سال بر گذرد و در دیگر حواها و دیگر اموال هنجار
زکوة واجب شود مگر زر که بدان را نه کار می کند چون مثال در گذرد
زکوة در قیمت آن واجب شود و در اشتراک حوز کم از پنج باشد زکوة واجب
نشد حوز پنج اشتراک باشد و سال بر گذرد و کوفندی واجب شود یا بری
کوفند کم یکساله نشاید و بر دو ساله حوز بعد ده سود دو کوفند را
واجب اند و حوز پنج بزرده شود سه کوفند واجب شود و حوز بیست و چهار
کوفند و حوز عدد بیست پنج شود پنج محض واجب شود و پنج محض کشتی
باشد یکساله ماده و در زیادت جنزی واجب نیاید تا عدد سی و شش شود پس
پنج لیون واجب شود و پنج لیون ماده باشد دو ساله تمام شد و حوز عدد چهار
و شش شود و حقه واجب شود و حقه ماده سه ساله باشد و حوز شصت
و یک سود و حقه واجب شود و حقه ماده چهار ساله باشد و حوز هفتاد
و شش سود و پنج لیون واجب شود و حوز یک شود و حقه واجب شود و حوز
حد و بیست یک سود سه بنت لیون واجب شود و از بیست این بر سر هر عقدی فرضیه
کرد و عقد ده باشد در هر چهار اشتراک لیون واجب شود و در هر پنج حقه
و در صد سی حقه واجب شود و در پنج لیون و در صد و چهار حقه واجب شود
و یک بنت لیون و در صد و چهار حقه واجب شود و در صد و شصت چهار بنت لیون
و در صد و هفتاد یک حقه و سه بنت لیون و در صد و هشتاد دو حقه و دو بنت لیون
و در صد و نود سه حقه و یک بنت لیون و در صد و بیست چهار حقه و پنج بنت لیون
اختیار بسای باشد هر کدام مسکینان را هت باشد از بیست و چهار حوز هت در
موجود باشد و اگر یک صنف شش موجود نباشد از بیست و چهار حوز استرجاعی
کوفندی یک اشتراک دهد و او باشد و اگر سی واجب شود و از بیست و چهار
کم از آن بدهد با حوز آن نیز کمتر دهد و حوز آن باز ستاند و او باشد چنانکه
بنت لیون واجب شد و ندارد اگر خواهد بنت محض بدهد یا حوز آن دو
کوفند باشد یا بیست درم نقد و اگر خواهد حقه بدهد و از ساعی این حوز
ستاند و اختیار در حوز آن که سیم دهد یا کوفند بدان کس باشد که حوز آن بدهد

اما

اما زکوة کا و ثانی عدد نباشد زکوة واجب نشود و در سی تبعی واجب اند و تبع یکساله
باشد نیز و در چهار کا و مستنه واجب اند و مستنه دو ساله ماده باشد پس در
زیادت جنزی واجب نشود تا بیست و سی و تبع واجب شود و پس از بیست
هت سر عقدی فرضیه می کرد و در هر سی تبعی واجب شد سود و در هر چهار مستنه
اما زکوة کوفندی کوفند تا چهار شود زکوة واجب نماید و حوز چهار شد و سال
بر گذشت یکی واجب شود کوفندی یکساله یا نری دو ساله کم از بیست و نه باشد
و نیز کمتر واجب نشود مگر تطوع کند پس در زیادت جنزی واجب شود تا صد و بیست
و یک سود از گاه دو کوفند واجب شود و در دو بیست و یک سه کوفند واجب شود
و در چهار صد چهار کوفند واجب شود و پس از بیست و چهار صد کوفند یکی میدهد
و حوز مویشی بعضی ماده باشد یا همه ماده باشد نشانند در زکوة همه نرد اذل
مگر در دو موضع که در چهار ماده است که در سی کا و تبعی واجب شود و اگر ماده دهد
روا باشد و دیگر در بیست و چهار اشتراک محض واجب شود اگر بنت محض ندارد این
لیون دهد و او باشد و این لیون اشتراک باشد دو ساله نره اما اگر همه مویشی نر
باشد روا باشد که نر بدهد پس ماده و اگر بیست دارد در میان سال زه کند
چنانکه نصابی دیگر بزره تمام سود هر گاه که سال اصل تمام شود زکوة آن جمله
باشد و اگر چنانکه پنج اشتراک دارد از سال یک روز مانده باشد پنج حقه بیارزد و دیگر
روز سال تمام شود دو کوفند واجب شود و اگر سه کا و دارد و از سال یک
روز مانده باشد ده ساله بیارزد و دیگر روز سال تمام شود مستنه واجب اند
و نشانند کوه ساله خرد دادن و اگر سیصد کوفند دارد و در آخر سال صدیره
بیارزد حوز سال اصل تمام شود چهار کوفند واجب شود و بره خرد نشانند
دا از اگر کوفند دهد یکساله کم نشانند و اگر بزردهد دو ساله و اگر بیش
از آن سال اصل تمام شود بزرگان همه هلال شوند و بزرگان خرد مانند
نصاب تمام حوز سال اصل تمام شود در بزرگان زکوة واجب اند و روا باشد که
زکوة هم از بزرگان خرد که مانده است بدهد حوز آن بزرگان هیچ مانده
باشد و اگر بیست دارد و در میان سال نصابی دیگر خرد نامرات باشد مگر از

شخص مال خوش در این میراث یافته است یا بخیر دست زکوة واجب نماید تا ازین وقت که
 در مال او آمده است یکسال تمام نشود و بقول بعضی از اهل علم در سال همه را
 با هم ضم کند و در سال بر ملک قدم تمام شود جمله را زکوة بنا بپردازد و مذهب
 مالک و سفین ثوری و ابو حنیفه رحمه الله علیهم السلام و اگر نصاب از مواشی باشد
 میان جماعتی که هم خریده باشند یا میراث یافته باشند چون سال تمام شود زکوة
 بریشان واجب شود و چند نصیب هر کس نصاب نباشد و همچنین اگر هر یکی را
 بسبب کوفت باشد یا از گاو و یا شتر کم از نصاب باشد و به هم بیامیزد و جمله نصاب
 باشد چون از وقت امضای یکسال بگذرد زکوة واجب شود هر گاه که در هر سال
 تمام باشد در حد اگاه و در آن خور و جور و شب باز آیند به هم باشند و وقت شیدل
 با هم باشند و شبان یک از دیگر جدا نباشد و کثیر یک از دیگر جدا نباشد چون این شرطها
 جمع شد محضار باشد که به هم خرید یا میراث یابند **باب**
زکوة الزروع والثمار قال الله تعالى وَاَتُوا حَقَّهُ يَوْمَ
 حَصَادِهِ **و** قال رسول الله صلى الله عليه وسلم **من باع نخلا**
بما فيه ثمره زکوة از میوه در خرما و انگور واجب شود و در نباتها
 لمجدی از هر قوت که از درون جو و کدو و کاه و برنج و نخود
 و باقلی و ماش و لوبیا و سلت و عدس اما در دیگر میوهها و در کجند
 و طبله و اسپیوش و تخم کنان و خیار و خربزه و خیارزه و سلفمیر
 و کوز و سیر و بیار و بنه و لاجب نشوده و زکوة خرما و انگور و جو و
 قوت از ده یکسب اگر آب او از اسان باشد یا از چشمه یا از حوضی که اینرا
 مونت کنند بسیار و آب برکشیدن واجب نماید اما هر میوه و کشتی
 که آنرا بدو آب باید داد یا بر کار نیو یا جوی که بسیار مونت افتد در گذار
 و آب بردن اندر آنست که لاجب شود و در میوه و قوت یا نصاب تمام نباشد
 زکوة و لاجب نشود و نصاب آن بخاشتر و آب باشد هر اشتر و آری صد و شصت
 جلیخ اشتر و اگر هشتصد من باشد پس هر چه بیزن ادا شود اگر چه اندک
 باشد در آن زیادتی و لاجب اند و این هشتصد من میوز باید و خرما خشک شده

و کشت

و کشت باک کرده از گاه و برنج و پوست هشتصد من باید از هر آنک یوست که
 چون گاه دیگر کشتهاست و از زن یا پوست چون هشتصد من باشد و لاجب اند
 از هر آنک پوست این چون بیوس کند است و اگر میوز نصاب نباشد نصاب او
 از خرما تمام نکنند و همچنین نصاب جو از کدو و کدو از جو و دیگر
 هر یکی تنها باید که نصاب باشد تا حق واجب شود و اگر از گوری باشد که
 از آن میوز نباید یا بر طری که از آن خرما خشک شود و اگر در آن هشتصد من
 باشد زکوة واجب شود و بقول ابو حنیفه رحمه الله علیه نصاب شرط است از اندک
 و بسیار عشر باید داد و اگر بر میوز خرما یا یکا از عشر کشت و خرما میوز هر دو
 واجب اند و آن که خرما و میوز یک زکوة یا اگر خرما و میوز در یک زکوة
 واجب اند نشانید خداوند مال را اندر آن تصرف کرد و او مرد عدل از آن خرما
 کند و بگوید که چند انگور و طبلست و چون خشک شود چند حاصل اند و خداوند
 مال خود مستحقان زکوة در بندد پس چنانکه خواهد تصرف کند و هر چه
 از آن هلاک شود پیش از آنکه خشک شود از وی فرو دهند و اگر گشتی زکوة مواشی
 یا زکوة میوه و جو یا زکوة نقد و لاجب شود قیمت نشانید داد زکوة هر
 مالی از جنس آن باشد مگر زکوة تجارت که در قیمت کالا باشد و زکوة از
 میان باید داد اگر از بتر دهد محسوب نباشد و اگر بهتر دهد ثواب زیادت
 باشد و بقول ابو حنیفه رحمه الله علیه قیمت روا باشد والله اعلم **باب**
در زکوة و نصاب و نصاب و نصاب در زکوة و نصاب هر یکست که نصاب باشد
 زکوة و نصاب هر یکست که نصاب باشد و نصاب هر یکست که نصاب باشد
 درم فقره بال باشد نوزن اسلام در آن بخ درم و لاجب شود پس هر چه در آن
 زیادت شود اگر چه اندک باشد بنصاب زکوة می دهد و اگر زکوة از بیست
 دینار یا سیم از دویست درم کم باشد زکوة واجب نماید اگر چه اندکی کم باشد
 و نصابی بکسر تمام نکنند و بقول ابو حنیفه و مالک رحمه الله علیهما نصاب یکی از

از دیگری تمام کنند زکوة هز مالی از جنس آن بپردازد مگر زکوة تجارت که در قیمت
کالا باشد و زکوة از میان باید داد و اگر از بتر دهد محسوب نیاید و اگر از بتر دهد
توابع براده باشند و بقول ابوحنفہ رحمۃ اللہ علیہ روا باشد و اگر زریاسیم مغشوش
باشد زکوة واجب شود تا مغشوش چندانی نباشد که در وضاعتی نفقه خاص باشد
و اگر از زریاسیم اولی سازد جو خوراک کاسه و خوان و حجره و کلاب و زولفجه
غاصی باشد و زکوة اندران واجب اند و اگر زریاسیم را بپایه سازد مباح
از زریاسیم چون گردن بند و گوشوار و انگشتری و دست او و رخن اندران و
قولیب بر یک قول و مذهب ابوحنفہ رحمۃ اللہ علیہ زکوة واجب شود و ابن از عبد اللہ
عمرو عاصمه رواست که اگر مرد از این میراثه خود را چیزی سازد زکوة واجب اند
با نفاق از هر آنکه مردان این میراثها نوشیدند حرامست مگر انگشتری سیمین که
مردان را مباح است داشتن آن و اگر کسی را مالی باشد که در آن باز رکافی کند
هرگاه که سال تمام شود زکوة در قیمت آن مال واجب شود و چون نصاب باشد نصاب
در آخر سال بشش شرط است در مال باز رکافی تا اگر قدری کالای خرد بنیت
باز رکافی و اندران صرف می کند با خر سال قیمت کالای نصاب باشد زکوة واجب شود
خلاف موافقی و زریاسیم که نصاب از آنکه در همه سال تمام شود باشد اگر در میان
سال نصاب کم شود سال منقطع شود پس هر نصاب تمام شود از آن سال از سر کر
از هر آنکه زکوة باز رکافی در قیمت کالا باشد و زیادت و نقصان قیمت در غایت
مردمان باشد و از آنکه در سال نگاه نتوان داشت و ابتدای سال در زکوة
تجارت از آن وقت باشد که چیزی خرد نیست باز رکافی و اگر کالای خرد نه برین تجارت
زکوة واجب شود و اگر کالایی دارد نه از بهر باز رکافی و بدل نصاب باز رکافی کند
باز رکافی را بشود مایعی نکند با این نیت و اگر مردی بیست دینار زر دارد یا دو بیست
درم سیم بدل کالای خرد بنیت باز رکافی ابتدای سال او از آن وقت باشد که
از زریاسیم در ملک او آمده است از بهر آنکه زکوة باز رکافی و زکوة زریاسیم مرد و
یکسانست سال یکی بر دیگر نباشد اما اگر نصاب از موافقی دارد و بدان کالا
خرد نیست باز رکافی ابتدا سال از آن وقت باشد که کالای خرد و محض اگر یکم از

نصاب

نصاب از زریاسیم کالای خرد چنانکه بدینار یا صد درم کالای خرد نیست باز رکافی ابتدا
سال از آن وقت باشد که خرید پس اگر ابتدا باز رکافی کالای خرد خردست آخر سال
کالای خرد قیمت کند و اگر سیم خردست سیم قیمت کند اگر نصاب باشد زکوة
واجب شود و اگر نصاب نباشد واجب نشود و اگر اصل مال او که ابتدا باز رکافی
کردست کالا بودست مردن از زریاسیم یا خر سال کالای خرد شهر قیمت کند
و اگر در شهر و نقد باشد بر آن نقد قیمت کند که غالب تر بود اگر قیمت آن نصاب
باشد زکوة واجب اند اگر نقد شهر زر باشد از سیم دینار نیم دینار و اگر سیم باشد
از دو بیست درم بخردم و اگر نصاب نباشد واجب نیاید و سال باز رکافی بخردید
و در وقت منقطع شود خلاف موافقی که نه از بهر باز رکافی دارد اگر در میان
سال نفروشد یا با دیگری بد کند سال منقطع شود پس اگر آنکه ستمه باشد
هم موافقی باشد و نصاب باشد سال از آن وقت ابتدا کنند و اگر مردی مالی دارد
که در آن زکوة واجب شود و لکن هجده دینار یا زیادت و اوام دارد زکوة در آنچه
در دست است از دواجب شود و اگر مردی را در کردن کسی دو بیست درم اوام
باشد یا سیم دینار زر و آنکه مغشوش باشد و بیسار که از درج ارز یا اگر منکر باشد
خداوند اوام گواه دارد که اثبات کند بر خداوند اوام زکوة آن مال اجراء ندهد و اگر
اوام دار منکرست و خداوند اوام گواه ندارد یا اوام دار مغشوشست و لکن در پیش است
بر خداوند اوام زکوة آن مال واجب نباید تا بدو نرسد و چون بوی رسد زکوة گذشته
بدهد بر یک قول و بقول دیگر زکوة گذشته واجب نباید و در مال کودک و
دیوانه زکوة واجب شود بر قول شتر اهل علم و بروی واجب شود که از مال او زکوة
برون کنند و بقول گروهی از اهل علم واجب نشود و مذهب ابوحنفہ و سفین ثوری
رحمة اللہ علیہما است و اگر کسی در معدن زریاسیم کار کند و نصاب بیست دینار
زیاد و دست درم سیم حاصل اندران زکوة واجب است در وقت حضور زریاسیم
و سیم از سیم دینار نیم دینار و از دو بیست درم بخردم و گذشته سال شتر نیست
و اگر چیزی دیگر برون از معدن چون آهن و مس و لعل و فیروزه
هج جز واجب شود و بقول ابوحنفہ رحمۃ اللہ علیہ هر چه زخم بردار و بیهوش باشد

صدقۃ الفطر

مجاندا

مذکورہ اونی
نہیں

باب فِئْمَةِ الصَّدَقَاتِ

قال الله تعالى يا أيها الذين آمنوا اؤفوا بعهدي فاقبلوا عهدي
كروه فرمود پس دادن بک کروه فقر اند و فقر آن باشد که او را هیچ
مال نباشد و کسی ندارد که از آن چیزی حاصل آید و دیگر کروه مساکین آید
و مساکین آن باشد که از مال چیزی دارند یا پیشه دارند و لکن مال و حرف و
در آنکه حسب بعیال او وفا نکنند اما در روشی که معی باشد و کار تواند کرد
یا کسی دارد که خوشش را و عیال را بدار و انباشد بوی دادن و اگر
کسی ندارد و لکن بعلم او خشن مشغول باشد اگر بکس مشغول شود از علم او
بار ماند بوی باید دادن و اگر نماز و روزه تطوع از کسی باری ماند و انباشد
زکوة بوی دادن کسب کرد در بقدر لقائت فاضلتر از نماز تطوع و کروهی از اهل
علم گویند هر که بخاه درم دارد نشاید زکوة بوی دادن و هیچ کس زیاده از بخاه
درم نشاند از مذهب سفیان ثوری و عبدالله مبارک و احمد بن حنبل و عیسی بن عیسی
و بقول ابو حنیفه رحمة الله علیه هر که دو بیت درم دارد نشاید بوی دادن و سید
کروه عاملا ز صدقه اند کسانی که ایشانرا امام فرستند تا صدقات از
مال داران بستانند و جمع کنند یک قسم از زکوة ایشانرا است بقدر هر عمل
ایشان و مزد کسانی که عامل بر اندیشان صاحب اند اما اولی را داران هجر نباشد

و چهارم گروه مولفه اند و آن قومی بودند که در اسلام آمدند و لکن ضعف اعتقاد
نمودند رسول صلی الله علیه و آله ایشان را مالی بدادی تا اذل ایشان با سلام الفح کیرد
یا قوی اعتقاد نمودند و لکن شریف قوم خوش بودند زکوة با ایشان مال بزرگتری
تا قوم ایشان را رغبت فزادی در اسلام آمدند و امروزان قوم را زکوة گرفتن بدو قوبلست
بریک قول نشاید بدیشان اذن از بهر آنکه خدای عز و جل اسلام عز و جلا هر
کرده است بمال تا لقمه بایب کرد و بقول دیگر شاید داد از خمس و خمس عنده
که ستم رسول بود صلی الله علیه و سلم و امر و ز صالح کارست و قوی دیگر هست که از سهم
مولفه دهند از زکوة و گروهی دیگر از مولفه قومی باشند از مسلمانان در مقابل
جمعی از کفار از دیار اسلام دور که لشکر اسلام برنج و مونت بسیار بدیشان ریشند
و از مسلمانان که بدیشان نزدیکند جهاد نمی کنند از ضعیف حال یا ضعیف اعتقاد
امام مالی بدیشان دهد از بهر جهاد و همچنین اگر قومی در مقابل جماعتی باشند
از مسلمانان که زکوة بدیشان می دهند مالی بدیشان دهد تا زکوة از آن قمع
ستاید و اباسد که از سهم مولفه بدیشان دهد و بجم گروه مکاتبان اند که یک سهم
از زکوة ایشانراست و جندانی بکش نباید داد که بدان ازاد شوند و مکاتبان
نشاید که از انج از زکوة ستانند چیزی دیگر بیرون از ازادی صرف کند و ششم
گروه اوام دارانند بیکرم اگر اوام از بهر نفقه خوش و عیال کردست و اباسد که از
زکوة جندانی بوی دهند که اوام بکزارد هر که او را جندان ستاید باشد که اوام
بکزارد او را نشاند که از انج چیزی دیگر بیرون از اوام صرف کند و اگر اوام
در مصالح مسلمانان کرده باشد که میان دو گروه خصومتی باشد یکی مالی اوام کند
و اندر آن فتنه بدهند و اباسد سهمی از زکوة بوی دادند هر چند توانکر باشد
و هفتم گروه غازیاتند هر چند توانکر باشند چون غزو بیرون خواهند شد
نفقات و جامه ایشان بدهند و اگر در میان راه باز ایستند انج با او از مال
زکوة باقی باشد باز ستانند و اگر غزو کنند انج با او بماند از وی باز ستانند
و هشتم گروه انبیا السبیل اند کسی که بسفر میباید بیرون خواهد شد و نفقه راه
ندارد نفقه وی بدهند و اگر مرد ضعیف باشد یا مسافر راه دور باشد که احوال را بد

و اگر

و اگر ز شهری برره گذر او مال دارد جندانی دهند که مال رسد بششتم و اگر
در راه باز ایستند ششتم مقام باقی باز ستانند و زکوة مال مستحقان از سهم بپردازد
که مال انجا دارد اگر از انجا جای دیگر نقل کند و اباسد بریک قول و بر قول دیگر هفت
او حنفیه رحمة الله علیه و اباسد لکن اهل از شهر اولتر و اگر در آن شهر مستحق نباشد نقل کنند
بشهری دیگر و عورت زکوة قسمت خواهد کرد مستحقان را بیکر تا جند کرده یا فتمی شود
بر عدد اصناف برستی قسمت کنند یکسان بر نصیب هر گروهی بسته ششتم نشاید
داد اگر یافته شود اگر میان آن سه تن تفاوت بود بعضی را بیش از دیگر دهند
و اباسد و اگر بسته تن زیادت دهد او کمتر باشد تا هر کسی را نصیبی باشد و اگر
از یک گروه یک تن یا دو تن بیش یافته بی سود جمله آن حصه بدیشان دهد و بقول
بعضی از اهل علم و اباسد که جمله زکوة بیک تن دهند و مذهب سفس فوری
احمد و اصحاب رای رحمة الله علیه است و هیچ کس زیادت ار قدر حاجت نشاید
داد کی بذات المتشبهه خوشی حاصل کند و مکاتبان را جندانی که ازاد شود
و اوام داران جندانی که اوام بکزارد و غازیات را نفقه شد و اوام در مقام در غزو
و صلاح و است و مسافر را جندانی که مقصد رسد و بمال رسد و سهم فقرا
و مساکین و اباسد بپردازد و بپردازد و جندانی خوش و بیرونان و فرزندان
خوش دهند اما سهم اوام داران و غازیات و مسافران و مکاتبان و اباسد
بدیشان داد هرگاه که یکی از ایشان بزیان صفت باشد اما نخواهد و برادر
و عم و خال و اباسد داد و کسی که محارم او باشند خوشاوندی حرام خواهد
و برادر و عم و عمه و خال و خاله او کمتر از هر یک از این بکشند بزرگترین صدقه و کفارت
و پس خوشاوندان که محرم او نباشند چون فرزندان عم و عمه و خال و خاله زاده
بسی محرم شد خوردگی پس محرم مصاهریت پس ازاد کردگان پس همسایگان
هر که در سرای بتونند دیگر او بصدقه توانا و کمتر و صدقه تطوع بپردازد و بزرگ
و فرزندان داد و اولیتر پس بدو خوشاوندان بدین ترتیب و زکوة فرخته
نشاند خوشاوندان رسول صلی الله علیه و سلم داد از این هاشم و بنی عبدالمطلب
حرام کردست شرف ایشانرا تا از چیزی بخورند که الا شرف کناه خلق بشوند و ذکر

مقابلۀ آن یک سهم از خمس غنیمت بشمارد و عوض از و نیمه زکوٰۃ دادن
 فرضه است از آن وقت که مسیح منهدم شد و حبس شرطتست تا اگر مردی جهل
 کوسفند دارد و بخ استرد و کوسفند نیز فرض زکوٰۃ بدهد نه آنکه هر یکی را از
 مال معین کند و باشد و همچنین در کفارت نیز شرط است و تعیین شرطتست
 اگر در کردن او کفارت باشد و نمی داند که چه کفارتست برده از آن کند نیست
 کفارت درست اند و اگر سه کفارت ذکر در از از ظاهر و جماع در ماه رمضان
 و قبل سه برده نیست کفارت از آن کند تعیین نکند هر یکی از یکی درست است
 و اگر پیش از آنکه سال تمام سود زکوٰۃ مال بچرا کند و باشد و زکوٰۃ دو ساله
 روا نباشد که بچرا کند و اگر نصاب تمام ندارد مثلاً صد درم دارد زکوٰۃ دو سب
 درم بچرا کند تا چون نصاب تمام سود از زکوٰۃ گیرد و روا نباشد و اگر زکوٰۃ پیش
 از سال بچرا کند چون سال تمام کند ستانده مرده باشد یا توانگر شده باشد
 مالی دیگر برون از مال که ستانده است محسوب نباشد باید که چون سال تمام سود
 ستانده بصفتی باشد که او را روا باشد زکوٰۃ ستانده یا محسوب باشد هر چند ستانده
 است از مالی بجای نباشد در دست وی و زکوٰۃ رکن نیست و حصن مال و سبب زبانی
 و صدقه تطوع در پنج گاه مرد را از بلا نگاه دارد و در ارجحان از آنست و هر چند
 بنهان تر ده فضل بیشتر باشد و او لیترا باشد که همه سال بکار بندد
 کفایت خوش و عیال باز گیرد یکساله و زبانت بصدقه دهد اما
 اگر مردی باشد با دل قانع و بر درویشی صابر و واثق بظاهر خدای عز و جل و عیال
 با او در نیستی موافق اگر همه سال بر درویش فضل کد و بفقہ صرفه سازد و اعتماد
 بر فضل خدای عز و جل کند همچون آنکه هر صد تو رضی الله عنه روا باشد و نگوید
کتاب الصوم
بسم الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتبعوا لی تا یخرجکم من الظلمات إلى النور لوزه ماه
 رمضان کنی است از ارکان اسلام و فرضه است هر که عافک و بالغ است
 و عذری ندارد و نه نیست درست نماید پس هر روزه که فرضه است
 پیش از شب باید کرد پس از آن که افطار شود و پیش از صبح صادق و روزه
 تطوع

تطوع را اگر روزی نیت کند پیش از زوال درست است و در روزه فرضه تعیین نیست
 شرطست شد کند که روزه فرض وقت دارد اما نماز را کفارت و ذرا دارد
 ماه رمضان نیست که فردا روزه دارم از فرضه این ماه اگر نیت مطلق کند
 درست نماید و بقول ابوحنیفه رحمه الله علیه درست است و هر روز را جداگانه نیت نماید
 کرد در شب و اگر شب سی ام از ماه شعبان و مرد عدل کوامی دهند که مادیت نم
 دیگر روز روزه باید داشت و بقول یک تن ثابت شود و ماه شوال محسن
 و قول دیگر هست که در ماه رمضان بقول یک تن عدل حکم کنند و جماعی
 از اهل علم این گویند و مذهب عبد الله مبارک و احمد رحمه الله علیهما است و اگر
 کسی تنها ماه رمضان بپند و احب شد ماه رمضان روزه داشتن و اگر ماه شوال بپند
 واجب شد که ناذن هر چند کسی در شهر نیت نیت باشد و لکن اگر ماه شوال تنها
 بپند بطا هر جزئی بخورد تا خوشش در تمامت حق نیفتد و بقول ابوحنیفه رحمه الله
 اگر ماه رمضان تنها بپند روزه دارد و اگر ماه شوال تنها بپند و اگر شهری ماه بپند
 و شهری بپند بر دمه حکم کنند هر که کی میان و شهر کم از شانزده فرسنگ باشد
 و اگر زیادت باشد اندرین خلاف است قول درست تر است که هر شهری بر دمه
 خوش حکم کنند و اگر وی گویند چون درست شد که شهری که دند بر همه
 شهرها واجب بود روزه داشتن از روز و مذهب اصحاب ری و احمد و مالک رحمه الله
 اینست و روز سی ام از ماه شعبان که در دین ماه شک باشد و روا باشد روزه ماه
 رمضان اشش و نه از نظر عی که اینرا اسببی نباشد اما اگر از نذری که در کردن دارد
 یا از قضا یا از وردی که دارد روزه دارد و روا باشد و اگر از روزی که از ماه شعبان
 بروز درست شود که ماه رمضان شب نشاء بدین از آن جزئی چند و قضا روزه از روز
 واجب بود **قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اتبعوا لی تا یخرجکم من الظلمات إلى النور** و قال
 النبی صلی الله علیه وسلم و یا ایها الذین آمنوا اتبعوا لی تا یخرجکم من الظلمات إلى النور
 اگر روزه دار اجزئی با اختیار از بیرون بیاطر رسد بموضع که موضع غذا باشد
 و او نداند که روزه دارست و روزه وی پناه شود تا اگر شنید و بر داید از آن
 حقه کند یا چیزی بینی و وجکاند که بدو غایب است یا در احلیک جکاند یا مثلاً نه رسد

روزه تباہ شود و اگر چیزی در سینه حکاند و از نای سینه در نکه زد یا در احشاء حکاند
و نه شانه نرسد روزه تباہ نشود و اگر آب دهن فرو برد تباہ نشود و اگر مکس بکوفرو
شود یا گرد راه بکوفرو شود یا از دمی برزد و بکوفرو شود روزه تباہ نشود از بهر آنکه
از آنها احتیاط نمی توان کرد و اگر در بدست خمشه و استنشاق کند و آب دهان رسد
یا خلط فرو شود بکرم اگر مبالغه نکند روزه تباہ نشود و اگر مبالغه کند اندرین دو
قولست بر یک قول و هر یک از حنفیه رحمه الله علیه روزه تباہ نشود و اگر حجامت کند
یا سرمه کشد یا روغن بر سر بکشد یا آب فرو شود روزه تباہ نشود و هر چند آن در
باطن می باشد و اگر بعد از آنی کند روزه تباہ نشود و اگر صفا غلبه کند و قی افتد تباہ
نشود و اگر مسواک کند روزه تباہ نشود و اگر امیست سب کسی که بروزه باشد مصطکی
خاید پس اگر مستعمل بود که چیزی از عنان بکوفرو نشود روزه تباہ نشود و اگر
از عنان چیزی بکوفرو نشود روزه تباہ نشود و اگر آب دهان رسد و از نای سینه از زوال
مسواک کردن و اگر درین دندان چیزی مانده باشد و آب دهان بکوفرو نشود
روزه تباہ نشود و اگر دندان که روزه دار است و چیزی بفراموشی بخورد روزه تباہ نشود
و اگر روزه دار پس از صبح بخسید و تا شب بخورد روزه تباہ نشود و اگر سهوش شود
چنانکه همه روز بهوش باشد روزه تباہ نشود و قضا یا بگذرد و اگر بعضی از روز بهوش باشد
روزه درست باشد و چون شنبهت کرده باشد و اگر در آن روز روزه تباہ نشود و احیاناً
و کفارت واجب نشود و اگر در روزه ماه رمضان جماع کند کفارت واجب نشود همچون
کفارت ظهار اگر مال بسیار دارد بزرگوار از آن بگذرد و اگر ندارد دو ماه از آن روزه باید
داشت و اگر از روزه داشتن عاجز شود سبب در نشن طعام دهده یکی از مدتی کم
نشاید از غالب قوت امثال او بگذرد و اگر ندارد کفارت در کردن او باشد
بر هر کدام که قادر شود از بهای او بگذرد و اگر بزرگوار باشد شوی را طاعت دارد
در جماع کردن بر یک قول و مذهب حنفیه بروی کفارت واجب اند همچون مرد بر قول
دیگر بگذرد کفارت بشو و آب فرو بردن بر مرد باشد و اگر فراموشی جماع کند روزه تباہ نشود
و اگر بعد از طعام خورد جماعی باشد و قضا واجب اند و لکن کفارت واجب نباید و بقول
جماعتی از اهل علم کفارت واجب اند همچون کفارة جماع و مذهب مالک و سفین

نوری و عبدالله مبارک و اصحاب رای رحمه الله علیهم ایستند اگر در ماه رمضان پیش از
قیله ده روز روزه تباہ نشود و اگر اهیست باشد مرد جوان را قیله دادند و از آن روز روزه و اگر
منع از روزه نشود در قیله دادن بایدست و بسا و بیدر روزه تباہ نشود و کفارت واجب نیست
و اگر بظن آنکه کسی جدا شود روزه تباہ نشود همچون اختلاف که افتد و اگر مشتب
جماع کند و غسل بر روز افتد روزه درست باشد و سبب روزه دار است که روزه رکن
کشاید هرگاه که یقین شود که افتاب فرو شد و سحر خوردن سبب است و تاخیر کند
سحر خوردن تا آخر شب حرام و رجب بشک افتد و خوردن با نداشت و اگر باخورد و در ظلمتی
بند و بنگارد که روز فرو شد و روزه بکشد باید پس معلوم شود که افتاب فرو نشده بود
روزه قضا باید کرد و اگر باخورد شب سحر خوردن پس بداند که صبح برآمده بود و اندرین
اختلاف سبب درست تر است که روزه قضا کند **قال الله**
فمن كان منكم مریضا أو علی سفر
فمنه منکم مسافر را روا باشد در ماه رمضان روزه کشادن حرام سفر
شایسته و سبب باشد و مباح باشد پس چون مقیم شود قضا کند و اگر مسافر
مشتب روزه کند پس بگوید و کشاید روا باشد و اگر مقیم بیک روزه کند پس
دیگر روز پس از صبح بسفر برود و روزه کشادن اگر پس از صبح برود شود
روا باشد و کشاید و اگر در سفر است روزه کند پیش از آنکه کشاید مقیم شود کشاید
کشادن و اگر در سفر روزه کشاده باشد پس مقیم شود و روا باشد طعام خوردن پس از آنکه
مقیم شده باشد و واجب نباشد خوش شدن با روزه داران مانند کردن و بیمار را که روزه
تواند داشتن روا باشد روزه کشادن و اگر بیمار پس از آنکه روزه کشاده باشد بهتر شود
واجب نباید خوش شدن با روزه داران مانند کردن همچون نهی از آنکه در میان روزا بشود
و غسل کند روا باشد و بر اطعام خوردن و اگر زن یا مرد یا کودک بشردارد و روزه
داشتن کودک را زیاده از روزه کشادن پس قضا کند چون عذر بر خورد
دهد و زامدی طعام از غالب قوت بدو بشود دهد و بقول جماعتی از اهل علم طعام
دادن واجب نشود همچون مسافر بیمار که روزه بکشد قضا پس واجب نباید و مذهب
زهری و سفین نوری و اصحاب رای رحمه الله علیهم ایستند اگر در ماه رمضان روا نشود

ماه یا بعضی از ماه روزه قضا کند و اگر بعضی از ماه ماهی ماهی باشد
 قضا واجب اند و اگر نه عددی روزه ماه رمضان بگذارد عاصی باشد و قضا وری واجب است
 بر تخیل و خبر نماید و اگر چند روز بعدی بکشد دوست دارم که از پس بگذرد
 بجز قضا کند بپوشته اگر را کند دارد تا آخر کند تا ماه شعبان در آید
 روا باشد و اگر تواند قضا کردن نکند تا ماه رمضان دیگر سال را در جزو رمضان
 بگذرد قضا کند و هر روز نامی طعام بدوشش دهد از هر خبر را بقول
 بشترین اهل علم و کرده ای از اهل علم گویند طعام دادن واجب نماید و قول حسن بصری
 و اصحاب رای رحمه الله علیه است اما اگر در مبارح و رمضان هیچ عذر منقطع
 نشود که همه بهار باشد یا در سفر باشد روزه قضا کند و طعام دادن واجب
 نیاید و اگر مردی یا زنی میریزد روزه در کردن از قضا یا نذر یا کفارت
 از ترک و وی فدیة بدهند هر روزی را منی طعام و بر قول قدیم اگر و ارباب و از
 بهار و روزه دارد روا دارد و این خبر آمده است از رسول صلی الله علیه و سلم و مرد
 یا زن کم بشود و از روزه داشتن برخ باشد روزه بکشد و هر روزی را منی طعام
 از غالب قوت بدوشش دهند و اگر همه بیک رویش دهند روا باشد و کرده ای از اهل
 علم گویند هر روزی دو مرتبه طعام بدهند و منی بقیه ثوری رحمه الله علیه و اصحاب
 رای است و اگر چیزی نباشد در آن حال هر گاه که یا بند بدهند و روزه دار باشد که
 جراح خوش را نگاه دارد زبان از غلبه سخن ناخوب و چشم را از نگرستن بنشیند
 و گوش را از شنیدن لغو که این همه ثواب روزه تباہ کند و باری جز رخ کسکی نماید
قال النبي صلى الله عليه وسلم صوم ثلثة ايام من كل
شهر صوم الدهر كله روزه وصال از صائم رسول صلی الله علیه و سلم
 که چند و زیره روزه است و چیزی شب بخوردی نشاید از امت هیچ کس اجتناب
 کردن که رسول صلی الله علیه و سلم نهی کرده است اگر شب اندک چیزی خورد از نهی
 بیرون اند و روزه داشتن بکراهیت است که تن ضعیف کنند و از قضا حقوق بمانند
 و دوست دارم که از هر ماه سه روز روزه دارد و این سه روز ایام البیض باشد سیزدهم
 و چهاردهم و پانزدهم و در خبر است از رسول صلی الله علیه و سلم که چند روزی در روزه روز

دو سینه و چشمتنه و نهی است از سینه نه روز کفر من مگر چشمتنه با سینه
 با او هم بکشد و روزه روز عاشورا کفاره گناه یکساله است و روزه روز عرفه
 کفارت گناه دو ساله اما حاجیان از آن بهتر که روز عرفه روزه نگیرند که رسول
 صلی الله علیه و سلم روزه نداشت ضعیف کرد که از دعا کردن و نماز کند که فاضلترین
 دعاها دعا روز عرفه است از بین نماز دیگر و در هر ماه است که هر که ماه رمضان
 روزه دارد و از سه ماه رمضان ششم روز از ماه شوال بگذرد و بخواند باشد که هر سال
 روزه داشته است و اگر کسی فوت دارد روزه داشتن بر او در روزی که شاید بگذرد
 روزی دارد و این در روزه که این روزه داو داشت علیه السلام و نیز فاضلترین روزه
 نسبت و اندر سهالی پنج روز باشد روزه داشتن عید فطر و عید اضحی و سه روز ایام الشریف
 و اگر نیت روزه کند در این روزها عاصی باشد و روزه درست نماید و اگر کسی نیت روزه
 تطوع کند روا باشد و در میانه روز که روزه بکشد نیت عذر و قضا واجب نماید
 و بقول ابو حنیفه رحمه الله علیه نشاید نیت عذر کرد اگر کسی باشد بعد از نیت عذر
 قضا واجب اند و حکم نماز همچنین اگر از نماز تطوع بیرون از نیت تمام کند قضا
 واجب نماید لکن کراهیت باشد نماز تباہ کردن و بقول ابو حنیفه رحمه الله علیه قضا واجب اند

باب الاعتکاف

قال الله تعالى مطهرتي للطائفين والعاكفين و روزه عن غایبة ریحی الله
 عن النبي صلی الله علیه و سلم **كان الاعتکاف اعتکاف المؤمنین**
 اعتکاف و سبب است و جز در مسجد روا باشد و در
 هر مسجدی که نشینند روا باشد و در مسجد جامع اولیتر تا بنماز اذیته بیرون نباید
 آمدن و در همه اوقات شب یا روز روا باشد و در ماه رمضان در روزه روز او آخر
 ماه رمضان فاضلترین که رسول صلی الله علیه و سلم روزه در آخر ماه رمضان در اعتکاف
 شبستنی از هر طلبت شب قدر و شب قدر شعی است که خدای عزوجل آن امت را
 بدار مخصوص کرده است و قیام او از طاعت هزار ماه و چون نمازده است و آن شب
 در روزه روز آخر ماه و خاصیت از شبها و تر و اعتکاف در روزه درست است و بقول
 جماعتی از علما درست نماید و بقول زهری و اوزاعی مالک و اصحاب رای رحمه الله علیه

انست و اگر نذر کند که با اعتكاف نشیند روزه دار واجب سوز که روزه دار
 نشیند با اتفاق و چون روز آخر ماه رمضان با اعتكاف خواهد نشست دوست
 داریم که روز بیستم پیش از نذر نذر سوز در مسجد شود تا شب سست و یکم
 معتكف باشد بر شب عید برون نذر و اگر شب عید مقام کند در اعتكاف
 جای تار و زنجیر از لجا نمازگاه روزه پس از نمازگاه خانه بازاید بهتر باشد
 و اعتكاف نه نیت درست نماید و اگر یک ساعت در مسجد نیت اعتكاف نشیند
 ثواب اعتكاف یابد و اگر نذر کند که ده روز با اعتكاف نشینم شب و روز و
 آن دو دوست داریم که ده شب یا روز بویسته نشیند اگر بر آید نشیند روا باشد
 و اگر ده روز بویسته نذر کند شاید بر آید نشیند اگر نه علیکی برون آید
 در میان باطل شود و از سر باید گرفت و اگر بقضا حاجت برون آید تیه سوز هر چند خانه
 دور باشد و اگر طعام خوردن یا اهداست کردن برون آید یا بیمار بر سر یا بیمار جنازه
 تیه شود از سر باید گرفت و اگر اعتكاف در مسجد جامع نباشد در این از این
 واجب باشد برون آمدن و اعتكاف تیه شود و بقول جماعتی تیه نشود و منتهی
 سفین ثوری و عبدالله مبارک و اصحاب رای رحمة الله علیهم ایست و اگر بیمار شود چنانکه
 در مسجد نوازند برون آید یا زنی باشد حیض شود برون آید و چون بیماری نذر شود
 و از حیض پاک شود بنا کند بر قول درست تر و قول دیگر هست که از سر گیرد و اگر با
 عیال نذر کند اعتكاف باطل شود و از سر باید گرفت و اگر قبله دهد یا بدست
 بساود بشوید اگر نه برون آید تیه شود و اگر نیت تیه نشود هیچ حال
 محجور حج و روا باشد در اعتكاف مذکرت علم کردن و عقد نکاح کردن و بوی خوش
 بکار داشتن و در مسجد مایه نهادن و اندر طشت دست شستن و مسجد از آب متعصبانیت

کتاب الحج

و الله اعلم بالصواب حج البیت من استطاع الیه سبیلا حج اگر کان
 اسلام است و همه عمر یک حج بشود بر واجب نماید و عمر و فیه است محجور حج
 و مسلمان از شرط باید تاج بروی واجب سوز عقل و بلوغ و ازادی
 و مستطاعت و اگر کافر یا دوانه حج کند درست نباشد و اگر لودل عاقل

باشد

باشد حج کند درست باشد و لیکن حج اسلام از وی نیفتد یا اگر لودل بالغ شود و
 نیک از اد کرد و ولست طاعت یابد حج دیگر باره باند کرد و اگر ازادی بالغ در وقت
 نعلت کند حج کند از فرض محسوب باشد و ولست طاعت بر دو وجه است
 یکی آنکه مرد پیش خویش حج تواند کرد هرگاه که زاد یا منشیند و باز آمدن او ایست که
 در خور حال و باشد بر آن نشستن از پس آنکه او ایست که دارد بکار و نفقه و در باب سست
 عیال و کسی که بر نفقه او باشد بخود و راه امن باشد نه ملک و طعام و علف
 است یافته شود و صحت یابد در وقتی که قافله از آن شهر در آن وقت روز و چون
 این معانی جمع شد حج بروی واجب شود و هر نوع از مال که دارد در آن صرف نماید کرد
 و اگر مسکینی دارد که از آن سر نشود یا خادمی که بدو محتاج است واجب نماید
 در آن صرف کردن بوجه درست و چنانکه در کفایت مسکینی و خادمی که بدو محتاج
 است واجب نماید برده صرف کردن و اگر او امرد دارد و کزاردن ندارد واجب نماید
 هر چند او امرد مولا باشد و اگر زاردن ندارد و لکن در راه کسی تواند کرد و واجب نماید
 و دوست داریم اگر حج کند بکسب اما سوال کردن که اهیست است حج کردن
 و اگر راه بسته باشد بدشمنی که در راه باشند مسلمان یا کافر یا مکس طلب کنند
 واجب نماید و اگر در میان شهرها منازل و بران شده باشد یا ننگی باشد کی
 طعام و علف اسب دشوار یافته شود واجب نماید اما اگر زاد از کوفه تا مدینه
 بر باند داشت و التان دارد واجب ند و اگر قافله دیر تر برون شود چنانکه هر روز
 یک مرحله پیش ببرد ف یا پیش از وقت عادت آن شهر برون شوند چنانکه در راه مقام کنند
 یا پیش از وقت بمقصد رسند واجب نماید با اشعار رفس و راه دریا واجب نماید
 رفس که خطر باشد اما اگر بر راهی رودی باشد چون حله و فراق واجب آید
 و برون حج واجب شود چون اسباب رعو و یکی جمع شود و محرمی دارد که با وی رود و
 اگر محترم ندارد لکن جماعتی از زنان روند که بر صلاح اشعار اعتماد باشد
 واجب باشد با اشعار رفس و جماعتی کوند واجب نماید تا او را محرمی باشد و هیچ
 سفین ثوری و ابو حنیفه و احمد رحمه الله علیهم ایست و وجه دیگر از استطاعت
 آنکه مرد براه باشد و بر استنبه تواند نشستن یا بیماری که از مدینه برون آید یا از بیمار

و اگر در راه باشد و در راه سست شود و در راه سست شود و در راه سست شود

حج بنواند کرد بکرم اگر از سر در خدایان باشد چنانچه که اگر مردی مرد سنابد
تا از وی حج کند از اوام و نفقه وی و عیال و جامه ایشان را بدهد واجب باشد
که کسی نزد کسی تا از بهر وی حج کند و اگر مال ندارد و لکن از فرزندان وی که
بر صدق او اعتقاد باشد و در بدو که از جهت حج کند واجب شد و راجح فزودن
هرگاه که آن فرزند حج اسلام کرده باشد و اگر می گویند از بهر زنده عاجز حج شاید
کردن از بهر مرده روا باشد و قول سفین ثوری مالک احمد رحمهم الله است و هر که حج
بر وی واجب شد دوست دارم که در سال اول حج کند اگر ناخیر کند روا باشد
و بناخیز نه کار نکرد و چون در حال حیوة حج کند و اگر حج ناکرده میرزد و امکان حج
کردن یافته باشد بزه کار میرزد و از ترک وی واجب شد کسی را نزد کسی تا
از بهر وی حج کند و هر که حج اسلام نکرده باشد شاید که بنیابت کسی دیگر حج کند
اگر از کسی دیگر احرام بگذرد و حج کند حج بر فرض او باشد اگر بر کسی حج فرضه باشد از تطوع
احرام بگذرد احرام وی از فرض افتد و اگر حج اسلام بر وی فرض باشد و نذر کند لی
حج کند اول حج اسلام باید کرد اگر از جهت نذر احرام آورد احرام او از حج اسلام افتد
و بقول ابوحنیفه و سفین ثوری و مالک رحمهم الله روا باشد حج تطوع پیش از حج
فرض کردن از کسی دیگر بنیابت حج کردن پیش از حج فرض کردن و مذهب این
جماعت است که گفته آمد و وقت حج ماه شوال است و ذوال الفعدة و نه روز
از اول ذوالحجه و شب عید اصبی تا صبح بدیند و اگر کسی پیش از ماه حج احرام آرد
حج احرام او از عمره اقبل اما عمره در همه سال روا باشد و در ماه حج روا باشد عمره
نحو مشغول نباشد **فصل** قال الله تعالى و اتوا الحج و العمرة
باب في احرام الحج ما استيسر من امره حج با عمره بر سه وجه کردن
روا باشد افراد و منع و قرآن و این وجه اختیار افراد است پس منع پس
قرآن و بقول احمد و جماعتی منع اختیار است پس افراد پس قرآن و شافعی را
رحمة الله عليه قولی هست بجنس و بقول ابوحنیفه و سفین ثوری رحمة الله عليهما
اختیار قرآن است پس منع پس افراد و افراد است که حج بکند پس عمره آرد
پس پیش از ماه حج عمره آرد یا در ماه حج احرام آرد بعد از آنکه طواف کند

حج بر عمره در آرد قرآن باشد و منع آن باشد که در ماه حج عمره کند چون از عمره برون آید
هم درین سال حج کند و پس از آنکه از عمره برون آید پیش از آنکه احرام آرد حج روا باشد
جامه پوشیدن و بوی خوش کردن و جماع کردن و حنظل هدی آوردن و دست بپوشیدن
و بقول ابوحنیفه رحمة الله عليه اگر هدی آورد دست روا نباشد چیزی از آن حج در
احرام حرام است کردن تا از حج فارغ شود و در قرآن اعمال عمره میکنند یک بار
طواف و سعی واجب نیاید از سر استناد بر وفات و در خبری که عاقله رضی الله
فران کرده بود و یکبار طواف کرد رسول صلی الله علیه و سلم گفت این طواف
کفایت است حج و عمره را و بقول ابوحنیفه رحمة الله علیه در قرآن دو بار طواف
و سعی باید کرد یکبار پیش از استناد بر وفات از بهر عمره و دیگر بار پس از وفات
از بهر حج و در قرآن و منع هدی واجب است که سفیدی کشش و کوشش مساکین
حرم دادن و این هدی در منع بیخ شرط واجب است یکی آنکه عمره را بر حج تقدم کند
و دوم آنکه احرام عمره در ماه حج باشد در شوال یا در ذوال الفعدة یا در ذوالحجه
پیش از عید و سبب آنکه اندرین سال حج کند و چهارم آنکه میان وطن او و مکه
مسافت قصر باشد اگر کم ازین باشد هدی واجب نیاید چون منع کند که خدای
عز و جل فرماید **ذلك ان لم يكن اهل حاضري المسجد الحرام**
و بقول مالک حاضری المسجد الحرام اهل مکه اند و بقول ابوحنیفه کسی است که
وطن او مکه باشد یا نزدیکتر و بیخ شرط آنکه چون از عمره فارغ شود احرام
حج در مکه آرد اگر مکهات باز شود و از آنجا احرام آرد حج هدی واجب نیاید
و هدی در منع و قرآن اگر کوفه مقدس باشد یکساله یا در یازاد آن اگر نباشد
دو ساله کم نشاید و روز عید کشند اگر پیش از عید پس از آنکه حج احرام بگذرد
بکشند روا باشد و اگر پیش از آن کشند که از عمره برون آید پیش از آنکه احرام بگذرد
نحو روا نباشد بر قول درست تر و اگر هدی نیاید یا هدا هدی ندارد ده
روز روزه دارد سه روز پس از آنکه حج احرام گرفته باشد پیش از روز عید
و هفت روز پس از آنکه از حج فارغ شود و بیشتر خوش باز شود و اگر سه روز پس از
عید روزه ندارد روز عید و سه روز ایام نشوون و اینها شش روزه داشتن پس

از آن قضا کند و قول مشنرا اهل علم و گروهی که گویند در ایام العشرین از روزه
 بدارد و قول مالک و اوزاعی و احمد و حنبل و شافعی و اگر پیش از آنکه روزه باشد کند
 هدی یافته شود هدی واجب است و اگر در میان روزه هدی یافته شود واجب
 نیاید و لکن دوست داریم که هدی بدهد و روزه دست بدارد
روى عن ابن عباس رضي الله عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم
المدينة والخليفة و لا يملكها الا من اقام بها
اما زيارته و هو من المزارات و هو من المزارات
 مکه دور باشد واجب نیاید از شهر خوش احوال گشتن که رخصت پسند در نگاه
 داشت احرام پس رسول صلی الله علیه و سلم هر حاجتی را میفایند بدین کرده است
 هدی که از آن حاجت آید در نیت حج یا عمره هر چند از اهل آن حاجت نباشد
 نشاید از آن منققات گذشتن تا احرام نیارد و اگر در گذرد پس احرام آرزد
 هدی بروی واجب شده و اگر پس از آنکه احرام گیرد منققات باز سود هدی
 از وی میفتد و اگر پیش از آنکه منققات رسد احرام گیرد و بافتد و منققات
 اهل مدینه ذوالخليفة است و منققات اهل شام و مصر و مغرب و تحفه
 و منققات اهل يمن و تهامة و يَمَامَة و منققات اهل نجد قرن و منققات
 اهل مشرق ذات عرق و اگر مشرق از سوی مغرب باشد منققات اهل
 مغرب باشد و اگر شامی از سوی يمن باشد منققات اهل يمن باشد
 و اگر منققات بگذرد و فصل حج و عمره نهد پس عتبت حج یا عمره افتد از آنجا که
 رسد احرام آرزد و هدی واجب نیاید و اگر کسی را وطن از منققات باشد منقبات
 او شهر او باشد اگر از شهر خوش برون آید شوی مکه پس احرام آرزد هدی واجب است
 و اگر مردی در مکه باشد و خواهد که احرام آرزد بکرم اگر احرام بعمره خواهد
 آورد از حرم برون باید شد پس احرام آورد اگر در مکه احرام آورد هدی واجب
 است و اگر حج احرام خواهد که قرآن خواهد کرد در مکه احرام آورد و اگر از
 مکه برون آید پس احرام آورد بلکه باز نیاید هم از آنجا بعرفات روزه هدی واجب است
 و اگر پس از احرام مکه باز آید پیش از عرفات هدی از وی میفتد و چون احرام
 خواهد

خواهد گرفت سنت است که غسل کند و این را و بر بندد و زدن را بافتد و جای
 بیند اولیتر از آن که من پس در رکعت نماز کند مگر که پیش از نماز باشد
 یا پس از نماز دیگر نماز کند پس با شستن نشیند چون شستن بر خیزد تلبیه
 آرزد و احرام کرده و اگر پیاده باشد چون راه کرد تلبیه آرزد و سنت است
 که بوی خوش کند پس از احرام اگر آب شستن را با حرام نباشد و با باشد چند
 عرق بروی می روزه و عاشره رضی الله عنها گفت من از هر رسول صلی الله علیه و سلم
 جهنت احرام پیش از احرام بوی خوش کردمی و تلبیه طیبه در مفرق رسول صلی الله علیه
 و سلم و در مکه بود و سنت تلبیه است که عبد الله بن عمر روایت کند از
 رسول صلی الله علیه و سلم **يا ايها الناس اني قد فطنت لكم**
الا حلال الا حلال و بعد تلبیه محرم نبود تا بدست نکند و چون بدست
 نکند محرم کرد و هدی چند تلبیه نیارد پس اگر بدست نکند محرم حج باشد
 و اگر بدست نکند محرم بعمره باشد هر چند بزاج جزئی دیگر نکند و اگر بدست
 نکند قرآن کند محرم هر دو باشد و اگر بدست احرام مطلق کند روا باشد پس اگر
 خواهد حج صرف کند و اگر خواهد بعمره و اگر خواهد قرآن کند و سنت است که
 او از بلند بردارد و تلبیه و تلبیه پیوسته دارد در حال قیام و قعود و در سجده ها
 و با و از بلند در ایازها و در خانه و در راه و از پس نمازها و چون روز بر می آید
 یا شب در آید یا در راه یا لا و تلبیه روز یا دو قافله بهم رسند پس اگر محرم بعمره
 باشد چون طواف شد کند تلبیه قطع کند و اگر محرم بعمره باشد چون در عید
 بسنگ انداختن مشغول شود پس از آن تلبیه نکند و هر بار که از تلبیه فارغ شود
 دوست داریم که بر رسول صلی الله علیه و سلم صلوات فرستد و از خدای عزوجل
 رضا و رغبت خواهد داشت و روزه عفو طلبد
عن ابن عمر رضي الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم لما لبس المحرم
فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تلبس القميص ولا الشراويلات ولا
العمائم ولا البرانس ولا الخفاف الا احدا لا يجد تلبس فليلبس الخفين
وليقطعهما ما اسفل من الكعبين ولا تلبسوا من الثياب شيئا مشددا عرقا
ولا ورس

مرد محرم را روا باشد سر پوشیدن و برهنه و قبا و شلوار و موزه اگر پوشد
 فدیة واجبند و روا باشد روی پوشیدن و نعلین پوشیدن اگر نعلین ندارد
 کفش روی پوشد یا موزه و از زیر کعب بنزد و در پوشد و اگر از او ندارد روا باشد
 که بر او بیل در پوشد و فدیة واجب نیاید که رسول صلی الله علیه و سلم این شخصیت
 داده است کسی را که از آن ندارد و مذهب ابوحنیفه و مالک رحمة الله علیهما نیست
 و اگر محرم طبعی بر سر نهید یا کم بریند یا میان رو باشد و زخم خورده را سر پوشید
 باینده است و روی شاید پوشید و روا باشد و برهنه از او موزه پوشیدن و محرم
 را روا باشد بوی خوش بکار داشتن نه در تن و نه در جامه و اگر بکار دارد خنثی است
 و اجابت و اگر عود بدست بسا و ذی یا خوشن در آرد فدیة واجب نیاید و اگر بر آتش
 بخند و خوشن بر روی آرد فدیة واجبند و اگر کلاب بکار دارد یا کل یا ایمن
 بوی و اجابت و اگر شاهسیرم یا بنفشه یا بنو فر یا نرگس بوی آید از آن خلاف
 کرده اند و بوی فدیة واجب کنند بخور کل و اگر موه بوی دار خورده یا بوی جوز
 و صندل و بوی خدریزه یا از کل اینها چیزی بویند یا از طناع یا بویان چیزی بکار دارد
 جوز خبیث و مصطکی و قرقف و سنبل و سعد و لاجینی هر چه واجب نیاید
 از هر آنکه اینها از طب نشمرند و معصف و طب نشمرند بخور حنا و اگر محرم طعمی بخورد
 که در روز عفران باشد یا طبعی دیگر بنکریم اگر بوی زعفران یا طعم او بر جای باشد فدیة
 واجبند و اگر رنگ بر جای نش باشد فدیة واجب نیاید و اگر محرم بود کان عطار
 بنشیند یا خانه که در آنجا عود سوزند فدیة واجب نیاید هر چند بوی عطر بوی آید
 تا خوشن بر محرم نهد و اگر محرم سر بر روغن حرب کند یا موی روی حرب کند
 فدیة واجبند بهر روغن که باشد هر چند موی سترده باشد اما اگر اصلع باشد
 یا اقرع آن موضع حرب کند یا اگر در رخ حرب کند هیچ واجب نبود مگر که در
 روغن طب باشد و اگر موی تن یا همه تن حرب کند واجب نیاید چون در روغن طب
 نباشد و بقول ابوحنیفه و سفین ثوری رحمة الله علیه واجبند و اگر سر مه باز کشد که در روغن طب
 نباشد روا باشد و در حال احرام عقد نکاح درست نباشد و اگر عقد نکاح کند و زن با
 شوی یا دل یا دیکل یکی از آنها محرم باشند نکاح باطل باشد و کوهی گویند نکاح درست باشد

کوهی گویند
 بیه واجبند

و مذهب

و مذهب ابوحنیفه و سفین ثوری رحمة الله علیهما نیست که رسول صلی الله علیه و سلم
 میبوه را نکاح کرد در احرام و رواست در سست که حلال بود و عثمان رضی الله عنه
 رواست که رسول صلی الله علیه و سلم گفت **فدیة** **نکاح** **در احرام**
 محرم زن نکند و زن بشوی نهند و اگر کوهی محرم باشد روا باشد و اگر زنی
 طلاق رجعی داده باشد در حال احرام رجعت کند روا باشد و محرم را روا باشد
 سوی ستردن اگر موی سترد یا بر کند از هر آنکه بکشد یا ناخن بخند
 فدیة واجبند پس اگر سه موی یا سه ناخن بخند فدیة واجبند و اگر سفتندی
 و اگر یک موی یا یک ناخن بخند موی طعام بدهند و اگر دو موی یا دو ناخن بخند دو مده
 بدهند و گفته اند در یکی سبک کوفتندی واجبند و در دو و سه کوفتندی
 چنانکه در سه کوفتندی واجبند و اگر محرم فصل کند یا حجامت هیچ چیز
 واجب نیاید و اگر محرم را بچند در سر افند روا باشد که سر سترد و فدیة واجبند
و الله تعالی فمن كان منكم مریضا
او بیه آدی من راسیه ففدیة آله و همچنین اگر جراحتی افتد بر سر و اجابت
 این بوی ستردن و بیداروها که در رو طب باشد و ستر روا باشد این همه
 بکنند سه فدیة واجبند یکی بوی ستردن دوم سر پوشیدن و سوم بوی خوش بکار
 داشتن و اگر در یک مجلس بوی خوش کند یا موی همه سر سترد یا همه
 ناخن باز کند یک فدیة بش و اجابتند و اگر بعضی سترد در یک مجلس در
 مجلس دیگر بعضی دو فدیة واجبند و اگر در یک مجلس موی سترد و ناخن باز کند
 دو فدیة واجبند از هر آنکه جنس مختلف است و همچنین اگر در یک مجلس سر
 پوشد و برهنه و شلوار و موزه در پوشد یک فدیة بش و اجابت نیاید و اگر در
 سه مجلس پوشد سه فدیة واجبند و اگر محرم بفراموشی موی سترد یا
 ناخن بزد فدیة واجبند و اگر صیدی کشد جزا واجبند از هر آنکه اینها
 انااف اند اما اگر بفراموشی سر پوشد یا برهنه و موزه در پوشد یا بوی
 خوش کند یا اعمال را قبله دهد فدیة واجب نیاید و بقول سفین ثوری و ابوحنیفه
 رحمة الله علیهما واجبند و فدیة موی ستردن و ناخن باز کردن مقدراست

و او در آن مختبر است اگر خواهد کوشش کند و اگر خواهد سه روز روزه دارد
و اگر خواهد سه صاع طعام پیش مسکین دهد هر یک را دو مثقال و اگر
قال الله تعالی **و من صام شهره نفاعا لنفسه فمضاعف** و اگر
صوم او صدقه او نیست اما ندیده سر نوشیدن و جامه نوشیدن و بوی خوش
کردن و روغن بر سر نهادن عیال و بشهوت یساییدن با قبله دادن فدیت اینها
بر ترتیب است و بعد از کوشش و صدقه مساکین هم دادن و اگر ندارد
کوشش را قناعت کند برین طعام خورد و مساکین هم دهد و اگر طعام نباید
به رفتی طعام یک روز روزه دارد و همچنین اگر از منقعات یک روز روزه دارد
که روزها از عفات پیش از انساب فرود شد روز نایب عید نیز دلفه باشد یا
نکند انداختن دست باز دارد یا شبها امام الشریع یعنی مقام نکند یا طواف و داع
نکند و از فدیت این بر نقد بر روز نایب باشد بخور فدیة جامه نوشیدن اما
چرا صید بر تخمیر و تعدیل است خواهد شد از یکش و بدو شد و خواهد
مثاق طعام بخورد و بدو نشان دهد و اگر خواهد هر روز یک روز روزه دارد
و فدیة فتنه و قرآن بر ترتیب تعدیل است چنانکه گفته شد و آن همه اگر کم قند
خواهد کشت در حرم باید کشت و کوشش بدو نشان حرم باید داد و اگر طعام دهد
بدو نشان حرم باید داد اما روزه را هر کجا خواهند دارند و اگر محرم با زن
جماع کند پیش از تحلل اول حج تباہ شود و اشتیری پنج ساله نباید کشت در حرم
و کوشش بدو نشان حرم دهد و آن حج فاسد را تمام کند و دیگر سال قضای کند
و اگر در عید جماع کند بختن عید تباہ شود و فتنه و اشتیری و اجابت و این فاسد
را تمام کند و پیش قضای کند و اگر اشتیری نباید کوشش بدو سال تمام شده و اگر
کاورا نباید هفت کوشش و صدقه هفت بدو نشان حرم و کوشش بدو نشان حرم دهد
و کوشش یکساله باید و بدو ساله کم نشاید و اگر نباید اشتیری را قناعت کند
و بدو نشان طعام بخورد و بدو نشان حرم دهد هر یکی را یک مد و اگر طعام نباید
به رفتی یک روز روزه دارد و اگر بفراوشی جماع کند بر یک قول حج تباہ نشود
و هیچ واجب نباید و بر قول دیگر تباہ شود و فدیت واجب بدو اگر محرم

زنرا

زنرا قبله دهند یا شهوت دست روی بخت و عید تباہ نشود هر چند منی برون

آید کوشش نایب باید کشت چنانکه مذکور شد **باب**

در حرم مکه **باب** رعایت اسباز عایشه رضی الله عنها

که رسول صلی الله علیه وسلم گفت **انما اری فی حرم مکه** **باب** رعایت اسباز عایشه رضی الله عنها

سند است کسی را که در مکه خواهد آمد که غسل کند و بر روز در آید و از سوی

سرای مکه در آید اگر از جانب مدینه می آید بخور و مسجده خواهد شد از باب

نایب شنبه در آن از هر ناحیت که آید و چون چشم بر کعبه افتد دست بدعا بردارد

در خیمه که رسول صلی الله علیه وسلم خور خانه را بدینی دست برداشتی و این دعا گفت

اللهم صل علی عیال محمد و علی اهل بیت محمد و این دعا را در روز نایب

و الله اعلم و این دعا را در روز نایب

و آمده است که گفتی **اللهم صل علی عیال محمد و علی اهل بیت محمد** و این دعا را در روز نایب

و از سر حجاب هر چه مشغول شود یا هفت بار طواف کرد خانه بکند مگر که امام را

در غرضه نماز در آید یا او نماز کند پس طواف مشغول شود و چون طواف

ابتدا کند از حجر الاسود ابتدا کند چنانکه خانه بر دست حمل و باشد و هر چه

حجر یکزد و چون حجر رسد از هر چه روز و هر چه روز و هر چه روز و هر چه روز

و اگر بر شاخه روان کعبه روز یا در درون حجر روان باشد از هر آنکه شاخه روان

کعبه و از حجر بقدر هفت گز از جمله خانه است و طواف در درون خانه محسوب

نباشد و اگر در حجر بیرون از هفت گز روز و با باشد و چون طواف ابتدا کند

سند است که دست بر حجر الاسود مالذ و پیشانی بر و خند و او را قبله دهد

و با دور کوشی که حجر الاسود باز آید از اینها صحر کند که آن در و رکن بر قاعده

ابرهیم علیه السلام است و چون بر رکن بیاید دیگر دست بر روی مالذ و دست

را قبله دهد و هفت بار کرد خانه طواف کند هر بار که حجر الاسود رسد

یکی کرد و در هر کردی حجر الاسود را دست در مالذ و قبله دهد و تکبیر کند

و رکن بیاید را دست در مالذ و اگر در هر کردی بیاید در هر و تیری می کند

و اگر بر پیشانی سب باشد عصای که با وی باشد بر حجر الاسود مالذ و هفت بار طواف

عمارا قبله دهند و اگر نباشد روی حجر الاسود دارد و بدست اشارت کند و تکبیر کند
 و در طواف قدوم سبب است که سه بار اول بیویه روز تیسر از رفس بخانه
 و فوفتر از دویدر سبب انرا به خوانند چهار بار بر عادت روز و اضطرار
 درین طواف سبب است و اضطرار است که در این بر دست راست در آورد
 و بر سبب جفا کند چنانکه سبب راست او برهنه باشد و در سعی میار صفا
 و مروه بجهان باشد و هر دو رکعت طواف سبب بوشد و در طواف و داعی رمل
 و اضطرار میکند اما در طواف نزارف در حج بنکر هر اگر طواف قدوم آورد دست
 در طواف رمل و اضطرار نکند و اگر طواف قدوم بیاورد دست در طواف زیارت
 رمل و اضطرار کند و چون طواف ابتدا کند بگوید **بسم الله الله الما ناک**
و لیسریا ایاک و انا عابدک و انا عالسنة بیک و غیر علی الله علیه
 و چون رمل کند بگوید **الله الله و انا عابدک و انا عالسنة بیک و غیر علی الله علیه**
 و سبب در طواف است که خانه کعبه نزدیک باشد و اگر نزدیک خانه رحمت باشد
 که اندر رحمت رمل نواند کرد ساعت ساعت است تا پیش خالی شود پس رمل کند
 و اگر امکان نباشد بکران طواف طای رحمت نران باشد هم نزدیک خانه باشد
 و خوشتر از حرکت رمل کنند کار مانند کند و بر زبان در طواف رمل و اضطرار
 و دوست دارد ام ایشانرا که طواف شب کنند تا نوشیدند تر باشند و اگر نزدیک
 خانه رحمت مردان باشد بکران طواف طای شوند تا در رحمت مردان نغند و چون از
 طواف فارغ شود دو رکعت نماز کند از پس مقام ابرهم علیه السلام و اگر طای
 دیگر کنند و باشند در نخستین رکعت الحمد بخوانند **طای ما الشاهین** و در رکعت
 دوم **لا اله الا الله** اگر روز باشد بپوشد و بخواند و شب که خواهد و چون از
 نماز فارغ شود سبب است که حجر الاسود باز شود و دست در روی مالذیس
 باب الصفا بر وزن اید و میار صفا و مروه هفت سعی کند ابتدا بصفا کند
 و یک سر دبا لایکه براند و اگر بر نیاید چون قدم بکوه بوسه روا باشد و چون
 بکوه بر آید بگوید **لا اله الا الله و انا عابدک و انا عالسنة بیک و غیر علی الله علیه**
و لیسریا ایاک و انا عابدک و انا عالسنة بیک و غیر علی الله علیه

و لیسریا ایاک و انا عابدک و انا عالسنة بیک و غیر علی الله علیه
 دیگر از هفتی که بگوید پس فرود آید و روز تا میل سبز که بر رکن مسجد است
 چند شش کنه ماند از اینجا دویدر کیرد تا بر آید و میل سبز که فهای مسجد است
 از اینجا دویدر دست بردارد و رفس کیرد تا مروه و یک سر دبا لایکه براند
 و اگر بر نیاید چون قدم بکوه بوسه روا باشد و چون بر آید و میل سبز که فهای مسجد است
 چنانکه بر صفا آورد و بپوشد و رفس فرود آید و میرود تا بر آید و میل سبز که فهای مسجد است
 پس دویدر کیرد تا از میل سبز دیگر شش کنه بکیرد پس بر عادت و رفس کیرد
 تا بصف بر آید و هفت بار چنین کند شش کنه کیرد و آمدن کنه چنانکه ابتدا بصفا
 باشد و خم مروه و اگر از مروه ابتدا کند و بصفا آید از امنی محسوب نباشد
 و در حال و بین میار صفا و مروه می گوید **لا اله الا الله و انا عابدک و انا عالسنة بیک و غیر علی الله علیه**
و لیسریا ایاک و انا عابدک و انا عالسنة بیک و غیر علی الله علیه
 و هر دعا که خواهد میکند و اگر کان حج بخاست احرام و ایستادن عرفات
 و طواف کرد خانه و سعی میار صفا و مروه و موی ستردن و دیگر اعمال از جمله ارکان
 نسبت اگر دست بلند بعضی را فدی و واجب اند و بعضی را واجب نیاند و ارکان عمره چهار است
 احرام و طواف کردن خانه و سعی میار صفا و مروه و موی ستردن و بعضی از اهل علم
 گویند سعی میار طواف مروه فدی نیست و قول سفین ثوری و اصحاب رای
 رجه الله علیهم است گویند اگر دست بردارد هدیه بدهد و جو که در مکه آید
 اول طواف خانه ابتدا کند پس سعی کند میار صفا و مروه پس اگر محرم بعمره
 باشد این طواف سعی از عمره محسوب باشد و اگر محرم حج این طواف قدری نیست
 باشد از فرض حج محسوب نباشد اما سعی میار صفا و مروه که از پس طواف
 قدوم آید از فرض حج محسوب باشد و در حق کسی که قرآن کند بجهنم باشد و اگر
 رمل و اضطرار و دست در حجر مالیدن دست بردارد هیچ واجب نباشد و طواف
 محدث و کسی که بر تن یا جامه نجاستی دارد که نماز بدان روا نباشد و طواف
 برهنه که عورت بوشد آرد درست نباشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
 طواف محدث و جنب درست اند و هدیه بدهد و سبب امام را مکه که چون نماز

شش بکار در روز هفتم ماه ذوالحجه خطبه بکند بگاه و بفرماید تا کسانی را
 که حج خواهند کرد تا روز ترویج نماز بامداد بکارند من میشوند و آن روز
 و شب عرفه انجا باشند و چون روز عرفه افتاد براید روی عرفات بکنند
 چون عرفات نزدیک آید بمره فرودانند پس امام انجا بس از زوال بشارت کند
 نماز کند دو خطبه بکند در خطبه اول مناسک حج اشیاء را بیان کند
 و بگوید تا تلبیک دعا بفرمات بسیار کنند و چون از خطبه اول فارغ شود بشنید
 پس سبک بخیزد و خطبه دیگر اندکند و چون بانکه نماز را با خطبه اول افتد
 کند و چون مؤذن از بانکه نماز فارغ شود او از خطبه دوم فارغ شود پس مؤذن
 قامت کند و امام نماز ششین گزارد پس قامت کند در وقت نماز دیگر
 بکار از چو نماز فارغ شود بفرمات در آید و بگوید دعا مشغول شوند روی
 بقبله تا افتاب فرو شود رسول صلی الله علیه و سلم فاضلترین دعاها که من کردم
 و بفرمات این شش از من کردند شبانگاه عرفه است **لا اله الا الله وحده لا شریک له لا اله الا الله الحمد لله هو علی کل شیء قدیر**
 و چند گفت تا با امام نزدیک استند و در هر موضع از عرفات که ایستند رو آید
 و چون افتاب فرو شود یا هستی بیرونند و نماز شام تأخیر کنند تا نزد لافه آید
 پس نماز شام و خفتن بهم جمع کنند بی وقامت و بعضی از اهل علم گویند نخستین را
 بانکه نماز وقامت کنند و مذهب ابوحنیفه رحمه الله علیه است اگر مردی
 جمع نکند میان نماز شش و دیگر عرفه و میان نماز شام و خفتن نزد لافه و همه
 نمازها بوقت خوشش کند روا باشد و لکن گمراهی باشد و گروهی گویند اگر
 نماز شام پیش از آنکه نزد لافه آید بکند روا نباشد و قول سیفیان بخیری و ابوحنیفه
 رجحان الله است و این جمع کسی را روا باشد که از مسافت قصر آمد باشد اما
 مکی را و قوی را یکی از موضع نزدیکتر آمدند روا نباشد بر ظاهر مذهب بخیر قصر
 و اگر پس از آنکه افتاب فرو شود از عرفات باز کرد دهدی واجب است و اگر از آن
 شب یا برون و تا شب مقام کند هدی از وی بفتند و چون نزد لافه آید شب
 عید انجا باشد نماز بامداد روز عید با اول وقت تاریکی بکارزد و دوست داریم

کی از انجا سبک بردارد هر کسی هفتاد سنگ هر یکی چند یا فلی و اگر از جای دیگر بردارد
 روا باشد و دوست داریم هر یکی سنگها بشوند و چون نماز بامداد بکارزد از انجا
 بشعر احرام روز و بر فرج بیستند و خدا بپا دازد میکند تا روشنی علیه گذرد
یا ای الله تعالی فاذا ذکر الله عبد مشغول پس از انجا روی منی از چو بیطن
 محشر رسد اسب را بهتر براند و اگر بپا دزد روا باشد بدو چند تا یک سنگ
 بیندازد چو نما آمد سنگی انداختن مشغول شود و اگر بر اسب باشد دوست
 داریم که فرو نیاید تا هفت سنگ حمره العقیبه بیندازد با هر سنگی تکبیری می کند
 و دستها را دور و بلند می دارد چو فارغ شود اگر هدی دارد سبک کند
 پس موی میسزد یا تقصیر کند و تقصیر آن باشد که سر موی بخند و موی میسزد
 فاضلتر از تقصیر کردن و چون سر موی میسزد یا تقصیر کند فرض از وی بیفتد و
 بقول ابوحنیفه باید میسزد و زن اگر تقصیر کند فرض از وی بیفتد و اگر مرد
 یا سر موی ندارد واجب نماید از جای دیگر میسزد چو از موی میسزد فارغ شود
 بیکه شود و طواف زیارت کند میان صفا و مروه سعی کند هفت بار چو
 این اعمال بیاورد از احرام بیرون آید و هر چه محرم حرام نود هفتده مباح شد و این
 ترتیب که روز عید سنگ اندازد پس هدی بکشد پس موی میسزد پس طواف کند
 سنگ است اگر کسی طواف پیش از سنگ انداختن کند یا کوفسد پیش از سنگ
 انداختن کشت یا موی پیش از هدی میسزد روا باشد که رسول اصلی الله علیه
 از همه سوال کردند و در همه اخصت داد و گفت هیچ حرج نیست بعضی از اهل علم
 گویند اگر ترتیب نگاه ندانند فدیة واجب اند کوفسدی و قول مالک و اصحاب وی
 نیست و سنت بیرون آمدن از حج سه چیز است سنگ انداختن حمره العقیبه روز عید
 و موی میسزد و طواف زیارت چو از سه عمل و بیاورد و غسل اول حاصل اند و هر چه
 در احرام حرامست همه مباح شود مگر زن که روا نباشد عقد نکاح کردن و باند
 مباشرت کردن نه در فرج نه بیرون فرج و چون سه عمل بیاورد همه محظرات
 احرام مباح شد و دوست داریم چو سنگ انداختن موی میسزد و طواف زیارت
 پیش از طواف از بیرون آمدن از احرام و اگر شب عید پیش از نیم شب از مرد لافه
 برود

و اما از هدی واجب ند و اگر پیش از نیم شب بود واجب نیاید لکن سبب است که
گفتم که نماز با صد مرتبه گفته کند مگر نماز و نوز کار و ضعفان که ایشانرا اولتر
از باشد که پس از نیم شب بروند و نماز اینک تا در جمع میکنند و بقول ابوحنفیه
رحمه الله هر که عذر ندارد پیش از صبح بشاید رفت و اگر بروز هدی واجب ند و اگر کسی
پس از نیم شب از نماز گفته بروز و نماز و سنگ بنده زد و موی ستر زد و بک سوز
و طواف کند پیش از صبح روا باشد و پیش از نیم شب روا نباشد و سنگ است که
این اعمال پیش از افتاب برآمدن از دو وقت جماعتی پیش از صبح روا نباشد و مذهب
احمد و مالک و اصحاب برای آنست و گروهی رواند از افتاب بر نیاید و وقت
بهر فات استناد از پس زوالست روز عرفه تا صبح روز عید بدهد هر که اندر این میان
یک خطبه بعرفات حاضر اند بقصد اخفته بر اشترو استر بعرفات بگذرد
حج یافته باشد و اگر حاضر نیاید تا صبح بدهد روز عید حج فوف شده و وقت سنگ
اندلخبر جمره العقبه از پس نیم شب است تا روز عید کی افتاب فرو شود چنان
افتاب فرو شد سنگ اندلخبر فوف شد قضا بنوا کرد و هدی واجب نشود
و وقت طواف زیارت موی ستر در پس از نیم شب است و تا بنوا و رز از احرام بروز
نباید هر چند بر آید و امام روز عید پس از آنکه نماز پیشین بجز از خطبه بکند
یکانه و حکم هدی و موی ستر در و طواف زیارت و سنگ اندلخبر ایام الشربون
بیار کند و ممکنه شوند بطواف زیارت و حور از طواف سعی فارغ شوند
نما بازا بند و شبها شربون نما با شنبه و هر روز بیست یک سنگ بنده اند
پس از زوال پیش از آنکه افتاب فرو شود سه موضع بر تربیع حجره نخستین که
نماز یک ترسب هفت سنگ بنده زد پس حجره دوم میانه هفت سنگ بنده زد
پس حجره العقبه بیکه نزدیک ترست هفت سنگ بنده زد و هر حجره که سنگ
اندلخبر از آن موضع اندکی ستر شود و ساعتی سنگ استند و دعای کند مگر حجره
العقبه حور سنگ اندلخبر مقام بکند و باز کرد و اگر کسی سنگ در نخستین حجره
کم اندازد دوم و سوم محسوب نباشد اول را تمام کند پس دیگران را دیگر بار اندازد
و انواع سنگ حور یا قوت و بلور و مرمر و همه روا باشد اما زرخ و اهل و سرمه

روا

روا نباشد و اگر سنگ در موضع اندلخبر نه بدست آنک بنده زد و او نباشد اول را
تمام کند و اگر یک روز سنگ اندلخبر دست باز دارد و ایام الشربون دیگر روز قضا
کند بر تربیع اول از قضا هر حجره هفت سنگ بنده زد پس باز آنکه هر یکی هفت
دیگر بنده زد ازین روز که درو بیست و اگر روز دوم سنگ بنده زد و خواهد که بروز
پیش از شب و روز سوم سنگ اندلخبر دست باز دارد و او نباشد **قال الله تعالی**
فمن یصله یومئذ یومئذ و اگر مقام کند تا شب در اندلخبر رفس نادیکر
روز سنگ بنده زد و اگر یک روز سنگ اندلخبر دست باز دارد مانک حجره در یک روز
ماسه سنگ هفتی و لجه بند و اگر سه روز دست باز دارد سه کوسفند و لجه بند
بر قول در ستر و فوفی دیگر هست که یک کوسفند پیش و لجه بند هر سه روز و اگر
یک سنگ کم اندازد مدتی طعام بدهد و اگر دو سنگ بگذارد دو مد و
گفته اند در یک سنگ سبیک هدی واجب ند و در دو سنگ و بهر دو سه سنگ
هدی تمام و لجه بند و هر چند اگر شبها ایام الشربون نما مقام نکند
هدی و لجه بند و در یک شب مدی طعام و در دو شب دو مد و گفته اند در
یک شب یک سبیک هدی واجب ند و در دو شب و بهر هدی اما اشترایانی
که اشتر بخارند و کسانی که ستقایه الحاج بر مشار باشند روا باشد که حجره العقبه
روز عید سنگ اندلخبر و در دو شبها شربون نما مقام نکند و هر که بیماری دارد
یا بر اعزری باشد روا باشد که ایشان یک روز سنگ اندلخبر دست باز دارند پس
دیگر روز قضا کنند بر تربیع دوم و بهر روا نباشد سنگ اندلخبر بگذارد و حجر
افتاب فرو شود از روز آخر ایام الشربون وقت سنگ اندلخبر بروز شد اگر کسی را
قوت سنگ باشد قبل یا بعد از قضا بنوا کرد و امام روز دوم ایام الشربون
پس از آنکه نماز پیشین بجز از خطبه بکند یکانه و حاج را و داع کند و بگوید
هر که از روز سنگ اندلخبر روا باشد که باز کرد و اگر تا شب مقام آفتد دیگر روز
سنگ بنده زد پس بروز و بفرماید تا حج را بر تقوی طاعت ختم کنند و حور آخر روز امام
شربون سنگ اندلخبر اعمال حج تمام شد مگر کسی که از مکه باز خواهد گشت شهری
که تا اینجا شانه فرسنگ یا زیادت باشد بوقت بروز شدن طواف و داع بایند کرد

و هر صید که یاران رسول صلی الله علیه و سلم یا تابعین بر مثل احلی کرده اند زایل
 نشاید که شب خوانند را شرمی حلی کرده اند و در خرگورگای و در
 گفتار کوسقنلی و در راه و برون غاله و در خرگوش بزخبه و باخ اندر سلف بند
 حلی نیامده است و در عدل را اندران حلی کنند هر چه ایشان حلی کنند از مثل
 اشتر و گاو و کوسقند که مثل از صید است بدان کنند و اندر صید بزرگ از مثل
 بزرگی واجب شود و اندر خر و در و اندر عیب نال با عیب اگر نه عیب دهد بزر بود
 و اگر صیدی را حلی کند که از قیمت آن بزرگ کم شود یک نه قیمت مثل واجب است
 و انرا بطعام صرف کنند و مساکن حرم دهند و روزه دارد و اگر خایه مرغ دشتی بهاه
 کند قیمت از خایه واجب شود و بطعام صرف کند و خواهد نوزده دارد و اندر بوز
 و قمری و فاخته و می سبجه کوسقنلی واجب شود و هر مرغی که از کبوتری خرد
 نهشت بچهره سار و کجشک و مانند آن قیمت از واجب شود و اگر از کبوتر بزرگ تر باشد
 حور نذر و و بط و کلنگ و مانند آن بزرگ قول کوسقنلی واجب است و در بزرگ قول قهلان
 و بطعام صرف کنند یا روزه دارد و اگر مردی حلال صیدی کرد یا شارت تحریمی یا از بهر
 او باشد حلال باشد تحریمی دیگر را از آن خردن کفر از محرم بلکه از بهر او یا با شارت
 او کرده باشند نشاند که از آن بخورده و اگر مردی احرام بگیرد و در دست او
 صلی باشد یا باند کرد اگر نکند یا در دست او ببرد یا بکشد جزا واجب است
 و اگر صلی قصد محرم کند از خوشتر یا ز دارد و اگر آن گشته شود هیچ واجب نیست
 و اگر ضرورت کرد سنی در ماند و طعامی دیگر نیابد و یا باشد که صید را بکشد بخورد
 و لکن جزا واجب است اگر فارز صیدی بکشد یا چندیش واجب نیاید و بقول ابو حنیفه
 رحمه الله در جزا واجب است و اگر جماعتی از محران صید بکشند بر همه یک جزا واجب است
 و بقول ابو حنیفه و مالک رحمه الله هر یک از این تمام واجب است و اگر مردی حلال
 در حرم صید کند عاصی باشد و اگر صیدی را در حرم بکشد جزا واجب است بخور
 جزا احرام و اگر مردی حرم صیدی بگیرد و در حرم ارد و یا باشد که نگاه دارد
 و بکشد و اگر در حرم کبوتری را یا صیدی از جای برانگیزاند در زمان او باشد
 نامان جای از نباید یا در حرم جای دیگر سکون بگیرد اگر پیش از آن جای دیگر

سکون کرد هلاک شود یا دزد او را بگیرد جزا واجب است و اگر محرم در حرم صیدی بکشد
 یا جزا نیست واجب نیست و نشاید اندر حرم محرم که درخت تری بریزد و یا بر کند
 و در وزن مکر از خیز که شرع اندران خصم اذنه است اگر درخت بزرگ بکشد
 گاو و واجب است و اگر درخت خرد بکشد کوسقنلی واجب است و اندران جزا باشد
 حور جزای صید و جزا بر درختی واجب است که اصل آن شاخ باشد اما درخت مله
 اد میانه که انرا بکار نند چون درختان صومعه دار نوزد و سرو و ناز بزرگ قول جزا واجب
 نشود و بزرگ قول دیگر جزا واجب شود از بهر آنکه اصل همه درختان بر واجب
 بوده است و اگر حرام حرم ببرد و یا باشد و اگر شاخ درختی بزرگ قیمت واجب است
 بطعام صرف کنند و اگر خواست روزه دارد و اگر شاخ خرد بزرگ که هم در سال
 عید جزا واجب نیست و اگر کسی با محرم بدو دیا بکشد قیمت واجب است بطعام
 صرف کند یا روزه دارد و اگر اسب در حرم ببرد یا بکشد و محرم را برباید
 ماهی کف و صید دریا کردن قال الله تعالی
 اما مرغ است که بر خشک ببرد و یا باشد کف و مرغ و یا باشد کف و مرغ
 بکشد و بکشد بقیمت از طعامی دیگر یا روزه دارد و هر جانوری دشتی که کوشش
 از حلال نشد خوردن اگر محرم بکشد جزا واجب نیست مگر جانوری که از نماز بگذرد
 او یکی صید حلال باشد و دیگر خوردن حرام باشد و لکن اگر محرم بکشد جزا واجب است
 و اندر حرم مدینه نشاید صید کرد و در حرم مدینه عاصی باشد و لکن جزا واجب نیست
باب **الکندر** قال الله تعالی
 و لیوفوا نذرکم اگر کسی نذر کند و گوید نذر کردم یا خدا را نذر کنم که اگر
 این بار من بهتر کرد یا غایب یا از آمد یا از خرمی اندر دزد از آن که یا نماز کنم
 یا روزه دارم یا صدقه بدهم یا کوسقند فریاد کنم یا حج کنم یا عمره آورم بجز این امید
 می دارد حاصل شود یا بجز بدیده است واجب شود و اگر نذر قریش یا جری نذر کند
 نه سببی هم واجب شود و اگر نه سببی دور رکعت نماز نذر کند که برای بجز از
 دور رکعت واجب شود برای نشسته نشاند چون قادر باشد و اگر مطلق نذر کند
 که نماز کند بزرگ قول یک رکعت نشسته از نذر برون آید و بزرگ قول دیگر

دورکت واجب است برای مجوز قادر باشد مجوز بر نفسها شرع و اگر نذر کند که برده
 را از او بگذرد بر قول اول روا باشد که برده کافر و من از او بگذرد و بر قول دیگر برده
 از او بگذرد که در کفارت روا باشد و اگر نذر کند که این کوفه سفید را با اسب ترا
 هدی کنم مکه مکه باید بدرد و اینجا کشش و گوشت مساکین هم دادن و اگر گوشتی را
 جامه را یا این مناع را هدی کنم مکه مکه برزد و اینجا بدو پیش دهد و اگر گوشتی را
 هدی کنم بفروشد و به اساکین هم دهد و اگر هدی مطلق نذر کند بر یک قول
 اگر خایه مرغی یا چیزی اندک بها مساکین هم دهد از نذر بیرون آید و بر قول دیگر شاید
 مگر از استر یا گاو یا کوسفند چیزی که در قریان روا باشد و اگر نذر کند که بیت الحرام
 یا یکعبه سوز یا موضعی از احرام نام برزد که اینجا شود واجب نذر بخاشیدن حج
 کردن یا عمره و اگر نذر کند که مسجد رسول صلی الله علیه وسلم سوز یا مسجد بیت المقدس
 واجب بخاشیدن و نماز کردن یا بعد از کاف نشستن یا مدینه کور رسول علیه السلام
 زیارت کردن و اگر نذر کند که مسجدی سوز بیرون نذر مسجد مسجد واجب نماید
 و اگر نذر کند که اندک سببه مسجدی نذر کند و اینجا بخاشیدن و اگر مسجدی دیگر بخاشد
 واجب نماید اینجا شدن واجب بود هر گاه کسی خواهد نذر کند و اگر نذر کند که باده حج کند
 واجب نذر کند که از منقعات که احرام کز بپایان روز اگر بر اسب سفید و حج کند از نذر
 بیرون آید و هدی واجب شود هر چند بعد از نذر بخاشیدن و اگر نذر کند که امسال حج
 کند یا نکریم اگر از آن موضع نذر کند که دور باشد چنانکه اگر در وقت بروز و اندک
 سال که نرسد نذر درست نیاید و اگر نذر کند باشد چنانکه اندک سال نذر کند
 واجب نذر بس اگر بعد از بیماری مانند یا فراموش کند قضا واجب نذر و اگر دشمنی یا
 سلطان او را باز دارد قضا واجب نماید و اگر نذر کند که ده روز روزه دارم دوست
 دارم که بچه کند و بیسته دارد اگر تاخر کند یا بر آید دارد روا باشد و اگر نذر
 ده روز بیسته کند مرا کند روا باشد و اگر نذر کند که یک سال روزه دارم
 نشاید که روز عید ایام الشریع روزه دارد و ماه رمضان نشاید که روزه نذر داشت
 پس نکریم اگر سال معین کند که فلان سال روزه دارد و روز عید و ماه رمضان
 و ایام مشرعی واجب نماید قضا کردن و اگر سال مطلق گفته باشد آن ایام قضا باید کرد

و اگر

و اگر نذر باشد حاضر سوز ایام حین در حال قضا باید کرد و اگر روز ماه رمضان
 و اگر یک روز بعد از خوردن یک روز قضا کند و اگر سال بیسته گفته باشد یک روز
 خوردن سال از سر باید گرفت و اگر نذر کند که روز دوشنبه و شنبه روز دارد و شنبهها
 ماه رمضان در نذر نیست و واجب نماید قضا کردن و اگر روز عید روز دوشنبه یا ایام
 شریع بر قول درست قضا واجب نماید همچون دوشنبه ماه رمضان و اگر در حال حین
 افتد قضا باید کرد و نذر معصیت باطل باشد چنانکه نذر کند که محدث نماز کند
 یا در حال جنابت قرآن خواند یا در حال خضوع زده دارد یا فرزند قریان کند درست نباید
 و بر قول ابوحنیفه رحمه الله علیه اگر نذر کند که فرزند قریان کند واجب است کوفه سفید کشش
 و انشای بر عایشه رضی الله عنها **صلی الله علیه وسلم** **النبي صلی الله علیه وسلم** اگر نذر هدی
 استری یا گاو یا کوسفندی بر آید سبب است که فدا ده در کردن افکند پس اگر
 اشتری باشد یا گاو یا نعیمی در کردن او او نذر ماکه سفیدی را گوشت مشکلی و
 استر و گاو را اشعار کند و آن باشد که اهلی نذر در کوهان او نذر از سوی دست
 راست چنانکه خون بروز ناهر که بیند بماند که هدی است و کوسفند را اشعار
 نکند و هدی که در حج واجب بود حرم باید کشش و نشاید او را از آن خوردن
 و اگر هدی قطع باشد روا باشد که از آن خوردن همچون قریان جماعی از علما
 روانداری از هدی منع خوردن و قول مالک و احمد و احباب برای رحمهم الله است
 و اگر هدی معین نذر کند اشتر یا گاو یا کوسفند را از نذری که در کردن دارد اینرا
 معین کند بسیار فرخس از نذری بدل کردن و اگر خجسته بیارند خجسته یا مادر
 عدم باید بدرد و کشش و به رقه دادن و روا باشد که از شیر آن خوردن و از
 خجسته زیادت باسد و روا باشد که بروی فشانند یا بار سبک بروی خد چنانکه
 بخش نرسد و اگر از گوشت نذر خوردن روا باشد بر ظاهر مذهب و قول شش اهل علم
 و اگر آن هدی در راه ماند که نتواند دفع نکریم اگر از وجبی که در کردن دارد
 معین کرده است روا باشد که ملک یا زارند و بفروشد یا خوردن و اصل در کردن
 و اگر نذر معین باشد و آنرا کشش و نعیمی که در کردن او باشد خون او فرو نبرد

چون خیر و نوع از هر یک نگیرد بگوید غلامی است تک یا کنیز کی است بوی یا کرباس
 فلان شهر هر چند صفات نکند پس چون مشتری بپنداخته باشد خواهد و داد از
 و خواهد بیع فسخ کند و اگر فروشنده نداند که بیک وجه و مذهب ابوحنیفه
 چون بیع فسخ تواند کرد از بهر آنکه کالای در دست او بود و او آشنی که نادیده بفروختی
 و اگر بگوید غلامی تو فروخته ام یا کنیز کی یا اسبی و نوع بدید نکند درست نباید و اگر
 و اگر کالای خرد بعضی از آن بیفتد و بعضی نه چون جامه طی کرده یا اسبی در زیر و بالان
 محض آن باشد که نادیده خرد و اگر انباری جو یا گندم یا از حبونی مخرد یا چیزی که ظاهر
 از پیش بپند درست باشد با بیفاق چون تمام نمیشد فسخ تواند کرد بپند دیگر
 که زیر انبار تیر از زیر باشد فسخ کند و همچنین اگر سرکه یا روغن در خوری خرد درست باشد
 چون سر او بیفتد و چون نهون کند فسخ تواند کرد مگر اینچ در خور باشد بپند باشد اگر خواهد
 رد کند و اگر کالایش از عقد دین باشد و در وقت عقد نمیشد و مخرد درست باشد
 چون بیفتد و اگر انبار باشد مگر اینچ در دست نگرفته باشد از بهر فسخ تواند کرد
فصل **در بیع و اجاره و مضاربه و مشارکت و امانت و وصایا و وصایا**
 بیع چیزی روا باشد که از هر ملک باشد و با منفعت و ملک صاحب بدخل گرفته باشد
 اما هر چیزی که عین از ملک باشد چون خون و سر کن و بول و پوست
 مردار نابراشته و سگ و خوک بیع از دست نیاید و هر جانوری که در و منفعتی
 نباشد چون شر و کرک و خر و مار و کرم و موش و حشرات و من و عقاب
 و کلنگ بیع از روا نباشد اما بیع نوز و بئر و کربه و باز و خر و شاهین روا باشد از بهر
 آنکه عین اینها باکست و با منفعت اند که صید کنند و هر جانور که گوش و احوال است
 چون خر و استر و چه نابنا و من سوز از بهر آنکه اند و منفعت است اما بیع بنگ نابینا
 و زمر و راست از بهر منفعت از آنکه در را و بیع زنبور و عسل و کرم پیله و زرب و با باشد
 از بهر آنکه باکست و با منفعت وجه ملک صاحب مد در آن خلط کرد چون کالای وقف
 و کنیز که مادر فروزند شود یا بنگ مکاتب بیع از روا نباشد و بیع الت فس و لوهو
 چون بط و طنبور و نای و طبک لوهو و دیگر از امیر روا نباشد و اگر از هم فروکشاند

چنانکه در لوهو بکار نوان داشت و در مباح بکار نوان داشت بیع از روا باشد و اگر کالای
 کسی در دست توری خداوند فروشد یا بخت یا ببرد و وی از آن کند روا نباشد و چند
 خداوند پس از آن روا دارد و بقول جماعتی از اهل علم موقوف باشد اگر خداوند و داد از
 روا نباشد و مذهب مالک و اصحاب برای بیع و بیع سلاح با اهل حرب روا نباشد
 و بیع مصحف اخبار رسول بکار روا نباشد و اگر بکند مسلمان را بکار فروشد درست
 نباید بر قولی درست نرو و بر قول دیگر و قول ابوحنیفه رحمه الله علیه درست ایند و لکن در
 درست او و مالکست بفرمانند یا فروشد و اگر فروشد قاضی بفروشد **فصل**
در بیع و اجاره و مضاربه و مشارکت و امانت و وصایا و وصایا
 روی عن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال
 من ابتاع طعما ما فلا يبيعه حتى يشتت فيه و اگر کسی چیزی خرد و بپند
 فروختن آن چیز ناممکن نکند پس اگر آن چیز منقول باشد که از جای مجای توان برد
 قبض او روا باشد که نقل کند و اگر طعامی باشد یا چیزی که کین یا بوزن خردده است
 قبض او روا باشد که نقل کند بیک یا بوزن چنانکه شرط کرد دست و اگر چیزی باشد
 که نقل تواند کرد چون عقاری یا درختی یا دیواری برای قبض او آن باشد که با بیع
 از آن کوتاه کند لکن مشتری تسلیم کرد و بقول ابوحنیفه بیع عقارش از قبض درست
 باشد و گروهی از اهل علم گویند هر چه میباید موزون نباشد بیع او پیش از قبض روا باشد
 و قول سعید بن المسیب و اوزاعی و احمد رحمهم الله بیع و اگر چیزی مخرد پیش از قبض
 با جارت دهد روا باشد و اگر کنیزکی باشد بشوهر دهد یا بدهد باشد از آنکه
 درست باشد و ازادی قبض باشد و بشوی دادن قبض نباشد و اگر چیزی مرث باشد
 و معلوم باشد اگر پیش از قبض فروشد روا باشد و اگر امانت دارد در دست کسی و
 پیش از آنکه بستاند بفروشد روا باشد و اگر در دست غاصبی باشد و خداوند بخواهد
 فروشد روا باشد و اگر کسی دیگر فروشد بنگرم اگر خردده را فروشت آن باشد که بپند
 درست باشد و اگر نه نباشد و اگر در کردن کسی حقی باشد او را خواهد که بفروشد
 بوی و عوضی بستاند بنگرم اگر از جو سلم باشد که از آن عوضی بکشد بستاند روا نباشد
 که این را کسی دیگر فروشد و حواله کنند یا اوام داری را بوی حواله کند و اگر احق
 اوامی باشد که بوی دادست یا کالای از آن و هلاک کرد دست و قیمت در کردن او باشد

اینجری فروخته است و بکار در کردن او دارد و او باشد که عوض از وی بماند و بخرد
 و روا باشد او ام داری که از آن خوش در کردن و جنس آن حق دارد بوی حواله کند پس اگر
 از عووضی بستاند بماند و بکرم اگر در کردن او بیم دارد و عوض بستاند یا طعمی دارد
 طعمی دیگر در عوض از بستاند شرط است که آن عوض در مجلس قبض کند و اگر از زر یا
 بیم چیزی دیگر بستاند یا از طعام زربا بیم عوض بستاند یا کالای دیگر که در وی گویند
 در مجلس قبض باید کرد و در وی گویند اگر قبض نکند روا باشد و قول اولی در ستره و اگر آن
 حق که در کردن وی دارد دیگری فروشد روا نباشد و اگر در وی بماند و حقش باشد از جنس
 و یک نوع بهم قصاص شود و بیفتد و اگر جنس مختلف باشد بیفتد هر کسی حق خوش طلب
 می کند و اگر خواهند که بیکدیگر فروشد بیع او ام با او ام روا نباشد مگر بی بیخ بروی
 باشد نقد کند و بدگری دهد پس از وی بخرد بماند که بروی دارد و اگر مردی
 کالای فروشد روا باشد که کالای که دارد تا بها بستاند و اگر بها موجه فروخته
 باشد روا نباشد کالای نگاه داشتن کالای تسلیم کند و بها طلب کند و اگر کالای فروشد
 پس از کالای درست یا بیع هلاک شود یا بیع انرا هلاک کند بیع باطل شود پس اگر بها
 سکه است باز دهد و اگر بیکانه هلاک کند بیع باطل شود مشتری مجبر باشد
 اگر خواهد بیع فسخ کند و اگر خواهد و او دارد و بها بدهد قمار کالای بیکانه طلب کند
 و اگر مشتری کالای هلاک کند پیش از قبض آن قبض باشد و بها بروی و اجب اندازد
 و اگر در دست بیع عیبی نباشد نه بجنایت مشتری اگر خواهد بیع فسخ کند
 و اگر خواهد و او دارد و حوز او داشت مگر اگر آن عیب باقی است نه بوده است
 یا بجنایت بیع بجز آن بها بیفتد و بر بیع بجز بماند و اگر بجنایت بیکانه بوده است

بهر آنکه زیاد است
 خرج خویش است
 ما و نفقه مسلم کردن
 لا تا اجل تمام شود
 ایند کالای نگاه داشتن

بخار البیع قال رسول الله صلى الله عليه وسلم انما باع رجل

اگر کسی چیزی فروشد تا در مجلس عقد باشد یا بیع و مشتری هر دو را بخواهد یا بیک
 هر کدام که خواهد بیع فسخ کند و اگر چند روز در مجلس عقد بماند یا بخرند
 و بهم می یابند تا از هم جدا شوند چند شب یا نوزان بیع جنان بر جای باشد و اگر یکی

از دیگر جدا شود یا در خانه عقد کنند که بیرون از عقد لازم شود و اگر پیش از آن از هم جدا
 شوند کونند عقد لازم گردانیدم یا بخواهم بیفکنم یا بخواهم بیفکنم و عقد لازم شود
 و اگر یکی از ایشان بگوید من بخواهم بیفکنم یا بخواهم بیفکنم و بخواهم بیفکنم یا بخواهم بیفکنم و اگر
 کالای فروشد بشرط یا سه روز روا باشد و اگر سه روز زادت باشد روا نباشد
 و اگر زادت شرط کند بیع باطل شود پس این چهار سه روز از وقت عقد باشد هر چند
 بخواهد بجناس ثابت باشد پس اگر بخواهد و در هر دو را شرط کنند هر دو را بخواهد و اگر یکی را
 شرط کرده باشند او را ثابت باشد تنها و دیگر را نباشد و اگر یکی را بخواهد و دیگر را شرط
 کند و دیگر را در سه روز و بر شرطی بدهد هر یکی را جدا نباشد که شرط
 کند و اگر هر دو را شرط کنند یکی را بخواهد و بیفکنم یا بخواهم بیفکنم و بخواهم بیفکنم
 بر جای باشد و بخواهد شرط در بیع روا باشد که اندر قبض کردن کالای در مجلس شرط نباشد
 اما در قبض مسلم قبض سه مال در مجلس شرط است خارج مجلس روا نباشد اما بخواهد
 شرط روا نباشد و هر جنس عقد صرف و ان مع و در بیع است بیکدیگر و بیع چیزی
 مطعوم مطعومی دیگر اندر آن قبض هر دو عوض در مجلس شرط باشد بخواهد شرط در ورور
 نباشد و بخواهد بجناس ثابت باشد و بخواهد مجلس و بخواهد بیع مخصوص است در نکاح
 و هبت اجارت ثابت شود **فصل** اگر در بیع شرطی کند مگر اگر
 شرطی باشد بر موافق عقد که مطلق عقد ثابت شود چنانکه شرط کند که این کالای
 ملک مشتری بود و او در آن تصرف مالکان کند یا اگر بیعی باید رد کند و مانند آن
 بیع درست است و هم جنس اگر شرطی کند که آن مصلحت عقد باشد و شرط چهار سه روز
 با شرط آنک با موجه باشد و اجل معلوم کند با شرط کند که مشتری بهای کالای
 چیزی معین گرداند یا فلان بزرگاری بکند بیع درست باشد و شرط راست و همچنین اگر بکند
 خود شرط کند که آن قرآن داند یا خط یا فلان بکشد و اگر درست باشد پس اگر آن کار نباشد
 داند مشتری را رسد بیع فسخ کند اما اگر شرطی کند که مصلحت عقد نباشد
 چنانکه شرط کند که مشتری در آن تصرف نکند یا بفلان کسی بخشد یا هر وقت که بیع
 باز خواهد باز دهد و مانند آن بیع باطل باشد مگر بشرط که بیک خرید بشرط آنکه
 از آن بکند درست باشد و بر مشتری و بجز آن از آن کردن اگر بشرط آزادی بخرد

بموزی باشد باید که در یک کسان بود و تفاوت تر از روزان ندارد و شرط دیگر
آنست که بشن از آنک از هم جدا شوند هر دو عوض قرض کنند و اگر جنس مختلف باشد
چنانکه زر بسم بفرود شد یا کتدم بخر و فروشد یا مطعونی بخر و فروشد لکن باید که هر دو
بفروشد و با باشد هر چند در معیار یکسان نباشد ما از کراف فروشد لکن باید که هر دو
عوض در مجلس قرض کنند و هر چیزی از مال ربا که از سخنی است بیع از عین بیانه روا
نباشد و هر چه بموز نیست بیع آن حسن تر از روز و با باشد چنانکه بکراف روا نباشد و روز
و سیم موز و شب و کتدم و جو و خرم و کیک و هر چه در عهد رسول صلی الله علیه و سلم میگرد
بوده است امروز میگرداند فروخت و هر چه موز بود است موز و با فروخت و هر چه
معلوم نباشد که در عهد و چگونه بوده است غالب عادات مردمان نگردد اگر بیشتر
مردمان بر یک باشد بیک فروخت و اگر بیشتر روز با باشند روز با فروخت
و اگر انباری کتدم یا بناری کتدم بفرود شد که کیک از معلوم نباشد یا بناری بناری که
وزن از معلوم نباشد درست نماید هر چند بیع از آن خون بماند یا بسخت بیک
وزن را است این از هر آنکه در وقت عقد راستی معلوم نبود و هر یک راستی در معیار
شرط کنیم از راستی در حال کمال اجتناب شرط باشد و جز در احوال بیع آن هم دیگر روا نباشد
چنانکه بیع کتدم نیمه بکنیم خسته یا خسته خام روا نباشد و بیع کتدم بارد و هر چه
از کتدم کند روا نباشد و بیع آرد بار و ناز بیان و هر چه از کتدم کند بیکد کرد و با
از هر آنکه کمال و آن حالت است که کتدم باشد و یکسانی اند از احوال معلوم نیست
و گروهی از اهل علم بیع کتدم بارد روا دارند و قول مالک و احمد اینست و بیع آن کون
بانگور و خرم و خرم و تر و روا نباشد و بقول بیشتر علما روا نباشد و بیع میونتر میونتر
و خرم خشک و خرم خشک روا باشد در یک کسان با تفاوت و بیع آنکور میونتر و خرم تر
خرم خشک و با باشد و قول بیشتر اهل علم اینست و بقول ابو حنیفه و احمد و ابو یوسف
و بیع عصیر عصیر و سرکه آنکور سرکه آنکور روا باشد در یک کسان و بیع
آنکور هر چه از کتدم روا نباشد و بیع میوها تر و خرم و خرم و با از جان به از جان
روا نباشد و قول بیشتر و حرم جنس مختلف باشد چنانکه خیار با از جان فروشد
یا سبب با ناز روا باشد چنانکه خواهد بود یا کراف در دست و بیع شتر بشیر

روا باشد بیکل کسان و بیع شتر هر چه از شتر کنند روا نباشد و بیع مال را با بیع
روا نباشد چون با اجزای دیگر باشد چنانکه بناری و درمی بد و بناری و فروشد
یا بد و درمی یا بناری و درمی یا صاعی کتدم یا صاعی جو بد و صاعی کتدم بفرود شد یا دو صاع
جو بیک صاع کتدم و یک صاع جو و بیع جنس اگر یک صاع خرم خشک و صاعی بد و صاع
شک یا دو صاع بد یک صاع شک و یک صاع بد فروشد و با باشد اما اگر صاعی
شک یا صاعی بد فروشد و با باشد و اگر بناری معشوس یا بناری یا معشوس فروشد
روا نباشد و اگر بناری درست و یکی شکسته بد و بناری درست یا بد و شکسته یا
بد بناری درست و یکی شکسته بفرود شد روا نباشد و بیع اگر بناری درست
بد بناری شکسته بفرود شد و با باشد و اگر بناری در دست و خواهد که بد بناری
و دانلی شکسته بفرود شد یا انکستری بناری در دست و خواهد که بناری در دست
از وزن انکستری روا نباشد و لکن در درست را سیم بفرود شد و قرض کند بیع
سیم بناری و دانلی در شکسته بخرد و با باشد و انکستری را سیم بفرود شد بیع
بدان سیم زربا خرد و با باشد و بیع اگر خواهد که یک صاع خرم خشک یا دو صاع خرم خشک
بخرد و دو صاع بد را سیم نماید بفرود شد نگاه سیم خرم خشک خرد تا درست باشد
و بیع گوشت گوشت که جنس یک باشد چنانکه گوشت کوسفند بگوشت کوسفند فرو
روا نباشد چون بیا هر دو تر باشند اما اگر هر دو قد بد باشند و عین یک بروی
نباشد روا باشد در وزن یکسان و بیع گوشت هیچ جانور رند و خمر روا نباشد و آن
مخصوص است نسبت به معاملات اهل جاهلیت است و صحابه انرا عظیم داشته اند
فصل در بیع جانورانی که در بیع است و بیع آنکه در بیع است
ادله در بیع جانورانی که در بیع است و بیع آنکه در بیع است
خشک بر روی زمین روا نباشد و رسول صلی الله علیه و سلم این را کرده است
و در عدا با رخصت داد که در بیع ایشان رسول آمدند صلی الله علیه و سلم گفتند رطب
در رسند و ما را سیم نباشد که رطب خرم و از وقت سال الحاقی خرم مانده باشد ایشانرا
رخصت داد که خرم خشک که در خانه مانده باشد رطب خرم بر سر درخت
در کم از بخاشتر و از ناز با دیگران مخورند و اندر در دو شتر و توانگر یکسانند رطب را بر

مرد رخسار نکند که از چند خما خشک حامل اند مثل اجاره را شتر و حامل اند
چهار است و از خما خشک کبیل دهد و در مجلس خنده خما خمر ما قبض کند و درخت
بار طب تسلیم کند و در زیادتی رخ اشتر و از او نباشد و انکور بامو نیز محسن برین
صفی روا باشد و در دیگر موهار و آنباشد **باب**

باب اول در بیع روى عن عبد الله بن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم
قال من باع غنما بعد ان توفى فمهرها للبايع الا ان يشترط المبتاع
اگر درخت میوه دارد بفروشد پیش از آنکه میوه بیرون آید جو میوه بیرون آید مشتری
را باشد هر چند در وقت ح عقد شکوفه بیرون آمده باشد و اگر در وقت بیع میوه
بر بسته باشد میوه با بیع را باشد در مطلق بیع درخت نباشد مگر که بامیوه فروشد
جمله مشتری را باشد و اگر درخت خمر ما فروشد پس از آنکه طلع بیرون آمده باشد
لکن هر چه فروخته شکافته باشد طلع در بیع آید همچو شاخ و برگ درخت مگر با بیع استثنا
کند طلع خوشتر را در بیع نماید و اگر طلع شکافته باشد همه یا بعضی جمله با بیع را
باشد مگر که بامیوه فروشد جمله مشتری را باشد و درخت کل محسن باشد اگر پس
از آن فروشد که قبه بیرون آمده باشد پیش از آنکه بشکافد در بیع اند و اگر
بعضی شکافه باشد با بیع شکافه باشد در بیع نماید و با بیع شکافه است در بیع آید
علافاً و با بیع اگر بعضی شکافه باشد جمله با بیع را باشد اگر بهر آنکه کل را بیع شکافه
می شود یا نکند نکند از آنکه تپاه بیرون آید و اگر میوه درخت فروشد بیرون نمانده
درست نماید و اگر میوه بیرون آمده باشد صلاح او بدین آمده بیع او مطلق و با باشد
و صلاح میوه از آن باشد که اثر رسیدگی در وی بداند اگر رزق کن باشد اثر
رنگ در وی بداند بود و اگر انکور سبید باشد اثر شیری در وی بداند و اگر خرزهره
باشد اثر خستگی بداند و اگر خار و باذنجان باشد چنان شود که کشا و رزق از
برسد که باز کنند و اگر هر چه صلاح بدین آمده باشد بیع آن مطلق و با باشد
مگر بشرط آنکه مشتری باز کند از آنکه بقول ابوحنفہ رحمه الله علیه بیع آن مطلق
روا باشد و ما رواه اندریم از بهر آنکه میوه اندر حال از آنکه نباشد اگر افت
سرمایا که ما شباه کنند مال مشتری که داده است بر باز آید و اگر صلاح در بعضی بداند

آمد باشد بیع جمله بیک عقد مطلق و با باشد جو همه میوه یک خوش باشد
و در یک حایط باشد و اگر دو خوش باشد جو خمر و انکور در یکی صلاح بداند
آمد باشد و هر دو بیک عقد بفروشد در آن صلاح بداند نیامده است شرط
قطع باند کرد و محسن اگر یک خوش باشد و لکن در دو حایط باشد و در یک
حایط صلاح بداند آمده باشد جمله در یک عقد بفروشد مطلق و با باشد نادان
حایط که صلاح میوه او بدین نیامد است شرط قطع نکند و اگر میوه را صلاح
بدین نیامد باشد درخت بفروشد مطلق و با باشد و محسن اگر کشت سبز
دانه بداند نامده در زمین بفروشد و با باشد مگر بشرط آنکه سبز یا بر کند
و اگر از زمین بفروشد مطلق و با باشد و اگر کشت سبز بشرط قطع خرزهره پس
با بیع مساحی کند و رها کند تا بوقت ادراک از من بجا رفت مشتری دهد و مشتری
کشت نکند از آنکه برسد و با باشد و اگر میوه که صلاح اندر وی بداند آمده باشد
بر درخت فروشد مطلق بر درخت رها کند تا تمام رسیده شود و با بداند
با بیع باشد همچنانکه اگر بکبیل چیزی بفروشد یا نوزن بیوزن و محسن با بیع باشد
و اگر درخت بنه خراسانی بفروشد پس از آنکه کوره بیرون آید نشاید بشرط قطع
و اگر کوزه بیرون آمده باشد و شکافه بیع آن مطلق و با باشد و لوزه مشتری
را باشد و رزق داند تا تمام برسد و اگر ناشکافه باشد بیکرم اگر هنوز
سبز باشد و بنه هنوز نارسیده بیع درست باشد و لکن بشرط قطع همچو کشت
نارسیده و اگر بنه رسیده باشد بیع درست نباشد همچو بیع کرد و با دام در
بوست بیرونی و با باشد پس از آنکه بوست درونی بخت شده باشد اما اگر کرد و
با دام را بوست بیرونی باز کند و در بوست زهرش فروشد و با باشد و اگر
کشتی بفروشد که دانه اندر وی بداند آمده باشد بیکرم اگر دانه او ظاهر باشد
جو خود بیع او درست باشد و اگر دانه او ظاهر نباشد جو کبدم و از رزق جو
و کج بیع او روا نباشد بر قول دیگرست و قول دیگر هست که روا باشد و موجب
مالک اصحاب رای است و محسن ما شتر و خود و لوبیا و عدس و با باشد
با بوست بیرون فروخت بر قول درست و قوی با فلی کوسه را روا دارند از بهر آنکه

و طوبی او و عیبت و آنهارا طوبی دوست به نسبت و بیع کمر و سیر و بیاز و ترب
 در زمینی و انباشد هر چند رسیده و برک او ظاهر از بهر آنکه اخ مقصود است و سید است
 و نوعی از شلغم بر روی زمین ظاهر باشد و بیع کرنه و با باشد در زمینی بیش از آنکه
 بر کند و اگر بالیز یا از جانرا بفروشد مگر اگر اصل بفروشد بیش از آنکه خیار
 و با دجان بیرون انداخته و مگر شرط قطع حور شرط قطع و اتفاق بیفتد
 قطع کردن با دجان بیرون انداخته مستری را باشد و اگر پس از آن فروشد که بار
 بیرون آمده باشد باخ بیرون آمده بود یا بیع را باشد مگر کی با آن فروشد و هر چه بین آن
 بیرون انداخته مستری را باشد و اگر با دجان و خیار بیرون آمده باشد و باخ بیرون آمده
 باشد بفروشد و اصل نگاه دارد و با باشد پس اگر باخ فروشد باشد بیرون نشاند
 مگر بشرط آنکه مشتری در وقت باز کند و اگر تمام رسیده است باشد مگر بشرط آنکه
 بیش از آنکه بیرون انداخته قطع کند از بهر آنکه باخ بیرون خواهد آمد یا بیع را باشد چون امخته
 شود منازعه افتد و اگر مردی زمینی بفروشد مطلق هر چه در و بنا و درخت است
 در بیع این و اگر سراسری بفروشد هر چه در آنجا بنا و سقف و در بر نهاده و دارا بر و کلبه دار
 است در بیع آن اما مقولات چهارم بار و ناوه و قفل و دفن که در زمین خاک دارد
 در بیع نباید و صندوق سراج در بیع اند در ظاهر مذهب و رسن و خرج در بیع نیاید
 از بهر آنکه بیع بیع بسته است و اگر زمینی بفروشد و اندوگشت باشد تا تخم بر آکند
 باشد بیع درست است و تخم کشته در بیع نیاید و در زمین ها کنند تا نام برسد
 و اگر کسی باشد که چند بار در زمین و باز بر می آید چون کرنه و طح و نفع
 و نه فارسی باخ بر روی زمین ظاهر باشد در بیع نیاید و هر چه میوه درخت اصل
 در بیع اند مستری را باشد و محسن اگر در روی زمین باشد بافتنه اصل او در بیع
 آید و باخ شکفته باشد در بیع نیاید

ام نرسیده

فصل فی العیب **قال النبی صلی الله علیه و سلم** **من غشنا فلیس منا**

هر که چیزی بفروشد اما نه عیب آن را نشان نکند اگر نهان کند عیب
 باشد و اگر بیع درست باشد و هر که چیزی خرد و در آن عیب یابد که ندانسته باشد
 رد توان کرد که چون عیب باشد در وقت رد کند اگر و یک یا با بیع حاضر باشد و مجلس

رض

رخص شرط است اگر نه عذری نماند پس لزوم رد توان کرد و اگر با بیع متواری یا غایب باشد
 محاسب حکم رد کند تا حاکم انرا بر دیک عدلی بماند و اگر پس از آنکه عیب بداند کار دارد
 حور در بیعت و عیب آن باشد که در عادت انرا عیب دانند و قیمت بدان کم شود و اگر
 در دست مشتری هلاک شده باشد یا بنده باشد که از آن کرده باشد پس عیب بدان
 رد توان کرد اما اگر عیب از بیع بازستاند و او را نشانی باشد که بنکرند تا بسبب
 ان عیب از قیمت بزدند و عیب است مثلاً قیمت او اگر عیب نداشته باشد در دم بود
 و با عیب بود در دم از بهاده یکی بازستاند و اگر نهاده در دم باشد در بی بازستاند
 و اگر نهاده در دم باشد در دم بازستاند و اگر یکی فروخته باشد پس عیب بداند
 باز پس رجوع تواند کرد اگر مشتری دوم بدان عیب باز نهد او بیایع باز دهد و اگر در
 دست مشتری عیب نبوده باشد پس بیع عیب قدیم که در دست بیع بوده است و انفع
 شود بیع رضا بیع رد توان کرد و اگر با بیع رضاده و بیع عیب نو باز ببرد مشتری
 اگر خواهد رد کند و اگر خواهد نگاه دارد و او را نشانی تواند خواست و اگر با بیع عیب
 ببرد مشتری از بیع عیب قدیم بستاند و اگر مردی بنده خرد و او بنده کسی کند
 یا کنری باشد ثیب کسی یا او بر دیک کند و کاتب بستاند یا جاووزی باشد بجه آورد
 یا مرغی باشد خایه کند یا درختی بود میوه از بیع مشتری بیع قدیم واقع شود
 اصل را رد کند و زیاده ها که حاصل شده باشد مشتری را بماند هر چند بیع قبض
 حاصل شده باشد و اگر در بیع بیع نباشد یا درخت میوه از اصل بیع
 رد توان کرد و مذهب سنی ثوری و اصحاب رای حقه الله علیه و سلم

فصل فی العیب **قال النبی صلی الله علیه و سلم** **من غشنا فلیس منا**

للبیع فی انما بعد ذلك فهو خیر النظمین بعد ان تخلیها من رخصها
 امسکها وان یخطها و دهها و صاها و غیره گفته استان اشتر و کوفه
 میند بدان هر چه در زمین از بهر که انرا خرد و خیر باشد حور بدو بشیند
 اگر خواهد نگاه دارد و اگر خواهد باز دهد و یک صاع از خواه و اگر مشتری
 یا کادی یا کوفه بیع را بستاند تا شتر کرد اند پس بفروشد مشتری بدارد
 که ان هشته جنس بسیار است پس بیک دور و زبید نماید و خیانت کرده اند مشتری را

دست که بیع نسخ کند و در مقابل آن شرک بکار برد است بلکه خواهد رفت
این نقیصه نیست که صاحب شرع نهاده است صلی الله علیه و اگر بدل خود مایع کند بدهد
بجو کوهی گویند روان باشد مگر بر رضای بایع و کوهی گویند و اجبه صایع است
از غالب وقت آن شهر و رسول صلی الله علیه و سلم فرما از هر آن گفت که غالب وقت
اشناخ را بود و بقول ابوحنفیه بدین سبب مرد توان کرده و اگر کنیزکی فروشد
و موی او جدا کرده باشد یا سیاه کرده باشد یا روی او بجای سرخ کرده باشد
حون مشتری بشوید بپزد اند که سیاه موی و جدا موی و سرخ روی تست مشتری را
اند که رد کنند و اگر نیک را جامه ناتیای پوشد یا جامه دیران مشتری کان بر ذک
ناوا و دیرست و نباشد و در توان کرد از هر آنکه او بفطر فرشته شده است که هر کس
جامه غاری پوشد و اگر چیزی فروزد و بپزد که بپزد بپزد که
غبن خرد است و در توان کرد در چند غبن بسیار باشد و اگر بایع گوید بخندنی خنده ام
بپزد بپزد که دروغ گفته است هم رد تواند کرد مگر در مرحله و مرحله آن باشد
که چیزی بخرد پس بدایخ خرید باشند باز فروشد و سودی بر سر آید و او باشد چنانکه
گوید بصددم سودده یا زده بتوفرختم مشتری پس بداند که بایع آن کالا
پوز درم بیش بخرد است این بیع درست باشد و لکن آن ده درم که زیادت کفست
سود آن از سرفروشد بقول درست تر و بیع پوز درم و سودده یا زده باشد پس
مشتری را بخیار باشد یا نه اندرین و قول است بر یک قول خیار باشد از هر جهات
و بر دیگر قول خیار نباشد از هر آنکه حور جهات فرو نهاده شد غبن آن از مشتری
و قولی دیگر هست که زیادت فرو نهاده و مشتری را بخیار باشد و اگر چیزی بخرد و در
مشتری عیبی نشود حور مرحله فرو شد و اجبه شد که خردار را بگوید که این عیب
در دست من افتاد است اگر نگوید بخیار باشد و مشتری را بخیار باشد چند اصل
عیب دانا باشد و اگر کالای بخرد بصددم و ده درم او را بر آن مؤید افتد
چون نزدیکی آن دلال حال و مزخا به بیع خواهد فروشد این مؤیدها را
باشد که بر یک کالا چشم کند یا نه بنگرم اگر لفظ خرد در فروشد و او باشد که بگوید
بصدده درم خنده ام و لکن گوید بصددم خنده ام و ده درم نفقه وی کرده ام

بدین جمله و سودده یا زده بتوفرختم روا باشد و اگر لفظ خردم نکند گوید بصدده درم
بر مشتری سودده یا زده بتوفرختم روا باشد و هر چه از بیعها مشتری بشو
خودش کرده باشد نماید که مرد عمل خوش یا بخت ختم کند در هر دو لفظ جدا باید گفت
گوید بصددم خنده ام یا بر من است مرد عمل من ده درم است بدین جمله و سودده یا زده بتوفرختم
روایت است از رسول صلی الله علیه و سلم **بیع من الخبز**
بخش فریض باشد در جمله حانه ربع و در جمله جزه احوام است و مراد از بخش
است که مردی کالا بر بپزد و دیگری بپزد و آن کالا را خرداری کند زیادت
و مقصود او خرداری نبوزان بود تا کسی دیگر بقول او فرشته شود و زیادت بخرد
این مرد بدین فعل عاصی باشد و اگر کسی بقول او فرشته شود و آن کالا بخرد درست
باشد و او را بخیار نباشد و در خبر است از رسول صلی الله علیه و سلم که گفت لا یبیع
أحدکم علی بیع اجبه و لا یسوم من علی سوم اجبه
نمایند بر زبیر بیع برادر بی در آمدن اگر چیزی بخرد پس در وقت خیار کسی مشتری
اند که این بیع نسخ کن تا من بهتر از بیعها بتوفرختم یا بایع اند گوید یا رستان تا من
بزیادت بخردم آن نشاند و صحت سوم آن باشد که کالای ستاند بخرد
و هر دو بر کالای معلوم اتفاق کنند یکی بیاید و بر کالای داد کند یا مشتری آید و گوید
یا زده تا من بهتر از بیعها بتوفرختم هم نشاند هر چند بیع اول بیع فرشته است اما
اگر بر کالای معلوم اتفاق نکرده باشند کسی زیادت کند یا بر من بپزد هر کس بر کالای افزاید
روا باشد و در خبر است که رسول صلی الله علیه و سلم گفت **لا یلقوا الرکبان فی**
المبیع بیش کاروان یا زمشوید مراد از این است که کاروانی بدین شهر نرود و آید
یا مانع باز رسانی یکی از شهر بیش یا رشود خواهد که چیزی از شان بخرد از آن تر
بسیار آنکه ایشان بیع شهر بداند و او نباشد و اگر کسی چنین کند می دانند که
رسول صلی الله علیه و سلم نهی کرده است عاصی باشد پس اگر کالا بخرد یکم از نرخ شهر
و حور کاروان شهر در اندونرخ شهر بداند و او باشد که آن عقد نسخ کند و کالا یا رستان
باب **السلم** **روایت است**
از رسول صلی الله علیه و سلم که گفت **مَنْ أَسْلَفَ فَلَيْسَ لَهُ فِي كَيْلٍ مَعْلُومٍ**

و وزن معلوم را اجل معلوم رسلم از باشد که عوضی معجل دهد در مقابل
 جزئی در دمه صفات را بیان کرده و شرط تسلیم است که عوض که می دهد در مجلس
 عقد تسلیم کند اگر در وقت عقد معین نباشد روا باشد مثلا اگر بیداری زر بتوسلم دازم
 در فلان جزیره پس در مجلس معین کند و تسلیم کند و آنچه در تسلیم می دهد به شرط روا باشد
 بیک یا بوزن اگر در موزن معین باشد روا نباشد و دوم آنکه مقدار آن معلوم باشد
 بیک یا بوزن اگر در موزن معین باشد روا نباشد و اگر حرامه
 باشد بازش معلوم کند و سوم صفات آن معلوم کند هر چه قیمت آن مختلف شود بگوید
 کتدم کوهی یا انی یا کرایان یا رنگ استبر و همه جزه ها را بجنس بیان کند چهارم باید که آن
 چیز فراخ یافت باشد و روز که اجل بیاید اگر در وقت عقد ناماف باشد لکن جز اجل
 بیاید باقی خواهد بود روا باشد و اگر در آن وقت ناماف باشد یا نادر یافت شود روا باشد
 و بقول ابوحنیفه رحمه الله علیه از وقت عقد تا آن وقت که اجل بیاید یافت باشد
 بخم آنکه جایگاهی که آنجا تسلیم کند بداند و کردهی گویند اگر موضع تسلیم بیان نکند
 درست باشد و در موضع عقد تسلیم باید کرد مگر که آن عقد در بیان باشد یا در موضعی
 که نه جای تسلیم باشد واجب اند بیان کردن موضع تسلیم و اگر تسلیم دهد در جزئی نه اجل
 روا باشد و اگر اجل تسلیم دهد اجای بیان باید کرد در روز یا ماه یا سال اگر گویند تا وقت
 نوقار یا وقت در روز روا نباشد و بقول بعضی از اهل علم سلم نه اجل روا نباشد و مذہب
 مالک اصحاب رای است و سلم در جانور روا باشد و سنی اصل در رنگ و صف بداند کند
 و کردهی از اهل علم سلم در جانور روا نباشد و مذہب سنی ثوری و اصحاب رای است
 و سلم در در و جبر هم امخته چون حلو و غالبه و مانند آن روا نباشد و در گوش روا
 باشد و جنس موضع و جرای و بر واری بداند کند و شرط بجنس و در سر و باجه روا نباشد
 و در پوست جانوران هم در اصل خلقت روا نباشد و در رنگ و بابتله و افایه روا نباشد
 و در پوست از بهر آنکه جو این مختلف باشد صفت توان کرد و در کمان و تیر و قوس و موزه
 روا نباشد که هر یکی را وزن و خردی و ترکی و کردی و درازی صفت باید کرد و انفس نیز
 بر آن صفت نادر باشد و اگر در جزئی سلم دهد پس آن چیز را یافت شود چنانکه در آن شهر
 و در دیه ها نزدیک بدان شهر یافت شود عقد مفسخ شود و سرما را باز ستاند و قوی دیگر

که چند جبر مختلف است
 هر یک از صفت تواند کرد
 و در جواهر و وارند و
 باشد

هست

هست که عقد مفسخ نشود و لکن سلم دهند اگر خواهد عقد مفسخ کند و سوال پرسند
 و اگر خواهد صبر کند تا یافت شود
 رضی الله عنه که گفت استسلف رسول الله صلی الله علیه و سلم بکرا فجاؤته
 ابنت من الصدقة فامرني أن اقضي الرجل بكرة فقلت له اجديني
 ألا يا أبا حمزة لا خيارا فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم أعطيه ابنتاه
 فان خير الناس أحسنهم قضاء ه ه ه چه سلم در او روا باشد او ام ستند
 آن روا باشد چون در دسیم و جویب و جامه و جانور و شران مگر که کنیز کی بخرد
 و طی اصل آن باشد کردهی رواندا و ام ستند جنیز کنیز از بهر آنکه باشد که وطی کند
 پس باز دهد مانند کسی که کنیز از بهر وطی عارت ستاند و اگر چیزی او ام
 دهند مفسخ شرط کند خا نیک در فراضه دهد بشرط آنکه درست باز ستاند یا زادت
 یا بهتر باید بگر شهری یا بشرط آنکه فلان جز را من بخری یا مرفوشی و یا منصف
 فلان جزه من دهی یا بصاعت من بفلا شهر ری روا نباشد و روا باشد اما اگر
 نه شرط او ام دار بهتر باز دهد فلا ای شد بضمیر علیه السلام گفت **ان خير الناس**
احسنهم قضاء بهتر من در میان است که او ام بهتر باز دهد اما اگر او ام دهد بشرط
 آنکه فلا نکس نیز بفاری کند یا فلا جزه من کرد و کند روا باشد از بهر آنکه آن
 استوار کرد در او ام است نه منصف طلب در آن اگر شرط کند که منصف کرد
 او را باشد حرام باشد و اگر او ام دهد که باجل معلوم یا بفلا وقت باز دهد درست
 باشد لکن اجل لازم نشود و روا باشد که بشر از اجل باز خواهد و اگر چیزی او ام دهد
 مثلا چیزی باز بدهد از فرو باشد صان مثلی و منقوع از بهر آنکه رسول صلی الله علیه و سلم
 استری او ام بستند و هم اشترا بفرمود باز داد و اشترا منقوع است ه ه ه
باب الرهن قال الله تعالى وان
الرهن **قال الله تعالى وان**
 باشد هر گاه در کرد کسی حق باشد مالی لازم سبب او ای که داده باشد یا سلم داده باشد
 یا با چیزی که فوضه باشد از جای که یا جارت داده باشد یا کایم روا باشد او ام دار بدان
 حق چیزی کرد و کند و باشد تا اگر خدا و ندا او ام خویشش نتواند بستند و بفرود شد و خویش

خوشت را اندر

از آن بر دارد و جای دقت را و ما در فرزند را و مکاتیب را که و ساند که در اینها
بیع اینها را و انباشد و مال کتابت از کتابت بکوشد و هر اوای که در سندان
بر آن رو باشد اگر کسی از اوام را ضمان کند رو باشد اما بدین فاری رو باشد در
حق که کرو در آن رو انباشد و از ضمانت رست ه اگر چیزی بخرد پس از آنکه مشتری
بها داده باشد کسی از ضمانت کند تا اگر روزی که از اوام حقی بنده و اثر
دست مشتری رو کند مشتری به این ضمانت رجوع کند از ضمانت رو باشد و کرو
بنده حو رو انباشد و و کرو کردن پیش از آنکه حو ثابت شود رو انباشد و اگر کرو در بیع
شرط کند که در آن کالای تو فروخته می شود بشرط آنکه فلان کالای من رو کنی یا گوشت
تو فروخته می شود و فلان کالای من فروخته می شود یا مشتری رو کند و کرو در دسترس اند
و اگر چیزی کسی رو کند تا تسلیم نکند که و ستانند لازم شود اگر مقبول باشد کرو
ستانند فسخ کند برضای راهز و اگر ضایع باشد دست از آن کوتاه کند و بکرو
ستانند و سبازد و اگر کرو کنند تسلیم نکند لازم نکند پس اگر کرو
در بیع شرط کرده باشند بائع را این که بیع را فسخ کند و چون کرو تسلیم کرد از قیمت
کرو کنند لازم شد تواند بار پس شدند تا آن اوام هر ضایعی باشد و اگر بعضی از
عین مشایع رو کند مثلاً منی با سبکی رو باشد پس جمله تسلیم باید کرد تا کرو لازم شود
و منفعت کرو کنند را باشد و نوجوی اشباع کبر که در قیمت کرو در عین آن
نقصان نیابد و اگر جانوری باشد که شریعت دهد شیر کرو کنند را باشد و بقول
ابوحنیفه رحمه الله علیه منفعت کرو معطل باشد و کرو در دست کرو و متانند
امانت باشد اگر هلاک شود در تعدی از کرو دارنده ضمانت باید و از اوام
محرر بنفید و اگر کرو کنند خواهد که کرو فروشد در دست کرو دارنده
رو انباشد و اگر بند باشد از آنکه از آن سود بیک قول بختانک بیع درست نماید
و بقول دیگر اگر این کرو کنند تو نکرست از او شود و قیمت بند کرو کند و قول دیگر
هست که از او شود ده حال و منتهی ابوحنیفه رحمه الله است و کرو دارنده اگر خواهد
کرو فروشد در اوام حو رو انباشد در دستوری کرو کنند و بدستوری او رو انباشد
اگر دستوری بدهد اوام بی کز از بقاضی بردارد و اوام درست کند تا قاضی فروشده

و اگر

و اگر بقاضی دست بخورد خود فروشد و اگر چیزی رو کند و شرط کند که در دست
فلان عین بماند رو باشد پس آن عین را رو انباشد که آن کالای بیع از ضمانت باورده
در دستوری دیگر و شاید که فروشد در دست بیع و چون بدستوری ایشان
فروشد باید در دست او امانت باشد و اگر بهادر دست او هلاک شود از ضمانت کرو کنند
باشد و بقول ابوحنیفه رحمه الله علیه از ضمانت فروش باید

الافلاس

روایت کنند از ابوهریره رضی الله عنه از رسول الله علیه و سلم
قال ایما رجل افلس فادرك رجل ماله بعينه فهو احمق من غيره
اگر کسی اوام کرو داند تا مال او با اوام وفای کند بروی چیزی نکند چون اوام زیاده
سود و اوام خواهان از قاضی درخواست قاضی بروی چیزی نکند و در تصرف بروی
فروشد تا اوام زیادت نکند و چون قاضی بروی چیزی کرد اگر کسی کالای فروخته باشد
و بها بروی باشد و عین کالای بر جای باشد بائع را این که بیع فسخ کند و کالای بازستاند
و همچنان که خریدار کالای فروخته و بروی اوام باشد زیادت از ترک بائع را رو انباشد که
بیع فسخ کند و کالای بازستاند و همچنان که مشتری از کالای بیعی رو کرده باشد
کروستانند بهای آن اولیتر باشد بائع بهای دیگر اوام داران را بر باید محض آنکه
کالای بر جای باشد و اگر کالای در دست مشتری نقصان گرفته باشد بافت استانی
بائع اگر بیع فسخ کند بر مشتری هیچ وجه سود نیست نقصان و قاضی حو بر مفلس
چیز کرد مال او در اوام او فروشد و ایند اجناس فروان کند از بیم هلاک و مؤنه علف
و بیع ضایع با خرد دارد و هر چیزی در بازار آجیز فروشد و کم از سوله بها فروشد
و بها در دست استی نه تا حمله شود پس میان اوام داران قیمت کنند و اگر
در دست من چیزی هلاک شود از ضمانت مفلس باشد و اگر مفلس پس از آنکه قاضی
بر روی چیزی کرد کالای فروشد یا بختد یا بند از آنکه در دست نباشد و اگر در دست
چیزی بخرد رو انباشد و اگر پس از چیزی اوامی بروی افتد با اوام داران قدیم در مال
قدیم برابر نباشد تا مال از اوام داران قدیم بپرسد با اوام خواه نوندند اما
اگر پس از چیزی فروشد اوامی که بروی افتد دست پیش از حو مقبول باشد بقول
درست رو با اوام خواهان پیش از چیزی برابر باشد و تا مال مفلس فروخته نشود هر روز

باوی عجزی و انباشد از بهر آنکه بیع هوار و انباشد اما اگر سابطی بنا کند خواهد
 که شمع خوب بر دوار همسایه همد معروض است که همسایه بدار خواهد شد
 و اگر عجزی باشد اگر آنکه بیع اگر رضایه بیکم اگر سردیوار عاریت دهد تا خوب
 بر آنجا نهد تا بر وی بنا کند و انباشد پس از آنکه آنجا بر آنجا خواهد شد از عجز و خشت
 بیار کند از بهر آنکه دوار بار کران نکند و خلاف رخص که اگر بهر بنا عاریت دهد
 روا باشد و بنای المشرط نیست و اگر از عاریت رجوع کند پس از آن که بنا کرده باشد
 نیاید و اگر که بنای او را بیکان فرود دارد اگر خواهد فرو برد و اگر خواهد
 ضمان نقصان بدهد و اگر سردیوار باشد خانه بفروشد کسی تا بر وی بنا کند و انباشد
 و البیان باید کرده و اگر با جارت دهد الت و مدت بیان کند و اگر خانه باشد
 دو پوشش زیر یکی را و در دیگری را و ویران شود اگر خداوند پوشش زیرین بنا کند
 خداوند پوشش زیرین بنا کند و اگر خداوند پوشش زیرین بنا نکند اگر آنکه نکند و لکن نباید
 او را که خداوند زیر بار دارد از آن که بنا زیرین بالت خوش بر آرد پس بر بنا کند
 چون بر آورد و بنا کرد نباید که خداوند زیر بار آید بنا از کن تا من از مال خرشش بمانم
 و لکن اگر خواهد قیمت بنا زیرین باز دهد تا مملکتی شود و اگر جوی باشد بجای
 مشترک میان دو تن و یک شریک موافقت کند در پاک کردن اگر آنکه نکند مگر بر طریق
 معروف و اگر دیگر شریک نکند نزد رجوع تواند کرد و اگر جوی شریک
 رند و هوای برای همسایه بیرون سود همسایه را این که او را تکلیف کند تا هوای ملک
 خلی کند اگر نکند همسایه از شاخ بزد یا در خانه خوش اشع کند و آن شاخ بسوزد
 بروی هیچ نباشد و اگر صلح کند بر آن که خداوند در وجه چیزی بدهد تا رها کند
 و انباشد صلح بر هوا و اگر سراج باشد مشترک میان دو کس زیر یکی را و در
 حصص مزاععت کنند بیکم اگر راه کند بنا زیر با خر حصص باسد حصص همه
 مشترک باشد میان هر دو و اگر در میان هر باشد ناالجا که راه حصص نام است مشترک
 باشد و باقی خداوند زیر بار باشد **فصل** روی عن رسول الله
 صل الله علیه و سلم **باب** هر مالی که مشترک باشد میان جماعی
 و قسمت بر یا ساجنانک میان ایشان بر سویت قسمت توان کرد هر یکی از نصیب خویش

پس از قسمت معقوله اندک بیت هر کدام از نشان کم قسمت خواهد و را اجابت کنند
 و اگر یک موافقت کند قاضی او را اگر آنکه گند و میان ایشان قسمت کنند و قسمت
 حکم بیع باشد تا اگر میان ایشان نه باشد باقیم بت را از و قسمت باید کرد و برون
 درست نباشد و اگر آنکه کفر باشد یا کوشند و قسمت در و انباشد حیاتیک بیع آن
 بیکم روا نباشد و قول دیگر هست که قسمت حکم بیع ندارد مقصود از وجود کردن
 نصب هر یک است از شریکان بر حق قسمت کوشند و میوه تر تر از و روا نباشد
 و قسمت در و سیم بیکل و قسمت کند و جو تر از و روا باشد و اگر جای باشد بیکم
 وقف و یکم به ملک قسمت روا نباشد و قول دیگر که قسمت بیع در و قول دیگر
 روا باشد و اگر جای باشد قسمت باید بر حق کبابه و اسبیا و جاه اگر یکی قسمت خواهد
 اجابت کنند مگر که شریک خواهد یا موافقت بجهند هر یکی مدتی انفعالی گزند
 و اگر جای باشد یک جانب از دو بهتر و یک جانب از دو کمتر هر جانی را جدا قسمت کنند
 اگر یکی خواهد جانب بهتر بر کس و جزئی باز دهد تواند مگر با تفاوت یکدیگر و اگر
 موافقت کنند دیگر را اگر آنکه نکند و چون اتفاق کردند بیع باید کرده و همچنین اگر
 میان ایشان در نوع مال باشد یکی خواهد که یکم بر کس و دیگر شریک بیع دیگر روا نباشد مگر
 با تفاوت یکدیگر و بیع باید کرد تا در رسالت باد

الحواله قال النبي صلى الله عليه وسلم **مَنْ لَمْ يَجِدْ لِعَبْدِي ظَهْرًا أَوْ أُنْثَى لَمَّا**
عَسَى فِي ظَهْرِهِ اگر در یکی از در کردن یکی اوای باشد ها کالایا مازد
 جای باقیمت کالایا که هلاک کرده باشد یا جزئی اوام داده باشد و اوام دارا ام
 از آن نوع بر دیگری مالی باشد و اوام خواهد خوش را بد آنکس حواله کند و انباشد هر چند
 سبب اوامها مختلف باشد و رضای حواله کنند و قول حواله میزند شرط است
 در درستی حواله اما رضای آنکس که بدو حواله کند شرط نیست بر قول در سخر جز
 خداوند اوام بدو و اوام او از کردن حواله کنند و بفیاد نماید که بوی رجوع
 کند هر چند آنکس که حواله بدو گرفته است منکر شود یا مفلس شود یا بجز حواله
 کند رجوع نکند و بقول بعضی از اهل علم اگر منکر شود و سود خورد یا مفلس شود و بجز
 حواله کند رجوع کند و مذهب او حنفیه رحمه الله علیه است **باب**

بیکم و انباشد اگر آنکه
 بیکم قسمت کرد

الاصناف قال النبي صلى الله عليه وسلم **الرجل عار** يعني بذر فزار
 اوام تاوان داران باشد. اگر کسی را در کردن دیگری وانی باشد کسی را بذر فزاری
 کند روا باشد و اوام از کردن اوام دار نیفتد و اگر خداوند اوام اگر خواهد
 بذر فزار را کند و خواهد اوام دار را پس اگر بذر فزار را اوام بدهد یا اوام خواه
 را بذر فزاری حواله کند همچون کناردن اوام باشد و او از کردن اوام دار بخرزد
 و روا باشد بذر فزار را کسی از آن کسی که بذر فزار باشد رجوع کند اگر بذر فزاری
 بدستوری او کرد دست و اگر نه دستوری او گروا نباشد بدو رجوع کردن هر چند
 بدستوری او کرد دست. وضاحت الحی هواد است نباید که می داند که کرای بزرگ
 و از کسی بزرگ و چند بزرگ و اگر بزرگی وانی همان کند و از آن خاص دیگری
 همان کند روا باشد. پس اگر اوام داران اوام بزرگ از اوام خواه را یکی حواله کند
 یا اوام خواه کردن و بزرگ کند بذر فزار از اوام بزرگ از اوام خواه بذر فزار
 اول را بزرگ کند بذر فزار درم از بذر فزاری بزرگ از اوام از اوام دار نیفتد
 و اگر خواه اوام داری بذر فزاری حواله کند همچنان باشد که از اوستاند پس او
 با اوام دار رجوع کند اگر خواه بدستوری می کرد پس و اگر بزرگی بزرگ و در
 کردن اوام باشد کسی از اوام راضا کند روا باشد هر چند از مرده هیچ ترک
 نامه باشد و بقول ابوحنیفه رحمه الله علیه همان از مرد در و بیش درست نیاید
 و اگر یک را دیگری وانی باشد دعوی مالی باشد کسی تر آنکس را بذر فزاری نکند
 درست اندر ظاهر مذهب و بقول ابوحنیفه و نیستراهل علم هرگاه که مدعی طلبند
 و اصل بذر فزار حاضر کردن او. و اگر آنکس بزرگ را بزرگ بزرگ یا خوشتر
 بنهاد کند و بذر فزار عاجز کردن از حاضر کردن او بذر فزار حواله نماید
 و بذر فزاری نویسد که بر وعه قوتی باشد چون قصاص با جلد درست نماید و اگر کسی را
 در دست کسی امانی باشد و دیگری از امانت را بذر فزاری کند درست نیاید
 و اگر در میان او باشد چنانکه خنری عصب کند یا بعارضه ستاند یا بخرد کسی از
 کالاهان کند خداوند را کی نویساند گفته اند حکم این حکم بذر فزاری نویسد
 هرگاه که روا دارم اگر کالاهان در دست آنکس که دارد هلاک شود بزرگ بزرگ هیچ چیز

اوام

ناید

نیاید و اگر کسی مالی را بذر فزاری کند یا بن کسی را بشرط آنکه او بذر فزار باشد هرگاه که
 خواهد شش خوسر را از بذر فزاری بزرگ از اوام مال بدهد یا در اسباب در میان
 درست نماید. **باب**
 روی عن ابن هدره قال ان الله تعالى يقول انا ثالث الشريكين
باب شرک در معاملات بزرگ نوع است یکی شرکت
 عیان دیگر شرکت وجوه دیگر شرک ایدان دیگر شرکت معاوضه و ازین
 انواع شرکت عین در حقیقت است و دیگر ازین اطل و بقول سفین توری و اصحاب رای
 همه درست باشد. و صورت شرک عین است که هر یک مقداری بزرگ یا سیم
 بوزن معلوم بهم بنامینند پس گویند در مال عقد شرکت سستم و هر یک در
 دیگر را بدستوری دهند در بصره پس سود و زیان بر قدر مال باشد اگر مالها
 بوزن یکسان باشد سود و زیان سیم و نیم کنند و اگر مالها بر تفاوت باشد سود و زیان
 بر تفاوت باشد. و بشرط است که مال هر دو از یک نوع باشد پس اگر از جهت
 یک در باشد یا از جانب یک سیم و یا از جانب یک درست باشد و از آن دیگر قراضه
 یا ضریحها مخالف باشد روا نباشد. و اگر مالها برابر باشد شرط کنند که سود
 بر تفاوت باشد یا اگر مال بر تفاوت باشد شرط کنند که سود یکسان باشد شرک فایده
 باشد و هرگاه که شرکت فاسد شد بشرطی تصرف شریک روا باشد با فساد شرکت
 از بهر آنکه خداوند مال بدستوری را دست او را در تصرف کردن پس بنکریم اگر
 صرف هر کس بر قدر مال او باشد چنانکه مالها برابر باشد و عمل واجب است
 هر کس را بر دیگر و اگر در عمل یکی درم باشد و از دیگر را سیم درم آنکس که
 مرد عمل او بیشتر درم است پنج درم سزاوارتر جویش بزرگ رجوع کند تا برابر باشند
 و عقد شرکت بر زرو سیم درست باشد اما در کالای که بر اندازد و نیز قهر و اجابت
 روا نباشد چنانکه هر یکی جامه دارد یا بنده عقد شرکت بران درست نماید
 اگر هر یکی یک نیمه کالاهان سیم یک نیمه کالاهان دیگر بفرموند تا هر دو مشترک باشند
 پس هر کس را تصرف بدستوری دهند تا بفرموند و نیز هر کس بفرموند
 روا باشد و اگر میان ایشان چیزی مالی باشد چون کتف و جو هم بهامیدند

بریک قول شرکت در سبب و بقول دیگر درست نباید بجهت آنکه عقد فراض چند
 بز و وسیم در سبب نماید و شرکتی که مال را بیاورد و بیاورد و بیاورد
 گویند در دمت کالای حرم و فر و ششم و سود و بونم و و سر که بدان از باشد
 دوت و شش و روز هم کاری که بکنند یا هر چه سود این از عمل ایشان میان ایشان
 باشد این هر دو نوع شرکت باطل است و عمل هر کسی او را باشد و این در دمت
 خرد مال که خردیده باشد و بهادر کردن او باشد و شرکت مفاد و ضمه ابو حنیفه رحمه الله
 روایت از بزر و وسیم بشرط آنکه اینان جنس ایشان را مال بکنند و سرمایه هر دو
 یکسان باشد و هر دو مسلمان باشند و از آن پس هر که از نشان چیزی خرد یا لقطه
 بیاورد میان هر دو باشد و اگر با وانی بر یکی او فتد سید غصب یا حیثیت
 دیگر را بدان بکنند و این احکام مخالف اصول شرعیست و هرگاه که شرکت
 غدار بسته شد میان دوتن شاید یک شرکت را که مال شرکت چیزی خرد که در آن
 عین بسیار باشد یا بشیبه و فر و ششم و بونم و سر که اگر چیزی بخرند یا چیزی
 خردند یک نفر از شرکت خرد در نصیب هر یک باطل باشد و اگر در دمت خرد
 بیع درست باشد و بهای از مال خوش بیاورد و اگر مال شرکت کالای خرد پس
 بپزند که با عین است بر تواند کرد اگر یک شرکت را بدهد دیگر را این که نصیب
 خوش بپزند کند و اگر مال شرکت چیزی در دست یکی ها که شود بی تقبی ضامن و بپزند
 بی بیع

باب الفراض

عقد فراضی عنه **عقد فراضی** که مردی بگوید بدهد یا وسیم بوز معلوم تا در آن تصرف
 کند که هر چه سود باشد میان ایشان بپزند یا در هر وسیله چنانکه اتفاق کنند
 مال از یکی باشد و عمل از دیگر این درست است و جز بزر و وسیم روا باشد اگر سرمایه
 معلوم نباشد یا سود بیان نکند که هر کسی را چند باشد بشرط آنکه یکی از سود
 یک درم بردارد پس باقی بپزند یا خرد و بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند
 بیع من بازدهی یا بشرط کند که اگر در دمت خردی نگاه داری تا میوه آرد یا اسی
 بخری نگاه داری تا زده کند این شرط عقد را باطل کند و چون فراض باطل شد

سود

سود جمله خرد و بپزند یا بپزند و عامل را بپزند و عامل را بپزند و عامل را بپزند
 فراضی که خرد و بپزند یا بپزند و عامل را بپزند و عامل را بپزند و عامل را بپزند
 بشیبه خرد و بپزند و اگر بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند
 و اگر در دمت خرد از کالای عامل را باشد و بها از مال خوش بپزند و اگر مال
 در دست عامل هلاک شود بی تقبی تاوان واجب نماید و اگر بپزند یا بپزند یا بپزند
 دستوری خرد و بپزند تاوان را بپزند و اگر بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند
 که بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند
 مونتها که از بهر مال فاضل بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند
 و بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند
 خانه خوش نگاه دارد و او را بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند
 بر عامل باشد شاید از مال فاضل چیزی بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند
 هلاک سود یا زان افتد پس سود آن را از سرمایه بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند
 اند میان ایشان باشد و تا عقد فراض فسخ نکند و جمله سرمایه و سود ملک خرد و بپزند
 باشد و زکوة جمله روی باشد و حصت عامل مکتوب و فسخ تا قسم نکند بر قول
 درست تر و هر که عقد فراض فسخ کرد از دو یکی بپزند و بپزند یا بپزند یا بپزند
 مال فاضل چیزی خرد اما اگر مال در دست وی باشد یا بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند
 یا بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند
 کالای حاصل کردن خرد سرمایه و اگر خرد و بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند
 می بکنیم و بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند
الوکاة **بوی از علیا و خان غیاث الدین** **بوی از علیا و خان غیاث الدین**
 و یک داشتن و با باشد در طلب حقوق در خرید و فروش و در رهن کردن
 و اجارت و سلم و نکاح و طلاق و عین و فعل و کمال در آن محول فعل و کمال
 باشد و و کمال کردن از کسی درست است اند که خوشش را بپزند یا بپزند یا بپزند
 و کسی را و کمال شاید کرد که انفس مثل این کار خوشش را بپزند یا بپزند یا بپزند
 اگر عینی خرد و بپزند و اگر و یک کند خرد و بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند یا بپزند

وارث را دست نهد از هر آنکه متهم است در حق بیک و از ثانی و بر قول دیگر
درست اند بخانه یک کانه را اقرار کند و اگر کسی را اقرار کند در دم پس هم
انکس را در معار مجلس یا در مجلسی دیگر در دم اقرار کند بشی از ده درم واجب نماید
و همچنین اگر کوند از فلان ده درم یافته ام از حمت او ام خوشش پس عین سخن دیگر باز
بگوید جمله ده درم بشی نماند و اگر حمت مختلف باشد چنانکه گوید بر من فلا تراده درم
از جهت وام پس گوید فلا تراده درم است از جهت کالای که خریده ام بشت درم
واجب اند و اگر مردی اقرار کند بازادی بشد که در دست کسی باشد و انکس منکر باشد
حکم نکند بازادی بر او مقرر شده را آخر حکم کنید بازادی بشد با فرار او و وکلا
موقوف باشد و اگر مردی کنیزکی دارد با فرزندی و گوید این فرزند منست از کنیزک
سبب فرزند ثابت شود و کنیزک را حکم ما از فرزندیت ثابت شود اگر چه این اقرار در بیماری
مرا کند و اگر اقرار کند مجهول کسی را که او فرزند منست و انکس عاقل و بالغ باشد
و او را تصدیق کند نسبت ثابت شود و اگر اقرار کند که این برادر منست بنکریم اگر در
حال حیات پدر باشد بنشیند بنشیند تا پدر اقرار نکند و اگر پس از وفات پدر باشد بنشیند
بشرط آنکه پدر را بدون لزوم میراث خوار دیگر نباشد پس هر دو در میراث
یکسان باشند و اگر پدر را وارث دیگر باشد نسبت ثابت نشود تا جمله وارثان پدر اقرار نکنند

باب الو دایعه

ان الله يامركم ان تؤدوا الامانات الي اهلها و دایعه کالای باشد
که کسی نزد یکدیگر بگریهد تا از هر اونه گاه دارد از آن کالای در دست ستاننده
امانت باشد باید که اراضایع نکند و در موضعی نهد که حرر شدن کالای باشد
اگر جانوری باشد بوقت حاجت بعلف دهد و اگر جامه بشی باشد بوقت حاجت
بپوشاند تا بپا شود و احتیاط در نگاه داشتن عیای او را اگر در دست او هلاک
شود یا ظالمی بقتل رساند یا بدزدند تا او را بپوشانند و اگر احتیاط نگاه ندارد
یا ودیعت را بر کار دارد یا سفری بیرون دنی ضرورتا او را در کرد اگر پس از آن
در دست وی هلاک شود ضمان واجب اند و اگر ودیعت دارند را سفری بشی اند و
خلوند حاضر نباشد و دلیعت محکم دهند اگر بامینی دیگر دهند دستوری محکم

تاوان

تاوان اگر کرد و اگر محکم نباشد یا مینی دهند و اگر در شهر امنی نماند یا خود سفر
برد تاوان اگر کرد و از هر ضرر و رقت را و اگر ودیعت دهند و بشی باشند و سر چند و ق
بردارند بقصد آنکه ودیعت بردارند و بیکار دارند تاوان اگر کرد و چون ودیعت
بردارند بقصد بیکار داشتن تاوان اگر کرد و هر چند بیکار دارند پس بیکار دارند
بماند از آن کالای از هدا تاوان بیرون نباید تا چند اوند باز دهد یا چند اوند
باز او را امین نکند و بقول ابوحنیفه رحمه الله حو بجارگاه باز نهد از ضمان بیرون آید
و اگر ودیعت را منکر شود تاوان اگر کرد و اگر منکر از اقرار از ضمان بیرون نباید
با اتفاق باز دهند و اگر ودیعت از ده بپا شود باید که وصیعت کنند امینی را
باز داد و دلیعت معلوم که هر که وجه جز است اگر وصیعت نکرده مهر تاوان
دار کرد و مکر که مفاجاتی باشد تاوان اگر کرد و و دلیعت در دست باشد
امانت باشد و لکن نشاید نگاه داشتن اگر نگاه دارد و تواند که بخداوند باز دهد
و تاخر کند اما نباید عذری تاوان اگر کرد و دلیعت دارد دعوی میکند
که دلیعت در دست من هلاک شد یا چند اوند باز داده ام و خداوند منکر باشد
قول قول دلیعت را باشد با سوگند و مؤنت باز بردن بخداوند و دلیعت باشد

باب العارية

ربوا التمسوا منكم من حقتان بئالوجه و قال لعاریه
مضمونه مؤثره اگر کسی کالای بعارف ستانند تا بیکار دارند و با باشد
و آن کالای در دست ستاننده مضمون باشد یا اگر در دست او هلاک شود تاوان
واجب اند بقتل از روز که هلاک شود و بقول جماعتی از اهل علم عاریت امانت باشد
و مذهب سفیان ثوری و اصحاب برای اشوب و با اتفاق مؤنت باز دادن بر ستاننده
است همچون مضمون و اگر امانت بوزی مؤنت باز بردن بر خداوند بوزی
مهموز دلیعت و رهز و کالای که مضمون ستانند مؤنت باز بردن درین مواضع بر
خداوند کالای باشد و اگر عینی بوسه بر عاریت کردند ضمان نقصان
واجب اند اما اگر در بیکار داشتن نقصان کردند چنانکه جامه باشد و درمی
پوشد خلوت شود یا اهلی باشد بسا بند ضمان واجب نماید از هر آنکه دستوری

خداوند بکار می دارد و هر چیزی که از آن منفعت توان گرفت چنانکه عین آن بر جای
باشد روا باشد که از آن باریت ستانند چنانکه روا باشد که بجا رت ستانند
و هر چیزی که از آن منفعت توان گرفت چنانکه عین آن بر جای باشد عین طعام و زرع و شمع
روا نباشد باریت ستانند از آن بجا رت گرفتن و اگر چیزی باریت دهد و مدت
بماند کند روا باشد و اگر بداند کند روا باشد که بیش از یک شش مدت
باز ستانند و اگر زنی باریت دهد تا کشت کند بر رجوع کند و در زمینی کشت
باشد نشان کشت تنه کردن و رها بماند کردن تا کشت تمام برسد و اگر سزاوار
طلب کند از وقت رجوع تا وقت برداشتن غله گروهی روا دارند و گروهی میزد
و اجتناب کنند و اگر زنی باریت دهد تا درخت نشاند یا بنا کند بر رجوع کند
نشان خداوند بر آن که درخت و بنا بر کردن را بیکان و اگر بخیر باشد میان سه
کار خواهد یافت درخت و بنا باز دهند تا مملک و باشد و خواهد برگردن و همان
نقصان بدهد و اگر خواهد در زمینی رها کند و سزاوار می ستانند **و الله اعلم**

باب الغصب

قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا لا تأكلوا أموالكم بينكم بالباطل
اگر کسی کلاه دیگری بظلم ستاند عاصی باشد و اگر کلاه بروی مصغر باشد اگر
بر دست وی هلاک شود تا وان واجب شود پس اگر آن چیزی مثلی باشد مثلاً اجابت
و اگر قیمتی باشد قیمت و اجابت و مثلی آن باشد که سه شرط بر وی باشد یکی آنکه
مخفی باشد که بتر از و بسجد یا بپوشد باشد که بماند بهمانند و یکی آنکه مسلم
در آن روا باشد و سدی که اندام آن چیزی مثلاً آن روا باشد چون زرع و شمع و کندم
و جو و حب و شر و روغن و دوع و مانند آن هر چه مثلی باشد اما جامه و نان
و جانور از وجوب و آرد و میوه های تر از آن همه سقوط اند قیمت و اجابت و اگر
کلاه یا غصب کنند مدتی در دست او باشد پس باز دهد سزاوار است و اجابت این
دادن هر چند بکار نداشته است بقول ابوحنیفه رحمه الله علیه سزاوار است و اجابت
نباید و اگر آن چیزی پس از مدتی در دست غاصب هلاک شود سزاوار است مدتی و اجابت
اند و قیمت کلاه از آن وقت که غصب کردست تا آن روز که هلاک شد سزاوار است

قیمت که بشود بود دست و اجابت اند و اگر چیزی غصب کنند قیمت آن درم پس باز از
روای کثرت و قیمت آن چیزی درم شود پس باز از کاسد شود و باز درم اند
پس کلاه در دست غاصب هلاک شود صد درم بر وی واجب اند اما اگر درم درم
باز اند یا از ده کم شود بکسای را بر سر عین کلاه بخداوند باز دهد نقصان باز از
واجب نباید و اگر عینی نوشه باشد در عین کلاه نقصان عین واجب اند و اگر
چیزی مثلی غصب کنند عین کندم یا جو قیمت آن درم باشد و در دست هلاک
شود پس قیمت آن زاده شود و مثلی اندوهی شود مثلاً اجابت بدهد چنانچه کلاه
خریدن باید و اگر مثلی منقطع شود قیمت و اجابت بدهد چنانچه که بشود از آن روز
که غصب کرده باشد تا آن روز که مثلی منقطع شده است و اگر ضمن کندم
غصب کند و ارد کند و نان برزد نان بخداوند باز بپردازد و اگر قیمت نان از کندم
کمتر باشد همان نقصان واجب اند و اگر نان خورد یا در دست هلاک شود بنگرم
اگر قیمت کندم پس باشد مثلاً کندم باز بپردازد و اگر قیمت آرد یا نان پس باشد
قیمت آن اجابت اند که مستتر باشد و اگر پخته باشد و در غصب کند یا قران خوان
قیمت صد دینار بود و اگر قران نشسته فراوش کند قیمت سجاه دینار باز بپردازد
باز دهد و سجاه دینار نقصان فراموش کردن قران و پخته بدهد و اگر غاصب
بند و اسبیه یا موز پس باز دهد هیچ جریمه نباید غاصب را و اگر آن پخته
که غاصب آموزد فراموش کند در دست غاصب نقصان واجب اند و همچنین اگر
کوسه منقوش یا غصب کند و فیه کند پس لاغر شود و باز دهد نقصان فراموش
واجب اند و اگر جامه غصب کند و ببرد و باز دهد نقصان کراس باو دهد
و اگر خشتی یا لوحی غصب کند و ببرد و بنا کند ملک وی نکرد بنا باز بپردازد
و اگر خداوند باز بپردازد و بدهد ابوحنیفه رحمه الله تحت و خشت ملک غاصب
کرد و قیمت باز بپردازد و اگر خشت غصب کند و در کشتی سازد ببرد و بپردازد
و اگر کشتی در میان دریای باشد بنگرم اگر در کشتی هیچ جانور نیست و مال هیچ
کس نیست مگر مال غاصب یا مال کسی که در آن حال مال در کشتی می باشد
و دانست که در کشتی خسته مغضوب است و اجابت بدهد بنگرم و بخداوند باز بپردازد

و چنانکه کسی غرض سود و اگر در کشتی جانوری باشد یا مالی کسی باشد که معلوم او
 نبوده است که در کشتی خفته مغضوب است در حال نینا بدخته کند که ناخوشک بیرون
 آید و بر غاصب قیمت بخت و اجبار بجزو کند که روزی انداخته بیرون کند و باز دهد
 و قیمت باز ستاند و اگر تر می غصب کند و در ایجاد رنج بستاند آتش کند بفرماید
 نلایم کشت بیرون بزند و همان بقضای که در زمین انداخته و سزاوارد از آن مدد کند
 در دشت از بود ستاند دهد و اگر خاک بیرون بردست اجبار باشد عین اخلال باز آورد
 و در زمین هوار کردن که بر کشتی اگر حاجی کند با سدا جه می کند و اگر خداوند
 رضاء دهد که سخن کند غاصب ترا این کی صفت کند از بهر آنکه او بکنند از جای
 منعندی بوده است اگر کالای کسی در آن افتد و تباه شود تا و آن روی کار اند
 و اگر برای غصب کند و در ایجاد عجز کند بنگر که اگر از آن جوش عین مالی بکار
 بردست جوش خشت و جوش بر تواند گرفت بر کشتی و نقصانی که در سرای این
 ناوان بدهد و اگر هم از خاک از برای عمارت کردست و باز دهد و او را هیچ نباید سبب
 عمارت و اگر از خاک زمین برای بساختن خداوند را آید که بفرماید و آن سرا
 باز کند و خاک هم بدین صفت که بودست هوار کند و اگر از کل آن زمین خشت زده
 باشد خداوند را اندکی بفرماید تا هم بدین اخلال از زمین که بودست اگر خداوند رضاء دهد
 غاصب را نیاید که خشت تباه کند یا عمر طلب کند و اگر مردی هر کسی بر بزد
 یا سر کس سوزد یا سگی شکاری بکشد یا جوی ترسانی هلاک کند و غیر واجب
 نباید از بهر آنکه این چیزها در دین اسلام مال نیست ترا قیمت باشد و بقول ابو حنیفه
 رحمه الله اگر مسلمان خمر ترسانی بر بزد یا جوی ترساند و اگر صلیب
 ترسانی بفرماید یا طنبور یا بریط یا جنک را بندگان بفرماید و اگر
 نیاند و اگر بشکند بنگر که اگر بد فروخته شده یا شکسته در مباحی بکار
 نوان داشت نقصان شکستن واجب است و اگر نتواند داشت هیچ واجب نیست و اگر
 کالای غصب کند و بفروشد و در دست مشتری هلاک شود قیمت از مشتری واجب است
 و چون ندانسته است که مغضوب است خداوند کالاهر که خواهد مطالب کند
 قیمت اگر از غاصب ستاند او مشتری رجوع کند و اگر از مشتری ستاند

یا معطل بوده در
 بیرون در کشتی

او بغاصب رجوع نتواند کرد اما اگر آن کالای مغضوب را بود قیمت نزدیک کسی
 نهاد و در دست آن کس هلاک شود و آنکس نداند که آن مغضوب است قیمت بر
 غاصب آید و اگر عمارت کسی دهد و در دست او هلاک شود قیمت بر عمارت ستاند
 باشد اگر خداوند از غاصب ستاند غاصب عمارت ستاند رجوع کند و اگر غلامی
 غصب کند و از دست غاصب بگریزد خداوند قیمت از غاصب ستاند پس چون
 غلام باز آید غاصب خداوند باز دهد و قیمت باز ستاند و اگر کسی مرغی دارد
 در قفس یا ستمی در خانه بسته یا شکلی بر پای نهاده کسی در قفس یا در خانه
 بکشد یا شکلی از پای اسب بگریزد اگر مرغ بر پای اسب بگریزد بنگر که اگر در
 وقت آن که در بکشد یا شکلی بر گرفت تا اسب بگریزد یا مرغ بر دستان و اجبار
 و اگر در وقت بیرون نباید پس از ساعتی بیرون انداختن واجب نیست و بقول ابو حنیفه
 رحمه الله علیه هیچ حال ضرر واجب نیست و اگر خنکی روغن یا سرکه را بر بکشد یا
 تا بر بزد ناوان و اجبار و اگر خنکی را بر نهاده باشد و بکشد از چیزی بیرون
 نیاند اگر بگذارد و بر بزد ناوان و اجبار و اگر کسی دیگر بفکند تا بر بزد
 تا و آن را بفکند باشد و اگر روغن افسرده باشد و سرخیک از کند پس افتاب
 بر ناید و بگذارد تا و آن نباید بوجه درست و اگر کسی دیگر بفکند یا بر بزد
 بوجه درست تا و آن باید داد و اگر بر زمین خوسن اش کند و خرمن مسایه در افتد
 بنگر که اگر در وقتی اش کند که بادی آید با جوی آتش کند غایب شود یا محسنتند
 تا آتش تعندی کند تا و آن واجب است و اگر در وقت آتش کردن یا دار میزد باشد
 پس از رخزد تا و آن نباید و اگر زمین را آب دهند و آب در زمین مسایه افتد
 و مالی و تباه کند بنگر که اگر در موضعی که آب دهد سوراخی باشد هر چند او
 نمی داند یا پیش از عادت آب در گذارد تا بگذارد پس بیرون سود تا و آن واجب
 اند و اگر آب سوراخ کند تا و آن نباید و اگر در ملک خوش حاجی کند یا جوی کند
 و آب حاکم مسایه کم سود یا جوی آب در جوی گذارد و در مسایه نم بگریزد
 و بفکند تا و آن نباید و اگر در ملک خوش خراشی کند یا آهنکری کند و خانه
 مسایه از کردش خراس و خرمن آهن خاک بگریزد تا و آن نباید از بهر آنکه در ملک

خوشی کند

و اگر سنگی در راه باشد یا پوست درزه بیفکند یا کسی با اسی بلغزد و بشکند
 ضمان واجب اند و اگر در شاه راه جاهی کند از بهر مصلحت خوش و زدر سرت
 دکانی بند کسی در جاه افتد یا بای در دکان ایند و مال شود یا اندکی تپاه شود
 دیت بر عاقله لازم اند و اگر کالای تپاه شود صارح رمال او واجب اند و اگر
 جاه از بهر مصلحت خلوع کند یا خجی آب بخد از بهر مصلحت خلوع بای کسی در از اند
 بنکرم اگر راه تنگ باشد صارح واجب اند و اگر فراخ باشد صارح واجب اند و اگر کسی
 کالای کسی تپاه کند بنکرم اگر خداوند سب بر است باشد تاوان واجب اند و اگر
 اسب خد شده باشد کسی بنکرم اگر شیت باشد صارح واجب اند و اگر روز با سداوان
 واجب نماید جنس حکم کرد رسول علی الله علیه و سلم از بهر آنکه عادت رفتی که
 اسب از روز بیرون گذارند و بشخ رخانه دارند نگاه داشتند و زبخت و ندکا لا
 باشد و اگر اسب زیار کنند باشد که باشد که قصد رخان کند بر خداوند واجب اند
 شب و روز آنرا نگاه داشت کردن هر وقت که رها کند و کالای تپاه کند ضمان بر
 خداوند واجب اند و بقول ابوحنفه رحمه الله علیه اگر کسی کالای کسی تپاه کند اگر
 خداوند سب بای نباشد تاوان بر وی نباشد هیچ حال اگر با اسب باشد و از بس
 در اند تاوان واجب اند و اگر بر اسب نشسته باشد از نام می کشد هر چه بدست دهان

تپاه کند تاوان واجب اند و هر چه بای و دم کند تاوان واجب اند
الشفعة قال النبی صلی الله علیه و سلم

الشفعة قال النبی صلی الله علیه و سلم اگر جای باشد مشترک
 میان دو تن مشاع یک شریک نصیب خوش فروشد شریک دیگر را شفعه ثاب باشد
 حورای قسمت بدر باشد از مشتری بستاند بدان ها که خردست اگر بزر خردست
 یا بسم بجزئی مثلی حور خوب و مانند آن بود مشک بوی باز دهد و اگر بجزئی منقوم
 خرد باشد حور طامه یا بیک قیمت از چیز دو باز دهد و جای بستاند و اگر جای
 قسم کنند بیک شریک حصه خوش فروشد دیگر را شفعه نماند و بقول بعضی از
 اهل علم همسایه هم همسایه اند و همسایه برابر با حور کوی نیست باشد
 و مذهب سفیان ثوری و عبدالله مبارک و اصحاب رای است و اگر جای باشد که

قسم

قسمت بدر میان دو تن حور که مایه خرد که از دو کرمایه توان کرد مایه یا استیاسی
 باشد که یک شریک نصیب خوش فروشد دیگر را شفعه نماید بقول در سنن و اگر
 زمینی یا درختی باشد میان دو تن مشترک یک شریک نصیب خوش فروشد و دیگر را
 کند که زمین یا درخت شفعه بستاند هر چند در درخت آنها شفعه نباشد و شریک
 حور میانش فرو خور جای باشد که در وقت شفعه بستاند و مجلس حکم رفتن شرط نیست
 اگر تاخر کنند عذری شفعه بیفکند همچنانکه عفو کند و اگر بطعام خوردن
 مسغول باشد یا بطهارت یا بنار جوز میماند تاخر کند تا فارغ شود و اگر شیت
 باشد تاخر کند تا روز آید باطل نشود و اگر بهار باشد و کیلی طلب کند بطلب
 کردن اگر نتواند گواه بر کسی که شفعه بستاند اگر نتواند حوری باطل نسود
 هر گاه که امکان باشد بستاند و اگر شفعه تاخر کند پس گوید مرا علم بود
 بفروختن جای قول قول او باشد با سوگند و اگر شفعه بر دیش از آنک بداند وارث
 او شفعه بستاند و اگر ورثه جماعتی باشند هر کس بقدر حصه خوش از میراث
 بستاند و اگر جای باشد میان سیدش یکی را یک نیمه و یکی را یک سیک و سدیگر را
 شریک شریک نصیب خوش فروشد شریکان دیگر در شفعه یکسان باشند بر
 یک قول و مذهب ابوحنفه رحمه الله علیه هر چند در شرکت بر تفاوت اند و قوی
 دیگر است که شریکان در شفعه بر تفاوت باشند اگر خداوند یک نیمه حصه خوش
 بفروخت است یک سیک شفعه خداوند شریک را با متصد و دو مهر خداوند
 سیک را و اگر یک شفعه عفو کند حور بکریفتند اگر خواهد جمله بستاند نیاید
 او را که گوید حصه خوش بستانم و اگر شریک جای خوش بهای موحل فروشد
 شفعه را نیاید که بهای موحل بستاند اگر خواهد بهای نقد بستاند و اگر خواهد
 صبر کند تا حور اجل بیاید و مشتری بهاید بدان که وی شفعه بستاند

المساقاة والمزارعة

رؤی عن عبدالله بن عمر رضي الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه و سلم
 مساقاة در خرما و زرزرو باشد که کسی دهد تا در آن کار کند و تعهد کند

فراز

چون میوه برسد یک یک نیمه یا یک سبک با چند آنکه شرط کرده باشد معلوم عامل را
باشد و باقی خرد و نذر او بیشتر اهل علم رو دارند مگر ابوحنیفه رحمه الله علیه
از بهر آنکه خیر رسول صلی الله علیه و سلم میوه را از نیمه ۵ و مسافات در
دیگر میوه را و انباشت بر قول درست و قوی دیگر هست که درست باشد در خوا
و آنکه اگر مسافت از تره زار و درختانی که میوه بیاورند چون تو و سر و شکر و ا
نباشد اما مزارعه و مخاربه و انباشت و این را باشد که زمینی کسی دهد
تا بکارزد تا باغ حاصل اند میان ایشان باشد و لکن در مزارعه تخم از خداوند زمین باشد
و در مخاربه از عامل و این عقد بذهب مخافی رحمه الله علیه روا نباشد مگر در باخ و ماسا
مساقاه بکسی دهد و در میان خرماستان و در زمینی باشد که در آن تخم و کشت
توان کرد و هرگاه که در خرماستان آب دهند از زمین آب خورد عقد مزارعه
بر آن زمین روا باشد بمع رز و خرماستان و بیرون از موضع روا ندارد مزارعه را
و از علما صحابه و تابعین و حتی امام غنم بسیار بوده اند که مزارعت کرده اند و روا
داشته اند که مساقاه و عقد مساقاه بیش از بیرون آمدن میوه روا نباشد اما
بسی از آنکه میوه بیرون آمدن روا نباشد بر قول درست تره و در مساقاه مدت معلوم
باید کرد و مدت باید نهاد که میوه در آن مدت فراز رسد اگر مدت بدیند کند
فاسد باشد بخلاف قراض حق عامل در سود باشد و سود را وقتی معلوم نشود در
مسافات حق عامل در میوه باشد و وقت میوه بیرون آمدن معلوم است و در
مسافات درست اگر میوه را اخی رسد که هیچ حاصل نیاید عامل را
هیچ جز نباشد از بهر آنکه حق او در میوه است همچنانکه در قراض اگر سود نیاید
عامل را هیچ جز نباشد اما اگر مسافات فاسد باشد عامل را رسد که سزاوار
بستاند هر چند از میوه چیزی حاصل نیاید و در مسافات آب داذ و حایط
ورز و آب راه پاک کردن و زیاک کردن و گیاه زیاکار بریدن و خرما بنان را کشتن
داذن و هرگاه که در آن زیادتی میوه بوده همه بر عامل باشد هر چند عقد شرط
نکند اما دیوار کردن و رخنه سخن کردن و جوی نوازدن باجه کنند و دیوار
نهادن و التی که عامل را بذا حجت باشد چون بیل و ش و داس و الت

نزلت

زراعت این همه برخداوند زمین باشد و اما از زمین بکار و تخم در افکندن
و نگاه داشت میوه از مرغ و نگاه داشتن الت بر عامل باشد و میوه بریدن و کشت
و درو کردن و پاک کردن بر مرد و باشد و اگر زمینی کسی دهد تا یک سال او بهر
کشت نزدی معلوم زراعتیم یا کالائی درست اند و باید که مدت معلوم کند و مدت
چندانی بخشد که کشت درو فرار رسد و باید که آن زمینی را آبی باشد برانده از جوی
یا جاه با چشمه کی بران کشت کند و آن شرب در مطلق عقد آید و اگر زمین بر سر
کوه باشد کی آب نادرید و رسد از باران یا سینه آن زمین را و انباشت نزد آدن
از بهر کشت را و اگر زمین آب خوار را یک سال خرماستان از بهر کشت را تا یک غله
بردارد در میان سال آب منقطع شود بنکرم اگر از جای دیگر آب نوار داذ برخداوند
زمین باشد آب آوردن و اگر نتوان آب آوردن مستاجر را باید که عقد فسخ کند
در باقی مدت و بدان قدر از مزد بیفتد و اگر زمین نزدستاند از بهر کشت را و در میان
سال آن زمین را رنگ نزد یا آب غرق کند عقد منفسخ شود و مزد باقی سال بیفتد
و اگر آب حنا بر زمین فستقه است که او میدهند که بکند عقد منفسخ نشود
ولکن ستانند اگر خواهد عقد فسخ کند و اگر سبیلی بزرگ بیرون گذرد و کشت
تپا سود و مقام نکند نماید عقد فسخ کردن از بهر آنکه در زمین هیچ خلل نیست
و اگر زمینی نزدستاند مدتی از بهر کشت را چون مدت گذرد زمین در
کشت باشد یا رسد بنکرم اگر بقصر از حد مستاجر بوده است به نگاه کشتن
بفرماند تا بردارند و اگر از نقص نباشد و لکن باقی در تر رسید نباید خردند
زمین را که مطالب کند بغارغ کردن زمین و لکن بکار در سیر از حد تا تمام برسند
و اگر زمینی با جارت سبتان مدتی تا درخت کارز یا بنا کنند مدتی بنکرم اگر
شرط کند که چون مدت بگذرد بردارد هرگاه که مدت بگذرد درخت و بنا
برایند داشت و اگر این شرط کند نباید که خداوند زمین را که درخت و بنا را را بکار
بردارد و لکن اگر خواهد بها فرزندها کند یا بردارد و نقصانی که در درخت
و بنا آید بر داشتن بدهد یا دخت و بنا بکار نکند نگاه دارد و قیمت باز دهد
و اگر چیزی نزدستاند ظالی از مستاجر نصیب کند عقد اجارت در آن مدت

تسليم کند و اگر مستثري را معلوم نباشد که جای در اجارت دیگر کسی است و آید
که بیع نسخ کند و قوی دیگر مستثري بیع درست نماید تا مدت اجارت بگذرد
اما اگر آنجا مستاجر فروش در مدت اجارت درست باشد و عقد اجارت
ببخشد و مدت اجارت در دست مستثري باشد حکم اجارت و حکم ملک و اگر
بنده با اجارت دهد پس بداند و ویرا از آن کند از آن سود و اگر عقد اجارت
بخشد در دست مستاجر باشد تا مدت او بگذرد و بنده را بخشد و هر چه نباید
و اگر برای اجارت دهد و در میان مدت برای فروزند یا بنده با اجارت دهد یا اسبی
در میان مدت بنده یا اسبی بخرد اجارت در باقی مدت بخرد و بداند و اگر بفروشد
و اگر در برای سقف یا دیوار خلع کند تا مدت دو خانه فروزند یا اسب بکشد و عقد بخرد
و اگر مستاجر خواهد عقد نسخ کند و مزد باقی مدت بقیه کند و اگر نسخ نکند
مستاجر تمام و اجرت اند و اگر چیزی بخرد دهد پس از دو یکی ببرد عقد بخرد و اگر دهد
مزد در دست مستاجر بگذارد تا مدت او بگذرد و اگر مستاجر مزد میراث
نگاه دارد تا مدت بگذرد و بقول ابوحنیفه رحمه الله علیه هر کدام از ایشان بخرد
عقد بخرد و اگر جای یا اسبی بکشد و تسليم کند و مستاجر بکشد تا مدت
بگذرد مزد تمام بروی و اجرت اند و اسب یا زده و نساید که بکار دارد پس از آن مدت
و اگر اسبی بکشد تا مدت یا جای روز و جای دیگر ببرد بکرم اگر از جانب دیگر راه در شب
تر باشد یا مخوف تر در زمان او آید تا اگر در اسب نقصان کرد یا هلاک شود تا و او
و اجرت اند و مستثري واجب اند و اگر میان هر دو راه تفاوتی نباشد تا و او را نکرده
و همچنین اگر اسبی بکشد تا مدت بر نشسته را پس کسی دیگر را بر نشاند که از او گران باشد
تا و او را نکرده و اگر همچون خویش کسی را بر نشاند و آید تا و او را نکرده
و اگر در دست مستاجر باشد اما نه هلاک شود یعنی
ضمان واجب نماید اما اگر جای بکشد یا اسبی را بش از عادت براند یا بیش از آنکه
شرط درست بار بر دهد یا براند تا و او را نکرده و اگر از پس از آن هلاک شود ضمان
واجب اند و اگر چیزی به بشه و رده دهد تا در وقت عمل کند چنانکه برسان باقیه را
دهد تا اگر باس کند یا جامه بکارد دهد تا بشوند یا کتفم بخراش یا زده تا اس

کند

کند یا اسب بر او بگذرد یا ضعیف کند یا به خط او دهد تا خون کشاند یا غلام
بحام دهد تا حجامت کند یا خنجر کند یا چیز در دست بشه و را مانده باشد اگر در
دست او هلاک شود یعنی تحتی ضمان واجب نماید و اگر کار جامه را بگوید خاند
صلاح مثل از جامه باشد یا اسب را یا اسب بر او بگذرد و از حد زخم را بپایان برون بشود
تا و او را واجب نماید و زخم را بر او بگذرد و اگر زخم را بکشد
اگر کسی را بنده یا اسبی بکشد و دیگری را یا باطلید و بخداند یا زدن گفت
بخداند و چیزی واجب شود او را هر چند مزد معروف نباشد بطل کار و اگر بخداند
کود هر که باز دارد و اگر چیزی بدهم هر که بشود و باز از مزدی مزد واجب شود و اگر
کسی بکشد اگر کجاست مر یا زدن کرده درم بدهم چون باز از زده درم واجب شود
و اگر بشهر باز از پیش از آنکه بخداند رساند اگر بشه بکشد و با میرزد مزد واجب
نیاید و اگر بکشد هر که را بخرد دهد تا کجاست مر او را بچندی بدهم و کسی بخرد دهد
و نیاید هیچ چیز واجب شود از هر آنکه در خرد از هیچ عمل واجب نیاید و مزد

در بقایه عاقل و اسب سوزمانه **باب**
الْمُبَيَّاتُ بَقِيَّةً وَ الْمُنَاصَلَةُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ **شَرُّ**

الْمُبَيَّاتُ بَقِيَّةً وَ الْمُنَاصَلَةُ تَمْرَانْدَانِ وَ سَوَارِي كَرْدِي وَ ادبِ سِلَاحِ امُوتِ
مَشْرُوعِ اسْتِزَارِ مَحَبَّةٍ دِيَاكَافَرِزِ وَ دَرِجَرِ سَكَّةٍ لِهَوَاهِمِهِ بَاطِلِ اسْتِ
الاسه تَمْرَانْدَانِ وَ اسْتِزَارِ مَحَبَّةٍ دِيَاكَافَرِزِ وَ دَرِجَرِ سَكَّةٍ لِهَوَاهِمِهِ بَاطِلِ اسْتِ
شَرِّ كَرْدِي وَ تَمْرَانْدَانِ وَ اسْتِزَارِ مَحَبَّةٍ دِيَاكَافَرِزِ وَ دَرِجَرِ سَكَّةٍ لِهَوَاهِمِهِ بَاطِلِ اسْتِ
صَلَاةُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَقِي كَرْدِي وَ اسْتِزَارِ مَحَبَّةٍ دِيَاكَافَرِزِ وَ دَرِجَرِ سَكَّةٍ لِهَوَاهِمِهِ بَاطِلِ اسْتِ
و شَرِّ مَالِ دَرِ سَوَارِي وَ تَمْرَانْدَانِ وَ اسْتِزَارِ مَحَبَّةٍ دِيَاكَافَرِزِ وَ دَرِجَرِ سَكَّةٍ لِهَوَاهِمِهِ بَاطِلِ اسْتِ
از آنجا که اسب تا زدن یا تَمْرَانْدَانِ وَ اسْتِزَارِ مَحَبَّةٍ دِيَاكَافَرِزِ وَ دَرِجَرِ سَكَّةٍ لِهَوَاهِمِهِ بَاطِلِ اسْتِ
هر که بشتر بر میدارد سجد چیزی بدهم و مال مسی کند و آید هر که بشتر سوزمان
بستاند باند که اسبان در قوت هر دو یکسان باشند و غایت آنکه تا آنجا شوند معلوم
باشد و در تَمْرَانْدَانِ وَ اسْتِزَارِ مَحَبَّةٍ دِيَاكَافَرِزِ وَ دَرِجَرِ سَكَّةٍ لِهَوَاهِمِهِ بَاطِلِ اسْتِ
شما بخیر نشانه زدن چندی بدهم و آید که بداند که بعد چندان دارند

و چند بر نشانه دهند و وجهی دیگر است که مال هم از آن سواران باشد از جانب
 مثلاً دو تن کوند اسب بتازیم تا فلاحتی اگر بویش شوی من چندی بدم و اگر من
 بیش شوم بر تو هیچ وجه واجب نباشد با بر تر انداختن کوند حدیث بیندازیم اکثر
 ازین صد بخاه بر نشانه زنی چندی بدم و اگر من بخاه بر نشانه زنی چندی بدم
 این روا نباشد و قمار باشد بر تو هیچ وجه نباشد پس اگر دست از باشد که مال او را
 شرط کردند مال بستاند و اگر در کار باشد محسن نماید و وجه دیگر است که مال از هر دو
 جانب باشد چنانکه سواران بگرد بگرد اگر بویش شوی چندی بدم و اگر من بیش شوم
 بچندی بدم یا اگر در انداختن کوند اگر تو بخاه بر نشانه زنی من چندی بدم و اگر من بر
 نشانه زنی چندی بدم این قمار بود و روا نباشد و قماران باشد که هر یکی میزد داشت
 میار میال سندن یاد از آن اگر بر من صحت باشد صد مری را در میان آرند بدان که از بیش
 بشود بیش مال بستاند و اگر از بیش ماند محسن بدهد و روا باشد این کسرا محسن
 خوانند از بهر آنکه سبب و مال احوال می شود اگر چه تر باشند یا زیادت محلک بر میان
 ایشان یک تر روا باشد و کفایت باشد و اسب محسن باشد که بقوت ما از ایشان برادر
 باشد پس اگر محسن بشود و ایشان از پس باشند بهم یا از پس یکی دیگر مسیح و لجه اند
 بر هر دو محسن و اگر محسن از پس ماند و ایشان هر دو پس شوند مگر کم اگر هر دو
 بهم بر میدان رسند محسن واجب نشود و اگر یکی از پس دیگر باشد بر دوم مسیح و لجه اند
 آنکس که بیش شده است و اگر محسن یکی بهم بر میدان رسند و یکی از پس ماند برین کس
 یکی از پس ماند است مسیح واجب انداختن هر دو را و اگر محسن در میان باشد بر آنکس
 که از پس است مسیح واجب انداختن را و باید که در اسب تاخص انداختن میدان و ایشان بدند
 کند و اگر یکی در میدان پس نشود و دیگر باختر بیش شود ظرف از آن باشد که باختر
 میدان پس نشود و بیشی بکثف باشد اگر بر اشتر باشد و اگر بر اسب باشد بیشی بگردن
 باشد چون بعضی از گردن یک اسب بیش باشد ظرف او را باشد و در اسب تاخص باید که اسب
 معین باشد اگر شرط کند که هر که خواهد مرکب بداند روا باشد و اگر مرکب یکی
 هلاک شود عقد بر خرد و اگر سوار من در عقد بر خرد و وراثت او جای اوقیام کند
 و اگر در تر انداختن تر با کمان بداند روا باشد و اگر بشکند دیگری بگرد و اگر تر

من در عقد بخرد از بهر آنکه در تر انداختن مقصود از مالش تر اندازند نسبت و در تر
 سواری از مالش مرکب هیچ مقصود از مالش نیست چون هلاک شود عقد بر خرد و الله اعلم

باب اخبار الموات

روى عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال من احيا ارضا ميتة فهو له
 اكر مسلمانى در د از اسلام زمين مرده را که در اسلام و در عهد ملک کسی نبوده است
 زند کند ملک او گردد و اگر در اسلام یا در عهد ملک کسی نبوده است و لکن بر زمین کار
 در از خراب شده باشد و اثر عمارت از آن برخاسته کسی عمارت از آن کند ملک و نسوزد
 و زند کردن زمین ملک شود بر مقصود زند کنند زمین گردد و اگر سرای خواهد کرد
 چنانکه در اینجا بواند نشیب یا کرده کرد او دوار نکند اندو بنانکند و سقف بر خند
 ملک نسوزد و اگر بستان خواهد کرد بگرد او دوار نکند و جوی دهد و درخت بستاند
 و راه آب آوردن سازد و اگر کشت خواهد کرد شیار کند و کردا کرد او خاک بر
 دهد و آب بر خند و تخم در افکند و اگر خطره است مکتد کردا کرد او دوار بکل
 با سبیل با جوی بکند و اگر زمینی را کردا کرد او سبیل بچند از بهر زند کردن یا اگر
 سر خواهد کرد دوار کند و بنانکند ملک نسوزد و لکن او بنان و لست را باشد از دیگری
 و محسن سلطان اگر زمین مرده بکسی دهد با فطاع ملک او نسوزد و لکن او بنان و لست
 از دیگری باشد و هر که او زمینی زند کرد چندان که از مصالح آن زمین باشد کرد
 آن ملک او شود نا اگر چه زند کند از جوانب او چندان که راه درو باشد و جوار خوراسان
 دیده باشد و جای خاک افکند همه ملک او شود و اگر جوی دهد در موات یا جاهی
 کند چندان که در وقت آب کشیدن نیاز حاجت آید یا در وقت باران جوی

و جاه و خالی و بیفکند ملک او شود **صلی الله علیه وسلم** **ثلاث الموات والمکة والنار**
 هر موضع معدنی که نفع او ظاهر باشد که نه مونت بر تواریش چون نمک

و تفت و لو کرد و قمر و موسیای آنرا باشد با فطاع دادن و چون در زمین
 موات باشد بستاند کسی را که آن موضع ملک بکند همه مردمان آن
 بکسان باشند و همچون آب و کاه و هیزم که در زمین مباح باشد و هر که از زمین

باب الوقف

قال عمر بن الخطاب رضي الله عنه لرسول الله صلى الله عليه وسلم اني اصببت مالا
لم اصب مثله قط فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم قد ملك ما به سهم
من خير وقد اردت ان اتقرب به الى الله عز وجل ودار خيس
الاصك وسبيل القدره . وقف کردن روا باشد از بهر خدای عزوجل و هر چه
بیع آن روا باشد و از آن منفعت توان گرفت چنانکه عین آن بر جای باشد و وقف آن
جز در ست باشد چون سرائی و زمین و اسب و جامه . اما وقف در رسم
و طعام روا نباشد و وقف روا باشد که بر جماعتی که او صاف ایشان معلوم باشد
چون درویشان و علما و غازیان و حجابیان و بر فرزندان و بر مولی و بر عمارت مواضع خیر
چون مسجد و بل و رباط و بهر چه وقف کند باند که آخر وقف نفق را و مساکین یا زبزد
که ایشان همشتمه موجود باشند و بلفظ بگویند که وقف کردم یا سبیل کردم فلان چیز
بر فلان کس یا بر فلان جای تا آن غله بر آن جای صرف کنند و از بعض ایشان بر درویشان و
مسکینان و قبول کس در وقف شرط نیست و تسلیم شرط نیست و وقف بر فلان کس
باشد که وقف کرد دست و حور او و غیر ذر هر کرا او نه می کند قیم باشد و اگر کسی را
نصب کند قاضی قیمی نصب کند در تیمار داشت آن وقف یا با جاره می دهد و از غله
آن وقف را عمارت می کند و باقی مصارف می رساند و عین آن چیز که وقف کرد دست
ملک هیچ کس نباشد بیع و بخشیدن آن روا نباشد و میراث نسوز همچون بنده که
از او کند اما غله ملک آن کس نباشد که بر وقف کرده اند و فشانند که وقف را تغییر و
تبدیل کنند و اگر در محلق مسجدی خراب شود و محلت و بر آن شود و مردمان را آید
شوند زمین مسجد را نشانند فرض است اما الاث بنا مسجد اگر مسجدی دیگر صرف کنند
روا باشد و اگر چاهی سبیل کرده است حور و بر آن شود و معطل شود و علاج بندد و
خشک شود الت ای چاهی دیگر با خصوصی صرف کند روا باشد اما مسجد صرف نکند
و اگر بنده وقف کند پس از او کند از آن نسوز و شرط وقف در وقف نکاه نباشد
و اگر چای بر فرزندان درویش وقف کند بتواند آنرا از ایشان داد و اگر نتواند درویش
کرد بر و صرف کردن روا باشد و اگر وقف کند بر فرزندان و فرزندان تا از نسل من
می باشند

جزی بر کرد ایچ برداشت ملک و شود همچنانکه در زمین مباح باب و کیا و هم بر کرد
و اگر جماعتی ملک معین اند و معدن بزرگ باشد هر کس چندانی که خواهد بر
می کند و نباید که را که دیگری از او دارد . و اگر معدن خرد باشد که حمله از آن نفع
نواند گرفت بیکبار هر که پیش ایند اولتر باشد و اگر بهم ایند فرعه رنده میان ایشان
اما اگر معدنی که نفع او ظاهر نباشد بیکار کرد حاصل نماند در حور معدن و درویش
و آهن و مس و کج و مانند آن اگر کسی از آن زنده کند و زنده کردن معدن از باشد که چندانی
در آن کار کنند که منفعت رسد بر ملک شود همچون زمین که زنده کند و روا باشد
که سلطان از آن با قطع دهند و بر قول دیگر ملک نسوز از بهر آنکه عمارت سبزی نسوز
هر روز در آن عمارت دیگر در نامنفعت بر توان داشت و بر قول قطع نشاید و بر
قول اگر یکی در معدن کاری کند روا باشد که دیگران باز دارند هر چند معدن بزرگ باشد
که جماعتی در آن کار و انند کردن حور او بیکبار هر که پس از آن پیش ایند اولتر باشد
همچون منحل در آبادی که جماعتی ایچا فروز ایند ایشان بر آن منحل اولتر باشند
چون بر خاستند هر که فروز ایند حق او را باشد و همچنین اگر مسافری در رباطی در
موضع ریخت نهاد و بنادر موضع اولتر باشد حور برود جای بیکبار هر که خواهد
بکند و اگر در ملک کسی معدن باشد ظاهر کسی از ایچا جزی بر کرد یا معدن باطن
باشد کسی از ایچا جزی برود کند در دستوری خداوند جای او را ایند که بازستاند
همچنانکه در زمین کسی کباب و همیزم بردارند بازستاند از بهر آنکه هر چه از ملک
روند خداوند ملک را باشد . و اگر در موات چاهی کند از بهر ملک تا آب بدید
نباید ملک و نسوز حور آب بر آمد چاه ملک و شود اما انی که از آن چاه بر آید یا آب چشمه
که در ملک کسی باشد آب بر آید ملک نباشد بر وجه درست حور بخنوری بردارد
یا در حوض جمع کند ان کاه ملک و شود تا اگر آب از ملک روان کرد در کسی بردارد
ملک آن کس نباشد از بهر آنکه آب از عین آن موضع می رود همچون سبیلی که در زمین کسی
آید او بنادر اولتر باشد اگر بیرون سوز هر که بردارد ملک او سوز و آب چاه چمن
از حجاب او بر آید شاید که از مواشی و دیگران باز دارد و عوض نشاید بستن بنادر
و روا باشد از زمین و کشت و بکار باز داشت و اولتر آن بود که باز ندارد و الله اعلم

خواهد می کند و اگر خواهد خورد و اگر باشد اگر خداوند پس از آن بداند قیمت باز
دهد و نااختیار ملک کند پس از تعریف ملک و نسوزد تا اگر خداوند بداند پس از
اختیار ملک عن خواهد عین باز دهد و خواهد قیمت هر خدا کلا بر جای باشد و گروهی
از اهل علم گفتند بگو آنرا نشانند لفظه خوردن و بهیچ کف پس از تعریف صدقه بدروس
دهد و قول سفین ثوری و عبدالله مبارک اصحاب رای است و واجب نباید
لفظه بر گرفتن و خوردن و دست دارم که دو عدد از آن گواه کند تا اگر او را وفات
آید و از آن بهیچ نکند و تعریف آن باشد که یکسال بروز در بازارها و جایی که
مجمع باشد و بر در مسجد هاند می کند که چیزی کم شده است یا جنس بگوید که در اسم بازار
کم شده است و روز و صفت نکند تا کسی بدو رخ دعوی نکند و بیشتر تعریف کند
جایی که آن موضع یافته است و شب و روز در مداومت بر تعریف شرط نیست و اگر بر
عادت در هفته اول هر روز دو بار در ظرف روز نکند و در دیگر هفته هر روز
یکبار پس در هر هفته یکبار و موقت تعریف بر خداوند کلا باشد اگر بداند
و اگر بداند نباید و مانند آنکه می کند بر روی باشد و اگر لفظه چیزی اندک باشد
کم از دانه و نیم از یکسال تعریف شرط نیست دوسه روز تعریف کند و اگر حیوانی
بند ضایع بنکریم اگر حیوانی باشد که خوشش را از دزدگان نگاه تواند داشت
بقوت خون اش و کاو و اسب و خرابانک خون اهو که بروی اثر ملک باشد یا بقوت
برند بنکریم اگر حجر باشد در صحرای نشانند چکس اگر پس از بهر آنکه این
جانوران را در صحرایا کنند با عتقاد قوت ایشان و اگر در آبادی باشد
یا در جایی که نزدیک روستا باشد که بکشد بر وجه درست تر از بهر آنکه عادت
زفته است که در آبادی حیوانی نه نگاه بانی رها کند ظاهر حال است که از
خداوند غایب شده است اما اگر حیوانی باشد که خود را از دزدگان نگاه تواند داشت
حق کوسفتد و کوساله و جانوری بای شکسته و مانند آن روا باشد که بکشد پس
اگر خواهد نگاه دارد و تعریف کند یکسال پس بهیچ کزد و اگر خواهد بفرود شد
و اگر جانوری باشد که گوش او حلال باشد اگر خواهد بسم کند و بخورد و قیمت در
کردن او باشد و همچنین اگر طعامی باشد که آنرا نگاه نواز داشت خواهد فروشد

دور و نزدیک است اگر او فرزندی است و فرزندی خیر یکسان باشد و اگر کوند وقف کرد در
فرزندان پس بر فرزندان فرزندان تا از فرزندان صلی کسی باشد بطرح دیگرند هستند
و اگر کوند وقف کرد بر فرزندان و فرزندان فرزندان و پیش از این کوند یا کوند وقف کرد
بر فرزندان و فرزندان او و آخر وقف بر فقرا و مساکین باز بر دیگر قول درست نیاید
و بریک قول که درست شود و وقف شود و این درست تر پس چون از آن قوم که مستحق
کردست کسی نماند بقرابات و اوقف صرف کند هر کس که بد و نزدیکتر و اگر ایشان را کسی نماند
بفقرا و مساکین صرف کنند **و اد**

الهیة والیة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یو اعیان جمع فیما و هب
 لا الوالدین **له** اگر کسی چیزی بدی بخشد و آنکس قبول کند درست باشد
 و لکن مملکت آنکس نبوده تا قبض کند بدستوری بخشنده جور قبض کرد مملکت او شد و قبض
 منقول منقول باشد و قبض عفا را آن باشد که بخشنده دست از آن کوتاه کند و آن کس
 رها کند و حو تسلیم کرد باز تواند کشت مگر ماز را بذر که چیزی بفرزند و فرزند فرزند
 بخشد باز تواند کشت هر چند تسلیم کرده باشد بقول بعضی از اهل علم اگر بفرزند بخشد
 یا بیکی از عظام و مذهب اخصاب رای و سفر ثوری جنس است **و** اگر کسی بفرزند
 فرستد حو نه آنکس سید قبض کند مالی او گردد و اگر کسی کوته اسر را با این کار
 ملک تو گردانیدم تا زندگانی قست و آنکس قبول کند ملک او گردد حو بدو تسلیم کند
 هر جور بخشد اگر آنکس بفرزند نوار ثانی شود هر چند بکشتیب پس از مرگ بوارث
 و کسی را که فرزندان باشد باید که در عظام اذن و نوازش همه را یکسان داند تا آن

اللقطه حسد ایشان از من باشد ناد
روى عن النبي صلى الله عليه وسلم انه سئل عن اللقطه فقال
اعترف بها فانها لك وانما عثر خمس سنه فان جاء صاحبها وادّٰى فسا له بها
ولقطه كم شده باسد از آن کسی که دیگری به اید متکرم اگر جا نور بشاید ز را بسیم یا مانعی
بر دارند صفی از هر چه معلوم کند تا اگر کسی دعوی کند صد او بداند پس اگر
خواهد همیشه نگاه دارد تا خداوند بد نماید و اگر خواهد بقاضی دهد تا نگاه دارد
و اگر خواهد یکسال تعریف کند پس اگر خداوند بد نماید ملکی کرد و هر تصرفی که

حوامد

خوشی

چهار یک ضامن هر چهار باشد اما هشتتیک فرض را بست همشوی از فرزند باشد
 یا فرزند بسرا **مسئله** دو مهر فرض چهار کرده است فرض دو دختر صلب یا زنا دقت
 و دو دختر بسرا یا دقت و فرض دو خواهر یا دزدی یا زنا دقت و فرض دو خواهر یا دزدی یا
 زنا دقت اما سه یک فرض سه کرده است فرض ما در هر چه را بجز مرده را فرزند
 و فرزند بسرا باشد و از خواهران و برادران و نه باشد و فرض جداست هم مرده را
 برادران و خواهران باشد در بعضی احوال و فرض دو تن یا زنا دقت از خواهران و برادران
 یا دزدی اما بسرا یک فرض هفت کرده است فرض پدری مرده را فرزند باشد
 یا فرزند بسرا و فرض ما در هر چه مرده را فرزند باشد یا فرزند بسرا یا دقت از خواهران
 برادران و فرض جداست مرده را فرزند باشد یا فرزند بسرا یا خواهران و برادران در
 بعضی احوال و فرض جداست مادر یا مادر بخت و اگر دو جدا باشد یا زنا دقت
 در درجه که آیند شش یک میان ایشان باشد یکسان و فرض یک برادر یا یک خواهر
 یا دزدی و فرض دختران بسرا یک فرض صلب یکی باشد شش یک ایشان را باشد
 نامی دو مهر و فرض دو خواهر یا دزدی یا زنا دقت و فرض خواهر یا دزدی خود یا دزدی
 یا دزدی یک خواهر یا دزدی یا شش یک یا شش یک یا دقت نامی دو مهر **مسئله**
فصل فی میراث الاولاد **مسئله** **قال الله تعالی یورثکم الله فی اولادکم الذکر**
 اگر مرده را یک سر باشد جمله میراث او را باشد
 و اگر یکی سر باشد میراث همه را باشد یکسان و اگر برادران و دختران باشند
 میراث میان ایشان باشد هر مهری و جدا آنکه خورا اگر یک دختر باشد یک نهمه او را
 باشد و اگر دو دختر باشد یا زنا دقت دو بهر ایشان باشد و فرزندان بسرا
 در میراث همچون فرزندان صلب باشند و اگر فرزند صلب و فرزند بسرا یا دقت
 اگر فرزند صلب بسرا باشد فرزند بسرا را هیچ نباید و اگر فرزند صلب و دختر
 باشد بنکرم اگر یکی باشد نهمه او را باشد بسرا فرزند بسرا اگر یک دختر باشد
 یا دختران میان ایشان را شش یک باشد نامی دو مهر و اگر فرزندان بسرا باشد
 باقی ایشان را باشد و اگر برادران و دختران باشند باقی میان ایشان باشد
مسئله **قال الله تعالی یورثکم الله فی اولادکم الذکر** و اگر یک دختر صلب باشد و دختر بسرا

بسر

بسر دختر صلب را نهمه باشد و دختر بسرا شش یک باقی بسرا بسرا را
 و اگر دختر صلب دو باشند یا زنا دقت ایشان را دو بهر باشد بسرا اگر بسرا و بسرا
 دختر را و راه صبرا باشد و اگر بسرا باشد باقی او را باشد و اگر بسرا
 و دختر باشند باقی میان ایشان **مسئله** **قال الله تعالی یورثکم الله فی اولادکم الذکر**
 و همچنین اگر دو دختر صلب باشد و دختران بسرا و از ایشان دو تر بسرا بسرا
 باشد دو مهر دو دختر صلب یا باشد و باقی میان دختران بسرا میانان بسرا و تر
فصل فی میراث **مسئله** **قال الله تعالی فی اولادکم الذکر**
مسئله **قال الله تعالی فی اولادکم الذکر** میراث برادران و خواهران یا دزدی
 یا دزدی همچون میراث فرزند است یک خواهر را نهمه و دو خواهر را دو بهر و همچنین
 هر دو مادر یا دزدی باشند یا دزدی و اگر یک خواهر یا دزدی باشد و یک
 خواهر یا دزدی یا دزدی را نهمه باشد و دزدی را شش یک نامی دو مهر و اگر دو
 خواهر یا دزدی یا دزدی باشند و خواهران یا دزدی باشند یا دزدی را دو بهر باشد
 و دزدی را هیچ باشد اگر یا دزدی برادران باشد باقی میان ایشان **مسئله**
مسئله **قال الله تعالی فی اولادکم الذکر** باشد و خواهران و برادران یا دزدی و برادران یا دقت
 ایشان را سبک باشد برادر و خواهر هر دو برابر و اگر یکی باشد او را شش یک
 و برادران یا دزدی میراث باشد و حور یا دزدی یا دزدی یا دزدی یا دزدی
 در مسئله مشترک که زن مرده و از وی شوکی ماند و مادر ماند و دو برادر
 یا دو خواهر یا دزدی یا دزدی یا دزدی و برادران یا دزدی یا دزدی یا دزدی
 این و مادر را شش یک و برادران و خواهران یا دزدی یا دزدی یا دزدی یا دزدی
 مانند برادران یا دزدی یا دزدی یا دزدی یا دزدی یا دزدی یا دزدی یا دزدی
 ایشان جمله قسیم کنند برادران و خواهران یکسان **مسئله** **قال الله تعالی فی اولادکم الذکر**
 عبدالله بن مسعود و زید بن ثابت رضی الله عنهما ایست و مذهب شافعی و مالکی
 بقول جماعتی از اهل علم لو بنید شرکت کنند مادر یا دزدی را هیچ جرم نباشد
 و قول علی و عبدالله عباس رضی الله عنهما ایست و مذهب سفین ثوری و اصحاب رای

شد

لَا تَكْرِهْهُ **خَطُّ الْاِثْنَيْنِ** هر سهم بر سه قسمت توان کرد سه در نه
 که اصل مسئله است عول ضرب کنند بسبب هفت شود نه سهم شوی را سه
 سهم مادر را و باقی دوازده سهم میارجد و خواهر شش کند هشت سهم جد را و چهار
 سهم خواهر را و اگر درین مسئله جای خواهر برادر باشد برادر را هم جز نباید و اگر
 عیای که خواهر دو باشد شوی را یک نمه باشد و مادر را شش یک و جد را شش یک
 و باقی خواهر را نه و اگر اجد برادران خواهر از مادر بزرگی و بزرگی کرد این در عول
 حمله را دو صاحب دارند پس هر چند نصیب خوش بر کف یکیم اگر مادر بزرگی برادر باشد
 باقی او را باشد و بنده را هم جز نباید و اگر مادر بزرگی خواهر باشد یکیم اگر
 دینی از فرض و زیادت تا سد حمله او را باشد و اگر از فرض و زیادت باشد از زیادت
 بزرگی را باشد بی **بیان** این اگر مردی سر از زوی جدا کند و یک برادر مادر بزرگی
 و یک برادر بزرگی جدا سبک باشد باقی برادر مادر بزرگی را و اگر یک ماند و یک خواهر
 مادر بزرگی و یکی بزرگی مال میارجد و خواهر مادر بزرگی بدو نم باشد و اگر جد
 ماند و خواهر مادر بزرگی و برادری بزرگی جدا سبب بهتر باشد تر که بدو سهم
 کنند چهار سهم جد را و پنج سهم خواهر مادر بزرگی را و یک سهم برادر بزرگی را
فصل فی الحساب **روی و خواهر** **بیان** **روی و خواهر** **بیان**
 هر مسئله که در آن صاحب و غیر نباشد همه عصبه باشند مال بر شان قسمت کنند
 و اگر سب و دختر باشند هر سبکی را بدو دختر دهند خانک یک سر ماند و یک دختر
 مال سه سهم کنند دو سهم سب را و یک سهم دختر را و اگر در مسئله صاحب و غیر
 باشد اصل مسئله بر فرض بنا کنند و اصول حساب که فرض بر و بنا شود هفت است
 دو و چهار و هشت و سه و شش و دوازده و بیست و چهار
 عول فرض شده باشد اصل آن دو باشد و اگر فرض چهار باشد اصل مسئله آن
 چهار باشد و اگر هشتیک باشد اصل آن هشت یک باشد و اگر فرض سبیک باشد
 یاد و بهر اصل مسئله از سه باشد و اگر فرض شش یک باشد یا نیمه و سبیک اصل
 مسئله از شش یک باشد و اگر چهار یک باشد یا ششیک یا یک یا دو بهر در اند اصل

مسئله از دوازده باشد و اگر هشتیک باشد ششیک یا دو بهر که دوازده اصل مسئله از بیست
 و چهار باشد و از نه اصل که یاد کرده شد در سه عول افتد و در شش و دوازده
 و بیست و چهار و عول آن باشد و چند فرض در مسئله در دوازده مال و از آن کند
 از نصیب هر کس چیزی کم کنند و عدد سهام زیادت کنند اما اصل شش چهار
 عول بر روی بفتند بشت یک عول شود یا هفت و سبیک عول شود یا هشت و نیمه
 عول سود ثابته و دو بهر عول سود ثابته **مسئله** **عول تا هفت**
 زن و مرد و زوی شوی مانند و خواهر مادر بزرگی مادر بزرگی اصل مسئله از شش یک
 شوی را نیمه سه سهم و خواهر را آنرا دو هر چهار سهم مسئله بهفت سهم کنند
عول **تا هشت** زنی که مرد و زوی شوی مانند و خواهر
 مادر بزرگی و مادر **عول** **تا نیمه** زنی که مرد و زوی شوهری
 مانند و دو خواهر مادر بزرگی و دو خواهر مادر **عول** **تا نیمه**
 هم اینها مانند و مادر اما اصل دوازده سه عول بر روی بفتند بنم شش یک
 عول شود یا سبیک و چهار یک عول شود یا با دوازده و چهار یک و ششیک
 عول سود تا هفت **عول** **تا سبیک** مردی که مردی که مرد و زوی
 وی زن مانند با دو خواهر مادر بزرگی یا بزرگی و مادر اصل مسئله از دوازده
 باشد زن را چهار یک سه سهم و خواهر را آنرا دو بهر هشت سهم و مادر را شش
 یک دو سهم تر که سبیک سهم کنند **عول** **تا با نوزده**
 مردی که مرد و زوی زن مانند و دو خواهر مادر بزرگی و دو خواهر مادر **عول**
 عول تا بیست و چهار سهم آنها باشند و مادر اصل بیست و چهار در آن یک عول افتد
 هشت یک عول شود یا به بیست و هفت **مسئله** **عول تا نیمه** مردی که مرد و زوی
 زن مانند و دو خواهر و مادر و پدر اصل مسئله از بیست و چهار باشد دو بهر شانزده
 سهم و مادر را شش یک و بنده را شش یک هر یکی چهار سهم و زن را هشتیک
 سه سهم تر که به بیست و هفت سهم کنند **عول** **از در یک**
 تر از چهار ثانی دو خوشاوندی کرد این که کلال آن صحت نبندد در اسلام
 چنانکه کبری دختر خود را این زن کند یا مسلمانی را شبهت این بفتد و فرزندی

دو دختر

این قسود نماید نسبت باشد و مادر خوش را هم فرزند باشد و هم خواهر از میسرند
 بر دو سبب میراث میرد اگر مادر میرد این فرزند بفرزند میراث بر دو خواهری
 بر دو نفر از یک فرزند قوی تر و اگر فرزند میرد سبیل مادر باشد مادر و خواهری
 میراث نمایند و بقول ابوحنیفه رحمه الله علیه هر دو میراث بر دو و اگر مردی از سبیل
 زنی کند و فرزند زنی باشد از مرد میراث نماید و نه این مرد از او از بهر آنکه
 زنی نسبت ثابت نشود اما از جهت مادر نسبت ثابت شود و از هم دیگر میراث
 بر ندهد که فرض خوش و همچنین اگر کسی فرزند را بعلان نفقه کند از هم دیگر میراث
 نمایند اما از جهت مادر نسبت بر ندهد
فصل اول در وی غایب است رضی الله عنه
 اگر از او کرده میرد و او را از جهت نسبت عصبه نباشد
 میراث از او کند و نباشد فوت نباشد میان آنکه از او کند مرد باشد یا زن
 و اگر از او کند بر جای نباشد عصبات او را باشد پس از او کند از او کند
 را پس عصبات او را و ترید عصبات از او کند همون ترید عصبات نسبت است
 مگر در پنج مسئله یکی آنکه در نسب بسمر مرده دختر را عصبه کند و برادر خواهر را
 عصبه کند و دیو را اگر از او کند را بسمر باشد و دختر میراث بسمر را باشد و اگر
 برادر باشد و خواهر میراث برادر را باشد و زنا را از میراث و لا نصیب نباشد
 مگر از او کند را یا از او کند از او کند و دوم آنکه در نسب برادر
 مرده و جد اگر چه بکند بر شود در میراث یکسان باشند و دیو را اگر از او کند را برادر
 باشد مادر بزرگی یا بزرگی جدا از او و قول سبیل برادر و بسمر برادر اگر چه دور
 فر شود اولیتر از جد همچنانکه سبیل از او کند اولیتر از او و بقول دیگر برادر و جد هر دو
 یکسانند پس بر قول هر که نزدیکتر اولیتر جدا از بسمر برادر و برادر از او کند اولیتر
 خلاف نسب و نیز جد یا بسمر برادر یکسان باشند بر قول دیگر قول جد یا برادر از جهت
 کند اگر چه برادر از بسیار باشند از بهر آنکه دیو را فرض نباشد و اگر از او کند را جد
 باشد و دو برادر یکی مادر بزرگی و یکی پدری بر قول اول جمله مال برادر مادر بزرگی را
 باشد و بر قول دیگر میان جد و برادر مادر بزرگی باشد یکسان خلاف نسب که انجاء را

سبیل

سبیل باشد و محارم در نسبت بسمر جدا و لیتر از هم و دیو را اگر از او کند را هم باشد
 و نیز جد هم دو قول است بر یک قول هم اولیتر و بر قول دیگر هر دو یکسان باشند و پنج
 در نسبت اگر دو بسمر باشد یکی مادر مرده برادر مادر باشد و یکی سبیل از او باشد
 که با او از مادر است و باقی متاخر هر دو یکسان و دیو را اگر از او کند را دو بسمر
 باشد یکی با او از مادر در زن اخلاف کرده اند گروهی گویند تر که میان هر دو باشد
 بر او و گروهی گویند که جمله آنرا باشد که با او از مادر است و هر که بنده از او کند را بر همه
 فرزندان از او کرده و لا باشد و بسمر و دختر و بر فرزندان بسمر او اما بر فرزندان دختر و لا
 نباشد چون بر فرزندان از او باشد و همچنین اگر مردی کمتر یکی از او کند او را بر
 فرزندان کمتر کند و لا نباشد چون بر فرزندان از او باشد اما اگر بر فرزندان نباشد
 و لا بر فرزندان همچنین از او کند مادر را تا نباشد بر همه فرزندان از او شود و لا باز از
 کند یکبار نیز شود
فصل دوم در وی الارحام
 الیه اگر کسی متر و او را وارث نکند
 به از جهت نسب و نه از جهت و لا تر که او بیت المال را باشد و قال النبی صلی الله علیه
 و آله و ابوبکر صدیق رضی الله عنه و زید ثابت و عبدالله عمر
 و مذهب زهری و اوزاعی و مالک و شافعی رحمه الله علیه است که مال بیت
 المال را باشد چون مرده را وارث شود و گروهی گویند میراث بدوی الارحام هندی
 و ابن عباس علی بن ابی طالب و عبدالله بن مسعود رضی الله عنهم و مذهب سنی و زنی
 و اصحاب رای و احمد است و بر قول ایشان اگر از آنان اصحاب فراموش باشند
 بیرون از سوی و زنا از فرض ایشان زیادت مذموم بر ایشان در کنند بقدر میراث
 ایشان و در بر اصحاب فراموش مقدم باشد بدوی الارحام و ترید میراث بدوی
 الارحام بقول ابوحنیفه رحمه الله است تا از فرزندان دختر اگر چه دور فر شود کسی
 مانده باشد میراث بسمر مادر و یا دران مذموم مادر ندهند و از بس فرزندان دختر
 نیز از مادر اولیتر پس فرزندان خواهر و دختران برادر پس عات و خالات و خال پس
 فرزندان ایشان از فرزندان دختر هر که مرده نزدیک تر باشد اولیتر باشد و اگر هر دو
 در درجه یکسان باشند آنکس که بوارث مرده شود اولیتر چنانکه دختر دختر

بسر و دختر از دختر از نیکو خیر و ارث است با نفاق و حور و در سر
 یکسان باشد و یکی سر باشد و یکی دختر مال همان ایشان قسمت کنند
 پس هر که از فرزندان خیر کسی نباشد پدر مادر و مادران و پدران پدر مادر
 هر که نزدیکتر اولتر و اگر پدر و مادر باشد و پدر مادر و پدر مادر و پدر مادر
 باشد و سبب پدر مادر را بر سر حور از ایشان کسی نباشد فرزندان خواهد و دختران
 برادر هر که نزدیکتر اولتر هر چند از مادر باشد و دیگران از مادر و پدر و اگر چه در درجه
 یکسان باشند آنکس که اتصال او بوارث باشد اولتر هر چه که باشد خاندان خیر
 برادر مادر پدری اولتر از سر و سر خواهد از هر آنکه سر برادر و ارث است با نفاق
 حور و در سر معنی یکسان باشند آنکس که برادر مادر پدری باشد اولتر پس پدری
 سر مادر و حور و در سر معنی یکسان باشند و یکی سر باشد و یکی دختر مال ایشان باشد
 مگر که از فرزندان خواهد و برادری مادری باشند
 سر و دختر هر دو یکسان باشند بر سر زینها عات و خال و خالات و فرزندان ایشان هر که
 برادر نزدیکتر از هر چه که باشد از عات و خال و خالات و حور در درجه
 یکسان باشند آنکس که اتصال او بوارث پس باشد اولتر خاندان خیر سر و اولتر از سر
 دختر و حور در سر معنی یکسان باشند مگر که اگر فرزندان اعمام و عات آنها باشد و فرزندان
 احوال و خالات آنها باشند مادر پدری اولتر پس پدری پس مادری و اگر فرزندان
 اعمام و عات و فرزندان خالات و خال گردانند در درجه یکسان باشند دو هر
 فرزندان اعمام و عات را باشد هر چند ایشان مادری باشند سبب فرزندان احوال
 و خالات را هر چند ایشان مادری باشند پس برادر و پدر میان فرزندان اعمام
 و عات تربیب حال ایشان نگاه داریم و در سبب میان فرزندان احوال و خالات

محسن باشد که گفته آمد **بِأَمْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ**

و اما است بر هر مسلمانی که می ماند همیشه پس چشم خود دارد و از مظالم
 خوشن و امروز از دوزخ می انداشد بجهل کند و وصیت نامه بنویسد و یکی

نفوس

و کار آن طایفه دارد

نفوس کند و گواه بر کند و اگر مال کسی را وصیت کند خوف از ثانی نگاه دارد و قصد
 نکند تا ایشان را محرم گرداند و اگر کسی را وصیت کند دوست دارم که از سبب کم کنند
 و اگر سبب کند که اعیان نباشد و اگر زیادتی کند که اعیان باشد و و ارث پس از
 مرگ وصیت کنند اگر خواهی از سبب زیادتی از سبب زیادتی بزدند و اگر خواهند رو دارند
 و اگر و ارث را ندارند از سبب زیادتی بزدند و اگر و ارث خوشن را
 مالی وصیت کند یا در بیماری مرگ جزئی بزدند باطل باشد و کرده می گویند
 اگر دیگر و از ثانی رو دارند و امضا کنند شاید و اگر دیگر و از ثانی رو ندارند و در
 کنند و مذهب ابوحنیفه رحمه الله ایست و اگر کشند خوشن را وصیت کنند خاندان
 که را جراحت کند پس از آن جراحت کند و باطل باشد و اگر باطل باشد جراحت
 بوی بخشد پس در آن جراحت مرگ اندازد و قولست و همچنین اگر مردی کسی را وصیت
 کند بمالی پس آنکس وصیت کند را بکشد و بگوید و وصیت باطل باشد همچنانکه
 میراث نماید کشند را و بر قول دیگر درست باشد همچنانکه جزئی جراحت کند خوشن
 فروشد درست باشد و اگر مردی بگوید کسی دیگر را وصیت کند جزئی بنگرم اگر این
 وصیت کنند مرگ پیش از آنکه از آن بگذرد از دشواری وصیت خواهد را باشد حور و پدر
 قبول کند ملک خواهد شود و اگر پدر از دشواری وصیت کند میرزا و قبول
 کند او را باشد خواهد را در آن نصیب نباشد و اگر از زنی طالع باشد کسی حمل او را
 وصیت کند بمالی درست است اگر یکم از شش ماه بگذرد از وقت وصیت پس قیم
 او را قبول کند بدهد و اگر در فرزندان او و پدر ایشان دهد و دختر یکسان را
 و اگر زیادت از شش ماه از دار وقت وصیت و وصیت باطل باشد از هر آنکه بقتن
 ندانم که این فرزند روز وصیت موجود بوده است یا نه و اگر وصیت کند حلی را
 که پس از آن بداند و در وقت موجود نباشد درست نباید و اگر فرزندان کسی
 را وصیت کند جزئی قبول همه شرطی باشد و واجب باشد همه رسا بیدار
 یکسان بر و دختر و اگر پس از آن را وصیت کند به خیران بدهند و اگر بنوتم را
 یا بنوهم را وصیت کند قبول همه شرطی است از هر آنکه ایشان مخصوص
 نیستند و بر و دختر یکسان باشند از هر آنکه از آن بر لفظ قبيله بنوتم باشد

از آنکه در حق
رسول صلی الله علیه و آله و سلم
و برهان از مشارع انوار

روانند از دقت سزاگای برین روش و احب نباید و اگر کسی را چیزی وصیت کند و بگوید
که از آن رجوع کند و اگر چیزی در بیماری بخشد و تسلیم کند یا بفرماید
و آن از سبک بیرون اندازد رجوع نماید کرده و اگر در بیماری ملک سه بنده آزاد کند
بیکبار یا بکوبن بس از هر یک یک از دیت و بیرون از ایشان مال بپردازد و وارث رواند از
سبک در یک بند جمع کنند و میار ایشان فرجه رند هر کافر فرجه ازادی بیرون
اندازد ازادی باشد و دیگران بنده و بقول ابو حنیفه رحمه الله فرجه نرند از هر یکی
سبکی ازاد شود و بفرماند ایشان را بکار کرد قمری خوشن باری دهند تا جمله ازاد
شوند و در خبر سلسله از هر یک که مردی در بیماری ملک شش بنده ازاد کرد
و چهار را بر بندگی داشت اما اگر جمله بیکبار ازاد کند ملک یک را بر بندگی ازاد
کند در بیماری بر بندگی گاه می دارند اگر یکی شش از سبک بیرون نباید اول ازاد شود
و اگر دو از سبک بیرون اند دو اول ازاد شوند و سده بکنده باشد و اگر هر یک معلوم کند
چنانکه گویند بس هر یک من فلان بنده ازاد است و فلان ازاد است و فلان ازاد است
ترتیب نگاه ندارند اگر جمله از سبک بیرون نباید فرجه رند هر کس که از بس هر یک
فلان بنده ازاد است و بس فلان و بس فلان ترتیب نگاه دارند اگر یکی شش از سبک بیرون نباید

باب اول ازاد شود یا بد
الاعتق و قال النبی صلی الله علیه و سلم

در بنده ازاد کرد در ثواب بسیار است و در خیر است که هر که بنده مسلمان ازاد کند
خداوند تعالی به هر اندامی از بنده اندامی ازاد کند ازاد کند ازاد کند و اگر بنده را
گویند بملک و ازادی ازاد شود و اگر اندامی ازاد کند گویند دست پای تو
یا موی تو ازاد یا سبک تو ازاد همه ازاد شود و در لفظ ازادی نیت شرط نیست که آن
صرح است و تنازی و لفظ صریح است لفظ عتق و تحریر اگر بنده را گویند اعتق
و حدیثی ازاد شود هر چند بنده کند و اگر گویند ازاد شود یا ازاد شد یا ازاد
طلعت ادم اگر بنده لفظ ازادی کند ازاد شود و اگر بنده ازاد شود و اگر کسی
دارد حامله مادر ازاد کند در بند که در شکم بود ازاد شود و اگر بنده در شکم بود ازاد
کند

کند بنده ازاد شود و مادر بنده و اگر بنده باشد مشترک میان دو تن ملک شریک نصیب خوش
ازاد کند مگر اگر چند نفر بسیار دارند که قهر نصیب شریک باز دهد نصیب شریک
بروی اجب شود و بنده همه ازاد شود بروی دو یا او را باشد و اگر این ازاد کنند
راهی جز نباشد همه او ازاد شود و بنده شریک بنده باشد کسب و ملک همه او را
باشد و بنده دیگر مال را اگر بهم مواضع هستند که ملحق خوشن را کار کند مدتی
خواجیه را روا باشد و بقول بعضی از اهل علم نصیب شریک دیگر ازاد نشود اگر چه ازاد
کنند مال دارند و اگر بنده را بفرماند تا کار میکند و قیمت نصیب شریک باز دهد تا جمله
ازاد شود و مذهب سفیر ثوری و اصحاب رای اشوب و در خبر سلسله از هر یک که
رسول صلی الله علیه و سلم گفته هر که او در بنده شریک دارد و نصیب خوش ازاد کند
و مال دارد و صاحب شریک را بدهد و بنده ازاد شود و همچنین اگر کنیز باشد
میان دو تن مشترک ملک شریک او دخول کند و فرزندی بیاید اگر اس شریک را که دخول
کرد پس چند نفر بسیار دارند که قهر نصیب شریک بروی اجب شود و جمله لنگر را حکم مادر
فرزندی او ثابت شود ملک شریک بخشد و اگر او را هیچ نباشد ملک بنده را حکم مادر فرزندی
ثابت شود و نصیب شریک دیگر بچال خوش باشد و فرزندی بنده باشد ملک بنده نباشد
و اگر بنده باشد میان دو تن مشترک ملک شریک نصیب خوش مدتی کند و همت اندرس
اگر یکی مرز نصیب مگر مدتی شود و اگر هر دو شریک بنده را مدتی کنند درست است این
بس اگر یکی مرز نصیب و ازاد شود و نصیب شریک دیگر ازاد شود هر چند ازین مرده
تر که مانده باشد و اگر مردی را دو بنده یا زیادت باشد گویند ازین بنده گان
یعنی ازاد کردیم مگر اگر در دل یکی را تعیین کرده باشد بفرماند تا بیان کند در هر کدام
که بخان کند ازاد شود و دیگری را اند که بروی دعوی کند که را خواسته و قول
قول خواجیه باشد اگر از سوکت نکول کند بنده سوکت خورد و هر دو ازاد شوند
اول بیان او و دیگر سوکت بنده بس از نکول خواجیه و اگر در دل یکی را معین
نکرده باشد او را بفرماند تا تعیین کند هر یکی معین کند ازاد شود و دیگری را
بیان که دعوی کند بختا نکول را ابتدا ازاد کند و همچنین در طلاق اگر مردی
دو زن ازاد کند یکی را طلاق ادم اگر در دل یکی دارد تعیین بفرماند تا بیان کند

و اگر بنده ای
که دست ازاد شود

که جور و ریکی به آن کرد عدل و از آن وقت باشد که لفظ طلا و گفته است و اگر زن
 دیگر دعوی کند بر وی که مرد اطلاق داده قول قول شوهر باشد یا سو کند اگر نکول
 کند نک سو کند خور و حکم کنند بطلاق و اگر در دل بی اختیار کرده باشد بفرمانند
 با تغییر کند چون تغییر کرده از وقت تعیین باشد و دیگر را نباید که تغییر کند
 روی عن ابن عمر بن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ان الخبري ولو عن والد له ان تجده مملوكا فبشتر به فبعتقه
 اگر کسی پدر خویش را بخرد یا مادر یا فرزند یا یکی را از اجداد و جدات یا از فرزندان
 فرزند یا پسینی دیگر در مملکت و اندازد شود اما اگر برادر یا عمو یا خاله را یا خاله را
 بخرد از آن شود بقول شافعی رضي الله عنه و بقول مشهور اهل علم و مذهب سفین نوری
 و زهدی و اصحاب رای هر خوشی که حجم او باشد از آن شود و اگر از پدر یا مادر یا از
 فرزند یا پسینی در مملکت و اندازد شود پس بکریم اگر بختار در مملکت او آمده است
 بدانکه بخرد است یا بذر حبشیده اند یا وصیت کرده اند قبول کرده است همه بر وی
 از آن شود اگر بسیار دارد یا بی مقدار دهد و اگر نه اختیار در مملکت او آمده است
 چنانکه مرآت یافته است باقی از آن شود یا

التدبیر روی عجمی
باب در خلافت علی بن ابی طالب
باب در خلافت حسن بن علی
باب در خلافت حسین بن علی

اگر بنده را مدبر کند و گوید تو از پس من در آن زادی یا گوید ترا مدبر کردم
 هرگاه کی همه را بکشند بنده از آن شود از سبک مال و اگر از سبک بیرون نباید
 و وارث رواند از بدان قدر که از سبک بیرون اندازد شود و اگر بیش از مرگ
 آن بنده را بفروشد و با باشد بقول مشهور اهل علم و گروهی گویند رواند باشد
 همچون مادر فرزند و مذهب نهی و اوزاعی و سفین نوری و اصحاب رای و جهم الله
 و اگر بشرطی مقید کند و گوید اگر در سن بهاری شهر هجری یا درین ماه میرم
 تو ازادی اگر بر من صفت نبرد از آن شود و اگر از آن بهمانی بهتر شود پس نبرد یا در
 شهری دیگر یا در ماهی دیگر از آن شود و پس از مرگ یا بفان مع او روا باشد و اگر بنده را
 مدبر کند پس رجوع کند بر ملک قول تدبیر بخرد و همچنانند کسی را مالی وصیت کند پس رجوع
 کند

کند و صد بخرد و بر قول دیگر بخرد و همچنانند اگر ازادی بنده را معلق کند گوید اگر با طلا
 سخن گوی یا در تفرات سرای شوی ازادی مع آن بنده روا باشد و اگر اگر خواهد که از رجوع
 کند روا نباشد و اگر مدبر را بفروشد پس با خرد بر قول اول تدبیر بخرد و بر قول
 دیگر همچنان باشد که ازادی بنده بخرد و معلق کند پس از بنده را بفروشد و چون از
 خرد آن ازادی معلق بر جای باشد یا نه اندر دو قول است بر ملک قول بر جای باشد یا چون آن
 صفت یافته شود از آن شود و بر قول دیگر بر جای نباشد و از آن شود و اگر بنده را مدبر
 کند و بر خواجه او ام باشد هم چندتر که او از بنده هیچ از آن شود از بهر آنکه ازادی
 بنده مدبر وصیت باشد و او ام بر وصیت مقدم باشد و اگر او ام ندارد و اگر تر که او
 غایب باشد شهره دیگر مدبر از آن شود تا تر که بوارث برسد چون در چند ها مدبر
 از تر که بوارث رسد مدبر از آن شود و اگر کنیز را مدبر کند یا ازادی او بخرد معلق
 کند روا باشد که با او دخول کند و چون با او دخول کند رجوع نباشد از آن تدبیر و چون
 فرزند یا پسر یا خواهر حکم مادر فرزند یا پسر یا خواهر از آن شود از سبک مال
 و اگر کنیز را مدبر کند یا ازادی وی معلق کند پس آن کنیز را از فرزند یا خواهر
 یا از زنا حکم مدبر یا فرزند یا پسر یا خواهر از آن شود بر قول درستی تا اگر خواهر یا پسر یا
 صفت یافته شود کنیز را از آن شود و فرزند از آن شود و بر قول دیگر حکم مدبر در
 فرزند ثابت شود همچون مادر فرزند که فرزند یا پسر یا خواهر از آن شود
 یا مادر اما اگر کنیز را مدبر یا یا آنکه ازادی وی معلق باشد آن روز که از آن شود بار
 در شکم مادر باشد فرزند از آن شود یا بفان تبعیت مادر یا

الکتابه قال الله تعالی
باب در کتابت
باب در کتابت
باب در کتابت

بنده که در وی امانت باشد و قوت دارد در کسب
 از خواجه در خواهد که او را مکاتب کند دوست دارم که او را مکاتب کند
 و اگر این دو معنی درو نباشد و کمتر آن باشد که مکاتب نکند لکن اگر بکند درست است
 و مکاتب نکند که بنده را گوید ترا مکاتب کردم بخندنی مال معلوم کنند
 بوصف تا آن مال بدو بخم یا زادت از دو بخم بدی هر کسی خندنی مدبر بخم
 معلوم کند چون مال ازادی یا بدلت ازادی کند که هر که کی آن مال بدلت ازادی باشد

دگر نه از دایم کتابت درست شد و اگر دگر نه بنده باشد درست باشد و قوی دیگر
هست اگر گویند مشترک باشد و یک شریک نصیب خوشتر مکتب کند بدستوری دیگر
درست اند بر حور مال کتابت بخار دهمه او از دسود اگر پس از از ازادی
نصیب شریک سرایت کند و قیمت نصیب شریک از دهمه او از دسود اولی در دست نباید
و اگر حاکم ازادی معلوم ثابت شود و اگر اگر از دهمه او از دسود شریک از اند خواجه از کتابت
رجوع کند نصیب از از دسود و بنده بخواجه باخ داده باشد رجوع کند خواجه قیمت
از دهمه او زیست نماید و حور نصیبی از از دسود اگر مال دارد که قیمت نصیب
شریک از دهمه او زیست شود و اگر دوشریک هم حمله را مکتب کنند درست است این
بر حور مال بدیشان دهد از دسود و و لا هر دو را باشد
اگر بنده را مکتب کند و انباشد خواجه را کی او را بفرشد یا بخرد یا بکند
و نشاید که بکار خوش مشغول کند اگر مشغول کند سزاوارد بر خواجه واجب است این
و اگر مالی در گردن مکتب دارد بکسی فروشد درست نیست و اگر کسی را وصیت کند بدین
درست است این از سبک و اگر مکتب را کنترکی باشد و انباشد خواجه را با او دخول کردن
و اگر دخول کند واجب نماید و سزاوارد است شود مکتب را بر خواجه و همچنین اگر
کنترکی بر مکتب کند نشاید که با او دخول کند اگر نکند واجب نماید و سزاوارد است
واجب است و اگر فرزندی حاصل شود حکم مادر فرزندی ثابت شود و کتابت بخرد اگر مالی
کتابت بدهد از دسود و اگر شریک از کتابت بدهد خواجه نیز دهمه از دسود و اگر کتاب
او او را باشد همچنانکه در حال حیات او را از دسود و اگر کنترکی را مکتب کند پس از آن
کنترکی را فرزندی ندانند از شوی از از دسود کتابت از فرزندان ثابت است بر قول درست
تا اگر مال کتابت بخار دد و از دسود فرزندان از دسود و همچنین فرزندان مادر فرزندان
که از کسی دیگر از دسود و قول دیگر هست که فرزندان را حکم کتابت نیست
دسود ملک خواجه باشد همچون بکر بنده کان
حور فرزند او باشد و او باشد که سفر بیرون شود از دهمه حاصل کردن مانع تصرف او
بخواجه درست است و اگر تیرگی کند بداند چیزی بخشد یا بکار بفرشد یا چیزی با وام
دهد نه دستوری خواجه درست نیست نه بدستوری خواجه درست است نه بر قول درست

و اگر

و اگر بنده از از دسود مکتب کند درست نیست نه بدستوری خواجه درست است نه بر قول درست
از اهل و عیال و اگر مکتب بدستوری خواجه درست است نه بدستوری خواجه درست است
نیاید و بدستوری او درست است بر قول درست بر حکم کتابت ثابت است نه بدستوری خواجه درست
و فرزندان را اگر خواهد مکتب که او را بفرشد و انباشد و حور مال کتابت بخار دد
و از دسود بدد و فرزندان از دسود و اگر عاجز اند و کتابت بفرخ کند همه بنده خواجه
باشند و مکتب را روانی باشد نیز در نه دستوری خواجه و بدستوری او درست
باشد بر قول درست تر همچون تیرج و اگر در از اطلاق دهد یا خلع کند بجز اندک رسد
هر چند نه دستوری خواجه باشد و کنترکی مکتب نه دستوری خواجه شوی نتواند کرد
خواجه او را نه دستوری او شوی نتواند داد و بدستوری او روا باشد و اگر مکتب
خوشش از شوی باز خرد نه دستوری خواجه مال خلع در دست او باشد حور از دسود
بدهد و همچون کنترکی که خوشش باز خرد و اگر بدستوری خواجه باز خرد مال خلع در
کسب او باشد بر قول درست تر همچون تیرج و مکتب را روانی باشد کنترکی که بخرد
دخول در دهمه خواجه دستوری دهد همچنانکه بنده را سربیت داشت و انباشد
و اگر دخول کند حور از دهمه شبیه ملک و اگر فرزندی حاصل شود حکم کتابت
در فرزندان ثابت است و اگر مکتب از دسود فرزندان از دسود و اگر از دسود و کتابت بفرخ
کند بنده خواجه باشد اما کنترکی را حکم مادر فرزندی ثابت شود و دو قول است بر یک
قول ثابت شود و روا باشد مکتب را که او را بفرشد و بر قول دیگر ثابت شود و نساند
فرزندان آن و اگر مکتب از دسود مادر فرزندان باشد و اگر کتابت بفرخ کند ملک
خواجه باشد اگر خواهد بفرشد
بکشد یا اندکی ببرد بعد از قصاص واجب است و اگر ولی عفو کند بر مال یا اجناس خطا باشد
ضمان بر قبه او معلوم باشد و او را بفرشد و ضامن است از قیمت بدهد اگر ضامن ضمانت نمائند
بر خواجه هم واجب است و اگر خواجه بنده را تسلیم نکند یا بفرشد و او را بفرشد ضامن است بدهد
از ضمانت یا قیمت قبه هر کدام کمتر و اگر بنده بفرشد یا بفرشد ضامن است از ضمانت یا قیمت قبه
همچنین باید اگر پس از منع بفرشد ضامن خواجه واجب است و اگر مادر فرزندی حاکم مال
مال کند ضامن خواجه باشد و نه از ضامن فرزند یا بفرشد یا بفرشد ضامن خواجه ضامن
ضامن و لاجب است

قیمت

اختیار کنند زن بکر در کوی اختیار کند اختیار بذر و بکر و بکر دوست داریم که این بکر
 بالغه باشد با او بکوند و خاموشی او رضا باشد و اگر وی از اهل علم بودند بذر را روا نباشد
 که بکر را بشوی دهند دستوری او و مذهب سنی و ثوری و اصحاب برای اینست
 و با بقاء خاموشی او دستوری باشد اما برون از بکر و بکر هیچ ولی را نشاید که بکر یا سبزه
 بشوی دهند و بکر بالغه را روا باشد پس از آنکه از دستوری خواهد بود و خاموشی او رضا
 باشد رسول صلی الله علیه و آله **البکر کستام از نه صاتهها**
 از بکر دستوری خواهید و دستوری او خاموشی باشد و اگر وی از اهل علم گویند
 روا باشد هر ولی را که باشد بشوی دادن ناپسند و بکر بزرگتر و بزرگتر و بزرگتر
 نکاح نسخ تواند کرد و مذهب ابوحنیفه رحمه الله است اما اگر بزرگتر باشد روا باشد
 بکر را بکند و او را بشوی دهد و بزرگتر باشد و اگر بزرگتر باشد و اگر بزرگتر باشد
 روا نباشد از او بکند و بزرگتر باشد و اگر بزرگتر باشد و اگر بزرگتر باشد
 اولیا و اولیات دستوری قاضی عقد تواند کرد و بزرگتر باشد و اگر بزرگتر باشد
 را در خواهند و خود از حجت قبول کنند و بکر را بزرگتر باشد و اگر بزرگتر باشد
 و اگر بزرگتر باشد و اگر بزرگتر باشد و اگر بزرگتر باشد و اگر بزرگتر باشد
 تواند کرد و اگر بکر بطل باشد و ولی او را دستوری او را تواند داد و اگر بکر بطل
 دستوری او قبول کند یا او را دستوری دهند تا نکاح کند و او را بزرگتر باشد
 بکر بکر و بکر بکر و بکر بکر و بکر بکر و بکر بکر و بکر بکر و بکر بکر و بکر بکر
 باشد و او نباشد و بزرگتر باشد و بزرگتر باشد و بزرگتر باشد و بزرگتر باشد
 نباشد و اگر بزرگتر باشد و بزرگتر باشد و بزرگتر باشد و بزرگتر باشد
 او را از آن بزرگتر باشد و بزرگتر باشد و بزرگتر باشد و بزرگتر باشد
 نباشد و دستوری قاضی و بزرگتر باشد و بزرگتر باشد و بزرگتر باشد
 که روا باشد که او را بشوی دهند و دستوری او بزرگتر باشد و بزرگتر باشد
 و نارسیده و میان مدبر و دووانه و ما از فرزند و اگر بزرگتر باشد و بزرگتر باشد
 و بزرگتر باشد و بزرگتر باشد و بزرگتر باشد و بزرگتر باشد و بزرگتر باشد
 عم را بزرگتر کند و او را ولی نباشد و بزرگتر باشد و بزرگتر باشد و بزرگتر باشد

تر را ولی قاضی عقد کند دستوری زن و بزرگتر باشد و اگر بزرگتر باشد و اگر بزرگتر باشد
 بزرگتر کند قاضی عقد کند دستوری زن و اگر قاضی خواهد که زنی بزرگتر کند که او را
 ولی نباشد خلفتی فراز کند تا عقد کند یا ولی که قضا بوی داده است برادر زن
 تا عقد کند و بقول ابوحنیفه رحمه الله ولی را روا باشد که بخوشش دهد و اگر کافر را
 و بزرگتر باشد و بزرگتر باشد و بزرگتر باشد و بزرگتر باشد و بزرگتر باشد
 مسلمان عقد کند و اگر بزرگتر قاضی عقد کند و بزرگتر باشد و بزرگتر باشد
 باشد و بزرگتر باشد و بزرگتر باشد و بزرگتر باشد و بزرگتر باشد
 عقد کند و اگر بزرگتر قاضی مسلمانا بزرگتر و بزرگتر باشد و بزرگتر باشد
 و بزرگتر باشد و بزرگتر باشد و بزرگتر باشد و بزرگتر باشد و بزرگتر باشد
 و اگر بزرگتر بکر باشد و او نباشد از بزرگتر نکاح بکر در حکم اسلام حرام است
 هیچ ولی را نشاید که زن را دستوری او بشوی دهد و شرایط کفایت هفت است
 مسلمان و از ادنی و عیال و نسب و شش و بانی از چهار عیب دوازده
 و بیسی و بزرگتر و بزرگتر و بزرگتر و بزرگتر و بزرگتر و بزرگتر و بزرگتر
 زن کافر کفور مسلمان باشد و بزرگتر باشد و بزرگتر باشد و بزرگتر باشد
 نباشد و فاسق کفور بصلاح نباشد و عیال کفور بربوبیت نباشد و عیال کفور
 نباشد کفور بقرشیت نباشد و جاهل کفور عالمه نباشد و مردی که بشه دون
 کند کفور بزرگتر و بزرگتر نباشد و مردی که از چهار عیب یکی در وی باشد کفور
 بزرگتر نباشد و در وی بیش یکی او را حجت از نباشد که بکر نباشد و بزرگتر باشد
 کفور بزرگتر نباشد و اگر بزرگتر را بزرگتر نباشد و بزرگتر باشد و بزرگتر باشد
 و او را بکافر دهند درست نباید و بزرگتر نباشد و بزرگتر باشد و بزرگتر باشد
 زن نباشد چنانکه زن از او را بزرگتر نباشد یا از او اصل را باز کرده دهند
 یا با رسا و با بقاء بزرگتر یا قرشیت یا بزرگتر نباشد و بزرگتر باشد و بزرگتر باشد
 که از چهار عیب یکی در وی باشد بزرگتر اگر زن دستوری زن عقد کنند درست
 شاید و اگر دستوری زن بزرگتر نباشد اگر عقد ولی از حجت نیست کنند و ولی از او
 درست اند و اگر قاضی کند و بزرگتر نباشد و بزرگتر نباشد و بزرگتر نباشد

با روا نباشد با ایشان خلوت نشین و سیفر و ریشیدن و اگر مردی نذر دزد روا نباشد خواهد
 در نایب اعمه یا خاله او را با او بنهم در نکاح جمع کردن و او را طلاق یا ندهد یا او میرد روا
 باشد پس از آن خواهد و عمه و خاله او را نکاح کردن و اگر دو خواهر را بخرد یا کنیزی
 با عمه او بخرد و یکی دخول کرد و بشا بدیگری دخول کرد تا آنکه بر خوشش چرا مر
 نکند هرگاه که او را بفروشد یا یکی بخشد و تسلم کند یا ازاد کند یا مکاتب کند
 یا بشوی و بعد از آن که با او باشد یا دیگری نرد یکی کردن و اگر کنیزی بخرد پس خواهد
 آن کنیز را زن کند و دست ند و نشاند با او کنیز کنیز یکی کردن تا خواهد در نکاح اوست
قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا
عَرَضْتُمْ بِهِ مِنْ خُطْبَةِ النِّكَاحِ و هر زنی که در نکاح
 مردی باشد ماد بعد از رجوع او باشد نشان کسی دیگر را که آن زن خطبه کند
 نیم بصرح و نه بصرح و هر زن که در عتق کسی باشد نشان کسی دیگر را خطبه
 کردن او بصرح اما اگر تعرض خطبه کند بکریم اگر در عتق فاتی باشد روا باشد
 و همچنین اگر در عتقی باشد که شوی اول او را نکاح نواند کرد که لعان کرده باشد
 یا سه طلوع داده باشد روا باشد خطبه او کردن بصرح و اگر در عتقی باشد که شوی اول
 او را نکاح نواند کرد که نه لعان کرده باشد یا نه سه طلوع داده در آن دو قولست بر یک
 قول روا نباشد و بصرح عتق رجعت و مردی که قول روا باشد خطبه را بصرح
 بصرح عتق فاتی اما شوی اول را روا باشد خطبه او بصرح در بصرح عتق
 و تعرض لنز باشد که بزرگداند که او را می خواهد و صرح نباشد چنانکه کوه حویند
 بوسیما و ست قوتی شوی خواهی ماند چون عتق بکند و اگر بزرگداند این الفاظ
 و اگر زن بزرگداند غبیتی باشد بصرح ما ندان جواب دهد و اگر مردی زن را خطبه کند
 و اگر مردی زن را خطبه کند و او اجابت نکند نشان کسی دیگر را خطبه کردن از زن
 ناخطب او از خطبه باز نیاند که رسول صلی الله علیه و سلم نهی کرده است و اگر زن خطب
 اول را اجابت نکند یا خاموش باشد روا باشد کسی دیگر را خطبه کردن از زن و اعتبار
 یا اجابت ندان شد و اگر زن بزرگداند و او بزرگداند یا اجابت ندان شد
نکاح المشرکین

او دخول کرده است

رُوكَا زَا امْرَاةً صَفْوَانِ اسْلَمَتْ ثُمَّ اسْلَمَ صَفْوَانُ فَاسْتَقَرَّتْ
عِنْدَهُ بِذَلِكَ النِّكَاحِ وَ اسْلَمَتْ امْرُؤُكَيْمِ امْرَاةً عَصْرَمَةَ
ابْنِ ابْنِ جَهْلٍ ثُمَّ اسْلَمَ عَصْرَمَةُ فَتَبَتَا عَلَى نِكَاحِهَا ذَلِكَ
 اگر کافری در حال کفر زن کند بر اعتقاد خودش پس هر دو مهم مستلمان شوند ایشان را
 بر آن نکاح قرار دهند و چند مثل آن نکاح در اسلام روا نباشد چنانکه بی گواهی
 و بی دست قوری زن بر شوهر کرده باشند و اعتقاد ایشان چنان باشد که درست است
 و انکار داده اند هر که خلایق نباشد پس از اسلام اما اگر مادر را یا پدر را نکاح
 کرده باشد یا زن سه طلاق را بشنود و شوی دیگر یا خواسته باشد قرار ندهد و اگر در
 عدل کسی دیگر خواسته است پس مستلمان شوند بکریم اگر اسیر و زوجه مستلمان شوند عدت
 گذشته باشد قرار دهند و اگر چیزی از عدت باقی باشد قرار دهند از بزرگداند
 خلایق است و اگر از دو یکی مستلمان شوند بکریم اگر شوی مستلمان شود و زوج جهود
 باشد یا زن سابق قرار دهند و اگر زن کبر باشد یا بیست و مستلمان شود یا شوی
 بکریم اگر پیش از دخول باشد نکاح برخیزد با سلام شوی و اگر پیش از دخول باشد نکاح
 میان ایشان موقوف باشد بر گذشتن عدت اگر زن مستلمان شود در عدت نکاح میان
 ایشان بر جای باشد و اگر مستلمان شود یا عدت بگذرد حکم میان ایشان با سلام شوی
 برخاستست و عدت گذشته و همچنین اگر زن اول مستلمان شود و شوی مستلمان شود
 بر مردی که باشد اگر پیش از دخول باشد نکاح برخیزد و اگر پیش از دخول باشد موقوف
 باشد بر گذشتن عدت اگر پیش از آن عدت بگذرد شوی مستلمان شود
 و نکاح بر جای باشد و اگر مستلمان شود یا عدت بگذرد حکم کنیم که نکاح با سلام
 زن برخاستست و همچنین اگر زن شوی مستلمان باشند و هر دو هم مرد شوند یا یکی مرد
 شود اگر پیش از دخول باشد نکاح برخیزد و اگر پیش از دخول باشد موقوف باشد اگر
 با سلام باز آن پیش از گذشتن عدت نکاح برخیزد و اگر یا زن یا بکریم کنیم
 که نکاح برخیزد اول برخاستست و بقول او حنقه رجمه الله علیه اگر هر دو هم
 مرد شوند نکاح برخیزد و اگر یکی مرد شود نکاح برخیزد در حال هر چند پس از دخول
 باشد و هرگاه که مرد مرد شود پیش از دخول زن را یک نیمه کاس بر شوی باشد و اگر

نویسند که در این کتاب است و در این کتاب است و در این کتاب است

فصل في بيان ما يجب عليه من الصدقة

وَلَا يَدْرِي زَيْتُهُنَّ أَلَمْ يَطْلُرْ مِنْهَا

خبر

لَيْسَ بِإِذَا نَكَالَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ

الصِّدْقُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَأَتَى الْخَاسِفِينَ عَارِضَهُمْ

...

فران اموشن کابینش باید کرد و عقد جاریت بدارن و انباشند و در غیر سکه رسول الله
 و مسلم زن را بر روی داد تا چند سوره از قرآن او را بیاموزد و اگر عقد نکاح کند چیزی
 محض و یا چیزی که مالی نباشد و یا چیزی که مرد را از نکاح درست باشد و سزا کابینش واجب شود
 و نیز از محض چیزی که شرعی کند فاسد چنانکه گوید بر آنوقت مدهم یا بر سر نو زن کم
 و مانند آن نکاح درست باشد و کابینش پستی فاشد شود و نیز سزا کابینش لازم شود و اگر زن
 کابین نکاح کند بدست خودی از نکاح دوست اند و کابین عقد فاشد شد بر قول درست تر
 چون خول کند سزا کابینش واجب شود و پیش از دخول و انباشد زیرا که شوی را مطالبه کند
 تا او را کابین سستی کند و اگر نکند بقاضی بردارد تا فاضی بفرمان سزا کابین و بر امسی کند
 و چون قاضی فرض کند ما ایشان اتفاق کنند بر چیزی همچنان باشد که در وقت عقد سستی کند
 و اگر پیش از فرض پیش از دخول شوی او را طلاق دهد شعه و لجر اید و اگر از دیگی
 بعد پیش از دخول و پیش از فرض بر یک قول سزا کابینش واجب اند همچنانکه خول کند و مذهب احمد
 و سفن و ذری صاحب رای است بر قول دیگر کابینش واجب نشود همچنانکه طلاق دهد و قول
 امر المومنین علی و زید ثانی و عبدالله عباس رضی الله عنهم انشد و هر یک از سزا کابینش واجب کنیم
 سزا کابینش آن باشد که بتکرار کابینش از محضات او چند بوده است هر زنی که بسن
 و جمال عقل و توانگری و ادب با او بر او بوده است چندانی واجب نشود پس اگر در زن زن
 مقبلی زیادت باشد کابینش از زن زیاد کند و اگر در نقصی بوده است که در
 زنان عصبه نبوده است کابینش بفرمان کنند و زنان عصبه آن باشند که با آن زن ایشان را
 در شب مشارکت باشد چون خواهر از مادر بگری یا بگری و خواهر از پدر مادر و پدر
 یا از پدر و دختر از پدر و دختر از عم مادر بگری یا بگری و بکابینش مادر و جد و نکرند
 و اگر این زن را قریب نباشد بکابینش زیانی اعتبار نکند که میماند و یا بشنید اندر این
فصل **و از طلاق و هتن**
 و در عقد کابینش سستی کند کابینش عقد تمام واجب شود و بدخول قرار گیرد تا اگر پیش از
 دخول طلاق دهد یک نیمه از کابینش برفتند هر چند خلوت بوده باشد و از عمر رضی الله
 و او است که چون خلوت کرد کابینش تمام واجب شود و مذهب اصحاب رای است که زن

مرد

مردن سود پس از دخول جمله کابینش برفتند و تسلیم کابینش بر زن از کاه واجب شود
 که زن خوشتر تسلیم خواهد کرد زن بشوی و روا باشد که زن خوشتر را بشوی تسلیم نکند
 تا کابینش بستاند تا کابینش بستاند مگر که کابینش بر محل باشد نشاءد خوشتر را
 از شوی باز داشتند و پیش کابینش و اگر خوشتر تسلیم کند پس از آنکه کابینش بستاند پیش از آن
 نشاءد خوشتر را از شوی باز داشتند از بهر سستی کابینش خوشتر تسلیم کند
 و کابینش طلب میکند و اگر بر چیزی بد باشد چنانکه جماع احتمال نکند بر زنی واجب نکند او را بشود
 و دادن در شوی واجب نیاید او را کابینش و نفقه و دادن با حنا شود که جماع احتمال نکند
 او و تسلیم او بشوی واجب اند چون کابینش بدهد و نفقه واجب شود و اگر پیش از
 دخول زن را طلاق دهد یک نیمه از کابینش بشوی یا بگری مگر که شوی نصیب خوشتر زن محشود
 جمله زن را بماند باز نیمه خوشتر بشوی محشود جمله بشوی یا بگری و اگر پیش از دخول و در دست
 زن بجای نباشد یک نیمه قیمت شوی یا بگری بماند تا از آن روز که آن کابینش در دست
 تا او روز که تسلیم کرد کدام روز قیمت زن کمتر بود یک نیمه قیمت از روز واجب نشود و اگر زن
 کابینش بشوی محشود پس شوی او را طلاق دهد پیش از دخول بر وی محض نیاید از بهر آنکه
 خوشتر را بجهل کرد پیش از طلاق و اگر یک نیمه کابینش بشوی محشود پس شوی و بر طلاق دهد
 پیش از دخول اندر زن و قول است در ستر است که شوی تعجل کرد در یک نیمه زن بماند و بر
 قول دیگر از بانی یک نیمه بستاند و این خشید است یک نیمه از خوشتر باشد و یک نیمه از خوشتر
 و اگر زن را طلع کند پیش از دخول یک نیمه کابینش که در حصت نه خواهد بود در ستر اند جمله
 کابینش بشوی یا بگری و اگر بر جمله کابینش طلع کند پیش از دخول یک نیمه از کابینش نصیب شوی
 ذکر آن فاسد باشد و ذکر دیگر نیمه که نصیب زن نیست دست باشد بر قول درست جمله کابینش
 بر زن واجب اند در مقابله نیمه شوی که ذکر او فاسد است

فصل **و از طلاقات متتابعه با مکر و هتن**

هر زنی که شوهر او را پیش از دخول طلاق دهد بکریم اگر در عقد نکاح او سستی نبوده است او را
 منع و واجب اند و منع را نقد نیست بفرمان بسیار مرد فاضی لازم کند و اگر در عقد
 نکاح او را سستی نبوده است او را منع نباید یک نیمه مسی و لجر اند و اگر مسی عقد
 فاسد نبوده است سزا کابینش واجب اند و اگر پیش از دخول طلاق دهد زن را کابینش تمام واجب اند

یک نیمه

از مهر قول را و منعه واجبند بر قول درست و قولی دیگر هست که جورک این و شب
منعه واجب شود و این مذهب ابو حنیفه است که الله علیه و اگر میان زن و شوهر جدایی
افتد طلاق نکرم اگر هر یک باشد که از دیگری میرد زن را منعه نباید و اگر در حال حیات باشد
بنکریم اگر از حجت شوی باشد یا از حجت بماند آن هر طلاق باشد در حوض منعه حیات
سوی زن شود یا هر دو کار باشند شوهر مسلمان شود و نکاح بر خرد یا لعان کند یا زنا
خلع کند یا زن شوهر هر دو شیر خواره باشند بیکانده هر دو را شیر دهد یا نکاح بر خرد
منعه واجبند و اگر از حجت زن باشد که مرده شود یا مسلمان شود یا شوی شیر
خواره خوشتر است و دهد یا بر شوی غیبی یا بد نکاح فسخ کند یا شوی بر روی یا بد فسخ
کند زن را منعه نباید

القسم من النساء **و اهل مثل النبی**
خداوند عزوجل زن و شوهر را بیکدیگر قوی و واجب کرد
حق شوی بر زن است که او را اطاعت دارد و هرگاه که خوشش خواهد و زن را عذری نه
باشد اجابت کند و در خانه بنشیند و حق بر شوی است که او را نیگوید و در نفقه
و کسوت او بکسر نکند و در قسمت میان او و دیگر زنان راستی نگاه دارد و کاری که
شرع بر وی نهاده است او را بر آن بکلف نکند و بر هر یکی واجبست خود را در زن به کراهیت
و اگر مردی بکند زن را در بر وی واجب نباید نزدیکی بود و اگر معروف است که شب
نزدیک او باشد و اگر نه از چهار شب تا نوز یکشنبه نوز پیش او باشد و اگر یک زن زاده
دارد و بنزدیک نشان نه باشد اگر آن نکند مگر بر طریقه معروف و حسن صحت و جور
بش نزدیکی از نشان باشد واجب کند بر وی دیگر از باری یکسان است در آنکه شب
نزدیک نشان باشد اما در جماع یکسان است واجب نباید که آن بر نشاط دل گردد
و اگر دل کمی را دوست دارد از عفو باشد چون در قسمت یکسان است دارد از بهر آنکه از دست
وی نیست و اگر از زبان کی نوبت خوش بگری خشد در حوض شوی لازم نبود و رو باشد
شوی را که در نوبت او باشد و از وی دیگری ضایعند پس اگر شوی ضایعند
بنکریم اگر آن زن حق خوش مطلوب است باز دارد آنکه یکی دهد شوهر را نباید که آن نوبت
دیگری دهد و لکن آن زن از قسمت مرد کند و میان دیگران راستی نگاه می دارد

و اگر

و اگر آن زن نوبت خوش بکند دهد معین رو باشد پس شوی دو نوبت نزدیکی از آن باشد
چنانکه سوده زن رسول صلی الله علیه و سلم نوبت خوش بجای خود بخشید رسول صلی الله علیه
دو شب نزدیک عاشق رقی الله عنهما بود و بنزدیک در کنار یک شب و اگر بخشید باز در
رو باشد پس از آن نشاید شوهر را نوبت او بکسی گذاشت و عمار قسمی است که وقت
سکون را حسب و دیگر روز تبع شب است و اگر مردی باشد که کار شب چندین سال
که عمار قسمی در حق او روا باشد و شب شمع روز باشد و اگر مردی در روز از یکی اگر او یکی
بنده دو شب پیش از او باشد و یکشب پیش بنده و هر شب یکی نوبت یک نفر باشد نشاید در لیس
شب بخانه زن در کشدن بیعت نه کاری دیگر و اگر در نشود بدان قدر از نوبت آن
زن از آن اضا باشد و بر روز اگر نزدیکی در شوهر بیکاری تا بیمار بر سر رو باشد
وضا واجبند و اگر یکی از ایشان بیمار شود یا در دینه مگر در منعه ندارد رو
باشد شوی که در نوبت دیگران نزدیکی او شود ببقا داشتن پس خداوند آن نوبت را
از نوبت آن بیمار بکشد و نوبت قسمت میان زنان که از یک شب رو نباشد و اگر نوبت
دو شب باشد به شب بکشد بر هم رو باشد و زیادت رو نباشد و اگر زن نشوز کند
ماند دستوری شوی سفر و حق او از صوم و نفقه نفقت و اگر مردی در حلال از سرخ
دیگر بخواهد و خانه آورد بنکریم اگر آن زن نوبت بکشد هفت شب نزدیکی او نباید بود
حق زفاف را و اگر شب باشد سه شب با هم کستخ شوند و حشمت بر خرد و او مدتی
دیگر از اضا نباید کرد و بعضی از اهل علم گویند قضا باید کرد و مذهب اهل رای اینست
و اگر آن زن نوبت باشد و در خواهد که شوی نزدیکی او هفت شب باشد رو باشد
پس جمله هفت شب دیگر از اضا باید کرد و حشمت سه شبست قضا با هفت شب
بشرط قضا و اگر هفت شب نزدیکی نباشد در خواست او چهار شب مش قضا نباید
کرد دیگر آنرا و اگر مردی را زبان باشند و خواهد که سفری رود و بعضی را با خوشش
ببرد بنکریم اگر جای دیگر نیست مقام می شود نشاید بعضی را تخصیص کرد و اگر بعضی را
با خوشش ببرد و اگر نیست مقام رود و بعضی ببرد شاید و لکن میان نشان فرعه زید
و آنرا که فرعه سفر براند نزد قضا واجب نماید اما در مسئله اولی ضایع لازم اند
و فرقی نباشد میان سفر دراز و کوتاه و اگر در شهری نهاده از چهار روز مقام کشدن زیادت

فصل
 فضا باید کرد در دیگر انرا نامدست باز گشتن فضا نباید کرد
 شوی بر او باشد که زن از خانه بیرون نرود و از چهار بر سر و زیارت عاذرو بند و غیره در باز
 دارند و اگر یکی از ایشان مرد باز دارند از آنجا چنانچه رود و اگر دست دارم که از زیارت
 و عبادت ایشان باز دارند و اگر هر دو دستوری دهند یا بشنود و حاضر شود صلت هم را اما از سن چاره
 دستوری ندهند و نشان در آنکه دوری یکی سرای درستی ایشان اگر در سرای دو وجه باشد
 قال الله تعالی

فان خفتم الاقرب ما خذوا الله فاجنح

اگر مردی زن را خلع کند بکافی که در نکاح بودست یا مالی دیگر
 اندک یا بسیار و زن قبول کند درست است و نکاح بخیزد و هیچ قسم کرده اند از زمان بر زن
 واجب اند شوی داور و اگر بر کاس خلع کرده است کاس از شوی برفت و بهم باز نماند شد
 مگر نکاح تو پس اگر از خلع در حال سارکاری باشد باز صحبت شوی که اهیست مرد از
 و حق و تمام می تواند کرد و خوشش باز خرد ندارد معصیت نرفتند که اهیست باشد و اگر در حال
 موافقت شد که اهیست باشد و اگر بر مالی مجبور خلع کند با چیزی فاسد نام بر زن و غیر
 و مردار و مانند آن نکاح بخیزد و بر زن سزا کاس و واجب اند شوی را و اگر بر منفعتی معلوم
 کند درست است بجز نکاح و اگر در خلع شرطی فاسد کند چنانکه خلع کند پس از قبول بدان شرط
 که بر زن عت باشد یا بر آن شرط که هرگاه سویی خواهد مال باز دهند و وجه کند یا شرط کند
 که از خلعی بش از یک ماه بماند و مانند آن نکاح بخیزد و جدای افتد و اگر قسم فاسد
 شود و بر زن سزا کاس و واجب اند بجز نکاح که بر شرط فاسد کند نکاح درست است و شرط دار
 قسم اثر نکند سزا کاس و واجب اند و اگر زن را کوید تر اطلاق ادم چند می یا کوید تو هشته
 هزار درم زن کوید بدینم یک طلا و یا برافند و اگر زن کوید بدینم هیچ بر نرفتند و همچنین
 اگر زن اندک کند که مراطلا و ده هزار درم کوید ادم جدای برافند و بی طلا کم شود و اگر
 و اگر بلفظ خلع کوید تراخلع کردم یا ترا بقا و زخمی هزار درم زن کوید بدینم یا با زخمی
 جدای افتد و اگر بلفظ طلا و یا باشد بر قول درست تر و شتر اهل علم و از سه طلا و یکی کم
 شود و توی دیگر هشت لفظ خلع نسخ باشد عدد طلا و کم شود و بدل از قول طاوس و مذکور
 اهل سنت و اگر خلع کند و مالی نام بر زن چنانکه کوید تراخلع کردم یا ترا بقا و زخمی

کامران ملک از مدخل مطبخ و مستخرج از کمالی باشد و با باشد که هر یکی در هر یک از خدایانه و الله اعلم

زن کوید بدینم که وی کوید طلا و یا برافند و بر زن سزا کاس و واجب اند و کوید طلا
 و بی باشد و اگر باز خلع کند پس در عتق او را طلاق دهد و برفتند و قبول سفین توری
 و احصای برای برافند و حکم خلع در بعضی الفاظ حکم معکوسه دارد و حکم معاوضه از آن
 که جواب زن در وقت بد و بش از جواب مرد از آنجا که گفتند باز نماند و در بعضی الفاظ حکم
 طلاق معلوم از آنکه اگر از آنجا که از جهت نماند زن برافند و برافند و مرد از جهت
 خوشش باز نماند • بیار اصل است که مردی کوید زن را تر اطلاق ادم هزار درم زن کوید
 باید که زن کوید بدینم اگر قبول نکند یا پس از آن که فصل دراز بر این قبول نکند هیچ
 بر نرفتند و اگر پیش از قبول مرد کوید زن که نفتم باز ادم پس زن قبول کند هیچ بر نرفتند
 همچون بی و اگر کوید تر اسیبه طلاق ادم هزار درم زن کوید بی قبول کردم بی هزار درم
 درست نماند و اگر در زن از آنجا که شمار اطلاق ادم هزار درم بی قبول کند و دیگر
 نکند هیچ بر نرفتند و چنانکه در زن کوید این سنده را به هزار درم شش و زخمی بی قبول کند
 درست نماند • و اگر زن را کوید هرگاه که خواهی تراطلا و ادم هزار درم این حکم طلاق
 معطل دارد اگر زن کوید خواستم طلاق برافند و هزار درم و وجه شود و گفتار او که خواستم
 در وقت شرط نیست مرد در لفظه خوش باز نماند و اگر بلفظ هرگاه کوید کوید اگر
 خواهی تراطلا و ادم هزار درم باید که در وقت کوید خواستم تراطلا و برافند و هزار درم
 لازم اند • و اگر در وقت کوید یا فصلی دراز بر این سنده خواستم هیچ بر نرفتند همچون
 معاوضه و بش از آنجا که کوید خواستم مرد از لفظه خود باز نماند و همچون طلاق معطل
 و همچنین اگر کوید هرگاه که تو مرا هزار درم ضمان کنی تراطلا و ادم مرد و وجه کوید ضمان
 کردم طلا و نماند و هزار درم لازم شود و اگر کوید مرا هزار درم ضمان کنی تراطلا و ادم
 باید که در وقت ضمان و بش از ضمان مرد در لفظه باز نماند و همچنین اگر کوید هرگاه
 که هزار درم بدی تراطلا و ادم هرگاه که هزار درم از ملک خوشش بدهد طلاق با برافند
 و هزار درم ملک شوی شود و هزار درم در وقت اذن شرط نیست • و اگر کوید اگر هزار
 درم بدی تراطلا و ادم هزار درم در وقت باید که بدهد اگر در تر دهند بر نرفتند و شوی از
 گفته باز نماند اما اگر اندک یا بیش زن کوید کوید طلا و ده هزار درم یا کوید
 اگر هزارگاه مراطلا و دهی ترا هزار درم بدینم مرد کوید طلا و ادم طلاق برافند و هزار درم

با طایفه بخورد و این قول عامه است فی الله عنهما و مذهب ابو زایع و اصحاب رای است
 و اگر مردی طلاق در خوش بر جای نوسد و بر زبان نکند بنکریم اگر مرد گفت یا شد طلاق بر افند
 و اگر مرد سخن کوی باشد اگر بداند نکند و نفقت و اگر نکند نکند طلاق بر افند و اگر وی
 گوید اگر بداند غایت باشد بر افند و اگر در آن مجلس باشد بر نفقت از بهر آنکه حاضر است
 خطیب میکند با غایت میکند و اگر وی از اهل علم گوید در دو غایت خوش طلاق بر افند
 هر چند نکند و مذهب احمد و اصحاب رای نیست و اگر زن را گوید امر بود دست تو کردم
 اگر بداند لفظان خواهد که طلاق بود تو کردم و خوش طلاق بر افند و اگر در وقت طلاق
 بر افند بجهانک صریح گوید خوش طلاق بر افند و اگر بداند لفظان خواهد که طلاق بود تو کردم
 بر نفقت و هر چند اگر گوید اختیار تو کردم زن خوش طلاق بر افند بنکریم اگر مرد
 پس سخن طلاق بوی کردن خواهد زن بداند که خوش طلاق بر افند و اگر در خوش
 خواهد که طلاق بر افند بر جی و بقول ابو حنیفه رحمه الله با من بر افند و اگر از دو
 یک نیت کند صریح بر نفقت و اگر زن گوید اختیار کردم صریح بر نفقت و نکند
 خوش طلاق یا گوید شوی را ترا اختیار کردم صریح بر نفقت و اگر زن گوید ترا نم طلاق
 دادم یک طلاق بر افند و اگر گوید یکی و باره دادم دو بر افند و اگر گوید دو طلاق
 دادم سه بر افند و اگر گوید ترا یک روز طلاق دادم همه بر افند و اگر طلاق
 باندی اضافی کند که سر ترا باموی ترا یا ترا طلاق دادم طلاق بر افند و بقول
 ابو حنیفه رحمه الله اگر باندی اضافی کند که باندی اندام ترا ببقای تو در خوش
 و روی کردن طلاق بر افند و اگر باندی دیگر اضافی کند بر نفقت و با نفا و اگر
 گوید چیزی از ترا طلاق دادم یا یک سیک یا چهار یک از تو طلاق دادم طلاق بر افند
 و اگر زن گوید انت طالق انت طالق انت طالق یا بارسی گوید تو طلاق تو طلاق
 تو طلاق یا گوید ترا طلاق دادم ترا طلاق دادم ترا طلاق دادم بنکریم اگر پیش از دخول
 یک طلاق بر افند و اگر پیش از دخول باشد بنکریم اگر هر لفظ طلاق بخواهد هر سه
 طلاق بر افند و اگر بداند و لفظ آخر تکرار اول خواسته است یکی بشن بر نفقت
 و اگر مطلق گوید و اندر هر چه گفت نکند اندر نزد و قولست یکی آنکه هر سه بر افند
 از بهر آنکه ظاهر است که هر لفظی طلاق خواهد اگر خولستی بر یک لفظ اقتصار

کردی

کردی و بر یک قول بنکریم بر نفقت از بهر آنکه تکرار است و طلاق مشک بر
 نیستند و اگر گوید انت طالق و طالق و طالق و یا هر یکی اگر گوید تو طلاق تو طلاق
 و پیش از دخول باشد دو طلاق بر افند و بعد از دخول از بهر آنکه لفظ دوم هم وزن
 لفظ اول گفته است بر طلاق عطف گفته است و لفظ سوم هم وزن لفظ دوم گفته است
 اگر بداند تکرار خواهد دو پیش بر نفقت و اگر طلاق بخواهد هر سه بر افند
 و اگر زن را گوید تو طلاق یا نیستی بر افند از بهر آنکه لفظ یا را نکشش راست است از گفت
 اول و لفظ اول طلاق را فدا نیست یا زن تواند آمد و اگر گوید تو طلاق یا نیستی هر چند
 بر نفقت از بهر آنکه یا حرف شک است و شک طلاق بر نفقت و اگر طلاق بخواهد
 معلو کند بوقی یا بفعلی درست اند و تا آن وقت نماید یا آن فعل بر نفقت طلاق
 نفقت و از ادی شاه بجهنم خواند که گوید من ماه رمضان را بدو طلاق هرگاه ماه
 رمضان بود و طلاق بر افند و اگر این خرج در ماه رمضان گوید تمامه رمضان دیگر
 نماید بر نفقت و اگر گوید هرگاه که در خانه شوی طلاق هرگاه در خانه شود بازده
 یا سنوار طلاق بر افند و اگر کسی او را بر گیرد و درازد اگر بداند تفری او باشد بر افند
 و اگر بداند سنواری باشد بر نفقت و اگر بفرا موشی در شود یا با کراه بر یک قول
 طلاق بر افند و مذهب نهی و اوزاعی و سنن ثوری و اصحاب رای است
 و بقول دیگر بر نفقت و مذهب شعبی و عطاء است و اگر زن گوید در شدم و مرد
 منکر باشد قول قول در باشد با سو کند اما اگر زن را گوید هرگاه حایض شوی
 طلاق بر نفقت و مرد منکر شود قول قول در باشد با سو کند از بهر
 آنکه در حوض خوشد انا ترا اما اگر طلاق یک نفر محض یک نفر معلو کند از زن
 گوید حایض شدم و مرد منکر شود قول قول در باشد با سو کند و اگر زن را گوید اگر ترا طلاق
 دهم تو طلاق پس او را طلاق دهد بنکریم اگر پس از دخول باشد یک طلاق پس بر نفقت
 و اگر پس از دخول باشد دو بر افند و اگر گوید هرگاه طلاق من بر تو افند تو طلاق من یک
 طلاق بر نفقت پس از دخول هر سه طلاق بر افند از بهر آنکه لفظ هر یک تکرار را باشد
 بهر طلاق که روی افند دیگری بر می افند تا هر سه تمام شود و اگر زن را گوید اگر بازید
 سخن کوی تو طلاق و اگر بامر سخن کوی تو طلاق و اگر با سخن کوی تو طلاق

و مالک

و اشاء هر سه بهم نشسته باشند و زن برشای سلام کند هر سه طلاق
 برافتد و اگر گوید اگر یا مردی سخن کوی طلاق و اگر یا فقهی سخن کوی
 طلاق و اگر یا کسی سخن کوی که نام او زن باشد طلاق اگر یا مردی فقیه
 زن نام سلام کند هر سه طلاق برافتد از هر آنکه هر سه صفت بکار آید
 اند و اگر زن را گوید ترا سه طلاق دادم مگر یکی دو طلاق بشن برنفتد و اگر گوید
 سه طلاق دادم مگر دو طلاق بشن برافتد و اگر مرد چهار زن دارد و گوید همه
 زن را خوش طلاق دادم مگر فلان را همه را طلاق برافتد مگر آنکه استثنا کرده
 باشد و اگر بدلی یکی را استثنا کند بکره اگر در حال خصومت نباشد قول
 او بشنوند در ظاهر حکم و اگر در حال خصومت باشد چنانکه زن او را می گوید
 تو زنی دیگر داری او گوید هر زنی که مراست طلاق دادم بر خصومت
 کند و بر دیگر از همه را طلاق برافتد و اگر گوید من بدخ خصومت کننده را
 خواستم بنشنوند در ظاهر و در باطن و اگر زن را گوید ترا طلاق دادم اگر
 خدای خواهد یا بنده را گوید ترا ازاد کردم اگر خدای خواهد بجز برنفتد
 از هر آنکه او خواست خدای نداند و همه عقده ها هضمین است و اگر
 گوید ترا طلاق دادم اگر فلان خواهد اگر فلان گوید طلاق خواستم در آن
 مجلس یا پس از آن بدی در آن حال که خواهد طلاق برافتد اما اگر زن را
 گوید ترا طلاق دادم اگر تو خواهی خواست او در وقت شرط است اگر در وقت
 گوید خواستم طلاق برافتد و اگر بدی در آن کند پس گوید خواستم برنفتد
فصل روی عن رسول الله صلی الله علیه و سلم انه قال
 طلاق کونذل و دونه برنفتد و اگر در
 حال مستی طلاق دهد برافتد و افعال و اقوال مستی چون افعال و اقوال
 هشیار از باشد بر قول ششتر اهل علم اگر کسی بکشد بر قضا ص گفتند
 و اگر زن را کند حد زنست و اگر قذف کند حد و اجبت شود و اگر مرد شود
 قتل و اجبت شود و قوی دیگر هست که افعال و اقوال مستی حور دونه باشد
 مگر آنکه مستی خاصی باشد و قضای نمازها بروی و اجبت اند و بر دیوانه

نباید

نباید و ان قول عمار است عبدالله عباس رضی الله عنهما و مذهب طایفه و عمر
 عبدالعزیز است و اگر مردی را باطله گناه کند تا زن را طلاق دهند
 یا بنده ازاد کند طلاق برنفتد و بنده ازاد نسوزد و هیچ تصرف در باب
 اگر باطل درست نباید و قول ششتر اهل علم نیست و وجه معانی گویند
 طلاق و ازادی در حال اگر برافتد و مذهب زهری و اصحاب رای است
 و با تفاوت اگر کلمه کفر یا گناه بگوید کافر نشود و اگر گناه از باشد که او را بع قوی
 بهم کنند که او را در آن وقت طلاق از باشد چنانکه گویند اگر زن را طلاق ندی
 بکشم یا اندام برهم یا چاه خوب بنم یا در زندان یا زدنم طعام و شراب
 و این مرد که اگر او میکند قاهری باشد که انج می گوید بتواند کرد اما
 اگر تهدیدی کند که انج می گوید نتواند کرد بحقیقت اگر نباشد و اگر
 تهدید بع قویت وقتی کند گوید ترا فر دابکشم یا زخمی اندک بکنم یا دوتا نازا
 بنم یا تهدید بع قویت کسی دیگر کند گوید اگر بجای فرزندت بشمر
 اگر او نباشد و امر سلطان بر یک قول اگر او باشد
فصل قال الله تعالی فان طلقها فمالکها
 اگر مردی ازاد زن را سه طلاق بدهد بکبار یا برکنده نشاند که او را باز
 خواهد تا شوی دیگر کند و ان شوی را با او دخول باشد پس از ان از شوی
 جدا شود و عدت او بدارد پس روا باشد شوی اول را که او را نکاح کند
 چون نکاح کرد سه طلاق نرا و باشد و اگر زن را طلاق دهد یا در
 طلاق و زن شوی دیگر کند و شوی با او دخول کند پس طلاق دهد و شوی اول
 او را باز خواهد باقی طلاق نرا و باشد اگر در نکاح اول یا طلاق داده است
 در نکاح بد و طلاق نرا و باشد و اگر در نکاح اول و طلاق داده است در نکاح
 بیک طلاق نیز و بیس و بقر او حنفیه رحمه الله سه طلاق نرا و باشد و اگر زن را
 سه طلاق دهد و شوی دیگر کند بنده یا ازاد یا دیوانه یا خبی و با او دخول کند
 حلال کرد و شوی اول را و تا حشفه در فرج غایب شود حلالی حاصل نماید و اگر
 شوی دوم نابالغ باشد بکریم اگر بخلی باشد که فعل مباشرت از او حاصل اند هرگاه دخول

کرد

کفارت واجب است بخانه را سو کند خورد که با نوردی نکم
 پس او را زن کند حکم این است تا ثابت نسو و لکر اگر نزدیکی کند کفارت لازم
 اند و اگر در عت رجعت ایلا کند درست ناید و لکر مدت محسوب نباشد
 چون رجعت کند مدت ابتدا کنند و اگر زن صفتی باشد که با او جماع نوار
 کرد از خردی یا از بیماری یا شوز کرده باشد شوی ایلا کند درست آید
 و لکر مدت محسوب نباشد و چون از عت رجعت کند مدت ابتدا کنند و همچنین
 اگر زن رجعت کند با احرام کند مدت محسوب نباشد و اگر شوی در میان
 مدت دلوانه شود یا غایب شود یا بیمار شود یا محرم شود این مدت محسوب
 باشد و اگر زن حاضر شود یا نفسا مدت محسوب باشد پس اگر بعد از
 مدت الت شوی بریده شود یا محوس کرد یا غلبه یا غایب شود بفرمانند تا
 فی بزبان کند یا طلاق دهد فی بزبان آن باشد که گوید بشما نم ازین کف و غایب
 و محوس بگوید چون قدرت باشد بفعل جماع کنم و اگر پس از گذشتن مدت
 سوی محرم باشد یا روزه فرضی دارد یا ظاهر کرده باشد و کفارت نداده
 باشد بدان که بزبان کند مطالب نیستند و اگر اه نکند بر نزدیکی کردن
 در بحال از بهر آنکه عصبیت باشد و لکر او را گویند دو کار بر توجع شد پس اگر
 طلاق دهدی زن را توجع شود و اگر نزدیکی کند غاصی شوی هر کدام میکنند حکم
 آن بروی رانند و اگر پس از چهار ماه زن حاضر باشد یا در نفاس باشد یا در
 احرام باشد یا در اعتکاف یا روزه دار باشد اندر بحال او را نباید مطالبت
 کرد و همچنین اگر رجعت باشد یا بیمار باشد که با او جماع نواز کرد مطالب نیستند
باب الطهار
 و اگر کسی از آن باشد که مردن را گوید انت علی ک طهر اقی یا ببارسی گوید تو بر
 من چه بشت ما ذری این لفظ احرام است کف و چون کف حکم او است که اگر پس
 ازین لفظ نراند که دارد تا جانی بگذرد که زن را طلاق تواند داد و طلاق
 ندهد کفارت واجب است و مراد از عود که خدای عز و جل میفرماید

کفارت انشاست و بقول جماعتی مراد از عود محرم نزدیکی کردن است
 و مذهب مالک و احمد و احباب رای است و بقول جماعتی مراد از جماع
 و این قول طاووس است و زهری و اگر پس از لفظ طهار در وقت طلاق دهد
 یا از دو یکی نبرد یا کفری کند باشد شوی او را خردی و رجعت از آن طلاق کفارت
 واجب ناید و اگر پس از طهار طلاق رجعت دهد پس رجعت شد بر رجعت
 کفارت واجب کند و اگر طلاق یا نزدیکی دهد پس نکاح کند حکم طهار یا زاید یا نه
 اندر نزد و قولست همچون طلاق اگر نوسم بازند کفارت واجب شود و اگر در عت
 رجعت یا زن طهار کند ظاهر در دست آید و لکر کفارت واجب نباشد چون رجعت
 کند کفارت واجب ناید و اگر زن را باندگی دیگر از آن مادر ماند کند خنانک
 گوید بوزن من چون دست مادر منی با چون ای مادر منی با گویند دست بوزن بشت
 مادر منست یا بزنی ماند کند که محرم او باشد نسبت با بشم خوردن چنین
 حبه و خواهر و خاله و عمه همه طهار باشد و کفارت واجب آید و در طهار
 چون عود حاصل شد کفارت حاصل شد نباید شوی را باز نزدیکی کردن تا
 کفارت بندد اگر پیش از کفارت نزدیکی کند عاصی باشد و اگر پیش از
 کفارت قبله دهد یا بشهود دست بروی نه در دست و قولست بر کف و
 و مذهب ابوحنفہ رحمه الله روا نباشد همچون نه حایض قبله دادر او روا باشد
 و جماع او نه و اگر کفارت بروزی کند در میان ماه شب نزدیکی کند عاصی باشد
 از بهر آنکه جماع پیش از تمامی کفارت کرد و لکر روزه دو ماه از سر واجب ناید
 داشتن و بقول ابوحنفہ واجب ناید
کفارت
 کفارت مرد و نوع است یکی بر ترتیب است و یکی بر تخمین اما اخیر بر ترتیب است
 کفارت طهار است و کفارت جماع در ماه رمضان و کفارت مردم کس
 واجب ناید که برده از او کند کنز کی یا غلامی اگر برده ندارد و بهای برده ندارد
 دو ماه بپوشته روزه دارد اگر از روزه عاجز باشد شخص دروش را
 طعام دهد اما اخیر بر تخمین است کفارت سوگند است اگر کسی سوگند خورد

خداي که فلان کار نکند بر سر ذرع کند کفارت و اجازت و او در ان کفارت
مختار باشد خواهد بود دروشن اطعام دهد و خواهد بود دروشن اجامه
کند و خواهد بود از ان کند اگر از هر سه عاجز باشد سه روز روزه دارد
و کفارت به اطعام عشره ميسا کين من
و برده که در کفارت از ان کند مومن بايد در همه کفارتها و نقول سفين ثوري
و اصحاب راي کافر و او باشد مکرر در کفارت قبل که با اتفاق مومن باشد و اگر
برده يا عيب از ان کند بنکریم اگر عني باشد که در کار کرد نقصان نباشد چنانکه
کرا باشد يا گوش و بنی برده باشد يا یک چشم يا جسي باشد يا ذکر برده باشد
يا ابرص باشد و او بود و اگر در کار کرد نقصان نباشد چنانکه یک دست يا یک
بای ندارد يا باسيا يا مقعد باشد و او نباشد و اگر انگشتان بای برده بود و او باشد
و اگر انگشتان دست برده باشد بعضی بنکریم اگر ابرها يا سبابه يا وسطی از سه
یک برده دارد و او نباشد و اگر خضر يا بنصر برده دارد و او باشد و اگر هر دو برده
دارد از یک دست و او نباشد و اگر دو آونه باشد يا کنگ که اشارت و نبشته
نداند و او نباشد و اگر کنگ اشارت نبسته می داند و او نباشد و اگر بهار باشد
که او مدبر باشد نشدن ندارد و او نباشد و اگر امده تر شدن دارد و او باشد و کوزک
خرد و او باشد و نقول اصحاب راي اگر یک دست يا یک پای برده باشد و او باشد
اما اگر هر دو برده باشد و او نباشد و اگر مکاتب را با ما ذر فرزند را در کفارة
از ان کند از ان شود و از کفارت محسوب نباشد و اگر مدبر را از ان کند
روا باشد و اگر پدر را یا مادر را یا فرزند را بخرد ببيت کفارت از ان شود
و از کفارت محسوب نباشد و نقول اصحاب راي محسوب باشد و اگر کسی را
گویند بیک خوش از کفارت من از ان یکی انگس از ان کند درست است و و لا
این کسر را باشد که در می خواهد و هر چیز بر وی واجب نباید اگر گفته باشد
بهزار درم از ان که هزار درم و اجازت
قال الله تعالى من جحد بيمينه من ثلثين اگر در کفارت چهار بار

جامع

جامع ما در کفارت قبل برده ندارد که از ان کند و بهای برده ندارد از نفقه خوش
و عمال خوش زادت دو ماه بهوسته روزه دارد و اگر بنده دارد و اگر خدمت
ان بنده محتاج است بدانکه بهارست بهرست با صاحب و منسوب که عادت
نکرد دست خدمت خوش تمام کرد و واجب نباید بنده از ان کرد و روزه دارد
و نقول ابو حنیفه رحمه الله بنده از ان باید کرده و با نقول که بهای برده دارد
و اگر بنده محتاج است و او باشد بر روزه شدن و اگر مسکین دارد که بنده محتاج
است و او باشد بر روزه شدن و واجب نباید بر خشن از و اگر مال او غایب باشد
تاخر کند تا مال رسد نشاند بر روزه شدن و گفته اند که در کفارت خطاها را
روا باشد و هر آنکه از ان مباشرت نواند کرد بنده از کفارت رنجش رسد در صبر
کردن حد از برده از ان کرد و عاجز باشد دو ماه بهوسته روزه دارد و اگر در
مار بهر مدتی روز یک ششاید یا شش فراموش کند دو ماه از سر باید گرفت
و اگر بعد از بیماری یا بعد از سفر یک ششاید یا شش فراموش کند دو ماه از سر باید گرفت
و اگر بعد از حیض یک ششاید در کفارت قبل یا در کفارت جامع جواز است که باز سر باید گرفت
و واجب نباید از سر گرفت و در کفارت سو کند جواز است با شش اطعام و سکوت
و از ان کرد برده سه روز روزه دارد و بهوسته روزه شرط نیست بر یک قول
از بهر آنکه خدای تعالی می گوید **صيام ثلاثة ايام** و متابع یا ذکر کرده است
و بر قول دیگر و من ذهب ابو حنیفه رحمه الله شرط است برین قول اگر زن
بعد از حیض یک ششاید از سر باید گرفت نه دو قول است بر یک قول جواز است
نباید که هر کس کفارة قبل و بر قول دیگر از سر یک روز از بهر آنکه سه روزی
حضر روزه نواند داشت و دو ماه بهوسته من حیض لم باشد و عورت روزه دو ماه
از سر ماه ابتدا کند و دو ماه ده لا ال باشد و حنبله کم اند و اگر در کفارت
سو کند خواهد بود که پنج دروشن اطعام دهد و بخوراجامه کند و او نباشد و بقول
ابو حنیفه رحمه الله علیه روا باشد **فصل**
من لم یستطع فاطعامه یستبرئ من عورت در کفارت خطاها را و جامع در
ماه رمضان در کفارت قبل از روزه داشتن عاجز باشد بعد از بیماری یا بیری

شالو

با بدانک شهوت بد و غالب باشد از مباشرت صبر نماند کرد شخص در و شش
 طعام دهد هر یکی را یک صد از غالب قوت ایشان در آن شهر چنانکه در صدقه
 فطر یا در کسریه شد و مدی و نه یک من باشد خمس و سستش ستم و دو بهر یک ستم
 کم از بر و انباشد و اختیار است که هر یکی را از دود کم دهد و بقول
 ابوحنیفه رحمه الله اگر طعام شخص یک تن دهد در شصت روز روا باشد
 و طعام کفارت بینه و مکاتب و اهل ذمت نشاید داد و بآذ و بذر
 و فرزند خوش بپردازد و در کفارت سو کند اگر کسی وقت اختیار کند در و شش
 راه یک یا جامه دهد دستاری یا مقنعه یا براهی یا ازاری یا ردایی
 دوخته و اگر خواهد نادوخته و اگر مردی بزرگ را جامه دهد که کودک
 خرد را نشاند یا مرد جامه دهد که زن را نشاند روا باشد و قول مالک و
 قول قدامت است که هر یکی را چند نه بپردازد که نماز او در آن روا باشد و این بگوید
فصل و اگر مرد توانگر باشد از روز که کفارت واجب شود
 سر و رویش را زانکه کفارت بدهد قول درست تر است که اعتبار
 بدن وقت باشد که کفارت میدهد و او باشد که روزه دارد و اگر از روزه عاجز
 شود طعام دهد و اگر از روزی که واجب شود در و شش باشد پس توانگر شود شش
 از آنکه روزه دارد بپرد از ادب بکردار
والله اعلم بالصواب قال الله تعالی و الذین من علیهم الذین
 یحسبون انهم لم یکنوا من الذین یحسبون انهم لم یکنوا من الذین یحسبون انهم لم یکنوا
 اگر کسی دیگری را قذف کند و قذف را باشد که او را بر نامشوب کند
 گوید ای زن را کننده یا تو زنا کرده بکریم اگر این کس که او را قذف کرده است
 محض باشد بر قذف کنند محض باشد هشتاد تا زیاده اگر از ادب باشد
 و اگر بینه باشد چهل تا زیاده و اگر قذف کنند کودک باشد یا دیوانه حد
 واجب نماید و اگر آنکس که او را قذف کرده اند محض نباشد حد واجب نیاید
 بر قذف کنند و محض نیز باشد که خصلت در او باشد اسلام و عقل
 و بلوغ و آزادی و بالی از زنا و اگر کافر یا کوزی یا دیوانه یا بینه

کفر

یا

یا کسی را که زنا کرده باشد قذف کنند تعزیر مذنب کنند و او حد واجب نماید
 و اگر مردی یا زنی زنا کنند در حوائط و محال آزادی مانند کسی پس از ادب شود
 توبه کند و مدتی بماند اگر کسی او را قذف کند حد واجب نماید و اگر محض را
 و قذف کند پس بیش از حدان محض زنا کند حد از قذف کنند بیفید خلاف آنکه
 مرتد شود حد بیفتد و اگر کسی را با اوطات منسوب کند حد واجب نماید و اگر
 بکبره دیگر منسوب کند چنانکه گوید ای دزد یا خمر خورده و مانند این حد واجب
 نیاید تعزیر کند و اگر گوید یا فاسق یا فاجر یا حرام زاده این کنایت باشد
 اگر بدین قذف را خواهد حد واجب آید و اگر گوید قذف را نخواستم سو کند
 خورد و تعزیر کند و اگر عری گوید ای نبطی هم کنایت باشد اگر بدین قذف
 زنا خواهد حد فدا روا باشد طلب حد ما ذرا باشد و اگر فرزند کسی را
 گوید یوسف در فلان کنشستی این قذف ما ذرا روا باشد و اگر گوید من پس از آن
 خواستم که بدو نماید بفعل ما بدینا رست نوند حد واجب آید و اگر بذر
 فرزند را گوید که فرزند من هستی و گوید و قذف خواستم از خواستم که نه بر
 بهر متشبس قول او مقبول باشد از بهر آنکه بذر را حاکم اند که فرزندان
 مثل این سخن را دیک کند و مالش دهد و حد قذف حد دیست اگر کسی را
 قذف کند حد واجب است و اگر بگوید من مقذوف شدم از آنکه عفو کند
 یا استغفار کند هر دو وارث او را آید که طلب کند و حد تعزیر بر او نیست
 و همه وارثان را ثابت شود همچون قصاص و اگر مرده را قذف کنند وارث
 آید که حد طلب کند و اگر کسی را قذف کند بیجوار کواه بیار و ز
 بر زنا مقذوف یا مقذوف قرار کند بر زنا حد از قذف کنند بیفتد
 فرو نهاد میار آنکه بیکانه را قذف کند یا زن خوش را و در حق نه خوش
 اگر لعان کنند حد بیفتد از بهر آنکه مرد خوش زن خوش را بر فاحشه
 پسند اندران قهر صبر نماند کرد و باشد که کواه نماند و در شرع در حق او
 لعان را چون کواه نماند و لعان از زنا و زنی درست اند همچون طلاق
 و بعضی از اهل علم گویند اگر زن یا شوی منه باشد یا زنی با او را در قذف

حذرده باشد لعان نباشد میان ایشان و مذهب زهری و اوزاعی و اصحاب
 رای استنب و کیفیت لعان این باشد که حاکم مرد را و زن را هر دو حاضر گرداند
 پس مرد را بلی کند و کلمات لعان او را بلیقین کند گوید بگو کواهی دهم خدای
 عزوجل که من راست می گویم در این امر زنا گفتم کی او زنا کرد دست و بزرگسارت
 کند یا نسب زنی گوید فلاخ خرفلاخ چهار بار هجتن گوید پس از بلیقین
 حاکم و بنجم بار بگوید پس از بلیقین حاکم لعن خدای بر من باز اگر دروغ می گویم بر من
 زنی که او زنا کرد دست و اگر مردی را یا جماعتی را مسمی کرده است که با ایشان
 زنا کرد دست نام ایشان را لعان در هر کلمه جدا گانه بگوید که فلاخ زنا کرد دست
 و اگر زنی باشد لعن را یا جماعتی باشد در شک مضاعف که نفی کند در هر کلمه
 بگوید کی این فرزندی یا این حمل از زنا است و اگر یک کلمه از این کلمات نه بلیقین حاکم
 گوید محسوب نباشد و خروج طارکله بکف و حاکم خواهد که کلمه لعان بلیقین
 کند سنت است که او را یا بستاند و بنده دهد و این است برخواستن
اِنَّ الَّذِي يَشْتَرِي زَوْجًا بِعَهْدِ اللَّهِ وَ اِيْمَانِهِ ثُمَّ قَلِيلًا
 و کوفت زنا خدای بر من نباید که لعن ترا در یابد و اگر باز نباشد بفرمایند
 کسی را ندادست بر ده زنی نهد و بگوید هر اینه اگر دروغ می گوئی مسحق
 لعن و عقوبت کردی و عقوبت دنیا سهل تر از عذاب آخرت پس اگر باز
 نباشد کلمه لعن بلیقین کند و چون مرد از لعان فارغ شد بی حکم بران تابشید
 یکی اند میان ایشان جدای باشد و دوم آنکه جدای موبد باشد که هر کرم
 باز نتوانند شد و سوم حد قذف از مرد برفتند و چهارم حد زنا بر زن واجب
 شود و اگر زن محض باشد سنگسار کنند و اگر نه باشد زنا زنی و بنجم
 آنکه نسب فرزند از مرد بریزد بشود پس اگر زن خواهد که حد زنا از خود بپزد
 لعان کند بر خرد و چهار بار بگوید پس از بلیقین حاکم کواهی دهم خدای عزوجل
 و شوی را نام برد یا بد و اشارت کند اگر حاضر باشد که دروغ می گوید بر من
 که زنا کرده و حاکم چون کلمه بنجم بلیقین خواهد کرد و بران بدهد و زنی را بفرماید
 ندادست بر ده زنی نهد و بنجم بار بگوید ختم خدای بر من اگر او راست می گوید کی

نوز با کرده هر اینه اگر دروغ گوئی مسحق ختم خدای باشی چون باز نباشد بلیقین کند
 چون فارغ شود حد زنا بپزد و بقول اصحاب رای بقدف شوی را حد واجب
 بشود لعان واجب شود اگر بکند حسن کنند تا لعان کنند و چون او لعان کند
 حد بر زن واجب شود لعان واجب شود و چون هر دو لعان کنند حد زنی
 بپزد بقول او تا قاضی حکم نکند و اگر مرد زنا کرد و حد زنی حد قذف
 این مرد را واجب بود چون لعان کرد و حد زنی بپزد حد زنی حد قذف
 بپزد و لکن لعان واحد زنا بر مرد واجب نشود و قوی دیگر هست که حد زنی مرد
 بپزد تا او را مسمی نکند در لعان و اگر مردی زنا و نفی کند و زن شوی را
 تصدیق کند یا شوی چهار کواهی بپزد تا زن از حد قذف عفو کند حد زنی شوی
 بپزد پس از آن لعان بتواند کرد مگر که فرزندی باشد مضاعف که نفی کند
 لعان کند و اگر نه پس از آنکه لعان کند تصدیق شوی کند حد زنا بر زن واجب
 شود و اگر شوی پس از آنکه لعان قرار کند که بر زن دروغ گفتیم حد قذف بر مرد واجب
 شود و حد زنا از زن بپزد و نسب فرزند ثابت شود بکفر خدای بر بخیر و شاید
 که هر کرم هم باز شوند و بقول ابوحنفیه رحمه الله شاید که بهنم باز شوند و اگر
 زنا و قذف کند در عتق رجعت در واجبند و لعان کند همچنانکه در صلب
 نکاح و چون لعان کرد بر زن حد زنا واجب شود و اگر زن را طلاق یا بر بدهد
 پس بپزد کند حد واجبند و لعان بتواند کرد در چند زنا یا بنکاح اضافت کند
 مگر که فرزندی باشد نفی خواهد کرد لعان کند و چون در هر فرزندی
 لعان کرد بیکریم اگر آن قذف بنکاح اضافت کرد دست گفته است نو در
 نکاح من با کرده چون لعان کرد حد زنا بر زن واجب شود چون زن لعان کند
 بپزد و اگر بنکاح اضافت کرده باشد حد زنا بر زن واجب نباید و اگر
 در زنا قذف کند پس شش از لعان طلاق یا بر بدهد چون در حد
 طلب کند و او باشد شوی را که لعان کند هر چند فرزندی نباشد و چون لعان کند
 حد زنا بر زن واجب شود و چون لعان کند بپزد همچنانکه در صلب نکاح
 و اگر زنا و قذف کند بزنا کی پیش از نکاح کرد حد واجبند و لعان بتواند کرد

هر چند فرزند باشد از بهر آنکه ضرورت نسیب او را اضافه کردن زیا حال شش را
 زکاح پس اگر خواهد که فرزند را نفی کند دیگر با مطلق قدف کند و لعان کند
 و اگر کسی را قدف کند و چهار گواه بیارد پس کسی دیگر همان کس را قدف کند
 حد قدف بر آن کس واجب نیست باید بگذرد بکنند اما اگر سویی را قدف کند
 و لعان کند پس کسی دیگر آن را قدف کند حد قدف بر آن کس واجب نیست هر چند ترا
 بلعان شوی حد قدف نرزد باشد از بهر آنکه لعان حجت است بر زن تا از حق شوئی
 علی الخصوص و اگر شوئی پس از لعان زن را دیگر از قدف کند حد قدف واجب
 نباید تعزیر کند از بهر آنکه لعان شوی دلیل صدق وی است
 اگر زنی در نکاح مردی فرزندی از دیگریم اگر امکان آن نبوده است که مرد بزررسد
 حنائی و کمال کند کسی را بقبول نکاح در غیبت پس پیش از آنکه امکان آن باشد
 که بزررسد فرزندی بیارد از آن فرزند منفی باشد ز شوئی و همچنین اگر شوئی غایب
 شود بحسب آنی که ممکن باشد که بزررسد و پس از چهار سال از غیبت مرد فرزندی
 از آن منفی باشد و بقول ابوحنیفه فرزندی شوئی باشد هر چند امکان دخول نباشد
 اما اگر امکان آن باشد که شوئی بزررسد و فرزندی بیارد در مدتی که
 ممکن باشد که از شوئی است نسیب ثابت شود با بقاء پس هر کجا نسبت ثابت
 کردم بطاهر بنکریم اگر شوئی را بقر باشد که از وی نیست که دخول نکرده باشد
 یا پس از دخول یکم از شش ماه آورده باشد یا بزيادة از چهار سال شاید که
 اینرا قبول کند نفی باید کرد بلعانی و اگر فرزند زیادت از شش ماه او را از
 وقت دخول و یکم از چهار سال اگر استبرأ نکرده است نشاید نفی کرد
 و اگر استبرأ کرده باشد و پس از استبرأ زیادت از شش ماه بیارد و نیز تهمت
 زده باشد بقاء باشد نفی کردن و کفر او لیترا از آن باشد که نفی نکند و هر کجا نفی
 ثابت کنیم بر عمل باشد اگر پس از آنکه مدت استعدائی تاخیر کند پس از آن نفی
 نبیواند کرد و اگر نه ملک شکم دو فرزند بیارد یکی را بدو فرزند دیگر را نفی نبیواند کرد
 و اگر هر دو را نفی کند پس یک در بزررسد و ثابت شود و اگر مردی
 زیا اطلا دهد پس از آن زن فرزندی بیارد یکم از چهار سال از وقت فراف فرزند

زنا

شوئی

شوئی باشد و اگر پس از طلاق شوئی از غیر خود قدف یا بکند از شوئی دیگر کند
 پس فرزندی بیارد بنکریم اگر یکم از شش ماه از وقت نکاح دوم فرزند شوئی اولی
 اگر از وقت طلاق او کم از چهار سال باشد و اگر زیادت از چهار سال باشد
 منفی باشد از هر دو و اگر زیادت از شش ماه از وقت نکاح دوم فرزند از شوئی دوم
 باشد هر چند یکم از چهار سال باشد از وقت طلاق
 قال عمر بن الخطاب رضي الله عنه لا ما يتي وليدة اعترف سبدها
 ان قد ألم بها الا الحق بولدها • اگر مردی کنیز را بکند و فرزندی
 بیارد نسبت آن فرزند از خواجه ثابت نیست و خواجه اقرار نکند بدان که او نردکی
 با او کرده است اگر اقرار کند که با او نردکی کرد دست و دعوی استبرأ نکند
 و فرزندی بیارد شش ماه یا زیادت از وقت نردکی کردن فرزندی باشد و باز کار
 او نفی نشود و لعان نتواند کرد و بقول ابوحنیفه رحمه الله تا خواجه بفرزند اقرار نیارد
 نسبت ثابت نیست و اگر خواجه دعوی کند که استبرأ کرده ام پس از نردکی و استبرأ
 آن باشد که حضافت پس از نردکی بنکریم اگر فرزند یکم از شش ماه از وقت استبرأ
 آن استبرأ را حکم نباشد و نسبت از خواجه ثابت باشد و اگر زیادت از شش ماه
 از وقت استبرأ آن فرزند منفی باشد
 روى ان رجلين نذاعيا وكذا قد عاكه عمر الفاقة فقا لواق قد
 اشتركا فيه فقال له عمر واليهما شئت • اگر دو مرد زیادت با زنی
 نردکی کنند شبیه کنیز استبرأ باشد میان دو تن هر دو با او نردکی
 کنند و فرزندی بیارد در وقتی که محرم باشد از هر یکی فرزند تقاضا نمایند
 هر کدام که الحاق کنند فرزند او باشد و همچنین اگر دو تن نسب کوژی محمول
 نسب دعوی کنند هر یکی بگوید فرزند منست هر دو الحاق نکنند تقاضا نمایند
 و اگر تقاضا نمایند با قاضی هر دو الحاق کند بدان حکم نکنند تاخیر کنند
 تا فرزند باخ شود هر کدام که دل امید کند و خویشش بیو یا خواند فرزند
 او باشد و اگر یکی از ایشان دو تن گواه از او مقدم باشد بوقول قاضی
 و اگر گواه قاضی نباشد و فرزند پس از بلوغ یکی را اختیار کند پس قاضی بداند

بشنایند بخت و این حد سنت است بکلی گیرند بر یک قول و بر قول دیگر
 گذشته محسوب نباشد ازین وقت که جایز شود سه باکی تمام عدت دارد
 اما اگر پس از آن که سه ماه گذشته باشد حاضر شود و اجابت نماید باقر عدت باشد
 و اگر نه که حیض باشد شوی و او را طلاق دهد و منقطع شود سببی
 بشنایند بخت و اگر چه رسد که حیض زان عشرت او منقطع شود از عدت بیرون
 نماید تا سه باکی بگذرد یا بری نماید جای رسد که حیض زان عشرت او منقطع شود از نگاه
 سه ماه عدت دارد اگر نه سه عدت سه دارد ماه یا باقر در میان عدت تمامت حل
 بداند نشاید شوی بگردن آن تمام بر خیزد و اگر پس از آنکه ماه یا باقر او عدت
 داشته باشد این تمام بداند بنگرم اگر نکاح کرده باشد نکاح باطل نکند و اگر پیش
 از آنکه نکاح کنند این تمام بداند بنگرم تا آن چهار بر خیزد اگر نه شوی کند
 بر یک قول نکاح باطل باشد و بر یک قول موقوف باشد اگر فرزند درست شود حکم نکند
 بطلان نکاح و اگر شوی در غیبت زنا طلاق دهد یا بفرزند عدت زن را روفظ طلاق
 باشد و از وقت مرگ تا اگر پیش از آنکه خبر بوی رسد سه باکی بگذرد اما اگر شوی
 مرده باشد چهار ماه و ده روز بگذرد از عدت بیرون آید و اگر شوی غایب شود
 و خبر او منقطع شود نشاید بر زن شوی دیگر کردن تا وفاه شوی یا طلاق یقین شود
 روی عن عمر الخطاب رضی الله عنه انما امرأة نکاح
 عدتها فان كان للی نزل بها حائضا فعدتها من حیضها
 نیت عدتها من الاول و الثاني اگر مردی زن را طلاق دهد پس در عدت او شبهت
 نرد یکی کند عدت تمام بر زن واجب شود ازین وقت که نرد یکی کرد و جدا نی
 مدت که از عدت نخستین مانده است از هر دو عدت محسوب باشد چنانکه پس از
 دو باکی نرد یکی کند پس از نرد یکی سه باکی عدت مانده داشت و یک باکی از هر دو
 عدت محسوب باشد تا اگر طلاق رجعی بود سه باکی رجعت تواند کرد
 اما اگر دو عدت از دو تن واجب شود از هر یک جدا گانه عدت مانده داشت
 و بگوید که یکی از علما بطل عدت از حق هر دو بیرون آید و این مذهب مالک است
 و احباب برای پس جرد و عدت بر وی واجب شود بنگرم اگر زن حمل ندارد

عدت اول تمام کند پس از دوم عدت دارد چنانکه شوی زنا طلاق دهد پس در میان عدت
 کسی با این زن شبهت نرد یکی کند عدت اول تمام کند پس از دوم عدت دارد و اگر در
 میان عدت باشد شوی دیگر کند و این شوی بخت در آنکه در عدت است یا نرد یکی
 کند از این مدت که باشد شوی دوم می باشد از عدت محسوب نباشد چون از هم جدا شوند
 با قاضی اشانرا از هم باز دارند بخت عدت شوی اول تمام کند پس از دوم عدت
 تمام ندارد و اگر طلاق شوی رجعی باشد در بخت عدت رجعت تواند کرد و رجعت
 کرد عدت اول بیفتد و عدت دوم ابتدا کند و اگر طلاق شوی یا نرد یکی خواهد
 که در بخت عدت نکاح کند و رجعت دارد رجعت و رجعتی رواندارند اما اگر زن
 بار دارد عدت آنکس که حمل از وی است مقدم باشد اگر حمل از شوی اول است
 چون حمل بحد عدت دوم ابتدا کند و اگر حمل از دوم است چون حمل بحد عدت
 دوم بگذرد پس بخت اول تمام کند و اگر طلاق شوی رجعی باشد چون بار
 بحد رو باشد شوی را رجعت کردن بختی عدت اما پیش از آنکه بار شوی را
 رجعت رو نباشد اما اگر طلاق دهد بر افند و قاسم است که اگر از دو یکی
 بفرزند دیگر را میراث شود و اگر شوی میرزد بر زن عدت وفات واجب شود
 چون بار بحد عدت وفات شوی ابتدا کند
 قال الله تعالى انکاحا فان كان للی نزل بها حائضا فعدتها من حیضها
 نفقة و جامه زن و سکنی بر شوی واجب شود تا زن در عدت است و سکنی
 او باشد که حای که زن در آن عدت نشیند بر شوی باشد و اگر طلاق یا نرد یکی
 بدان که خلع کند یا سه طلاق بدهد یا لعان کند زن را سکنی واجب اند بر شوی
 اما نفقه و جامه واجب نماید مگر که بار دارد نفقه و جامه واجب اند و بقول
 بعضی از علما نفقه و اجابت هر چند بار ندارد و این قول عبدالله مسعود است و سفین
 ثوری و احباب برای و ظاهر قرآن حیات است بر آنکه واجب نماید که خدای عزوجل
 می گویند انکاحا فان كان للی نزل بها حائضا فعدتها من حیضها
 بار دارند بر ایشان نفقه کنید اما اگر نکاح فسخ کنند بجایی که بهر یک یا بفرور
 مازن از او سود و شوی ندهد باشد زن نکاح فسخ کند پس از دخول زن را سکنی واجب

مهور

قد وقت من الله انما به هفت بفرمان لا اهل له و بفرمان لا وقت
و شرط التولية الحسية كونه من آل أبي طالب فليدبر من آل أبي طالب
والا فليدبر

نشاندن وی خوش خوردن و دوغ بر سر نهادن اما سر شش و ناخن چیدن
و معوی خانه ستردن روا باشد و اگر دوغ بر سر مالذ روا باشد حور در روغ بر وی
خوش تپاشد و نشاندن سر مه در چشم کردن اما توبیاس سبز روا باشد و اگر چشم
بدر داند و سر مه حاجت اندیش در چشم کشد و بر روز پاک کند و نشاندن سفیدار
و کلکونه و خضاب کردن و بر آیه نوشیدن نشاندن و حریر و دیبا نوشیدن نباید و روا
باشد جامه خدو کراس و اخ بستم و کتار باشد و شیدل اگر چه نفیس باشد
و اگر جامه رنگ کرده باشد اگر رنگ زنده باشد حور سرخ و زرد و آبی و اگر
رنگ زنده نباشد حور سیاه و کلمه روا باشد و ازرق تا بار روا باشد و زرد صافی
روا باشد و در سوک فروختن میان ازاد و بنده و دیوانه و نارسیده و بر وی واجب باشد
در کار سینه و دیوانه را از چهره هایار داشن

فصل في الاستبراء

قال ابو عبد الله عليه السلام يعني عامي او طایس از نه ماه تا نه ماه
اگر مردی کنیز بخرد یا سببی دیگر در ملک و اینست باید با او نزدیک کردن تا
استبران کند فروغ باشد میان کنیز که نارسیده و رسیدگی بکری یا تثبیت هر چند
فروغ شده است بر او کرده باشد و استبران آن باشد که اگر بار دارد تا بار نهد
و اگر بار ندارد تا حایض شود و پاک شود و اگر در میان حیض خردن حایض محسوب نباشد
تا دیگر بار حایض شود و پاک شود و اگر کنیز کی باشد که او را حوض نفیاد سب یا بهی
باشد که حوض او منقطع شده باشد تا یک ماه بگذرد و اگر پیش از آنکه ماه بگذرد
حیض افتد استبران حایض نباشد و اگر کنیز کی بخرد و پیش از قبض حایض شود از آن
حیض محسوب نباشد بوجه در ستر و در مدت استبران شاید که خواجه او را
قبله دهد تا بشهوت بسازد و اگر در مدت استبران او را بشوی دهند
بنکریم اگر بالغ با او نزدیک کرده باشد روا نباشد تا مدت استبران نگذرد
مگر که بنکاح بایع دهد روا باشد و اگر بالغ با او نزدیک نکرده است با او کرده
است بایع استبران کرده باشد روا باشد بشوی دادن پس اگر بشوی دهند و بشوی
او را پیش از دخول طلا و دهد استبران از خواجه بفتد یا نه دو وجه است بریک
وجه و مذمت ابو حنفه رحمه الله مفید و اگر کنیز کی بخرد که در نکاح لسی باشد

حضور باشد و اگر شرط خیار خرد
و در زمان خیار حایض شود

شوی را

شوی را روا باشد با او نزدیک کردن پس اگر پس شوی او را پیش از دخول طلا و دهد
یا پیش از دخول طلا و دهد و عدت او ندارد و بخواجه استبران واجب مذمانه اند و پس
دو قولست و بعضی اگر مردی کنیز کی دارد و او را بشوی دهند پس شوی او را طلا و
دهد پیش از دخول یا پیش از دخول و عدت او ندارد استبران واجب مذمانه دو قولست
بریک قول واجب اند همچنانکه کنیز که را بفروشد پس یا بخرد یا بایع بشوی رد کنند استبران
باید کرد و بگوید قول دیگر واجب نباید از بهر آنکه ملک زایک نشده است بنکاح و اگر
کنیز کی بخرد و در وقت ازاد کند و خواهد که بشوی دهند یا زنی کند و با او ز
و اگر کنیز کی در رکاح او باشد و را بخرد یا رکاح بخرد و استبران واجب نباید از بهر
آنکه پیش از خریدن او را احلال بود دست و اگر مردی مادر فرزند خویش را ازاد کند
یا خواجه فرزند را ازاد شود نشاء و بشوی کردن تا استبران نکند و استبران او نباید
باشد که حایض نهد و اگر حمل ندارد بیک حوض باشد و اگر از اهل حوض نسب نکند
و بقول دیگر سه ماه و بقول بعضی از اهل علم استبران مادر فرزند که ازاد شود سه
حوض باشد همچون عدت نعل ازاد و اس قول امیرالمومنین علیه السلام عینه
و قول عبد الله مسعود و عطاء و مذمت بعضی فقیری و اصحاب رای و اگر خواجه
مادر فرزند را ازاد کند پس از استبران آن استبران محسوب نباشد بر قول در ستر
و اگر مادر فرزند در نکاح شوی باشد یا در عدت شوی باشد که خواجه فرزند
یا او را ازاد کند استبران واجب نیست و اگر شوی او را طلا و دهد پیش از دخول
یا پیش از دخول و عدت بگذرد پس خواجه فرزند یا او را ازاد کند بر قول در ستر
استبران واجب اند و قولی دیگر هست استبران واجب نباید از بهر آنکه فراش خواجه
بنکاح شوی بر خاسته است باز نماید تا خواجه دیگر بار با او نزدیک نکند و باید اعلم

كتاب الرضا

اگر زنی کوزگی را شیر دهد پنج بار بکشد اگر کنده از لب مادران
کوزک باشد و از صدر که شیر از وی است بدر باشد و هر زنی که بخوشاوندگی
نسب حرام باشد بشیر خوردن حرام باشد و بسبب شیر خوردگی دو حکم از
احکام نسب ثابت شود یکی آنکه نکاح روا نباشد و دیگر محرمی که روا باشد با محرم

شیر خوردگی محالوت نشینند و بسفر سود و اگر شیر زن از نایاب باشد میان زن و کوزل
 حرمت شیر خوردگی ثابت سود اما باز ناکند بابت سود هکذا آنکه نسبت ثابت سود
 و اگر زن کز باشد و او را شیر باشد و بدل شیر کوزل را شیر دهد حرمت ثابت سود
 و اگر مرد را شیر اند کوزل را شیر دهد حرمت ثابت سود و حرمت شیر خوردگی
 ثابت سود تا بخوار بر آید کوزل را شیر نهد پس از آنکه کوزل دو ساله سود
 سیال هلال اگر پس از آنکه دو ساله شود شیر دهد یا غوا این پنج بار پس از دو سال
 باشد حرمت ثابت سود و بقول ابوحنفہ رحمہ اللہ مدق رضاع سی ماہست
 و بسیار از اهل علم را آنکه بیکبار که شیر دهند حرمت ثابت شود و مذہب
 ریهری و سفلین تقدی مالک و اوزاعی و عبد اللہ مبارک و اصحاب رای نیست
 و دیگر است از رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہ گفت **اخرج من الرضاع و لا الرضاع**
 یک شیر خوردن و حرمت ثابت کند و عایشہ رضی اللہ عنہا رواہ کند در حکم
 کہ خدای عزوجل فرستاده بود از بود کہ حرمت شیر خوردگی بد بار ثابت شود
 پس منسوخ شد بخوار باز آمد و آن بخار یک مالکده باشد هر چند در هر دست
 یک قطره بشش باطل کوزل برسد و بر آید کوزل را باشد کہ میان هر بار
 قطع کند چنانکہ کوزل بر خرد و روزی بامادر او را بکند و بکاری دیگر مشغول
 شود اما اگر زن آن قطع کند کوزل شیر یک پستان همه خورد پس دیگر کرداند
 نامه خورد او همه بیکبار باشد هر چند کوزل در میان بلهوستن است باز دار دو
 روی کرداند و باز کرد و شرط نیست کہ شیر از پستان خورد اگر شیر بدوشند
 و کوزل کوزل فرزند یا به بی و فرزند تا بدیع فرزند سود حرمت ثابت شود و اگر
 و اگر حقنه کند یا بقصد فرزند نامشائے رسد اندرین دو قولست بر یک قول ثابت
 سود هکذا آنکه روزی در آن روزی بنفع فعل تہا سود و اگر در آن شیر نرسد
 یا بار د خمر کنند یا روع از جفا کنند پس روع یا دوع بکوزل دهند حرمت
 ثابت سود و بقول ابوحنفہ رحمہ اللہ ثابت سود و اگر کوزل از پستان ندرده
 شیر خورد حرمت ثابت شود و بقول ابوحنفہ ثابت شود و اگر مرد زن شیر خواره
 زن کند مادر این مرد یا جلد یا خواهر او را یا دختر او را شیر خواره را بخوار شیر

نکاح بر خرد و نیمه کابین مسمی بر شوی واجل اند زن شیر خواره را و شوی یک
 نیمه سزا کابین او زن شیر دهند رجوع کنند از بهر آنکه این نکاح بسبب او
 بر طایفه است و اگر مردی دوزخ دارد یکی بزرگ و یکی شیر خواره این زن بزرگ
 زن شیر خواره را شیر دهد نکاح هر دو بر خرد از بهر آنکه هر دو مادر و
 فرزند شدند پس اگر شیر زن شوی بوده است بشاید سوی را هیچ کس برشان
 باز خواست و کابین شیر دهند بهام بر شوی واجل اند از بهر دخول یک نیمه از کابین
 شیر خواره واجل اند و بشیر دهند رجوع کنند و اگر شوی را با زن بزرگ
 دخول نموده است و شیر از لسی دیگر دارد شیر دهند و با زن خواند خواست
 اما شیر خواره را روا باشد کہ زن بزرگ مادر است مرد خرد را و چون
 نکاح مادر پس از دخول بر خرد و او باشد دختر از نکاح کردن و اگر مردی زن
 شیر خواره زن از زن بیکانه هر دو را شیر دهد بیکبار نکاح هر دو بر خرد
 از بهر آنکه هر دو بیکبار خواهر شدند پس و با باشد کہ هر کدام له خواهند تھا
 نکاح کنند و اگر بر ترتیب شیر دهند بشیر دادن نخستین نکاح بر خرد و چون
 دوم را شیر دهند نکاح دوم بر خرد و در نکاح نخستین دو قولست بر قول درست
 و مذہب ابوحنفہ رحمہ اللہ بر خرد از بهر آنکه هر دو بیکبار خواهر شدند و بر قول
 دیگر بر خرد از بهر آنکه خواهری میان ایشان بشیر دادن نخستین تمام می سود
 و بشیر دادن نخستین یا دوم بهم نبودست و اگر مردی زن بزرگ کند زن دیگر
 باید و کوزل من ایشان را هم شیر داده ام و شوی را این معلوم نباشد بقول او
 تنها حکم شیر خوردگی ثابت سود و اگر روع اشش که زن را طلا او دهد
 و اگر نکاح نکند دست و عزم دارد نکاح نکند و اگر حاکمان عدل کو اعی دهند
 بشیر خوردگی حکم ثابت سود و گواهی شیر دهند می رجوع باشد و الله اعلم

کتاب النفقات

قال الله تعالى **للمنفقة من نفقة** اسباب واجب بدل نفقة
 سداب نکاح و ملک مین و رایت اسباب نکاح نفقة زن بر شوی واجب اند
 هر چند زن تواند باشد و ملک من نفقة بند بر خرد و الله اعلم و قرابت نفقة

نکاح کند
 هر آنکه

و سال بگذرد و آن بر جای باشد کسوت دیگر سال و اجازت و اگر آنج ستمند باشد
 بگذرد با سببی دیگر هلاک شود بیش از گذشتن روز و در کسوت شش از گذشتن
 سال دیگر بار واجب نماید و اگر در آن بگذرد و کسوت بر روی ندهد اوام باشد
 بر شوی همچون نفقه و اگر زنی بر شوهر مرد طبعی و مرد حجام
 و فساد واجب نماید همچون مرد خزان که واجب شود اما نفقه بیماری بنمید
 و اگر بر زن غسل واجب شود سبب جماع شوی یا بفاسی های آب بر شوی واجب شود
 و اگر سبب اجلام یا حیض واجب نماید و اگر زنی میرد کفن بر شوی و واجب بود بر قول دیگر
 بر مرد نفقه زن از نگاه واجب شود که خوشتر است شوی
 تسلیم کند اگر شش از زفاف باشد چون کسی بر شوی و ستمند که کاهن مرد ناخوشش
 تسلیم کند از وقت نفقه بر شوی واجب شود و بیش از این واجب شود و این رسول از
 حمت زن باید اگر زن عاقله و بالغه باشد و اگر دیوانه باشد یا نارسیده و لکن بحال
 جماع باشد از حرم کردن از حمت و بی باشد و اگر زنی خرد باشد چنانکه با او جماع
 توان کرد نفقه واجب نماید و اگر زن محال جماع باشد و لکن شوی خرد باشد واجب
 اند نفقه زن اگر زن نشوز کند و طاعت شوی ندارد یا کسی او را از شوی باز دارد
 او را نفقه نباید هر چند زنی دیوانه باشد حور طاعت شوی ندارد بدو انگی
 نفقه بیفتد و اگر زنی بر شوهر که طاقب جماع ندارد یا بر شوهر با حیض شود
 یا رتقا باشد که محل مباشرت نباشد نفقه واجب شود و اگر دوزخ دارد فرض
 باز طوع یا با عذکاف نشیند نفقه واجب شود همچنانکه باز کند و اگر احرام
 گزیده دستوری شوی یا سفری دیگر بیرون شود نفقه بیفتد و اگر بدستوری
 شوی احرام گزیده یا سفری دیگر شود بکار خوش اگر شوی با وی باشد نفقه بیفتد
 و اگر نباشد بیفتد بر قول درست اما اگر شوی او را بکار خوش فرستد بیفتد
 و اگر شوی غایب شود نفقه زن بیفتد تا در خانه سوی باشد اگر از خانه شوی
 بیرون شود بکرم اگر زیارت یا عبادت بیرون شود بیفتد و اگر نشوز بیرون شود
 بیفتد و حور خانه شوی باز اند نفقه واجب اند و اگر کنیز شوی دهد
 بر خواجه واجب نماید تسلیم او بشوی هر چند کاهن ستمند باشد خلاف از آردن

که

که حور کاهن ستمند واجب بود بر روی خوشتر بر شوی تسلیم کردن پس اگر کمتر را
 خانه شوی و ستمند بر شوی نفقه زن واجب شود و تسلیم کاهن و اگر بیست و شش
 سَمِيلٌ سَعِيدٌ بِنِ الْمُسْتَيْبِ عَنِ الرَّجُلِ لَا يَحْدُ
 مَا يَنْفَقُ عَلَى امْرَأَتِهِ قَالَ يَفْرُقُ بَيْنَهُمَا قَبْلَ سَنَةِ فَقَالَ
 سَنَةً ه اگر شوی عاجز باشد از نفقه دادن زن را اند که شوی را تقاضی زد
 تا نکاح میان ایشان فسخ کند بر قول درست هر چند زن توانا باشد همچنانکه
 اگر شوی از میا شربت عاجز باشد زن را اند که از نکاح بیرون اند و قول دیگر هست
 که فسخ ثابت شود زن و مذهب زهری و اصحاب برای اینست و فسخ از نگاه
 ثابت شود که از نفقه در و میان عاجز شود اما اگر بر نفقه در و میان قادر باشد
 و از نفقه توانا کنان عاجز فسخ ثابت نشود و همچنین اگر از ناخورش یا نفقه خادمه
 عاجز باشد فسخ ثابت شود و اگر لکن کسوت عاجز باشد فسخ ثابت شود
 بر قول درست هر چه همچون نفقه و حور روز بگذرد و شوی عاجز باشد
 از نفقه آن روز فسخ تواند کرد و گفته اند تا سه روز بر نیسی نکند فسخ تواند
 کرد و اگر در خانه بیترع نفقه می دهد حور فسخ بیفتد و اگر کسی نفقه
 از شوهر طاقب کند بیفتد و اگر زنی بر شوهر رضی دهد پس خواهد که نکاح
 فسخ کند و او باشد از بهر آنکه هر روز حقی توانا است و نفقه اما
 از بیستی کاهن رضی دهد پس لکن فسخ تواند کرد از بهر آنکه حقی نسبت که هر روز
 نفقه سود و اگر زن ستمند باشد فسخ سبب نفقه زن و او باشد اگر رضی دهد
 خواهد فسخ تواند کرد و اگر نفقه او بیخواجه واجب نماید تا از نکاح بیرون نیاید
فصل في نفقة الأقارب **فَاللَّيْطُ وَالْمَرْءُ**
 نفقه خوش طاقب تواند کرد و او را فرزند باشد یا زن یا کنیز یا فرزند
 فرزند یا کنیز یا مادر یا جدی یا جدی اگر چه بلند بر سود دارند یا کنیز
 نفقه او بر ایشان واجب اند و اگر مرد مال دارند باشند یا تر در دست باشند
 که نفقه خوش طاقب تواند کرد نفقه او بر مادر و پدر و فرزند واجب نماید و بر زن از

بدار و مادران و فرزندان نفقه هر کس که محرم است از قرابت خون نواز در خواهر
 ابوصفیه رحمه الله نفقه هر کس که محرم است از قرابت خون نواز در خواهر
 و عم و عمة و خال و خالة و اجلاید و هر کس که نفقه او واجب اند
 کسوت و سکنی او را و اجلاید بقدر کفایت و اگر مدتی نفقه ایشان برسد
 اوام نکند در خلاف نفقه زن و بر بزر نفقه زن سر واجب نماید و بر سر نفقه
 زن بزر واجب اند چون مال نادرند باشد و اگر در و ش را در و فرزند دارند باشد
 نفقه بر هر دو واجب اند یکسان هر چند یکی کزیشان بر باشد و یکی خیر یا یکی
 توانگر باشد و همچنین اگر یکی توانگر باشد و یکی کسوت باشد بر هر دو واجب
 فرزند فرزند اگر در دجبت یکسان باشند و اگر یکی بزرگتر باشد نفقه بر بزرگتر
 بود و اگر نزدیکتر در و ش باشد بر دورتر واجب اند و اگر در و ش را فرزند باشد
 و بزر هر دو توانگر نفقه بر فرزند باشد تا از فرزند و فرزندان فرزند کسی باشد توانگر
 و بزر واجب نماید بر وجه درست تر و اگر پدر در و مادر هر دو توانگر بود در
 محنت اند در حال خردی نفقه او بر پدر باشد و بر جده بر مادر و اگر مردی را زن باشد
 و بزر و مادر و فرزند همه در و ش و از فوت روز او بقدر نفقه ارجح است
 زیادت اند از زیادت بر هر چهار طرف کنند و اگر نفقه ملک تر زیادت اند از زیادت
 نفقه اولتر و اگر نفقه ملک تر زیادت اند و او را پدر باشد و مادر بر طرف کند
 و اگر پدر باشد و فرزند و هر دو در و ش باشند و هر کس که بزرگتر
 حرمت پدر واجب تر و زیادت تر از حرمت فرزند و هر کس که بزرگتر
 محنت اند فرزند خرد باشد اولتر باشد و اگر در و فرزند در و بسیار باشند
 و اگر یکی نزدیکتر باشد نزدیکتر اولتر و گفته اند هر دو یکسان باشند
 حکم نفقه و فرزند بالغ نما در و بزرگتر گفته شد اما فرزند طفل را محمل کسوت
 چون او را مال نباشد نفقه و کسوت و کفایت او بر پدر باشد و اگر پدر ندارد
 بر جده باشد بر مادر نباشد هر چند مادر توانگر باشد و اگر پدر غایب باشد
 مادر اوام نکند و بر فرزند نفقه نکند چون پدر یا مادر اوام بکسر از و بکسرهای
 حاکم حاجب نماید در اوام ستم در وجه درست تر و اگر مادر از مال خوش نفقه کند بران

نب که از بزرها زستانند بر کواه کند چون پدر یا زاید نوی رجوع کنند و اگر بپند
 در و ش باشد و مادر توانگر و هر کس که نفقه بر پدر باشد و اگر مدتی
 نفقه ندهد اوام باشد در کردن نفقه از و هر کس که نفقه بر مادر باشد
 و اوام سوز بر بزر نفقه فرزند بالغ و اگر زن را فرزند یا زاید بر مادر واجب نماید
 شیر دادن مگر لبلانی که فرزند را نه از بقا نباشد پس بر پدر واجب باشد
 که زنی که زنی که فرزند را شیر دهد اگر کسی یافته نشود از نگاه بر مادر واجب اند
 شیر دادن و اگر مادر مرد خواهد بر بزر واجب اند مرد داد و اگر مادر رغبت کند
 و بیگانه ناهمی شود مادر اولتر و اگر مادر زنی که فرزند شیر دهد و بیگانه
 را نگاه شیر دهد بر یک قول مادر اولتر که او بر فرزند مشفق تر باشد و اگر مردی
 زن خوش را مرد که زنی که فرزند را شیر دهد یا به کار خانه بکند و او باشد و بقول ابوصفیه
 چون فرزند بزرگتر باشد و او نباشد در حال نکاح و اگر شوهر ندهد یا سدا مامک
 نفقه فرزند وی بر وی واجب نماید بر مادر باشد اگر مادر از دست و اگر بزرگتر
 فرزند ندهد یا سدا و نفقه بر خواجه فرزند باشد
فصل فی احضانه
 احضانه روی عزیزی که در حق الله علیه آن رسول الله صلی الله علیه و آله
 و آله و سلم است که گاه که میان مادر و پدر جدایی افتد و فرزند کم
 از هفت سال باشد مادر اولتر بود اگر رغبت کند محرم مسلمان و از او عاقله
 و با امانت باشد ماشوی دیگر نکند و اگر مادر در فرزند اشش مندر طلب کند پدر را
 مرد باید داده و اگر شیر خواره بود و مادر شیر ندهد یا نداده پدر را زنی بزرگتر باید دخت
 باشد دهد نزدیک مادر و اگر مادر ندهد یا سدا یا نه امانت کاخ و بزر مسلمان و از او
 فرزند یا پدر باشد و چون مادر مسلمان شود و عاقله با امانت کرد و پدر بزرگتر نکند
 بوی باز دهند و اگر مادر شوی کند چون پدر را باشد مگر که شوی عم کو ذل یا سدا از نگاه
 حق مادر باطل نشود و چون شوی کند و شوی او را اطلاع دهد یا بی رجعی فرزند
 بوی باز دهند و اگر پدر سفیدی شود بزرگتر اگر شهادی با امانت روز و این
 باشد و مسافت قصر در میان باشد و مادر و فرزند یا پدر یا زده می
 و اگر خلاف این جمل باشد فرزند مادر باشد و اگر مادر کاخ باشد یا دیوانه

نَفَقَةُ الْمَوْلَى

بقدر کفایت از طعام چندانکه سیر شود و از جامه چندانکه همه تن پوشد اما این
غالب قوت نمیدانست در آن شهر و غالب لباس ایشان و اگر مردی باشد که در لباس و خوس
خوس کلف کند طعامها لند و خورد و جامهها بار بار بکس و بپوشد و اجتناب نکند که بنده را هم
از آن خورد و بپوشاند و اگر کس که در آنجا مال او را بر دگر آن فضل بخشد در طعام و لباس و غیر
روا باشد و اگر یکی ازندگان طعام سازد و بشیر از دود و سوزانم که او را خصم کند بدانکه
خوشش بنسازد خورد طعام و اگر نه یک و کلف مدح و جوبی دهد جنس فرمود رسول صلی الله
و نه آنکه بنده را کاری فرمایند که طاقت آن ندارد و بر آن مداومت نتواند کرد

قصاص بر کشته اند و بر قتل بکر اگر اه باشد و این دست و اگر مردی بزند خوش را بفراید
نادیگری را بکشد بکرم اگر بزند عجبی باشد طاعت خواجه بر وجه فرماید و واجب
داند قصاص بر کشته و اصل بزند و بزند محمول الت باشد و اگر بزند عاقله مقتر باشد
قصاص بر بیک واجب اند و اگر عفو کند ضمان در رقبه بزند باشد همچنانکه در دستور
خواجه کننده و اگر کسی را کوبد و بکشد یا دست من ببرد بزند قصاص و دیت
واجب نماید همچنانکه کوبد بزند و هلاک کند هلاک کند خواجه را بر هلاک کنند
محجن واجب نماید و اگر دوس یکی را جراحت کند و در آن هلاک شود و یکی از ایشان عفو باشد
قصاص بر هیچ کس واجب نماید بکنه دیت در مال عام واجب اند و بکنه بر عاقله
محظی و اگر آن کس که عذر دست اندازی بزند است در آن اندام بر روی قصاص اند و ب
عاقله محظی بکنه دیت مخففه و اگر فعل مرد در عذر باشد و بکنه در یکی قصاص بکشد
چنانکه مردی بر زید خوش را جراحت کند بعد و کسی دیگر آن فرزند را جراحت کند و در هر دو
هلاک شود بزند بر قصاص نماید و بر بیکانه واجب اند و بگوید او حنفیه رحمه الله بر
بیکانه واجب نماید همچون شرک محظی و محجن اگر مسلمانی باوی شرک کند در کشتن
ذمی و مسلمان قصاص واجب نماید بزند و اگر بکشد و دست بکشد بزند
بکشد بعد و دیگر خطا و در هر دو هلاک شود قصاص در نفس واجب شود دیت
واجب اند بکنه در حال او و در بکنه بر عاقله و اگر وی خواهد که آن دست را
که بجهل بزند است قصاص کند و بکنه دیت از عاقله بستاند روا باشد و اگر
مسلمانی دست ذمی ببرد پس ذمی مسلمان شود پس از دست دیگر همان مسلمان بزند
و در هر دو هلاک شود قصاص در نفس واجب اند و در دست دوم که در مسلمان بزند
قطع واجب اند و اگر عفو کند دیت تمام واجب اند در مال او و محجن اگر از آزادی
دست بزند پس از آزادی شود پس همان مرد اندازی دیگر از آن مرد و در هر دو
هلاک شود قصاص در نفس واجب اند و در اندازی که در حال آزادی بزند و واجب اند
و اگر عفو کند دیت تمام در مال او واجب اند
هر جراحتی که ابتداء از محمول نباشد سرایت از محمول نباشد و اگر اندازی از محمول
باشد سرایت از محمول باشد و در قدر همان آنها نگاه دارند چنانکه اگر مردی حری را

یا زندی را جراحت کند پس حری و مرد مسلمان شوند و در آن جراحت بزند و جراحت
کنند محجن نماید اما اگر مسلمان ذمی را جراحت کند یا از آزادی بزند و جراحت
کنند پس ذمی مسلمان شود و بزند از او سود و در آن هلاک شود قصاص واجب نماید
ولکن دیت تمام واجب شود و اگر خواجه بزند خوش را جراحت کند پس او را از آزادی
و در آن جراحت بزند بر خواجه ضمان واجب نماید و محجن اگر دست کسی بسبب زدی با قصاص
ببرد و در آن هلاک شود محجن واجب نماید و اگر مسلمانانی تری بزند یا از آزادی
مسلمان شود پس تری بوی رسد و هلاک شود یا از آزادی تری بزند اند و بزند از آزادی
سود پس تری بوی رسد و هلاک شود قصاص نماید بر انداز و بکنه دیت تمام واجب اند
قال الله تعالی و الجرح **فصل** فی الجرح
قصاص اگر کسی اندامی از آن کسی ببرد که از امفصل باشد و از مفصل جدا کند قصاص
واجب اند و اگر دست از کوع یا از زنجیر ببرد یا انگشتی ببرد یا یک پوند از انگشت
ببرد یا گوش یا پستان ببرد یا دندان را بکند یا از مردی یا خصمی بزند قصاص کنند
و اگر جراحتی کنند که کار دی بوی بزند و بکند قصاص نکنند حکومت اند مگر بر سر
پاروی و اگر جراحتی کنند که با سخوان بستاند از امفصل ببرد و بکند قصاص در آن واجب
شود و اگر عفو کند بخت اشتراک واجب اند و اگر جراحت با سخوان بستاند حکومت
واجب اند و اگر مردی را انگشت بزند و در دست راست از آن کسی ببرد دست او باز
برند و دیت بکشد بستاند و بگوید او حنفیه رحمه الله دیت بکشد و محجن نماید
محجنان دست قاطع شل باشد و اگر مردی که دست او درست باشد دست کسی
بزند که بکشد انگشت ندارد دست او باز بزند اگر خواهد که بکشد او باز بزند
و حکومت بکشد بستاند و اگر عفو کند دیت بکشد بستاند و حکومت بکشد بستاند
و اگر مردی جوانی ببرد یا گوش یا پستان ببرد یا دندان را بکند یا از مردی یا خصمی بزند
آنکه عیب عنت در دست در طبع است همچنانکه اگر مردی بشتوا گوش ببرد
یا کسی که بوی جنزهای باید می خشم که بوی نباید ببرد قصاص واجب اند از هر آنکه
کری و بویا و در جرم گوش و بینی بکشد عاقله بکشد بستاند یا بکشد یا گوش یا زبان
کند بر قصاص نماید از هر آنکه سنای در حلقه است و گویای در زبان و اگر زبان خود را

طفل نزد بکریم اگر نهان حبیبان قصاص واجب اند و اگر نه چنانچه با محل سخن گفتن رسید
 سخن بگوید قصاص نباید حکومت اند و اگر دندان کوزک خورد که هفت روز دندان نمکند
 باشد برکند قصاص و دست نباید از بهر آنکه غالب است که دندان او براند پس اگر نهان قصاص
 یا دیت تمام واجب نه و اگر دندان کسی برکند که دندان او افتاده باشد و برآمده قصاص واجب
 و اگر پیش از آنکه قصاص کنند دندان براند برکند قصاص بقتل معجون کوزک خورد
 و برقول بکر بقتل از بهر آنکه خلاف عادت است یعنی است که خدای عزوجل او را کرامت کرد
 و اگر مردی انگشت کسی برزد و اگر بر یک انگشتان و یک سرایت کند و کف بقتل قصاص
 در آن انگشت واجب اند و در دیگر انگشتان نه اما دیت باید شد اگر انگشت را قصاص
 کند دیگر انگشت است مانند خلاف آنکه جراحت پیش سرایت کند و برزد و او را باز انگشتند
 از بهر آنکه هلال کردن روح جز بطریق سرایت تواند بود که روح را نوارزد اما
 اگر کسی را جراحت کند و در سنای چشم بشود در چشم قصاص واجب شود یا دیت تمام
 از بهر آنکه در طریق قصد دشمنای چشم کند و قصاص چنان کنند که اهلی گرم کرده
 چشم وی نزدیک بزنند یا میل کشند چنانکه در سنای شود و طبقه مجروح برآورد
 رُوِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَنْ قَتَلَ قَتِيلًا
 فَأَهْلُهُ بَنَ جَيْرَ تَيْنِ أَنْ أَحْبَبُوا قَتْلَ وَأَنْ أَحْبَبُوا الْحَذَرَ وَالْعَقْلَ
 اگر کسی را انگشت ولی را قصاص واجب شود اگر عفو کند بر دیت دست تاب سود هر چند
 کشند بهقت راضی نباشد و بقول ابوحنیفه رحمه الله نه رضای حمایت کننده دست
 واجب نبود اما اگر مطاوع عفو کند دیت واجب نباشد بر قول درست و قول دیگر
 که دیت واجب اند مگر که گوید عفو کردم و انکار نگاه دست نباشد و قصاص و دیه
 و از بهر آنکه تاب سود هیچ در کمالها و اگر یکی از ایشان عفو کند قصاص بقتل و دیت
 واجب شود دیگر از او عفو کنند و دیت نباشد بر قول درست مگر که بر دیه عفو کند
 و اگر وارث طفل باشد یا دیوانه نباشد که ولی او را قصاص کند یا عفو کند یا بالغ شود
 و دیوانه پس از زامده و اگر از جمله وارثان یک طفل باشد اگر بالغ عفو کند قصاص بقتل
 اما اگر بالغ خواهد که قصاص کند و او نباشد تا کودک بالغ شود و بقول ابوحنیفه
 روایان با عفو را قصاص کرد و با تقوا اگر یکی غایب باشد و او نباشد حاضر را قصاص کردن

ثابت

ناغاب

ناغاب از بیاید و اگر مردی خود دست و دمای و گوش و منی و ذکر کسی بر سر منکریم اگر سرایت نکند
 و نیک شود هیچ دست بروی واجب شود و اگر خواهی که بعضی را قصاص کند و بعضی را دیت
 بستاند و او باشد و اگر سر از آنکه جراحت نیک سود همین معذور کردن او بر دیت نفس
 واجب اند یا دیت اطراف و اگر ارجح بود بختها پیش از آنکه نیک شود پیش سرایت نکند
 یا پیش از آنکه نیک سود هم این مرد او را اگر در بختها نیک دیت پیش از آنکه نیک
 اطراف تبع نفس است چون دیت نفس واجب شود پیش از آنکه دیت اطراف قرار کرد بینک
 شد دیت اطراف بقتل و اگر قصاص خواهد کرد خواهد اطراف وی برزد و خواهد
 ایند کردن او برزد و اگر یکی اطراف برزد پس دیگری بماند و گردن برزد دیت اطراف
 بر بزند اطراف واجب اند هر چند گردن در دیت پیش از آنکه بقتل اطراف باشد
 قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَمَنْ قَتَلَ مَطْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلَا لِقَاءَ سَاطِئًا نَافِلًا
 بَسْرَقَ فِي الْقَتْلِ هِ اِکَر کس را قصاص یا عفو کند بر کسی است سود نه دستوری امام
 استیفاء نکند اگر بکشد تعذر بکنند و چون با امام برآرد اگر ولی از اهل ان باشد
 که حوسن قصاص تواند کرد اما موقوفه بکند بوی و بفرماند استیفاء بر قصاص کند
 و زهر او زنی باشد و اگر از اهل ان باشد که خوشتر قصاص تواند کرد بکشی در بکر
 بفرض کند و اگر جماعتی باشند و منازعت کنند میان ایشان عهده دهند و اگر
 قصاص طرف باشد و از نگاه دارند در وقت بریدن تا اضطراب کشند و اگر
 از موضع موضع خطی و نکی بروی کشند و مرد را نگاه دارند و با همتی بر قصاص کشند
 و اگر همه بر یک موضع کشند و سر جراحت کنند بزرگتر باشد بقدر مجروح پیش قصاص نکند
 و اگر سر جراحت کشند خرد تر باشد همه بر او قصاص کنند و بقتل را نماند از ارش
 موضع بستانند و اگر دست برزد و لحت سود بر کسی سبب قصاص و قصاص بکشد
 بر دیت هر دو سرایت کنند نفس نفس حمایت کشند نفس دیگر قصاص سود و اگر
 دست و ظالم نیک سود و جراحت ظالم که او را قصاص کرده اند سرایت کند هلال
 شود بر مظلوم هیچ واجب نبود و بقول ابوحنیفه رحمه الله دیت تمام بر مظلوم و اگر
 اند و با تقوا اگر امام دست زد دی سبب زد دی برزد و نفس سرایت کند هیچ واجب
 نباید و اگر مردی را بکشد یا در آب غرق کند یا در آتش اندازد ناهلاک شود

شاید

یا از باب لای در اندازد اولتر آن باشد که حق خاص خواهد کرد منع کردن نذر و اگر خواهد
 هر طرف که او را آسته است خاص کند و او باشد که در چیست که جهودی بر آن
 بسند کرد رسول صلی الله علیه و آله و سلم را در بسند کرد کرد و گروهی از علما گویند
 و خاص نشاند که در منع و اگر بر طرف طل قصاص باشد در نفس یا در طرف یا عقوقی دیگر
 واجب بود پس اند عقوقت بر وی این تاب بار نهادن یا نهادن عقوقت خودی
 باشد تا کو ذک از شر از کفر و کو ذک را کسی در بند بر حد بر وی برانند و اگر حق
 ادبی باشد حق قصاص هر گاه که بار نهادن عقوقت برانند و کو ذک را بشر کسی دیگر دهند
 مگر کسی باشد که شر در عقوقت بخیر کنند تا کسی بافته شود یا کو ذک را شر از کنند

باب الثاني

دیت مرد از دمسلمان صد اشتراک است اگر کشش عدا باشد شبهه عدا دیت غلطه باشد
 سی است حقه و سی جذعه و جهل است و اگر کشش خطا باشد دیت مخفیه باشد
 سبب اشتراک خاص و سبب لئون و سبب لئون و سبب لئون و سبب حقه و سبب جذعه
 و بقول بعضی از اهل علم است و اگر شود مغالطه بقول ایشان سبب حقه و سبب جذعه
 و سبب حقه لئون و سبب جذعه و سبب حقه و سبب جذعه و در مخفیه و مخفیه باشد
 و لکن جای است این لئون است این خاص واجب کند و بر قول عبدالله مسعود است
 و مذهب احمد و اصحاب برای و اگر اشتراک است در قتل و اگر اشتراک است در ظاهر و
 و بر قول قدیم هزار دینار از خالص واجب اند یا دوازده هزار درم نقره بال و بقول بعضی از
 اهل علم در دیت از سه جزئی واجب اند و مذهب مال و سفین ثوری و احمد و اصحاب برای است
 بقول مالک و احمد و هزار درم و بقول سفین ثوری و اصحاب برای دیت خطا در سه موضع
 مغالطه اند یکی آنکه حدی را از قرابت کشند و دیگر آنکه در حرم مکه کشند و سوم آنکه
 در ماه حرام کشند در رجب یا ذوالقعدة یا ذوالحجة یا حرم دیت خطا در سه
 موضع همچون شبهه عدا باشد و دیت بر نیم دیت مرد باشد یا حقه اشتراک دیت
 اطراف وی بر نیمه اطراف مرد باشد و دیت جهود و ترسا که در دیت باشند یا در ایمان
 سبب دیت مسلمان باشد و دیت زمان ایشان بر نیمه مردان ایشان دیت کبران یا یک

دیت

دیت ترسانان باشد شش است و در هر یک شتر و دیت است بر سه که با مان در دار
 اسلام اند و همچنین دیت بر نیمه و چون اشتراک باشد و قتل و لحد و بقول
 قدیم دیت جهود و ترسا و کبر و محند دیت مسلمان باشد و مذهب سفین ثوری و اصحاب
 علم دیت جهود و ترسا و کبر و محند دیت مسلمان باشد و مذهب مالک و احمد
 برای اینست و گروهی گویند دیت جهود و ترسا هم دیت مسلمان باشد و مذهب مالک و احمد

فصل في بيان الاطراف

كتاب في كتاب عمر بن الخطاب في النفس مائة من الابل وفي الموضع
 خمس وفي المأبوء مائة من الابل وفي النفس مائة من الابل وفي الموضع
 خمس وفي المأبوء مائة من الابل وفي النفس مائة من الابل وفي الموضع

اگر کسی را بر سر یا بر روی جراحتی کنند که با استخوان رسد از آن موضع خواهند
 بخ استر و اجب شود هر چند جراحت خرد باشد و بر دو موضع یا زیادتی بر وجه کشند در
 هر یک بخ استر و اجب اند و اگر جراحتها بهم پیوسته باشد در همه بخ استر و اجب شود
 و اگر جراحت بر سر یا روی هاسته باشد ده اشتراک است و اجب شود و هاسته آن باشد که
 استخوان رسد و در هاسته قصاص نباید اگر خواهد از موضع قصاص کند و بخ اشتراک
 بستاند و او باشد که آنک از موضع کشد بخ اشتراک است و اجب اند و اگر جراحت بر سر
 یا روی مقبله باشد یا بر ده اشتراک است و اجب اند و منقله آن باشد که استخوان از جای
 جای بر زده و اگر جراحت ملوم باشد یک سبیل از دیت و اجب اند و سه شتر و یک
 سبیل شتری و ما ملومه آن باشد که جراحت بخ در بطه دماغ رسد و اگر خر بطه برسد
 و دماغ رسد پس از گاه زندگانی نماند دیت تمام و اجب اند و اگر کسی را حاده کشند
 یک سبیل از دیت و اجب اند و قصاص نباید و جایفه آن باشد که شکم سوراخ کند یا طعنه
 بر پشت زند یا بر سینه یا در حلق که در درون راه کند و اگر هر دو گوش کسی بر دیت تمام
 و اجب اند و اگر یک گوش بر دیت تمام و اجب اند و اگر گوش بر دیت تمام و اجب اند
 و اجب اند و اگر چیزی بر سر کسی زند که عقل او بشود دیت تمام و اجب اند و اگر چیزی بر
 سر او زند و رو سنای چشم بشود دیت تمام و اجب اند و اگر رو سنای یک چشم بشود دیت تمام و اجب اند

و اگر کسی را بر سر یا بر روی جراحتی کنند که با استخوان رسد از آن موضع خواهند بخ استر و اجب شود هر چند جراحت خرد باشد و بر دو موضع یا زیادتی بر وجه کشند در هر یک بخ استر و اجب اند و اگر جراحتها بهم پیوسته باشد در همه بخ استر و اجب شود و اگر جراحت بر سر یا روی هاسته باشد ده اشتراک است و اجب شود و هاسته آن باشد که استخوان رسد و در هاسته قصاص نباید اگر خواهد از موضع قصاص کند و بخ اشتراک بستاند و او باشد که آنک از موضع کشد بخ اشتراک است و اجب اند و اگر جراحت بر سر یا روی مقبله باشد یا بر ده اشتراک است و اجب اند و منقله آن باشد که استخوان از جای جای بر زده و اگر جراحت ملوم باشد یک سبیل از دیت و اجب اند و سه شتر و یک سبیل شتری و ما ملومه آن باشد که جراحت بخ در بطه دماغ رسد و اگر خر بطه برسد و دماغ رسد پس از گاه زندگانی نماند دیت تمام و اجب اند و اگر کسی را حاده کشند یک سبیل از دیت و اجب اند و قصاص نباید و جایفه آن باشد که شکم سوراخ کند یا طعنه بر پشت زند یا بر سینه یا در حلق که در درون راه کند و اگر هر دو گوش کسی بر دیت تمام و اجب اند و اگر یک گوش بر دیت تمام و اجب اند و اگر گوش بر دیت تمام و اجب اند و اگر چیزی بر سر کسی زند که عقل او بشود دیت تمام و اجب اند و اگر چیزی بر سر او زند و رو سنای چشم بشود دیت تمام و اجب اند و اگر رو سنای یک چشم بشود دیت تمام و اجب اند

و اگر در بند نفعان حکومت واجب اند و اگر هر دو چشم کسی بر کند دیت تمام واجب اند
 و اگر یک چشم بر کند نیم دیت واجب اند و اگر احقان چشم هر یک را برزد دیت تمام واجب اند
 و اگر دو چشم یک چشم برزد نیم دیت واجب اند و اگر با حق برزد چهار یکی از دیت واجب اند
 و اگر مژده کسی برزد چنانکه نبرد نباید حکومت واجب اند و اگر کسی را زنی برزد پنج روزه استخوان دیت
 و اگر یک جانب برزد نیم دیت واجب اند و اگر کسی برزد و بوی عزها نشنود دو دیت واجب اند
 و اگر دو لب کسی برزد دیت واجب اند تمام و اگر یک لب برزد زیر باز بر نیم دیت واجب اند
 و اگر لب کسی با منی کسی شکافد یا رخ سوراخ کند حکومت واجب اند و اگر چیزی بر لب او
 ریزد که لب خشک شود دیت تمام واجب اند و اگر زبان کسی برزد دیت تمام واجب شود
 و اگر چیزی بر زبان او ریزد که کند شود دیت تمام واجب اند و اگر بعضی از حریف منجم نسوز
 بذار قدر از دیت واجب آید دیت را بر سب و هشت حرف قسم کنند اگر چهار ده حرف
 بسوزد نیم دیت واجب اند و اگر هفت بسوزد یک دیت واجب اند و اگر چیزی بر زبان وی
 ریزد که کند شود و دیت تمام بستند پس کتبی شود و سخن گوئی شود دیت باز دهد
 بخاندنهای چشم برزد پس باز اند با جانند که شود پس سبوا شود دیت بقتل و اگر
 یک دندان کسی بر کند با جانند که ظاهر سبب سکند بخ اشتراک است و اگر هر
 دندان که بشکند و اگر دندان سیاه بر کند منکریم اگر منفعت بر جای باشد دیت دندان
 تمام واجب اند و اگر منفعت بر جای نباشد حکومت اند و اگر منته کسی بر کند دیت
 تمام واجب اند و اگر کسی بر کند نیم دیت واجب آید چون منته دندان نباشد و اگر بر
 منته دندان باشد بر منته دیت تمام واجب اند و در هر دندان پنج اشتراک جمله صد و هشتاد
 استر باشد از هر آنکه بر منته دندانها بر منته نباشد شانزده دندان و دندان زبر
 بر استخم این سبب باشد و اگر یک دست با یکانی کسی برزد نیم دیت واجب اند و اگر هر دو دست
 یا هر دو پای برزد دیت تمام واجب اند و اگر یک انگشت برزد از دست یا پای ده اشتراک واجب اند
 هر کدام که برزد و اگر یک کره از انگشت برزد از دست یا از پای منکریم اگر ابهام باشد
 نیم دیت انگشت پنج اشتراک واجب اند و اگر از انگشتی دیگر باشد یک سبب از دیت
 انگشتی واجب اند سه اشتراک و سبکی از هر آنکه ابهام را دو بودند پس نسبت دیگر انگشت را
 سه بودند است و اگر ده انگشت کسی برزد دیت تمام واجب اند پس اگر کسی دیگر کف دست برزد

باشد

حکومت

حکومت واجب اند و اگر یک تن کف با انگشتان برزد دیت دست پس واجب نباشد
 و اگر دست از نو برزد دیت تمام واجب است و حکومتی ساعد را و پای را همچون
 اگر دیم با انگشتان برزد دیت پس واجب نباشد و اگر از نو برزد دیت پای حکومت ساق
 واجب اند و اگر انگشت کسی برزد چنانکه بلند می تمام بر دیت تمام واجب اند
 هر چند با سخنان نرسد و اگر کسی بر دیت تمام واجب اند و اگر از ذکر مردی حشفه برزد
 دیت تمام واجب اند پس اگر کسی دیگر را بر دیت تمام حکومت واجب باشد و اگر یک
 بر حشفه برزد یک دیت است و واجب نباشد و اگر انگشت برزد دیت واجب اند
 و اگر یکی برزد نیم دیت واجب اند و اگر هشت کسی بشکند چنانکه بر نو باشد
 دیت تمام واجب اند و اگر پنج بشود دو دیت واجب اند و اگر سرستان از نو برزد
 دیت تمام واجب اند پس اگر کسی با دیت تمام حکومت واجب اند و اگر یک تن
 حمله برزد یک دیت است و واجب نباشد و اگر سرستان مردی برزد حکومت واجب اند
 بر قول درست تر از هر آنکه در استان مردان منفعت نسبت که در استان زن
 و فوطی دیگر هست که دیت تمام واجب اند و اگر دو لب فوطی برزد دیت تمام واجب اند
 و اگر یک لب برزد نیم دیت واجب اند و اگر زنی را افضا کند با لجام یا با المتی دیگر
 دیت زن تمام واجب اند و افضا آن باشد که خرج بول و مدخل ذکر می کند فرو نباشد
 میان آنکه از نو خوش در میان جنس افتد یا با پیکانه شبهت یا زنا و جرم
 شبیه باشد که بر و در هر دو واجب اند

فصل در کومات
 اگر حقه ناسبا بر کند باز آنکه یا دست میل برزد
 با انگشت زاده برزد یا دندان زاده برزد یا گوشت یا موی سر را برزد یا موی دیگر
 بر کند یا موی سر چنانکه منته سیاه سوزگی بر نماید با اندامی جراحت کند یا
 استخوان برود دندان بشکند اندام همه حکومت واجب اند و حکومت آن باشد
 که بعد بر کند که اگر اس مجروح شد بوزی بدن جراحت از همه اجند کم شدی
 پس قدر از دیت واجب کند و هر جراحت که بر اندام باشد حکومت واجب است
 آن اندام برساند و اگر بر تن باشد بدنتش برساند چنانکه اگر بر سر جراحتی کند
 حکم از همه حکومت آن بدنتش برساند و اگر ناخن بر کند حکومت آن از دیت

و چنانکه گفتند از آن کرده باشد بر آن از آن کنند و بر عصبانیت او واجب است
 بریزد و بر سر از آن کشند و واجب نماید بر هر از آن کنند از آن کنند بر عصبانیت او
 و بر از آن کرده واجب نماید و اگر یک از عصبانیت دیوانه باشد یا نابالغ
 یا در وقت بر وی حصر واجب نماید بر هر یک از آن واجب نماید و اگر کشند
 مسلمان باشد بر قرآن حکم واجب نماید و اگر کافر یا زنی کسی را خطا باشد
 دین بر عاقله او باشد از اهل ذمت بر خوشتر مسلمان واجب نماید و دین از عاقله
 در مدت سه سال است تا نهم سال که تمام شود یک سبک بدهد و در هر سالی از
 هر یکی قدر نیم دینار از خالص بستانند اگر نتواند بپردازد و اگر میانه باشد
 هر سال چنانکه و نیم بستانند و تواند در دوشی در یک سال نگاه دارد و اینک
 مانده در دین نفس از آن وقت باشد که مجروح میرزد و در دین طرف از آن وقت که طرف جدا
 گشت و هر جراحت که دست او یک سبک از دین نفس باشد حواریه یا کم از سبک باشد
 حواریه یک دین از آن یک سبک در یک سال بستانند و اگر از سبک بزرگتر باشد
 و از دین هر یک چنانکه یک است و بر دین که یک سبک دین نفس باشد در یک سال
 بستانند و بلی اگر چه اندک باشد در یک سال و اگر دوسه دویزد و دین
 جمله در سه سال بستانند از هر آنکه همه اطراف تبع نفس است و دین نفس را سه سال
 بیش مدت بختند و گفته اند در شش سال بستانند و اگر زنی را بکشند خطا
 کرده و می گویند دوسه سال بستانند و کرده می گویند در دو سال و بر هر دین سال باقی در
 یک سال و در دین زنی و در دین جنین همین اختلاف کرده اند کرده می گویند در سه
 سال و کرده می گویند در یک سال از هر آنکه سبک دین مسلمان پس سبب و اگر سه سال
 بکشد و دین تمام از عاقله حاصل شود بلی از این احوال تمام کنند و اگر کشند
 را عاقله نباشد دین در بیت المال و اگر کودک کشد که عقل ندارد دیوانه که نفس
 ندارد کسی را بکشند دین بر عاقله واجب است و اگر کودک را بکشند یا قتل دیوانه را
 نفس باشد بعضی را بکشند قصاص واجب نماید و دین بر مال ایشان باشد بر قول و قری
 و بر قول و مکر و مدعی ابو حنیفه رحمه الله عثمان بن عاصی باشد دین بر عاقله باشد
 و اگر مردی بر خوشتر او را بکشد که فلان را بکشته ام خطا اگر عاقله او را بکشد دین دین

بر اسرار باشد اگر بکشد در مال مقرر باشد و چنانکه سه سال و اگر وی کوته آرد بر
 کشتن خطا دین بر عاقله باشد
قال الله تعالى و من قتل مؤمنا خطا فخره رقبه
 مؤمن است اگر کسی را بکشند از آنکه مسلمان یا زنی یا کسی را که در امان باشد
 بکشند خطا یا عمد کفارت واجب است و هر چند اگر کودک را در شکم بکشد
 فرو نماند من از آن کشنده مسلمان باشد یا زنی یا لودل و اگر جماعتی بکشند
 بکشند بر هر یکی کفارتی تمام واجب است و بقول ابو حنیفه رحمه الله اگر بعد از کسی را
 بکشند کفارت نباید و کفارت آن باشد که برده مسلمان از آن کند یا دیوانه روزی دارد
 بیخته و اگر نتواند کفرت بشت در پیش طعام دهد بر یک قول و بر قول دیگر
 در کفارت قتل طعام نسبت از هر آنکه خطا و چنانکه کرده است خبر کند تا جبرایع
 قادر شود از برده از آن روز یا دیوانه بدارد و آن

القسمه قال النبی صلی الله علیه و سلم فی قتل
قتل یحیی بن لؤلؤ الذی یخلفون خمسون تمیما و یسحقون
 دم صاحب کمره اگر کشته جای بیاید و وی از کشته سبکی دعوی کند
 یا بر جماعتی که او را کشته اند بگویم اگر اینجا لوثی باشد بر آن کسی که برود دعوی کند
 قسامت ثابت شود و حکم آن باشد که مدعی بخواب سو کند خورد پس اگر کشتن
 خطا یا شبه عمد باشد که دعوی کند دین از عاقله بستانند و اگر عمد دعوی کنند
 دین از مال مدعی علیه بستانند و قصاص واجب نماید بر قتل بیشتر اهل علم و کرده می
 گویند واجب است مذهب مالک و احمد سبب و اگر اولیا کشته جماعتی باشند بخانه
 سو کنند بر ایشان توزیع کنند بر قدر هر یک ایشان بر قول درست اگر دو نفر باشند هر یکی
 سبب و پنج سو کنند بخورد و هر یک سو کنند کسر افند بجر کنند و اگر دو دزد باشند و عصبه
 هر دزدی هفده سو کنند خورد و عصبه هفده و اگر عصبه ندانند هر دزدی بیست
 و پنج سو کنند خورد و دویزد دین بستانند از هر آنکه خبر بگویم از جبهه سو کنند
 ثابت شود و لوث باشد و قتل و کشته که سو کنند توزیع کنند و لکن هر یکی از ورثه
 جبهه سو کنند خورد و حواریه از سو کنند کول کنند مدعی عنه بخانه سو کنند خورد و دزدی

و اگر مدعی علیه لوثی نباشد قول مدعی علیه باشد با سوگند و چند سوگند خور
 اند و وقت لب قول ظاهر تر است که بخانه سوگند خور و قول دیگر است که
 یک سوگند خور و یک سوگند خور و قاضی است حکم قسام است که سوگند
 مدعی را دهند چون لوث باشد و لوث سبی باشد که صدای مدعی برده باشد یا غلب
 سوزده خنانا جماعی و خانه یا در مسجدی یا در صحنی که در آیند پس باز بر آید
 و یکی از نشان کشته باشد و ولی بر یکی از نشان دعوی کند یا بر همه یا یکی را کشته
 مانند قبیلۀ یا در دمی خرد یا در خلق از شهر جزا که میان اهل آن و محلت و میان
 قوم کشته عدوت ظاهر باشد و مجلس نه باشد در میان ایشان که عداوت ندارد
 مآسی را کشته باشد و یکی بر سر او یا بنحو خود او یا یک عدلی گواهی دهد که فلان فلان را
 کشته است یا در زیار خاص عام افاده باشد از شخص لوث باشد ولی کشته سوگند
 بخورد بر آنکس که برود دعوی کند هر چند برادره یا ثور یا حمار باشد اما اگر یکی را
 در زیاری بکشد کشته یا در دمی یا در مسجدی که همه دشمن او نباشند یا در زیان اهل
 نسو یا لوث کار افاده باشند از لوث نباشد سوگند بر مدعی علیه اند و قول
 ابر حنفیه رحمه الله لوث حکم بنکر در دو حکم قسامت لوث او باشد که اگر
 کشته را در دمی یا در صلتی یا بند عالم از اهل آن ده بخانه تر را از اهل صلاح
 سوگند دهد بر آنک از نشان کشته اند و کشته را ندانند و سوگند خورند دیت از
 عافله اهل آن دهستانند و خبر صحیح است که یکی را از مسلمانان خبر بکشند
 رسول صلی الله علیه و سلم اولیا کشته را گفت بخانه سوگند خورند و سوگند ایشان را
 از بهر لوث داد که عداوت میان اهل خبیبر و مسلمانان ظاهر بود بر دل غلبه می گرفت که
 بیرون از شبیل کنی کشته است و اگر بندگان را کشته باشند و لوث باشد خواجه
 خاها سوگند خور و قسامت کنند و در طرف حکم قسامت ثابت نسوز و اگر
 دست کسی برزند و دست مدعی بر یکی دعوی کند قول قول مدعی علیه باشد سوگند
 هر چند از لوث باشد و یک سوگند پیش و احب نماید بر مدعی علیه بر یک قول و قولی
 دیگر هست که سوگند بر دینۀ مخرج کنند در یک سوگند خور سوگند بخورده
باب **فان اهل البغی**

قال الله تعالی واز طایفتان من المؤمنین اقتلوا
 اهل اسلام را جاریه شمس از اهل انباشت از امامی باشد که حقوق سرع قتل کند
 از جهاد و اقامت حدود و استیفای حقوق و مصالح خلق و در هر سهری امینی
 نصب کند که مصالح اهل آن شهر قیام کند و بر خلق واجب باشد طاعت ایشان
 امام و نایبان و چون بخوانند و معروف و طاعت و اگر معصیت نمایند طاعت عدلی
 نکاه دارند و دشمنان بر امام ستم هر دو از اهل هر چند ظلم کند از بهر آنکه
 ستم هر دو از اهل با امام قتل باشد که ضرر آن همه اهل اسلام باز گردد
 و از بهر آنست که امام بقتل معزول نکرده و قاضی بقتل معزول نکرده و در هر
 روز کار که امام نباشد واجب باشد بر علماء و اهل حل و عقد که امامی نصب کنند
 و با او بیعت کنند و اختیار با امامی مردی کنند که با امامین و ورع باشد و شجاع و
 عالم و از نسب قریش اگر افاده شود چنانکه باران رسول صلی الله علیه و سلم بعد از او
 یا ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردند و چون یکی شناسند بیعت کردند هیچ کس
 او را معزول نکرده و چون امام کسی را از بس غرض ظیف کنند چنانکه ابوبکر را **را**
 خلیفه کرد خلیفه او از بس او امام باشد و در یک روز کار در خلقه را نصب
 نباید کردن یا قاتل و فتنه نباشد و مرجع اهل اسلام همه بیک نباشد
 و چون امام است بر یکی قرار گرفت پس در یک روز نصب کنند و این باشد و دوم را بقیه
 باز دارند و هر که بر امام بیرون اند عاصی باشند پس اگر جماعتی که ایشان را قوت و شوق
 باشد بشناخت و ولی بر امام بیرون آیند و امامی دیگر نصب کنند ایشان اهل بغی باشند
 امام با نشان رسول فرستند و سوال کنند که بجه ایشان از اهل حل و عقد است یا اگر
 مطلقند بندگان از بس ایشان بردارند و اگر بندگان باشند از اهل حل و عقد و حق بر ایشان
 باز نماند اگر بر خلاف اصل بکنند یا ایشان قاتل کنند تا بطاعت باز آیند و اگر
 از هر دو طایفه در حال قیام یکی کشته شود بر دست دیگر یا مالی هلاک شود
 ضمان واجب نماید بر هر حال قیام اگر یک طایفه از طایفه دیگر کسی را بکشد
 قصاص واجب است و اگر مالی هلاک کند ضمان واجب است و اگر یکی از اهل بغی در حال
 قیام خدمت شود دشمنان از بس او قتل و اگر محب روح شود چنانکه حرب بن ابی مرزوق

یا اسیر بود نماید و اگر کشتن و قتل ابو حنیفه رحمه الله روا باشد تا حرب بر جای
باشد و در آنجا باشند در حرب بر اهل بی مخرجی و انداختن و انشراح ایشان
نهاده و غرق شوند از بهر آنکه این معامله با کافران کنند مگر که ایشان را اهل
عدل جنس کنند یا اگر بر کرد اهل عدل در این دفعه بدست یونینند و روا باشد
و اگر اهل بی بر سهی غلبه کنند و زکوة بستانند و حدود برانند امام دیگر بار
امام بکند و حکم قاضی ایشان نافذ باشد و گواهی عدول ایشان قبول و اگر
جماعتی بمقابل رویانند که از سینه شرطی در ایشان باشد که شوکت ندارند
یا امام ندارند یا ناویل ندارند حکم ایشان حکم راه زبان باشد اگر کسی را در جنگ
بکشند قصاص واجبند و هر چه از زکوة بستانند یا حد برانند محسوب نباشد
باب فی اهل الذمّة والذمّة علیهم
اگر مسلمانان عالم را که از دین اسلام برگرد
و مسلمانان بکند در کشتن بروی اهل ذمّه و روا باشد اسلام باز خوانند اگر باز نیاید
در وقت بکشند و بیا شد میان مرد دوزان از او بنده و بقول سفیان ثوری و احباب
رای زدن بر دقت نکشند و مرتد چون اسلام باز آید یا کافر اصلی مسلمان شود
کشتن از وی بختد بر هر دین که باشد و اگر جماعتی از اهل ذمّه گردانند اما با ایشان
حط کنند و جهاد با ایشان مقدم باشد بر جهاد کافران اصلی چنانکه ابو بکر صدیق
رضی الله عنه تا از جهاد اهل ذمّه فارغ شد قصد کافران اصلی کرد و هر چه مسلمانان از
مال اهل ذمّه در حال مال هلاک کنند حرج و لعنت نباشد مگر اهل ذمّه از مسلمانان هلاک
کنند قصاص و ضمانت مال واجبند بقول دستر هر که خدای
عز و جل شکر آرد یا کتابها و ازانکار کند یا یک لیت را از فرامین منکر شود یا نبوت
یکت را از انبیا انکار آرد یا قیامت و بعثت را انکار کند کافر شود و خون او مباح
شود و همچنین اگر یک کفن را از ارکان شرع منکر شود یا از محرمات شرع که امت
بر آن اجماع دارند چیزی را حلال آرد یا فسوز و هدر کافری که اقرار آرد در کفر
از ارکان دین اسلام که این کفر مخالف دین او باشد حکم کنند اسلام او بر قبول دیگر
او کافر آگاه کنند و هدر کافری که مشرک نباشد خون کف که لا اله الا الله حکم کنند

باسلام او و بر قبول دیگر کافر آگاه کنند و اگر از کافران باشد که بوحید اینست
مقرر باشد و لکن رسالت بر او منکر باشد تا رسول الله نکون حکم نکنند با سلام او چون
این کلمه کف حکم کنند با سلام او و اگر از قومی باشند که گویند محمد صیغوت بود
بجرب اسلام او را باشد که بگوید هو صیغوت الی کافه الخلق و اگر کافر گویند من مومنم
ما گویند مسلمانم یا بصورت شما ام اسلام نباشد از بهر آنکه تواند بود که مومنم دیگر اینست
و مسلمانم که حکم را کردن هاده ام و بصورت شما ام در شریعت و هر کافر که در اسلام
خواهد آمد کلمه توحید و رسالت او را بلفظ گویند یا گویند **اشهادان**
لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و از هر دینی که
برون از اسلام است بزار شود و دوست دارم که بگوید تا اقرار او رد بعث
و قیامت و هر مسلمان که بطریق استنهاد کلمه شهادت گویند یا غسل یا زنا یا زینهار
یا شرب یا سجود کنند کافر شود و اگر نه را می کشند امورد تا از زکاح شوی بر فراز آید
کافر شود **کتاب الحدود**
قال الله تعالی الذین یؤمنون و الذین هاجروا من دینهم
اگر مردی از دین زنا کند و محصن باشد او را سنکسار کنند جماعتی گرد او در آیند
و سنکساری اندازند تا در آن هلاک شود و مرد را کشته و زن را تا بسیینه در زمین
کند و چون مرد بشوند و نماز بروی کنند و در کور نهند و محصن از باشد حد
چهار صفت در او باشد ازادی و عقل و بلوغ و آنکه ندانسته باشد و دخول کرده
یا اگر زن باشد شوی داشته و دخول حکم زکاح باند پس ازادی و عقل و بلوغ
باشد بوجه درست یا اگر در حال ندکی و در توانگی یا کوفگی یا زنی دخول کند پس ازادی
سود عام و بالغ و محصن نباشد بدار دخول و اگر دخول ملک من باشد محصن نشود
و اگر دینی را از چهار صفت در او باشد و زنا کند سنکسار کنند از بهر آنکه رسول علیه السلام
زنی در مدی جهود را در زنی سنکسار کرد و بقول ابو حنیفه رحمه الله دینی را
سنکسار نکنند و اگر زنا کنند محصن نباشد بکنیم اگر نابالغ باشد یا دیوانه حد
واجب نباشد و اگر عاقل بالغ باشد و لکن زکاح نکرده باشد بکنیم اگر ازادی باشد حد
نازانه زنند و ملک مال بخرید بفرستند یا مسافرت قصر و بقول ابو حنیفه بغیر سنکسار

شرط نیست و اگر کشیده باشد بخانه تا زبانه بزنند و شش ماه بغیرت فرستند و قول
دیگر هست که بنده را بغیرت فرستند و اگر مردی بازی را بکشد و از روی محض باشد
محض است که بشار کنند و دیگر را بصدق زبانه زنند و اگر کسی زبانه بکشد و روی برانند
چند بار و زبانه بکشد و بشار کنند که بشار کنند اما اگر مردی عاقل و بالغ زبانه بکشد بشار از آنکس
ند کنند پس نفر کنند و بانه دخول کنند پس دیگر بار زبانه بکشد و در روی برانند
اول صد تا زبانه بزنند و یک سال بغیرت فرمایند پس سنکسار کنند و اگر کسی را سنکسار
و احب شود و بر ما محبت باشد یا کرما یا بیمار یا شد سنکسار کنند در حال اما
اگر چنانچه زبانه و احب شود و بسبب زبانه خورده در سرما و کرما و بیماری که امید هیزی دارد
حد برانند تا بخر کنند تا بوقت اعتدال هوا و زوال بیماری و اگر بیماری باشد که امید
رغم نباشد شاخ درختی که بر آن صد شاخ خورده باشد بر روی زبانه بکشد تا بوقت
بسیار خورده شود رسول الله علیه و سلم در حق معقدهای که زبانه کرده بود و اگر عقیقت
حیادی باشد و در حال سرما و کرما و بیماری استیفا کنند و اگر کسی بر خوشش یکی یا زبانه
کند و بانه بکشد و روی برانند و بقول ابوحنیفه رحمه الله ما چهار بار در جگر مجلس اقرن
نکند حد برانند و اگر کسی بر خوشش اقرار کند بزبانه خورده پس از او راجوع
کند گوید باز امدم از آن گفت یا گوید بکرده ام از گناه یا گوید دروغ می گفتم حد از وی
ببفتد و اگر نقصان بحد قذف اقرار کند پس راجوع کند بقتل از بهر آنکه از حق
ادعی است در آن مسامحت نرود و اگر بدزدی اقرار کند پس راجوع کند ضمان مال
نفی اما دست بردن ببفتد و اگر مردی لواطت کند با مردی یا با لوزی یا با غلام
خوش یا بازی بر فاعل کشش واجب شود بر یک قول و بقول دیگر حد زبانه اگر محض باشد
سنکسار کنند و اگر نه صد تا زبانه بزنند و یک سال بغیرت فرستند و اگر بر فاعل
فاعل کشش واجب کنیم مفعول را هم بکشند اگر عاقل و بالغ باشد و اگر بر فاعل
حد زبانه واجب کنیم مفعول را صد تا زبانه بزنند و یک سال بغیرت فرستند و سنکسار
نکند هر چند محض باشد از بهر آنکه محل لواطت از مفعول محل احسان نیست حد او
حد محض نباشد و اگر کسی یا کسی کرد اندک بکشد بر ظاهر مذهب و قولی هست
که حد زبانه واجب است و فعل زبانه و لواطت و با اسب در امدن یکم از جگر مرد عدالت ثابت

نمود که گویند اگر مرد در دزدی در قرح زن حرم میل در سر مه داند و اگر بر فعل زبانه
و زن نباشد تنه بشن کرما می بدهند زبانه ثابت شود و حد قذف بر کواهان واجب شود
پس قولی در سنکسار بشارت کسی را قذف کند حد واجب است و اگر جگر مرد را می دهند
پس راجوع کنند حد قذف بر بشار واجب است و اگر یک تن از ایشان راجوع کند حد قذف
بر وی واجب است بر دیگران واجب نیست و اگر غلامی یا کنیزی بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد یا بکشد
روا باشد که او را حد بر نزنند دستور امام و بقول ابوحنیفه رحمه الله روا نباشد
یا مایم بردارد و مایم را در بر از بهر آنکه رسول الله علیه و سلم فرماید اگر
زنت امة احدکم فلجلدها الحد اگر کنیز
یک از شمارنا کند حدش بزنند و هر جنس اگر بکشد کالای از آن بکشد یا بکشد یا بکشد
خواجه را روا باشد که دستش ببرد و در ردق کردش بزنند بر وجه درست تر

و اگر خواجه کافر باشد یا فاسق یا زنی باشد امام حد براند **باب**
حد لشرقة **قال النبی صلی الله**
تطاع البلد فی ربع دینار فصاعداً اگر مردی از زنی عاقل بالغ نصابه از
مال خود بدزد که او را از مال شهرت نباشد دست او از کردن دست بزنند فرق
نباشد میان آنرا و بینه و نصاب دانگی و نیم زبانه باشد یا لحن یا چیزی که قیمت او آن قدر
باشد و اگر شیم در دزدی بکنند بقول ابوحنیفه رحمه الله نصاب ده درم
باشد و در خبر مسکه رسول الله علیه و سلم لفت دست در جگر یک بیماری
بزنند و فرو نماند میان آنرا و لحن یا دزد یا مرغی یا چیزی که مباح بوده است پس
مکشد دست حرم هزم و گیاه و حیله و بقول ابوحنیفه رحمه الله در طعاهما
لخته و میوهها تر و چیزی که اصل او مباح بوده است حرم هزم و گیاه و صد
دست بزنند و احب است و اگر محصی بدزد دست بزنند و احب است و بقول
نموده و اگر چیزی از آلات فسق و طعن بزنند و از بهر آنکه دست بزنند و احب
نمود و اگر مالی بردارد که در حد زبانه باشد یا از کسی چیزی بردارد اما تنی
خاست کند دست بزنند و احب است و سود از بهر آنکه دزدی نکرده است دزدی آن باشد
که بیهوش از حد او مال بر کسر و هر مال که او را در آن شهرت باشد

و خور از استند و اگر کسی را بر دست دزد ها کاشد قطع و خوار کلاه در دو دست
آید و بگوید ابو حنیفه رحمه الله عونی استمعا کر دزد دیگر بقتل و با نفاق اگر
کلاه بر سر کاشد باز استیلا و دست برین **باب**
فطاع الطریق
و آنکه در راه رود و در آن روز سود و کلاه استاند بقدر
و آنکه در راه رود و در آن روز سود و کلاه استاند بقدر
سود خاند و فوطی بقیفید و اگر مال استاند و هم بکشد او را بکشد و بردار
کنند پس از آنکه او را بکشد با سبک تا خلو عیون کنند پس بیک قول سه روز
بردار و رها کنند پس فوطی بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
کنند و بیک قول در اول بشوند و نماز برو کنند و باز بردار کنند و رها کنند
بردارت با بریزد و بگوید اگر مرا از این راه باشد فوطی بکشد و بکشد
که زنج بردار کنند و جزئی بروی دهند تا هلاک شود و اگر کسی را راه رود و در آن
شود و مال استاند و کسی را بکشد او را بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
ظاهر شود و بگوید ابو حنیفه رحمه الله اگر کسی را بکشد او را بکشد و بکشد
و اگر کسی را بکشد او را بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
عقوبت نشان مجوز عقوبت در آن باشد و بگوید او را بکشد و بکشد و بکشد
زبان باشد و اگر در شهر قوی یک کایه بر جماعتی بیرون اند و عقوبت نشان
مجوز عقوبت راه زبان باشد و بگوید ابو حنیفه رحمه الله عقوبت راه زبان
نیاید و یک کایه شهر و اگر در راه زدن مال استاند یا کسی را بکشد پس توبه کند
بیکم اگر کسی را توبه کند که بسلطان او را بدست آورد عقوبت راه زبان از او بقیفید
و اگر مال استند اسب و سگ بای بریزد بقتل و اگر کسی را بکشد و بکشد و بکشد
بقتل قصاص و خمار مال ماند و اگر هر دو جمع کرد دست بردار کرد و و اجبی
کشتن بقتل و اگر کسی را توبه کند که سلطان او را بدست آورد بقیفید و بقیفید
زنا کنند و خمر خوار و دزد که توبه کند حد قطع از شهر بقتل و الله اعلم
باب حل حرم

فَاللّٰهُ تَعَالٰی اِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْانصَابُ
خمر حرام است باجماع است
چون از آب انگور باشد از حرم تا جوشیده و آن طریقی باشد هر که آنرا خمر دانند
کافر شود و هر که اندکی روی بخورد و احدی بر روی او میاشتا شری که او سوز
خشک کنند یا از خمر خشک تا از غسل و قیامت و جو و از آن کشتن خمر است
بسیاری آن می کشند اندکی و حرام باشد و بلبس و خوردن و حرام است و رسول الله کوفه
صلی الله علیه و آله و سلم در خمر است و در خمر است از رسول الله علیه و سلم که
است که خمر است و در خمر است از رسول الله علیه و سلم که
رحمه الله علیه و آله و سلم در خمر است و در خمر است از رسول الله علیه و سلم که
واجب از حرم و از آن کشتن و از غسل و قیامت و حرم تا جوشیده باشد حلال است
چندانکه که مصیبت نکند و در خمر خورده و حرام است و عقوبت بعضی از اهل علم
منان تا زبانه و قول مالک و اصحاب را می افستد و اگر امام کسی را بکشد در زنا
یا در زنی در آن هلاک شود و حرم و اگر در خمر خورده و حرام است و عقوبت
برند و هلاک شود و بیک قول مجوز عقوبت در آن باشد و بگوید او را بکشد و بکشد
بر عاقبت امام و قوی دیگر عقوبت در بیت المال بدان بهر آنکه حرم و عقوبت از زبانه
اجتهادی است که در عهد رسول الله علیه و سلم و بعد از آن و عقوبت از زبانه
زده اند و هر که در عهد رسول الله علیه و سلم و بعد از آن و عقوبت از زبانه
انرا بقتل کردند و عقوبت از زبانه و هر که در عهد رسول الله علیه و سلم و بعد از آن
یا در عهد آدمی و در آن هلاک شود و عقوبت از زبانه و امام را بکشد و بکشد و بکشد
دیگر در بیت المال از بهر آنکه دیت را بقتل و عقوبت و شوی را روا باشد که در زنا
نشوز برین و معصم کودک را خورده و زخم از عادت بیرون شود و از اطفال نکند
اگر در آن هلاک شود قصاص نباید و دیت بر عاقله واجب شود و اگر کسی را خمر در
اندام افند یا خمری از اندام باند که برین حرام است و روا باشد که برین از بهر
مصلحت اگر کسی دیگر بخورد و در آن هلاک شود و حرم واجب نماید برین بخورنده

و اگر نه دستور میبرد قصاص واجب شده و خنده کردن مرد و زن او واجب اند و نفقات
 الوصفه پنجمه الله سنی است پس اگر مردی از عاقل باشد و بالغ و خوشش را خنده کند
 و اگر زن یک یا امام او را خنده کند و اگر در آن مهرزد هجرت نماید و امام خون کسی را حد
 خواهد زد بجهت میانه بزند در شب نباید کسی اندام ریش کند و نرم نباشد که در در
 نکند و بر یک موضع بزند و اگر بکند باید در موضع کبی هم هلاک نباشد و غرض هلاک
 و فرج و روی و بر سر زدن و با باشد و زخم میانه زنده و اگر کسی را زخم تعذر نکند
 بد چه حد نباشد و در جبهت که زنده از دوازده تا نانه برسد مگر در کتف و در دست

کتاب السیر

بسم الله الرحمن الرحیم
 جهاد با کافران فرضه است در جمله پس در حال فرض عین شود و در بی حال فرض
 کفایت فرض کفایت آن وقت باشد که کافران در دار اسلام آیند بقیه و در شهرهای آن
 شهرها و مسلمانان را بر در شهر فروز آیند و واجب باشد بر اهل آن شهر از مردان هر که
 عاقل و بالغ است و توانگر و دروس آزاد و بنده که با ایشان جهاد کنند و بنده را یک نفر
 حواجه حاجت نماید اما بزرگ و فرزند حاجت نباشد و مرد توانه جهاد نیست اگر زن
 و فرزند بدیج تواند بازی می دهند نکو باشد و بر نایب و بیمار و زمن جهاد نیست
 و هر که در شهر نباشد و لکن بر مسافت نزدیک باشد بر او واجب جهاد
 فرضه باشد و هر که دور باشد فرض او فرض بر کفایت باشد اگر نزدیک کفایت نباشد
 و دوران فرضه باشد معنی کردن ایشان پیش مال و نوعی دیگر که فرض کفایت
 است که کافران در شهرها خونس باشند بر امام واجب باشد هر سالی عز و کردن یا
 لشکر می فرستاد تا جهاد معطل نباشد و دشمن را طاع در دار اسلام بنفند و این
 نوع که جهاد فرض کفایت است بر بنده و بر آزاد دروش که الله جهاد
 ندارد و واجب نماید محض آنکه بوزان و کوزگان و عاجزان نباشد و هرگاه جمعی که بر ایشان
 کفایت باشد مرد شدند جهاد در روی دیگر از قطع باشد و هر یکی که اوام دارد نه
 دستوری خداوند اوام بفر و روز و اگر ماد و پدر دارند دستوری ایشان نشود
 اگر ماد و پدر مسلمان باشند و اگر کافران باشند بدستوری ایشان واجب نیست و اگر نه

دستوری ماد و پدر و اوام خواه برون سود باز در و بیشتن از آنکه یادش و یار و
 شود پس از آنکه محوطی حاضر شد نشاند باز کشتن از بهر آنکه اندر خار جهاد
 فرض شد و نشاند مسلمانان از جهاد کشتن با جهاد کند و بر کزار در فرض بر دست باید
 سندی و اگر امام جماعتی را از اهل ذمت می دانند بر قتال کافران و با باشند
 و مرد از بی المال و بنده و خون امام جماعتی بفر و فرستند با خونش بر دشمنان
 خبر فرزند بر قتال و با مانع نگاه داشتن بجهت محبت با همدگر و هر یکی
 لشکر فرستد یکی را بر ایشان امر کند که بکار حرب دانا باشد و او را بعد از ماند
 و لشکر را بفرماید تا طاع او دارند در خوف و شکی که لشکر را بدل کند و خبرها
 دروغ افکند او را باز دارند از برون شدن و اگر حاضر شود او را در غنیمت نصیب
 نباشد و در جهاد باشند بکافران کنند که بدار است لحم نبرد یک تر باشند از هر
 آنکه ایشان با حوال اسلام دانا تر باشند و موند در جهاد با ایشان کمتر باشد و اگر
 خوف از دور تر مستر باشد بدوران اند کنند چنانکه رسول علیه السلام با جهودان مدینه
 عقد صلح کرد و بغزو فرستاد و چون لشکر اسلام با لشکر کفر بر ابر شدند
 ایشان را با اسلام دعوت کند پس اگر در مقام بله هر یکی از مسلمانان و کافر مشرب شد
 نشاند مسلمانان پیش بر گردانیدن و هر یک اگر هر یک سود از کبار باشد و هر
 بنیک نکشت بر ایشان از دنا کمین سازد یا بیلان یا قوی را از مسلمانان مرد خواهد
 از نگاه روا باشد و اگر در مقام بله هر مسلمان یا کافری پس باشند اگر بیشت
 بر گردانند عاصی نباشد و او را بکشتن و اگر بکشد که خدای عز و جل و بفرماید
 و اگر یکی از مسلمانان بفر کافران باشند با کسی از محارم و در لشکر کفر باشد
 فصل کشتن او نکند که رسول صلی الله علیه و سلم او بکشد یا رضی الله عنه باز داشت
 از کشتن بر خوش عبد الرحمن و ابو حذیفه را روز بدر باز داشت از کشتن بفر
 خوش عتبه و نشاند کوزگان و زنایان از اهل حرب کشتن و در کشتن بر آن که
 از حرب باز مانده باشند و مرد و زن را و اهل صومعه و دوقلست اما بگیری
 که مدبر و کار حرب کند روا نباشد که پس او امار و باسل بر اهل بیعت کردن

و غنیمت را آوردند ملک ایشان بر غنیمت ثابت شد و او باشد امام را قسم که در
 از غنیمت در ادرار و اگر مسلمانان را مددی رسد پس از آنکه حب گذسته باشد
 و غنیمت بیست سال افاده آن غنیمت نصیب نباشد و روا نباشد هیچ کس را
 از غنیمت آن که جز از غنیمت ندارد پس از غنیمت هر طعام و علف اسب که روا باشد
 در ادرار حب طعام و علف اسب بقدر کفایت برداشتن و چون بداد اسلام رسند
 موضعی که طعام و علف یافته می شود پس از آنکه از غنیمت بر کفر و اگر در حال
 کارزار مردی مسلمان کافر را بکشد که آن کافر را کارزار او کند سلب آن کافر
 آن مسلمان کشته را باشد هر چند امام آن پیدا نکرده باشد و بقول مالک و اصحابی
 اگر امام تلفته باشد که هر که کافر را بکشد سلب او راست سلب کشنده را باشد
 و سلب جاسه باشد که در تن آن کافر باشد و جوش و خود و زره که پوشیده دارد و هر
 سلیم که با او باشد و اسبی که بران قتل می کند اما غلبه جامه و اسب جنبیت
 او را نباشد و در همین باب فقه اخلاف کرده اند اما اگر کافر را بکشد که اوقاف
 نمی کند یا طعام خوردن مشغول باشد سلب او را نباشد و چون امام غنیمت نصبت
 خواهد کرد سلب از سر کشنده را دهد و در سلب پنج و اجبت نسوزد بر قول دستر
 و بر قول شش اهل علم و پس از سلب پنج و اجبت مستحقان را بکشد پس از آنکه از آن
 حرب حاضر باشند عدداشان معلوم باشد کند هر که از ایشان سر در باشد عاقل و
 بالغ و از او مسلمان او را سهم دهد بیا ده را یک سهم و سوار را سه سهم بر قول شش
 اهل علم و بقول ابو حنیفه رحمه الله علیه سوار را دو سهم دهد و اگر کوفی یا زنی
 یا بنده حرب حاضرند او را رخص دهند و رخص کمتر از سهم باشد و دستور را برین نیز است
 سهم ندهند اما سبب یک و اشتر و استر و خر رخص دهند و رخص بیل زیادت
 از استر و خر دهد و اگر یکی از اهل ذمت حرب حاضرند بدستوری امام اگر امام او را
 مزدی بدیده کرده است او را مزد پس نماند و اگر نکند دست او را رخص دهند و اگر امام یکی را
 که از وفات زیادت باشد در حرب او را اجزی زیادت دهد با جماعتی عمار فرستند
 یا بکشند یا مشغول کنند ایشان اجزی زیادت دهد چنانکه خوابند و او باشد
 باد

الجزیه قال الله تعالی

قَاتِلُوا

قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ إِلَى قَوْلِهِ حَتَّى يُعْطُوا
 الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ جهودان و ترسایان و کسان را در دامن
 اسلام قرار دهند چون کزیت در بند زدن نباشد میان عدلی و عجمی اما
 بت برست عجمی را بکثرت قرار دهند و کزیت کم از دیناری از خالص از هر سدری
 هر سالی روا نباشد و اگر از درویش و توانگر کسان متانند روا باشد و اگر زیادت
 از دیناری شرط کنند روا باشد و کزیت بر مرد عاقل بالغ واجب اند بر زنان کزیت نیست
 و نشاء اندل مال دیوانه و کودک سبک و اگر بادر و سر عقد دمتند چون سال
 بگذرد و او را اجزی نباشد کزیت او ام باشد در گردن او و چون بیاد بدهد و اگر
 دمی پس از آن که سال تمام شود و غیر از آنکه او بستانند و اگر مسلمان شود پس از سال
 جزیت گذسته بروی و اجزیت و بقول جماعتی از اهل علم بیفتند دمتند
 اصحاب رای است و اگر امام با اهل شهری عقد دمتند و شرط کنند بر ایشان که
 هر که از غازیان و غیر ایشان از اهل اسلام بدیشان بگذرند و او را مهمان دارند و او باشد
 و آن مهمان بر روز از کزیت باید و عدم مهمان بداند که هر سال چند سوار و چند پیاده
 را مهمان دارند و بان کنند که توانگر چند مهمان دارد و هر که بیسار شتر دارد
 بر و بیش شرط کند و قدر طعام و ناخورش و علف اسب بداند کند و میان توانگر و درویش
 در حبس طعام تفاوت دهد در قدر تفاوت دهد و منزل مهمان بداند کند و عقد دمت
 لزام امام درست اند یا از الوالی و ولایت و در عقد شرط کند که هر کسی بر هر سال چند دهد و شرط
 کند که حکم اسلام بر ایشان روا باشد اگر از درویش و شرط یکی بگذارد عقد دمت درست
 نیاند و اگر شرط کند پس یک از ایشان از شرط باز استند عقد او بر خرد و چون عقد دمت
 بسته شد شرط است که اهل ذمت را آن نگاه باند داشت بعضی است که اگر نگاه
 نداد عقد بر خرد نشاید که با اهل اسلام بقتال بپردازد اگر قاتل کند عقد بر خرد
 و اگر یکی از ایشان زنی مسلمان را نکاح کند یا با او زنی کند یا مسلمان را بکفر خواند
 یا جاسوس اهل حرب را ماموی دهد یا ایشان را از اهل اسلام بخرد یا رسول الله
 علیه الصلوة والسلام را بکشد یا در دین اسلام طغی کند یا راه زدن بر او بگذرد
 بر خرد پس هر چه از این افعال باید واجب کند که حد بروی برانند و اگر حد واجب نکند بر

کند

و هر چنانچه که رنگ کانی او در آب باشد و خشک افتد و نیز در آرزو ال باشد بر ظاهر
 مذمت بخون ماهی و بقول ابوحنیفه رحمه الله حلال نباشد مگر ماهی امیاه چنانچه
 در آب خشک بود و باشد و خور خشک و ضعیف و هیچ وجه حلال نباشد **الاضحیة**
 روی عز عائشة عن رسول الله صلى الله علیه وسلم **ان غداکم فی غایت در آخر وقت**
فی تبتلوا بکرمه گفتادی هیچ کار نکنید روز غر غدا و دست را از
 کس خور عی قرآن کردن و قرآن کردن سن است و بقول ابوحنیفه رحمه الله و حمل است
 بر هر که مقیم است و فصلی نقد دارد قرآن از اشتر و کاه و کوسفند باید کرد اشتر
 کیم از بزم ساله سنایک و کاه و بزد و ساله کم نشانند و کوسفند گستاخه روا باشد و ماده
 و نر روا باشد و کرمی از اهل علم کوسفند کم از دو ساله روا اند و چون بزر و اگر هفت
 تن در یک اشتر یا در یک کاه شوند و آب باشد و یک کوسفند از یک تن بیش روا نباشد
 و چه کند تا خور بزر و بزرگتر اختیار کند که در قنات بر صراط مکیب خواهد بود و معبود
 روا نباشد و چون چهار و دو و نه و یک شیم و لا غیر که در اسحقوار او مغر نماند باشد و لنگ
 و کرمین و کوش بوند اگر چه اندک باشد و دین بر نه روا نباشد و کوش شکافته روا
 باشد بر وجه درست ترو نه سرد و سرد شکسته روا باشد و حتی خاه کوفه روا باشد
 و بقول ابوحنیفه رحمه الله علیه اگر کوش کم از یک نه بر نه دارد روا باشد و وقت قرآن کن
 وقت باشد که روز عید اصح در آمد و اقیاب یک نیز بالا بر آید و پس از آن قدر دو و کمتر
 سبک و در خطابه بگذرد و اگر کسی پیش از قرآن کند محسوب نباشد و بقول ابوحنیفه
 رحمه الله بر و شمار و آب باشد پس از صبح قرآن کردن از سن عید بعد روز قرآن روا باشد تا آخر
 روز امام العشرین که اقیاب فرسود و بقول ابوحنیفه رحمه الله روز سوم امام شریف
 روا نباشد و هر که قرآن خواهد کرد سن است که جو زام ذوالحجه در اند موی و ناخ
 باز نکند تا قرآن بکند و سن است که بدست خوش قرآن کند و اگر نه باشد باضعیف
 که بدست خوش خواند که در مسلمانان بغرض کند و او انجا باشد و ند کند و اگر غایب
 باشد و آب باشد که از کوش قرآن خوشش خورد و جهد کند تا دهر کم بندهد و اگر
 بیشتر نهد و آب باشد و بدوش و توان کرد و آب شد اذن و قرآن بدوش و آب باشد

هیچ جز از و فرغ و دست مر و قصاب از پوست یا گوش او داخل و اگر پوست و شمش در خانه
 بکار دارد روا باشد **فی الولیمة** روی آن النبي صلى الله علیه
 وسلم قال لعبد الرحمن بن عوف وقد تزوج بدارک الله لک او لم و کوف بشاقه
 هر که شادی نوسود بداند نکاح نوسازد وافر رندی در وجود اند ما فرزند راست کند
 یاختار یا از سفری بازاید یا غایب یابد یا بنای نو کند دوست دارم که دعوتی بفرماید
 و جماعتی را طعام دهد و ولیمه نکاح از همه دعوتها موصوف تر است
 رسول الله صلى الله علیه وسلم در حضور و در سفر ولیمه نکاح دست یارنداشی و عبد الرحمن
 بن عوف را گفت ولیمه بد و اگر همه یک کوسفند باشد و آمدنش که رسول
 صل الله علیه وسلم در ولیمه قبلیته است و خما دا از باران در سفر و گراهیت است
 در دعوت توانگر انرا مخصوص و در زن از هر توانگری و اگر کسی را ولیمه نکاح خوانند
 و در آن دعوت فساد می منگری نباشد و او را از هر چشمی و توانگری نمی خوانند
 و بدلی معی که نگاه و مال او دارد نمی خواند و خواننده مسلمان باشد و از کسب حرام
 خوشتر نگاه دارد اجابت باید کرد چون او را عذری نباشد هر چند روزه دارد و
 اگر اجابت نکند عاصی باشد حکم خبر رسول صل الله علیه وسلم که گفت و من
 کم یأوت اللعوة فقد عصی الله و رسوله و گفته مراد از تاکید است اگر
 اجابت نکند عاصی نباشد و اگر در آن دعوت فساد می نباشد از خبر خردن یا
 مزامیر بنگرم اگر خدمت مند او دست از آن فساد باز دارند یا نمی کنند یا باشند
 اجابت باید کرد و اگر باز نباشند نشان اجابت کردن و محضن اگر در جایها
 نشسته اشان بردها با صورت باشد و بخته ماد و او مقس با صد صر تها با قرآن
 نشان اجابت کردن در انجا نشستن اما اگر همت بر بساطی باشد که در ز برای باشند
 افکنند و آب باشد اجابت کردن و اگر برده و دیوار نشخواری باشد و آب باشد و حور بدو
 حاضر شد اگر روزه دار نباشد دوست دارد که طعام بخورد و اگر روزه دار باشد بنگرم
 اگر روزه فرض باشد شاید کثا دن و اگر تطوع باشد و داند که میزبان از ناخوردن
 او گراهیت باشد او کمتر باشد که روزه نگاه دارد و دعا گوید اشانرا و اگر
 گراهیت دارد بکشانند و مهمانرا نشانده خوان کریمه و اساقی را و کسی را که بر پای باشد

مردم آدمی باشد و باسد مضطرب خوردن او بوجه درست تر مگر که مرده بیغامبری باشد
روا نباشد و اگر مضطرب طعامی باید از ملک کسی دیگر روا باشد خوردن و قسم بخوردند
دهند و اگر در عقب نماز خوردن پس از آن بیاید بدهند و اگر خداوند طعام طعام او
مضطرب باز دارد عاصی باشد و روا باشد مضطرب که مکابره بستانند و اگر در آن کابره
خداوند طعام کسته شود بر مضطرب هیچ نباشد اما اگر خداوند طعام هم مضطرب باشد
و طعام از وی زیادت نباشد او بطعام اولیتر پس اگر ایشان را کند و هلاک اختیار کند
نکو باشد و اگر مضطرب مرد را باید و طعامی که ملک دیگری باشد بر یک قول مرد را خورد
ناضار واجب نماید و بر قول دیگر طعام ملک خورد و قسم بدهد از بهر آنکه اصل آن پاکست
و هلاک و سبب شکنجی خمر نباید خورد که او تسکین زیادتی کند و از آن خمر بسیار دعوت کند
علاوه بر آن و اگر کسی را علقی افند و شفا او در خوردن روا باشد خوردن از روا باشد و اگر
طیب گوشت شفا او در خمر است روا نباشد خوردن از بهر آنکه در دست دار و نیست و الله اعلم

کتاب الایمان

اگر سوگند خورد بخداوند گویند
والله الرحمن باصفی از صفات ذات او چنانکه گویند بعضی خدای جلای خدای
یا بعزت او یا بقدرت او یا بعلم او یا بکلام او که فلا را رنگم اسه سوگند باشد
چون آن کار کند کفارت واجب اند ده دروشن طعام دهد یا جامه کند
یا برده از او کند اگر از هر سه عاجز اند سه روز روزه دارد و اگر بر ماضی سوگند باشد
گویند خدای که فلا را رنگم و نکرده باشد یا گویند نکرده ام و کرده باشد می دانند که دروغی
خوردن را پس عین خوانند که در حق طر او را معصیت فرمود و در آن جهان بدو رخ
و از جمله کبار است و کفارت واجب اند و بقول اصحاب برای در میان عین کفارت
واجب نماید همچون دیگر کبار و در میان لغو کفارت نباید که خدای عز و جل مفرماید
و من لغوا باشد که در میان سخن کفری بر زبان رود
لا والله بلی والله و بقول ابوحنیفه رحمه الله نمیش لغوا باشد که بر ماضی سوگند خورد
که فلا را کرده ام و نکرده باشد و نمی دانند که نکرده است و اگر مخلوق سوگند
خورد چنانکه گویند و خلق الله و رزق الله ما گویند بسم خدای همیشه خدای مابعد

این همه سوگند نباشد و گراهند است مخلوق سوگند خوردن رسول صلی الله علیه و سلم می
از الله سبحانه که از خلقوا یا یا یکم من کارا لقا فلیخلف الله کف خدای شمارا
نهی کند از آنکه چنانچه سوگند خوردید هر که سوگند خواهد خورد خدای خورد
و اگر گویند اگر موقل لاج کار بکنم چو دم یا بر صدام یا کافم یا از خدای بزارم این همه
سوگند نباشد و اما از بازه کند بدین دلیلی که کرد و گفت و بقول جماعتی این الفاظ سوگند باشد
اگر دروغ کند کفارت واجب اند و عذبت سفیر ثوری و اوزاعی واحد و اصحاب برای
انست و در جمله سوگند خوردن دلیلی که گراهند است هر چند بر است خورد مگر
در کاری که در آن طاعت خدای عز و جل باشد و اگر سوگند معصیتی خورد چنانکه گویند
خدای که خمر نخورم و نه باشد که دروغ نکند و کفارت دهد و اگر سوگند خورد بر عملی
از اعمال خیر که نکند چنانکه گویند بیمار بر من فلا غنوم فاضل را باشد که اگر بکند
و سوگند کفارت کند و اگر بر مباحی سوگند خورد چنانکه گویند گوشت خورم و بفلا خانه
در نشوم بنکریم اگر گفته است همیشه بر من باشم اولیتر از باشد که آن کار بکند
و سوگند کفارت کند و اگر گفته است فلا روق نکتم اولیتر از باشد که سوگند نه دارد
اگر سوگند خورد که در فلا خانه نشوم و در وقت سوگند در خانه که
باشد مقام کند سوگند دروغ نشود اگر بیرون از پس در شود مابرون باشد در شود سوگند
دروغ شود و اگر بفراموشی در شود بر یک قول و عذبت ابوحنیفه رحمه الله دروغ شود
کفارت واجب اند و بر قول دیگر دروغ نشود و اگر کسی او را بر کفر و در خانه آرد نه
دستوری وی دروغ شود و اگر بدین سرای در شود دروغ شود و اگر طایع بشود در
سود دروغ نشود و اگر سوگند خورد که در سرای نباشم و در وقت سوگند در آنجا باشد
و مقام کند دروغ نشود و اگر در وقت روز اند باجمع قماش مسغول شود تا بیرون از دروغ
نشود و اگر بیرون باشد در شود و مقام نکند دروغ شود و اگر سوگند خورد که بدین
سرای باین خانه در نشوم از خانه و سرای خراب شود و صحرای که هیچ بنامد در آنجا
سود دروغ نشود و اگر سوگند خورد که سرای زید در نشوم یا بازن زید سخن گویم
یا با بنده زید سخن گویم زید سرای بفروشد و بنده بفروشد و زن طلا و هدیه سرای
فروخته شود و بازن طلا و داده و بنده فروخته سخن گویند دروغ نشود اما اگر اشارت کند

و گوید با این بند زید سخن نگویم یا یا این بند زید سخن نگویم پس زید را بفرود شد
یا زید را طلا و دهد پس سخن گوید دروغ شود و همچنین اگر گویند پس سرای زید نشوم
زید سرای بفرود شد پس دروغ شود و اگر سوگویند خورد که بهیچ خانه در نشوم
بهیچ خانه که در شود از خشت یا از گچ یا از سنگ یا در خرگاه می شود سوگویند دروغ شود
و اگر در خانه کعبه شود یا در مسجد دروغ نشود و اگر سوگویند خورد که در خانه فلان سر در نشوم
پس در خانه شود که فلان اجتماعتی در آنجا باشند اگر بگویند نگویند که بفلان نمی شوم
سوگویند دروغ شود و اگر بگویند کند اندر در و قول است و همچنین اگر گویند با فلان سخن نگویم
و بر آن کس سلام کند دروغ شود و اگر بر جماعتی سلام کند و فلان در میان او باشد اگر او را
بلا خدا کند دروغ شود و اگر خدا کند اندر در و قول است و همچنین اگر بگویند با فلان سخن
نشود از بهر آنکه در میان جماعتی عادت رفتن با بعضی سخن گفتن و اگر گویند با فلان سخن
نگویم بوی شارت کند یا نامه نوسند دروغ نشود و اگر سوگویند خورد که سخن نگویم قرآن
خواند یا تسبیح کند دروغ نشود و اگر سوگویند خورد که این جامه یا این موزه در نبوشم
و در وقت سوگویند بوشید دارد اگر در وقت برون کند سوگویند دروغ نشود و اگر برون
نکند دروغ شود و اگر سوگویند خورد که سیر نخورم بر سیری حمل کنند که از اجزا کانه
بفرود شد و کوه و کوه سفید و استر اما اگر سر کج شک یا گویو قتر یا مرغی دیگر خورد دروغ
نشود و اگر سوگویند خورد که گوشت نخورم ماهی خورد دروغ نشود و اگر بید و دینه و کوهان
و جگر و سبزه خورد دروغ نشود و اگر سوگویند خورد که گوشت سبید که بر پشت باشد خورد
دروغ شود و اگر سوگویند خورد که آب این کوزه نخورم همه نخورد مگر یک قطره سوگویند
دروغ شود و اگر گویند آب این کوزه نخورم ماهی خورد سوگویند راست نشود اگر یک قطره
بریزد سوگویند دروغ شود و اگر گویند آب این کوزه نخورم اگر یک قطره نخورد سوگویند دروغ
نشود اگر گویند آب این کوزه نخورم اگر یک قطره نخورد سوگویند راست نشود و اگر سوگویند
خورد که این طعام خورد نخورد تا منم یا طعام هلاک شود بگویم اگر امکان خوردن یافته
باشد سوگویند دروغ شود پس از مرکز بش از هلاک شدن طعام و اگر امکان خوردن نیافت
سوگویند دروغ شود یا نه اندر در و قول است همچنانکه بر فعلی سوگویند خورد که نکند
پس اگر آه بلند بر قول در ستر دروغ نشود و اگر سوگویند خورد که هیچ نفر و سم پس کسی را

در ستر
دروغ شود

وینقی للسلطان ان یختر للقضاء من هو اقدر و اولی به ولا یكون فقا غلیظا جبارا عنیدا
لا ینقض رسول الله و من فی القضاء قال من قبله غیره و فی رقیته من هو اولی به منه فقد خان الله
و رسوله و خان جماعه المسلمین و عمل القضاء من اثم امور الدین و اثم امور المسلمین کذا فی التبرازی و الحلاله

وکیل کند بفرخص ما سوگویند خورد که در اطلال و نهم پس کسی را وکیل کند یا طلا و دهد
یا گویند و خبر بشوی نهم پس کسی را وکیل کند تا بشوی دهد دروغ نشود اما اگر گویند
زن کنم پس زن کند یا وکیل از کند تا از حد او قبول کند دروغ شود و اگر گویند
هیچ نخورم پس کسی چیزی خورد بگویند او سوگویند دروغ شود و اگر سوگویند خورد که بهیچ نکند
و بیعی ناسد کند دروغ نشود و اگر سوگویند خورد که بند را صد تا زیاده زند پس شایخ از
دستی بگرد که بروصد شایخ خرد باشد بر وی زند چنانکه در کند و همه شایخ بوی رسد
درست باشد و اگر بعضی بوی نرسد راست نشود **رویی هفت عایشه**
رضی الله عنها انها نالت من قال مالی فی زناج الکعبه فاما کفار الله
کفار الله همین ها اگر مردی گوید اگر من با فلان سخن کنم خدا بر من بد کند که یک ماه
روزه دارم یا گویند اگر در فلان سرای شوم بنده از اذکنم یا اگر فلان طعام خورم خدا بر من
جی است یا مال من سبیل من را نذر لجال خواند اگر آن کار بکند کفارت سوگویند
و احب این بر قول در ستر و مذهب شتر اهل علم همچنانکه سوگویند خورد که فلان کار نکنم
پس بکنند و قولی دیگر هست که آن احب اند که بدو نشد و قول مالک است و مشهور
و مذهب ابوحنفیه رحمه الله است و قولی دیگر هست که او بخیر است خواهد کفارت سوگویند دهد

باب

قال الله تعالی و ان احکمکم بما انزل الله بر امام واجب
باشد که بهر شهری قاضی فرستد تا میان ایشان حکم کند و در مال تمام و مال وقف
بر وفق شرع تصرف کند و انصاف مظلومان بستاند و زانیان و جانیان را نکند
و مصالح دین مقام نماید و بر اهل ناحیه واجب باشد قاضی را بسمع و طاعت مشاطه
و قاضی باید که مردی باشد عاقل و آزاد و عدل و عالم بر سر طاعتها دوز و انبایند
که او عورت است و بنده اهل ولایت نیست و فاسق و عیور و غیره پس بگویند اگر آن
نکرد و کسی که گواهی او در اندک از حطام دنیوی مقبول نباشد حکم او در دین و خروج
و حقوق اهل اسلام واجب تر که روا نباشد و کسی که علم ندارد در حوادث شرع راه نبرد
در حکم افساد دین شرع از صلاح باشد و بقول ابوحنفیه رحمه الله عامی قاضی روا نباشد
پس بگویند اهل علم حکم کند و نابینا و کند قاضی روا نباشد و هر که شاید متهم قضا باشد

بینهم

و کسی دیگر باشد شایسته قضا بر وی واجب باشد قضا طلب کردن و بر امام واجب باشد
قضا بوی نفوذ کردن و اگر کسی باشد شایسته قضا که اعیان باشد او را قضا طلب
کردن هر که از اهل قضا نباشد عاصی باشد و امام عاصی باشد اگر
کلی حکم بوی نفوذ کند و قاضی واجب است راستی در میان حکم خصمان نگاه داشتن اگر
میل کند یا رشوت متناهی فاسق باشد و از قضا معزول شود و قاضی حرم حکم نشیند
در موضعی نشیند ظاهر که مردمان او را بیستند اگر زحمت نباشد و اگر زحمت طول باشد میان
امشان و خوشن محاب کنند و کسی را بفرماید تا خصمان بشوی برترتیب آورند و در
میان شهر نشیند تا اهل شهر از جواب نوی آمدن بر او نباشند و در مسجد کراهیت باشد
بقضا نشیند اگر وقت و قضا با فساد باشد و قضا در مسجد کردن کراهیت نباشد و اختراز
کند تا در وقت ملائمت و دل مشغولی و خشم حکم نکند و نفس خوش خرید و فروخت
نکند و کلی فرا کند محمول تا فروشنده کار در بیع با او مساعدت نکند از بهر قضا که دل
بد و میل کند باشد که در حکم بهتر از دیگر خصم خواهد بود و کراهیت باشد قاضی را عده بد بر نفس
مگر آن کسی که بیش از قضا او را عده می آورد دست و اگر کسی را خصمی یا خصمی باشد حرم
در احوال قاضی را عده از حرام باشد بد بر نفس و اگر ستانند پس معلوم شود که خصوصیت
دارد باز باید داد و اگر دوش خصومت باشد پس قاضی نشاند قاضی را همان یک از شان
شد و اگر اعیان نباشد قاضی را در جمله بد عورت شدن و اگر عجم و کراهیت باشد
که بعضی را اجابت کند و بعضی را نه عذری و سبب باز بر سبیل و بیمار جنازه شدن
و با استقبال غایبی که از سفر باید رفت دست باز ندارد و اگر از افعال عجم نکند و بعضی
کند کراهیت نباشد و حرم و خصم پس او آیند هر دو را برابر دارد در نگرستن بر شان و سخن
گفتن با امشان و هر دو را در نشست برابر دارد نشاند یکی را پیش نشاند و یکی را اهلوی
خوش هر چند یکی شریف تر باشد و هر دو شریف باشند یکی را بزرگتر خوش نشاند و دیگر را
بر دیگر دست و باشد و اگر یک خصم مسلمان باشد و یکی کافر یا باشد مسلمان را در بهای
خوش نشاند و کافر را در پیش گرفته اند هر دو را برابر نشاند و اگر جماعتی حکم آیند
ترتیب نگاه دارد هر که بیش آمده باشد خصومت او بیش دارد و اگر بعضی مقیم باشند
و بعضی مسافر که در وقت بیرون خواهند رفت روا باشد که حکم او بیش دارد هر چند از پس

آمد باشد تا از کار او باز پس نماند و اگر مضایق بسیار باشند ترتیب نگاه دارد
و حرم از هر کسی که بیش آمده است یک دعوی بشیند و دیگرش نمود مگر که کسی دیگر نباشد
و نباید قاضی را که خصم را دعوی تلقین کند یا گواه را گواهی در امور و امثال
نفس خواستن در امور و چنانکه در دعوی کند و گواهی سیم دعوی مکنی بکنی
نقد سبسته یا درست و همچنین از گواه نفس خواهد و در حوادث اهل علم
مشورت کند و اگر حکمی کند پس بداند که احکام بر خلاف کتاب و سنت
و اجماع است آن حکم را رد کند و اگر احکامها را در بعضی نکند و باید که قاضی
دو مرتبه بدید کند که در جرح و تعدیل گواه ایشان جرح کند و بیاتش کفایت نکند
و مرتبه دیگر باید که عدل باشد و عالم با سبب جرح و تعدیل و محترز از حرام و شبهت
و دور از عداوت و عصیت تا به نص عدل راجع نکند و بدو سستی مجروح را
عدل نکند و باید که مرتبه دوم و ثانی باشد که مردمان بر شان ایشان خوشتر نگاه
دارند از ظاهر کردن اسباب جرح و در باطن صحت روح باشند و حرم قاضی نامه
ترتیب مرتبه کی نویسد نام گواهان و نسبت و طلیق ایشان بنویسد و نام کسی که او را
گواهی داده باشند و نام آنکه بر وی گواهی دهند و قدر مال بدید کند تا مرتبه
نقص احتیاط کند و مرتبه حال گواهان از همسایگان و دوستان و اهل حرفت
و انکسائی که با ایشان صحبت دارند بر سبب جرح و تعدیل یکم از دوش عدل ثابت شود
اگر دوش جرح کنند و دوش عدل کنند جرح مقدم باشد از بهر آنکه بزرگ کسی که
جرح می کند علم زیاد است و اگر یک تن جرح کند و یک تن عدل کند یکی را جرح نکند
مگر یکی دیگر بنویسند تا دوش بر صفای تفاوت کنند و حرم کسی را جرح کند جرح
بدید کند از بهر آنکه تواند بود که آنچه او بداند جرح می کند سبب جرح نباشد و اگر
عدل کند سبب بدید کردن عدل سبب نیست که اسباب عدالت بسیار است و اگر
دو مرتبه یک قاضی گواهی دهند و قاضی بر عدالت ایشان معلوم باشد مرتبه فرستادن
شرط نیست هر چند که خصم نخواهد عدالت و اگر قاضی بر عدالت ایشان معلوم نباشد
مرتبه فرستادن هر چند که خصم نخواهد و قاضی را نشاند که خلاف علم خوش حکم کند
چنانکه یکی بدو درم دعوی کند بر دیگری و قاضی را معلوم باشد که او را برادر درست

مناسبت در دعوی ششید هر چند کواه ارزد اما بعلم خوش حکم کردن خاتمه درم دعوی کند
 و قاضی را معلوم باشد که راست می گوید که در پیش او دانه اسب اندین در قولست بر یک قول
 روا باشد حکم کردن بعلم خوش حکم کواهان را اقرار مدعی علیه تا از نیت دور باشد
 و بر قول دیگر روا باشد از بهر آنکه بدو کواه روا باشد حکم کردن و بقول ایشان حقیقت
 علم حاصل نشود حقیقت علم خوش اولتره و اگر مدعی کسی دعوی کند که انکس حاضر باشد
 و در شهر ظاهر باشد قاضی دعوی نشود تا مدعی علیه با و کند و مجلس حکم حاضر
 نباشد و اگر مدعی علیه متواری باشد با از شهر غایب مسافرت مصر دعوی نشود
 و اگر کواه ارزد نشود و تعدیل کند و حکم کند بطلب مدعی علیه و مدعی را سو کند دهد
 پس اگر مدعی علیه را درین شهر مالی باشد خوش مدعی از آن مال بدهد و اگر نباشد نامه حکمی
 بنویسد بقاضی از شهر که مدعی علیه لجا باشد و بر علم خوش کواه کند چون کواه از در
 پیش او قاضی کواهی دهند بر حکم این قاضی خوش مدعی ستانند و اگر معلوم نباشد که مدعی
 علیه یک کدام شهر است نامه مطلق بنویسد هر که بروی عرضه کند از قضاة اسلام
 و کواه بر کزده و اگر کواه مدعی بشود و حکم نکند پس بقضاة آن شهر نوسد تا او حکم کند
 روا باشد که این نقل شهادت باشد و در قضا مبرم هر چند مسافر نزدیک باشد عورت و کانت
 قاضی دیگر باشد روا باشد و در نقل شهادت روا نباشد و بقول ابو حنفه رحمه الله قضا
 بر قاضی روا نباشد و نقل شهادت روا باشد و اگر یکی بر دیگری دعوی کند مدعی علیه
 منکر باشد اگر مدعی کواه ارزد او را حکم کند و اگر کواه نداشت مدعی علیه سو کند خورد
 و دعوی مدعی بپفتد و اگر مدعی علیه نکول کند نکول حکم نکنند و لکن مدعی را
 سو کند دهد پس او را حکم کند و مدعی از سو کند نکول کند دعوی او بیفشد و بقول
 ابو حنفه رحمه الله بنکول مدعی علیه حکم کند بروی مکر در دعوی قصاص و اگر
 مدعی علیه سو کند خورد پس مدعی کواه ارزد مسموع باشد و او را حکم کند و اگر مالی
 بر کسی دعوی کند مدعی علیه کوید از آن مال هزار کرد دست یا عینی دعوی کند مدعی
 علیه کوید من فرخه است یا من حشید است این اقرار باشد مال مدعی سو کند خورد
 که بزار نکرده ام و نه حشید ام و نفر خسته ام و اینج دعوی می کند ستانند و اگر کسی چاهی یا
 عینی در دست دارد کسی دیگر دعوی کند که این ملک منسوب صاحب منکر باشد قول او

باشد

باشد با سو کند اگر مدعی دو مرد کواه ارزد او را حکم کند و اگر پس از آن که مدعی کواه ارزد
 صاحب بد کواه ارزد بر ملک خوش صاحب بد را حکم کنند از بهر آنکه هر دو کواه او درین
 یکسان شدند و جانب صاحب بد ترجیح دارند بدانکه عین درست است و شرط نیست که اهان
 صاحب بد که سبب ملک او میان کنند همچون کواهان مدعی و عور صاحب بد کواه ارزد
 ما کواه سو کند دهد قول اصح سو کند سبب بر یک قول و بقول اصحاب برای کواه صاحب
 بد نیست چون مکر در آسب منارعت کنند هر کس کوید در ملک من را دست و بران کواه ارزد
 مادر جامه که از یکبار پس نوان یافت هر کس کوید من یافته ام و بران کواه ارزد حکم صاحب
 بد را کنند و اگر صاحب را کواه ارزد پیش از آنکه مدعی کواه ارزد نشود از بهر آنکه اندین
 حال عجب او سو کند نیست نه کواه و اگر صاحب بد کواه پس نیز از آن که قاضی مدعی را بکواه
 حکم کرده باشد مسموع باشد و او را حکم کنند همچنانکه پیش از حکم از بد و اگر جای در
 دست کسی باشد دو تن باشند دعوی کنند هر یکی کوید از جای جمله عراست اگر صاحب بد
 خوشش را دعوی می کند قول قول او باشد با سو کند و این هر دو مدعی هر که کواه ارزد او را
 حکم کنند و اگر هر دو کواه ارزد بر ملک خوش مطلق اندین سبب قولست درست است که هر دو
 کواه بیفشد همچنان شود که هر کس را کواه نماند و بر قول دیگر و منسوب ابو حنفه رحمه الله
 میان ایشان بدو نم کنند و بر قول سید کر قریه زند از آن که قریه بر آید حکم کنند و اگر
 کواهان یک تن یا رخ ملک پیش از دیگر کوید پس ترجیح بیفشد جز ملک مطاوع دعوی می کند
 اما هر دو ملک یک تن یا زنی برند یک کواه ارزد که من از زید خریدم ام که من بخشیده ام
 یکسال است دیگر کواه ارزد که هم از زید خریدم ام دو سال است حکم اینرا کنند که تاریخ او بیشتر
 و اگر دو تن سواکن سرای باشند یکی دعوی کند که جمله سرای ملک منست دیگر دعوی کند که نیمه
 ملک منست قول قول انکس کوید که نیمه دعوی می کند با سو کند از بهر آن که او در آن یک نیمه
 صاحب پیدا است و اگر میان نیز و شوی اختلاف افتد در مناع خانه هر یکی دعوی می کند
 که ملک منست هر دو ساکن از خانه باشند هر دو را سو کنند و دهند و میان ایشان بدو نم کنند
 و اگر یکی سو کند خورد و دیگر نکول کند حمله این حکم کنند که سو کند خورد و اگر یکی کواه ارزد
 حکم او را کنند فرق باشد میان آنکه این اختلاف در حال نکاح باشد یا پس از طلاق و میان آنکه
 اینج در آن اختلاف می کنند بر آنکه زن باشد یا سواک مرد مادر جامه که یکی پوشیده دارد قول قول

نباشد

اما اگر در میان ایشان اختلاف
 که در آن اختلاف است

انکس باشد که بروی است یا سوکند، و بعل ابوحنفہ رحمہ اللہ در چیزی کہ مرد از بکارشوز
چون سلاح قول قول مرد باشد و در این زمان بکارشوزم و بر ایه و دو کد از قول قول
زن باشد و این حال هر دو با او باشد و سوکند خورد **باب**
الشہادت قال اللہ تعالی **والبیِّنات** همه احکام بد کو اہ
ثابت شود مگر نہا کہ بکم از چهار مرد عدل ثابت شود اما برون از نہا حج عقوبت باشد
بد و مرد عدل ثابت شود و این عقوبت نباشد بد و قسم است کی اند مقصود از مال نباشد
بنکریم اگر چیزی است کہ مردان ابران اطلاع باشد خون نکاح و طلاق و آزادی بندہ و قطع
وظہار و رجعت و ولہ و مانند این و اگر از بدین چیزها ثابت شود مگر بد و مرد عدل بخیر
عقوبات و بمنجر و صایت و وکالت ثابت شود مگر بد و مرد عدل و اگر چیزی است
کہ زن از ابران اطلاع باشد خون رضاع و فرزند آوردن و حیض و ثیاب و بکارت
و عیسی کہ بر عہدت زن باشد بکواهی زور و بکواهی یک سر و دو وزن بکواهی همانند
ثابت شود و قسم دیگر است کہ مقصود از مال نباشد خون بیع و شرا و وکد کردن و
حشید مال و شفع و حوالت و اجارت و وصیت و غصب و هلاک کردن
مال و حیاتی کہ بذر مال واجب شود و کابین نکاح و اقرار بدین چیزها این همه بکواهی دو مرد
و بکواهی مردی و دو زن ثابت شود اما بکواهی چہا از ثابت شود و هر چه مقصود از مال
مال باشد اگر مدعی یک سر و کو اہ از دو کو اہ سوکند خورد ثابت شود و بقول اصحاب رای
بر یک کو اہ و سوکند حکم نکنند **قال اللہ تعالی و اشہدوا**
ذوی عدل منکم هفت شرط باید در کو اہ تا کو اہی او قبول کنند اسلام و عقل
و بلوغ و آزادی و عقیق و مروت و هفتم آنکہ در کو اہی متمم نباشد و کو اہی
کافر و لودک و بنک و فاسق نشود و فاسق اگر باشد کہ کناہ کبیرہ کند یا در صغیر
اصل کند و کبیرہ کو اہی باشد کہ حد واجب کند یا نص کتاب و سنن فعل
و عید امنہ باشد چون رب خوردن و مال تم خوردن و جاذبی کردن و سوکند بد رفیع
خوردن و کو اہی بد رفیع دادن و مال غصب کردن و مانند این و شرط نیست کہ مرد معصوم
باشد از همه کناہان کہ این صفت اینهاست علیہم السلام و اگر چیزی در خوشن را از کبار
نگاہ دارد و غالب بروی طاعت باشد کو اہی او مقبول باشد و مرد و شرط است در کو اہی

و مروت نگاہ داشتن ادب بنفس باشد در سرف و عشرت و عادت امثال خوش نگاہ
داشتن در لباس تا اگر مردی کہ غالب بروی خصومت کردن باشد با مردان و بر دشمنان
در خانه درشتی کردن و در میان جمع با عیال مزاح کردن با فقهہ کہ جامعہ طالع باشد با حال
کہ لباس فقہا پوشد کو اہی او مقبول نباشد و کو اہی موال و غنی و زنہا و فوجہ کن
مقبول نباشد اما اگر گاہ گاہ بی بخوشی بخوند یا رقص کند بین کو اہی او رد کنند
چون مداومت کنند و سر و کفن و شنیدن حسراست اما اگر متی باشد کہ بد و وجه حمل
توان کرد و وجه روای در وظاہر باشد و کفن و شنیدن لر و او باشد و شعر کفن مباح است
هر گاہ کہ در مجو و مدح مبالغہ نکنند و بر زبان و غذا مان تشبہہ نکنند کو اہی جنس شاعر
مقبول باشد و معاصی و اغراب مباح است و طبع و مزمار و نای حرام است و اگر
بر رخ ایل بر سماع آن مداومت کنند کو اہی رد کنند و اگر وقت بنادر در رافند رد
نکنند و در خم مضرب و بالش کروی کوند حرام است کروی کوند حرام نیست مگر وہ است
و دف زدن در نکاح و ختان مباح است و نرد و شطرنج باخص حرام است در شطرنج جو مال
در میان کند یا زبان محش نکود یا نازار وقت کرد اگر اہد است بدان مسعود بودن
و بعل ابوحنفہ رحمہ اللہ شطرنج باخص حرام است و کو اہی هوادار و مبتدع مقبول نباشد
چون در بدعت چیزی نکود کہ بذر کافر شود و صحابہ را ناشناست نبود و کسی کہ در
فروع دین مخالف باشد یا بنا یا کالی کند و چند را تا و دل مخطی باشد بخیر اہل
کو اہی او مقبول نباشد و کو اہی خمر از مقبول نباشد و اگر نیکد مست کنند خورد کو اہی
او رد کنند مگر کہ اعتقاد او حلالی آن باشد کو اہی او رد کنند تا چندین خورد کہ مست شود
و اگر کسی را قذف کنند قذف آن باشد کہ کسی را بزار نامسوب کند و جبار کو اہی بزار بزار او
کو اہی او رد کنند و حور یوبہ کنند پس از آنکہ او را بزند یا بیش از آن کو اہی او مقبول نباشد
و بعل ابوحنفہ رحمہ اللہ حور بزند پس از آنکہ کو اہی او مقبول نباشد هر چند توبہ کند و با نفاق
اگر کسی را بکند پس توبہ کند و توبہ او ظاہر شود کو اہی او مقبول باشد و کو اہی کسی کہ در آن کو اہی
متمم باشد مقبول نباشد هر چند عدل باشد چنانکہ کو اہی پدر زنند و کو اہی فرزند پدر مقبول
نباشد و اگر پدری کو اہی دعد مقبول باشد اما کو اہی برادر برادر او و عم را و اخیار مقبول
باشد و اگر میان دوس نفر عداوت ظاہر باشد کو اہی ایشان رد کنند مگر ششوفد اما اگر نیکد بزار

کواهی دهند نشوند و کواهی نر و شوی و کد کمر را مقبول یاسد و بقول ابوحنیفه رحمه الله
روا باشد و کواهی کسی که بدان کواهی نفعی خوشتر را حاصل کند یا ضرری از خوشتر دفع
مکنند نشوند بلکه مردی مفلس باشد از اوام داران او دقت او را با واهی کواهی دهند
بر کسی مشغول یا دوتر از او ثانی مرده را مالی کواهی دهند یا کسی را بکشند و کس
از او ثانی کشته کواهی دهند که فلان کشت مشغول از هر آنک نفع آن کواهی بدینشان
رسد و همچنین اگر کسی را جراحت کند از او ثانی جراحت دوز کواهی دهند بر کسی که
جراحت او کرد دست سس از آنک جراحت نکوشد کواهی دهد سنود و اگر پس از آنک جراحت
نک شود کواهی دهد مقبول باشد و اگر دوز در مفلس کواهی دهند بر مالی بر دوتر از
اوام داران مفلس کواهی دهند بر فسخ کواهی بشنود از بهر آنکه ایشان خواهند که
زحمت اوام داران بکرا خوشتر دفع کنند و همچنین اگر دوتر بر کشتن خطا بر مردی کواهی
دهند بر دوتر از عاقله کشنده کواهی دهند بر فسخ از کواهی کشته بقتنوند
از بهر آنکه نخواهد که بدین کواهی دیت از خوشتر بکنند
قال الله تعالى ولا ياتن الشهدا اذا ما دعوا اگر کسی بر چیزی کواه باشد
و او را بکواهی داذ خوانند واجب باشد اجابت کردن چون با او یک کواه دیگر باشد
که خوبیشان ثابت شود و نشاید بر کواهی داذ مندر سندان اما اگر فاضی بدی دیگر
باشد روا باشد که ستور و بفته طلب کند تا بکواهی داذ شود و اگر کواه بیمار باشد
یا زنی باشد بختره که مجلس حکم نواند آمد بر کواهی خوش راه کند و اگر از کسی درخواست
نابرجی کواه باشد بکرم اگر بیرون از وی کسی باشد او را کواه کنند بر وی واجب نباشد
کواه بوذن و اگر بیمار باشد کوهی گویند واجب باشد کواه بوذن همچون کواهی داذ و کوهی
گویند واجب نماید اما نه در کردن کردن
قال الله تعالى اولا
من شهد بالحق وهم يعكزون نساید بر چیزی کواهی داذ که بدان علم نباشد
و علی که بدان کواهی داذ روا باشد بر سه قسم است یکی آنکه تا چشم نبیند نشاید کواهی
داذ چنانکه بر کشتن کسی یا بر هلاک کردن مالی کواهی دهند و دیگر آنست که تا چشم خود
نبیند و بکوش خود نسود نشاند چون بیع و اجارت و دیگر معاملات و اقرا باید
آنکه چشمی نبیند آنکس که عقد میکند و بکوش محض ایشان نمود نا کواهی تواند داذ

وسدیکر آنک سماع و استفاضه روا باشد کواهی داذ هر نسبت که می شنود که فلان برین
فلان راست یا بر فلان راست مردمان او را بدان کس نسبت کنند روا باشد بر نسبت
کواهی داذ و همچنین اگر چیزی باشد در دست کسی می ند که در آن تصرف مالکانه کند
نه منازع روا باشد که او را کواهی دهند ملکی از چیز اما در نکاح و ازادی بده و در
ووقف اختلاف کرده اند کوهی گویند روا باشد سماع و استفاضه کواهی داذ و کوهی
رواندارند تا ببینند و نشنود همچون کوهی عقد ها و هر چه سماع و استفاضه ثابت
شود کواهی یا بینا داران مقبول باشد چون آنکس که او را کواهی دهند معروف باشد باسم
و نسب اما در چیزی که بدین را حاجت اند کواهی یا بینا نشنود مگر در یک موضع که
مردی در موضع خالی دهن بر کوش یا بینا نهد و کسی معروف را اقرار از مالی و این یا بینا
او را نگاه دارد تا بروی شش ماضی کواهی دهد مسموع یا سدید و اگر زنی روی پوشد
او را نکند یا بیع کند و غایب بود نشاید بر وی کواهی داذ تا وقت اقرار و بیع روی او را
نبیند بر همنه و حلیت او را نگاه دارد و وقت کواهی داذ روی او ببیند و بقتن
بداند که این همان رشتانگاه کواهی دهند در حقی که ادی را بر دیگری بایست بود
مال یا نکاح یا عقد یا قصاص یا خیم دعوی نکند بر قاضی و قاضی کواهی
ارزی نخواهد نشاند که بران کواهی دهند اگر کواهی دهند مرد و یا باشد اما اگر
حوضی باشد چون حد زنا و حد شرب و قطع دزدی و زکوة و کفارت و طلاق
و عتی و اسلام کواهی حنیفة در مسموع یا سدید آنک کسی او وی کواهی خواهد یا دعوی
کند و همچنین در وصیتی که مسکینا ترا کرده باشد یا وقفی بر مسکینا کرده یا بر رباط
و مسجد کرده کواهی حسب بشنود و اگر کسی را بر دیگری حقی باشد و کواه غایب باشد
مسافت قصر یا بیمار باشد روا باشد که بر کواهی خوش دوز در کواه کنند تا بر کواهی او
سبق قاضی کواهی دهند و همه حقوق بیرون از عقوق یا کواهی بر کوا ثابت میشود
هر که که منعذ میشود کواهی اصل را حاضر کردن که بیمار باشد یا غایب یا مرده باشد
و نشاند کواهی فرع را کواهی داذ تا کواه اصل در پیش او نکود که من کواهی دهم که
فلان را بر فلان حندی مالست بر کواهی من کواهی ده و تا این لفظ نکود که بر کواهی
من کواهی ده نشاید کواهی داذ هر چند لعینست کواهی دهم که فلان را بر فلان

جنسی است از بهر آنکه عادت رفتن است که این سخن بگویند بهر حقیقت نگویند بر کواهی
 من کواهی در حقیقت نشود اما اگر کواهی در پیش قاضی کواهی می دهند و قاضی را اتفاق
 نیفتد که حکم کند روا باشد کسی که لفظ کواهی پیش قاضی نشود بر کواهی او کواهی دهند
 هر چند او را کواهی نکرده است از بهر آنکه پیش قاضی ندهد مگر بر حقیقت و کواهی فرع کواهی جنس
 دهند که کواهی میدهم بر کواهی فلان که فلان را بر فلان جنسی است و کواهی فرع در روا
 نباشد هر چند کواهی اصل را باشد بر کواهی هر یکی از کواهان اصل دوتن کمر سباید و بقول
 ابوحنیفه رحمه الله اگر دوتن بر کواهی یک کواهی دهند پس همان دوتن بر کواهی دیگر
 کواهی دهند و باشد **مسئله** اگر دوتن در چیزی کواهی دهند در نفس یا در
 طریقه قصاص کنند مطلق کواهی دهند و محدود اند را هر کس که کواهی آن قصاص واجب است
 هر که کوفت بعد کواهی دروغ دادیم و داشتیم که او را بخواهند کشت یا عقوبت خواهند کرد
 و اگر کوفت خطا کردیم او را کسی دیگر نداشتیم و قاضی حکم کند پس رجوع کند از کواهی نکریم اگر
 بقصاص کواهی دهند قصاص واجب نباید بر عاقله کواهی اگر عاقله او را برین گفت تصدیق کنند
 و اگر کنند دیت در مال کواهی باشد و اگر باز از دی بدهد کواهی دهند و قاضی حکم کند یا
 بر طلا می که فلان را بر طلا و از ده است قاضی حکم کند پس رجوع کند از ازی بدهد و طلا را برنجرد
 و لکن بر کواهان قهر ندهد و سزا کا بر واجب اند و خواهی و شوی را و هر چند اگر پیش از چیزی
 میان بر شوی کواهی دهند و قاضی حکم کند پس رجوع کنند سزا کا برین بر کواهی و لکن از و اگر
 دوتن بر مالی کواهی دهند یکی را بر دیگری و قاضی حکم کند پس رجوع کنند مال از مدعی باز
 نستانند و بر کواهان ضمان واجب نباید بر قول درست بر خلاف طلا و عتیق از بهر آنکه عتیق
 مال بر خاست هر چند درست در کسب و قولی دیگر هست و مذهب ابوحنیفه رحمه الله ضمان
 بر کواهان واجب اند همچنانکه در طلا و از ازی و اگر دوتن پیش قاضی کواهی دهند پس کواهان
 پیش از آنکه قاضی حکم کند میرند یا غایب شوند یا نابینا یا دیوانه شوند قاضی حکم کند بکواهی ایشان
 و اگر پیش از حکم فاسق شوند یا مزید شوند یا از کواهی رجوع کنند نشاید حکم کردن و اگر
 قاضی کواهی دوتن حکم کند پس بدیدند او را که کواهان کافر بودند یا نیک بودند یا بالغ بودند
 یا در بودند و چیزی که کواهی زبان مقبول نباشد و لکن بدیدند آن کواهی را در در کفر
 و اگر بدیدند که فاسق بودند برین قول حکم دهند همچنانکه بدیدند که کافر بودند و بر قول

کواهی

دیگر

دیگر مذهب ابوحنیفه رحمه الله میکنند از بهر آنکه فاسق فاسق و عیس عیس و نهان از و بران کم
 اطلاع اند و اگر دوتن پیش قاضی کواهی دهند پس قاضی را معلوم شود که کواهی دروغ
 دادند با مرار ایشان باید و کواهی که بر اقرار ایشان کواهی دهند قاضی کواهان را تعزیر کند
 و در بازار و محلت بگردانند و منادی بریشان منادی می کند که اینها انا نند یکی
 کواهی دروغ می دهند تا ایشان رجوع نمایند و دیگران غیرت خورند و اگر قاضی بکواهی
 دوتن حکم کند که ایشان کواهی دروغ داده اند حکم او نافذ نباشد در بایط اگر
 کواهی نیکاح داده باشند زن آن مرد حلال نباشد که کواهی داده باشد و اگر بطلاق
 داده باشد بر شوی حرام نباشد و اگر مال داده باشند ستانند و رطلال نباشد
 و بقول ابوحنیفه رحمه الله مال و رطلال باشد و اگر طلا باشد بر شوی حرام باشد و قضا
 قاضی بر قول او در ظاهر و باطن نافذ باشد و با اتفاق اگر دروغ بگوید مطلق کواهی دهند
 با بقصاص قاضی حکم کند در بایط ثابت نسوزد و در جرست که رسول صلی الله علیه و سلم
 فَمَنْ قَضَيْتَ لَهُ مِنْ حَقِّ أَخِيهِ شَيْئًا فَلَا يَخْذُهُ فَأَتَاهُ لِقَاطِعَ لَهْ قِطْعَةٍ مِنَ النَّارِ
 هر که او را حکم حق برادر او بستانند که باره آتش است اما در حدیثی که در میان
 علماء در اختلاف باشد قاضی بقول یکی از علماء حکم کند حکم او نافذ باشد در ظاهر
 و باطن چنانکه قاضی حنفی حکم کند کسی را شفعه بسبب مسایکی حلال باشد و راستند
 با حکم کند بطلاق پیش از نیکاح حرام نسوزد و زنا نگاه داشتن از بهر آنکه حکم از
 مسایک اجتهادی است و قاضی حق موافق قول یکی از علماء علم اختلاف بر خیزد

کتاب الأدب

اِنَّ اَكْبَرَ كُمْ عِنْدَ اللهِ اَتْقٰىكُمْ ه
 اَقْدَرُكُمْ اَمْسَ تَرْتَبُحُوا بِمَنْ خَلَقَ مِنْكُمْ خَلْقًا عَالِيًا مَقِيًّا مَعًا وَ مَنِّي اِنْ يَشَاءُ
 که او امر شرع بجای آرد و از حرامها دور باشد و از حرام دور نتواند بود مگر بوزع
 و ورغ آن باشد که خویشش از شبهات برون آرد و نگاه دارد که در جرست از رسول
 صلی الله علیه و سلم که لفظ حلال ببلای حرام ببلای میان این هر دو چیزها و پیشتر
 بغیر حلال ماند و حرام ماند اینرا شبهه خوانند هر که از شبهه خویشش از نگاه دارد
 رود یا شد که در حرام افتد و در جرست که مصطفی صلی الله علیه و سلم گفت و رقا

صالحه کردند که در خبری که هیچ دو مسلمان بهم نرسند و دست یکدیگر نگیرند که نه
خداوند جل جلاله ایشان را پیام از پیش ایشان نگیرد از هم جدا شوند و اگر کسی بقضا حاجت باشد
یا بکاری مشغول باشد بروی سلام نکند و اگر سلام نکند جواب واجب نشود و اگر کسی در
خانه خوش شود دوستی داریم که سلام کند و اگر در خانه روزی که در هیچ کس نباشد بگوید
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى عَلِيٍّ وَ عَلٰى عِبَادِ اللّٰهِ الصّٰلِحِيْنَ در اثبات رانده است
که چون این را بگوید و دشمنان جواب دهند و او هر روز این را کند از رسول صلی الله
که عمر بن الخطاب بر مسلمانان شش مرتبه اول چون کسی بریند بروی سلام کند و چون بخوانند
اجابت کند و هر عطسه اند شصت کند یعنی بگوید **عَلَيْهِ السَّلَام** و چون بیمار شود بر نیاید
او سود و چون مردی بخانه او رود و او را نصیحت کند در حاضری و غایبی و آنش که
عطسه اید بگوید **عَلَيْهِ السَّلَام** و ستونیک بگوید **بِرَحْمَةِ اللّٰهِ** و دوستی داریم که این را
که عطسه اید او را بدعام مقابل کند و بگوید **عَلَيْهِ السَّلَام** و در خبری که
که در خبر آمده است این کلمه که که در خبر آمده است که فازه از شیطان است و خدای تعالی
عطسه دوست دارد و فازه را که اهیست از ده و خدای بسیار دل نیراند و اندک چون
عجیب بیند یا چیزی که او را خوش اندازد و او باشد و فقهه که رسول صلی الله علیه و سلم
هرگز بر دهن نخوردند اما اینم بسیار کردی و مزاج حرام نیست و دروغ نگوید
رسول صلی الله علیه و سلم گفت من مزاج کنم و لکن جزو نکوم و در خبری که روزی
بهرز را گفت بر طریق مزاج که بریزد و بکشد و دزدان بریزد بر آن شد پس فرمود که
او را خرد دهند که چون در بکشد بدخواه باشد بر نباشد **قَالَ**
رَوَى عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لِمَنْ لَمْ يَلْبَسْ سَلَمَةً يَأْتِ اللّٰهُ سَمَ اللّٰهِ وَ كَلَّ
يَمِينَهُ وَ كَلَّ مَائِيْلَهُ حَتَّى يَطْعَمَ حَرَاهُ خَيْرٌ لِّكَوْنِهِ سَمَ اللّٰهِ چه اگر بگوید شیطان
یا وی هرگز باشد در خوردن یا کرد را بکشد و او خوش کند پس یا از اید بگوید **لَبَّيْكَ اللّٰهُ اَوَّلُهُ**
وَ اَحَدُهُ و طعام بدست راست خورد که در خبری که شیطان بدست چپ خورد و دست
در طعام بر سر خورد و اگر اید است طعام خوردن هر تکه زده که رسول صلی الله علیه و سلم
برین صف طعام خورد و هرگز بر خوان طعام خورد و در سکه خورد الا بر سفره طعام خوردی و هرگز
هیچ طعام را عیب نکریدی اگر از زردی خوردی اگر نه دست از دشتی و چون خوردی خوردی

و در عطسه آمدن هر چند که او از بلند نهند اگر فایده ندارد دست در دهان بگذارد

انکشف

انگشت کاسه بلیسنده پیش از آنکه در دستار مالذ حبس فرمود رسول صلی الله علیه و سلم
 گفت بمانندند که برکت در کدام طعام است و اگر لقمه ببقند بر کوزه اگر چیزی
 میوزان گرفته باشد بال کنند خورند و چون از طعم آنم خورند بر نارغ شود بگوید الحمد لله
حمد اکثر اطباء مبارکافیه غیر مودع و مستغنی عنه رتبا و شب و روز هر چه خورده باشد دست نشورد
 که اگر دست ناستخته خمبند و بخیر است که اگر چیزی بنورسد گوشت ملامت خوشتر را
 کن و چون آب خورد بیه دم خورند و هر رازی کوزه از دهان باز می کنند
 و در کوزه آب نفس نزنند که متغیر شود و در طعام گرم دم ندهند و اگر در ظرف آب
 خاشاک باشد بدم در زن کنند یا نکشد و در کنند و اگر چه مانی فروزاند صما نیز
 ز گوشت از دماغ میسر شود در بخیر است که رسول صلی الله علیه و سلم **مِنْ حَاجَاتِ**
يَوْمِ رَايَ اللَّهُ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ فَلْيَكْرَمْ صَيْفَهُ
 هر که بخدای عزوجل و روز باز بسبب آماز از دهمان ترا که دارد و مهان سه روز باشد
 و چون خنجر چندان طعام نوی دهد که قوت یکشبا نوزد باشد و مهان از پیش از سه
 شبها نوزد مقام نباید کرد در خواست من یا تا من یا تا تنگ دل نسوزد و چون خنجر
 میزبان را دعا کند و بگوید **إِيَّاكَ طَعَامُكُمْ الْآبَرَارُ**
 رسول صلی الله علیه و سلم **إِنَّ الَّذِي تَجْتَرِ ثَوْبَهُ مِنْ**
الْحَيْلَاءِ لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ و سن است که جامه کوتاه
 دارد کوتاه تر از آبرو که رسول گفت صلی الله علیه و سلم هر که جامه کشان دارد
 از حیلا خدای عزوجل روز قیامت روز نکند و اگر زان جامه دراز کند تا ساق
 ایشان پوشیده ماند روا باشد و سن جامه اسف که دنبال در میان دو کف فرو گذارد
 و جامه سبک بهتر از رنگس مرده و زنده را و خنجر و دبا و خنجر پوشیدن
 مردان حرام است و بر زنان حلال و زنان میان هت که جامه دبا بنوشند و بافت
 زنان رسول صلی الله علیه و سلم و جامه ایشان لباس تنگ مردانست پس باید مرد و زن را جامه
 تنگ پوشید که تن در زن را بپوشد در بخیر است که زانی که جامه بدن صفت پوشند

ملعون اند. انكشری سمین داشن مردان را خص است و زبان احر است و زبان اهر دو
 سیاحت در دست راست و چپ هر دو امده است در خیرست از رسول صلی الله علیه و سلم
 که در دست چپ داشته است و شیعیان را اهل سنن است که انکشتی در خیر
 دست چپ دارند و چون موزه یا نعلین بپوشند ابتدا بای راست کنند و چون بپوش
 خواهند کرد بای چپ ابتدا کنند و نعلی است یک تا موزه و یک یا نعلین و موی سر
 و روی شانه کردن سنن است و موی سبیل را خضاب کردن عینا یا بوسمه یا زرد کردن
 سنن است و سیاه کردن کراهیت است و موی مریضی باز کردن و بعضی رها کردن و بعضی
 و موی لب بنای کرار گرفتن سنن است و موی زیر دست برکندن و موی عورت برکندن
 سنن است و رسول صلی الله علیه و سلم کفش خج جراز فطره اسلام است خننه کردن
 و موی عورت برکندن و موی زیر دست برکندن و سیل حیدل و ناخن باز کردن
 و نشاندن که موی کسی در موی خویش وصل کنند و بر دینار در و دندان تیر کردن در خیرست
 که کنند این افعال و در خواهند ملعونند دست دارم سر مه کردن که در سنن امده است
 و روشنای چشم را بنود دارند در خیرست که رسول صلی الله علیه و سلم هر شب می کرد
 هر جمعی سه میل و صورت را نوران بر جایها کردن معصیت است هر خانه که در اینجا
 باشد یا سگی در اینجا باشد فرشتگان رحمت را بخا نشوند و هر مردی که خوشش را
 بزنان مانده کند ملعون باشد بقول رسول صلی الله علیه و سلم فرمودست که محنتان را
 از خانه ها خوشش برور کنند **روى عن رسول الله صلى الله عليه وسلم**
انَّكَ اَنْ تَاِذَا اخَذَ مَضْجَعَهُ وَضَعَ كَفَّهُ الْيَمَنِيَّ تَحْتَ خَدِّهِ الْاَيْمَنِ
وَقَالَ رَبِّ قِنِي عَذَابَكَ يَوْمَ تُنْفَخُ عِبَادُكَ و دست دارم که
 چون بخسند بر دست راست خسند در خیرست که رسول صلی الله علیه و سلم دست راست
 در زیر روی راست نهاده و این دعا بگفتی و دوست دارم که بر طهارت باشد و روی
 خضاب کراهیت است در خیرست که خدای عز و جل جنس خضاب را دشمن دارد و اگر شب خدای
 نکو بیند آنرا حکایت نکند مگر با دوستی که او را باشد و اگر خواند بید که کراهیت دارد
 با هم کس حکایت نکند سه بار سوی دست چپ برود و از یک دست بیک دست بگذرد
 و از شیطان سه بار استعاذ کند در خیرست از رسول صلی الله علیه و سلم که چون این کند

اسلام

ان

ان خواب او را زبان نه از دهن الله و در خیرست که رسول صلی الله علیه و سلم طیکره را دشمن
 داشت و قال را دوست داشتی و طیکره را باشد که میان مرغی یا پرند مرغی از جای
 حلقه نشود یا از کاری باز باشد این نشاند و قال این باشد که مخفی نماند و بداند
 شاد شود و خصماند بهار نشود که یکی را مضو اند یا سالم یا چونند چیزی نشود یا و
 این جنس دوست داشتی رسول صلی الله علیه و سلم و انمول کردن چهار و چشم رسیده و مار
 کزنده و کمی را که از جن بد و نظری باشد روا باشد بقرآن و ذکر خدای عز و جل اما بطن
 مخفی شدن چیزی که نمی داند روا نباشد و بر قول کاهن و منجم اعتقاد کردن در باخ از
 غیب خبر دهند شاید در خیرست از رسول صلی الله علیه و سلم که هر کس کاهن را دوست
 کوی دارد بدینا می گوید انکس از باخ خدای عز و جل فرستاد دست رسول نیز است و عبد الله
 عباس روایت کند که رسول صلی الله علیه و سلم حسن و حسین را رضی الله عنهما تعویذ کردی لغی
اعینکم ما یکما فی الله التامه من کل شیطان و هامه و من کل
عین کما لغی ابرهم علیه السلام بر سران خوش را اسمعیل و امحق جنین بخوند کردی
 و عین این العاص کوید مراد روی رسید که هم هلاک بود رسول صلی الله علیه و سلم
 کف دست راست بر موضع در زنه و سه بار بگوید **بسم الله** و هفت بار بگوید **اغور یغور**
و قد تم من ثمرها اجل و احذر چنان کردم این پنج خدای عز و جل را و بر داشت
 و حجامت کردن سنن است در خیرست که رسول صلی الله علیه و سلم کف بهترین در اوها
 حجامت است و رسول صلی الله علیه و سلم دوست داشتی حجامت کردن و روز هفدهم
 ماه کردی یا نوزدهم یا بیست یکم و بدانکه هر بیماری در پنج و مصیبت که بند رسد
 مال و غیره از صمیمه یا ذکر خدای است نه را چه باید کرد تا صبر کند در آن یا و بگوید
اِنَّ اِلَهَی وَاَنَا اِلَیْهِ راجعون چنانکه خدای میفرماید **ویشیر القابیر من الذین**
اذا اصابتهم مصیبه قالوا انا لله وانا الیه راجعون و ابو
 هدیره روایت کند از رسول صلی الله علیه و سلم کف هر چه مسلمانان رسد از درد و غم
 و اندوه ناخاری که در بای شود که نه خدای عز و جل بدان پنج کفارت کند گناهها او را
 و ندانند که در همه احوال خاصه و مفسنه قرآن را بنده خوشش سازد و یازد که خدای عز و جل
 و بدعا و نضرع مستخول شود و بر گناه ها رخسار کند و استغفاری کند خوشش را و جوینا را

الله

کند

که عقبه بر عام گوید برسدیم از رسول صلی الله علیه و سلم که در سجده در سجده گفت
زبان نگاه دارد و در خانه بنشیند و بر کلاه خوش بکری تا خدای تعالی رحمت کند از الله

باب
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قال الله تبارك وتعالى ونزل من القرآن
ما هو شفاء ورحمة للمؤمنين بذكر القرآن شفاء دل و معنای شفا و رحمت خداوند
عز و جل و رحمتی که از جانب او نازل شد و رحمتی که از جانب او نازل شد
لما فی الصدور هر که بپاها بفران کند او را خدای عز و جل از همه بدو غنا
نگاه دارد و از تارهای بدن او را در دلهای او از دلهای او غنا رواست که رسول
صلی الله علیه و سلم گفت خبر کنم من تعلم القرآن و علمه بهر شما
ایکس باشد که قرآن بیاموزد و در یک رات از او آموزد و او را بگوید که رسول علیه السلام
اقروا القرآن فانه یات یوم القیامة شافعا لاصحابه
گفت قرآن بخواند که او روز قیامت شفیع خواستگاران خوش خواهد بود و در اخبار آمده
است که درجات بهشت بر عدد آیات قرآن است و رسول صلی الله علیه و سلم گفت که قرآن
گویند قرآن خواند بدو درجات بر می شود منزل تو انجا است که آخر است که بخواند و نعمان
مشرع است که از رسول صلی الله علیه و سلم که گفت ان الذی دعا هو العباد
دعا اجابت پس این است بخواند **ادعونی استجب لکم** و هر دعا خواهد کرد و دست
داریم که بر طاعت باشد و اول خدای عز و جل را حمد گویند پس بر مصطفی صلی الله علیه و سلم
درود فرستند پس دعا کنند عبد الله بن مسعود می گوید باز کردم پس شستم و خدای عز و جل را
شا گفتم و بر مصطفی صلی الله علیه و سلم درود فرستادم پس خوشتر دعا کردم رسول صلی الله
علیه و سلم گفت **سَلِّ تَعْطُهُ سَلِّ تَعْطُهُ** بخواه تا بدهند بخواه تا بدهند و عمر خطا
رضی الله عنه گوید دعا موقوف باشد میان آسمان و زمین تا بر میغا مهر علیه السلام صلواتی
دیده باشد که خدای عز و جل را بسیار یاد کند و در خدای عز و جل و ثواب بسیار دارد
و ذکر خدای عز و جل هر روز را بنابر اصله قال الله تعالی فاذا ذکرونی
اذکرکم مرا یاد کند تا من شمارا یاد کنم و هر روز رواست که رسول صلی الله علیه و سلم گفت
يقول الله تعالی انا عند ظن عبدي بي و انا معه اذا ذكرني

فان ذکرني فی نفسه ذکرته فی نفسی وان ذکرني فی ماله
ذکرته فی ماله آخر من هم لغت خدای عز و جل که گویند من اجماع
نکته اینست که مومن من و ماری ام هرگاه که مرا یاد کند اگر مرا با خوشنویس یاد کند من او را با
خوشنویس یاد کنم و اگر در جمعی یاد کند من او را در جمعی بهتر از شما یاد کنم و سره چند
روایت کنند که رسول صلی الله علیه و سلم گفت احب الکلام الى الله اربع
لا اله الا الله والله اکبر و سبحان الله و الحمد لله
گفت و سره این سخن خدای عز و جل این چهار کلمه است و ابو هریره رواست که رسول علیه السلام گفت
کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان
حسبنا ان لا اله الا الله العظیم و الحمد لله سبحان الله
ال عظیم و الحمد لله و هم ابو هریره رواست که رسول صلی الله علیه و سلم گفت
هر که در روزی صد بار بگوید **لا اله الا الله و جده لا شریک له له الملك**
وله الحمد و هو علی کل شیء قدیر محض باشد که ده بند
از آیه است و صد بار بگوید و صد بار بگوید و صد بار بگوید و صد بار بگوید و صد بار بگوید
در هر روز باشد و صد بار بگوید و صد بار بگوید و صد بار بگوید و صد بار بگوید و صد بار بگوید
روایت کنند که رسول صلی الله علیه و سلم گفت **لا حول و لا قوة الا بالله کثر**
من کثر کتوز الجنة گفت این کلمه کثرت از کجاها بهشت است و ابو هریره
روایت کنند که رسول صلی الله علیه و سلم گفت **من صلا علی صلوۃ صلی الله**
علیه عشاءا هر که یکبار بر من صلوات فرستد خدای عز و جل ده بار بر وی
صلوات دهد و در خیر است که هر که دستغفار را مملزم باشد خدای عز و جل او را از
همه اندوهان فرج دهد و از بلاها بر او روزی دهد از آنجا که ظن نرزد و شداد
بر او رسد و اینست که رسول صلی الله علیه و سلم گفت **ستید الاستغفار**
ان یقول اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی
وانا عبدک و انا علی عهدک و وعیدک ما استطعت اعوذ
یک مرتبه شکر ما صنعت ایوب لک بیعتک و ابوبکر بنی فاعف عني
فانه لا یعفو الذنوب الا انت گفت سید استغفار این ذکر است هر که روز

بگوید بقیه در دست و پیش از سید مرزدا از اهل بهشت باشد و ابوهریره روایت کند که
 رسول صلی الله علیه و سلم گفت اگر یکی از شما خواب سوز کوجامه را یا یازارین
 بر روی یا شمشیر بگذارد و وضعت جانی و بکاز فحش
این است که نفسی فارحما وان ارسلتها فاحفظها
 به الحفظ به الصالحین و حذفه بر همان روایت کند که رسول صلی الله علیه
 و سلم گفت شب چون جای خواب بپای دست در زیر رخ نهادی بگفتی اللهم
 باسمک احیا و باسمک اموت و چون از خواب بیدار شدی بگفتی
الحمد لله الذی احیانا بعد ما ماتنا و الیه النشور
 و این روایت کند از رسول صلی الله علیه و سلم که چون بخانه رفتی بگفتی
الحمد لله الذی اطعمنا و سقانا و کفانا و اوانا و من
 لا کافی له و لا ویرام بر عاری گوید که رسول صلی الله علیه و سلم گفت چون جامه
 خواب رفتی برداشت براست حسبه و بگوید اللهم اسلمت نفسی الیک
 و وجهت وجهی الیک و فوضت امری الیک
 و الخات ظهیری الیک رغبة و رهبة الیک
 لا ملجأ و لا منجأ منک الا الیک امیت بکتابک
 الذی انزلت و نبیک الذی ارسلت رسول صلی الله علیه و سلم
 گفت هر که این کلمات بگوید و در آن شب مرز در فطرت مرز یعنی بر اسلام میرود و
 ابوهریره روایت کند که رسول صلی الله علیه و سلم گفت هر که بگوید
 اللهم ربک اصبحنا و بک امسینا و بک احیا و بک
 نموت و الیک المصیر که بواب عظم و درجه بسیار دارد و بسیارگاه
 من دعا کفی و عبادة بن اوصامت روایت کند که رسول صلی الله علیه و سلم
 گفت هر که شب از خواب بیدار شود و بگوید لا اله الا الله و حده لا
 شریک له له المملک و له الحمد مدحی و کمیت
 و هو حق لا نموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدير سبحان الله

۱۵۸
 و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی
 العظیم پس بگوید رب اغفر لی ذنوبی یا دعای کند که شک
 نجابت آمد و اگر آب دست کند نماز کند نماز او مقبول باشد و عبد الله عباس روایت
 کند که رسول صلی الله علیه و سلم چون شب بخوابید بگفتی اللهم لا
 الحمد لانت قیمة السموات و الارض و من فیهن
 و لک الحمد انت نور السموات و الارض و من
 فیهن و لک الحمد لا السموات و الارض
 و ما فیهن و لک الحمد انت الحق و وعد الحق
 و لقاء الحق و قول الحق و الجنة حق و النار حق
 و الی یزحق و محمد حق و الساعة حق و الشفاعة
 حق اللهم لا اسلمت و بک امیت و علیک توکل
 و الیک انیت و بک خاصمت و الیک حاکمت
 فاغفر لی ما قبلت و ما اخرت و ما اعلنت
 و ما اسررت انت المقلع و انت المخرج لا اله
 الا انت عبد الله عباس روایت کند که رسول صلی الله علیه و سلم چون غمی شرا می
 این کلمات بگفتی لا اله الا الله العظیم لا اله الا هو رب العرش العظیم
 لا اله الا انت رب السموات و رب الارض رب العرش العظیم
 و از عبد الله بن عمر روایت کند که رسول صلی الله علیه و سلم گفت هر که شب بخوابد
 بگوید الحمد لله الذی عافانی فی ما ابتلانی به و فضلی علی کثیر من خلق
تفضیلا خدای عوجل او را از آن بلا نگاه دارد و این مالک روایت کند که رسول صلی الله علیه

